حج در آئینه شعر فارسی

نویسنده : محمد شجاعي

پیشگفتار

گلگشت چهار ساله

در چشم انداز ادب پارسی، منظره شکوهمند حج از زیبایی و جذابیت ویژه ای برخوردار است. کمتر شاعری است که کعبه و وابسته ها و مشاعر زیبای حج را به تصویر نکشیده و واژه ها و ویژگیهای آن را به گونه ای بسزا توصیف نکرده باشد.

پس از سیری چهار ساله در بوستان شعر کهن و دیوان شاعران پارسی گوی، حج را موضوعی یافتم به بیکرانگی و گستردگی اقیانوس و به عمق ناپیدای دریا و به ارتفاع بلند آسمان که هرچه آن را می پیمودم و در قعر آن فرو می رفتم و به بلندای آن پرواز می نمودم پایانش را نمی دیدم و به انتهایش نمی رسیدم.

در این سیاحت روحانی و پرواز آسمانی گوهرهایی درخشان و ستارگانی فروزان در حد گنجایش دو دست و شمارش انگشتان از دل دریا و سینه آسمان به دست آوردم

که سخاوتمندانه تقدیم می دارم.

نگارنده پس از آنکه مطمئن شد که کسی در این باغ پهناور گردش نکرده و گلی از این گلشن جاوید نبوییده، مشتاقانه در این گلزار قدم نهاد و قلم زد و به پیرایش و آرایش آن پرداخت.

وی به دو شیوه این راه را پیموده است; شیوه نخست که شامل این جلد می باشد به صورت «موضوعی» و در موضوعات گوناگون حج را بررسی کرده است.

شیوه دوم که شامل جلد آینده می شود، حج را از نگاه هر شاعر به طور جداگانه و به ترتیب تقدم و تأخر زمانی، از قرن سوم تا قرن دهم نگاشته است. و در جلد سوم، حج را به همین گونه از شعرای قرن یازدهم به بعد جمع آوری کرده است.

نگارنده در جلد اول، یعنی همین جلد، کوشش کرده، اشعار شاعران پارسی گوی را از قرن سوم تا قرن دهم در تمام زمینه هایی که به نوعی به حج مربوط می شود گرد آورده و به تجزیه و تحلیل بپردازد و سرانجام از گلواژه های عطر آگین و خوشبویی که در این گلستان روییده، دسته گلهایی چیده و به گلدوستان هدیه نماید. وی تا حد امکان سعی کرده سروده ها را به ترتیب قرن و تاریخ وفات شاعر بنگارد و در این بین اگر بیتهایی از لابلای قصاید، غزلیات، قطعات و سروده های شاعران که حذف آن آسیبی به موضوع وارد نمی کرد آورده نشده و یا از قلم افتاده است، باخواست خدا در جلد دوم همه آنها در زیر عنوان هر شاعر آورده می شود.

چشم انداز حج

نویسنده در این جلد، از زوایای گوناگون و تازه ای به منظره زیبا و تماشایی حج نگریسته و از مناظر دلگشا و دل انگیز آن بهره مند گشته است. هم در متن و پاورقیها به عنوان شاهد مثال به بُعد تاریخی حج نظر افکنده و هم به جغرافیای آن نگاه انداخته و هم یك دوره آداب، اسرار، اعمال و مناسك حج را از دیدگاه شرع، عرفان، تصوف، ولایت و... بررسی و تحقیق کرده است و به نکات نگفته و نهفته بسیاری رسیده است .

وی اقرار دارد این یافته ها تنها و تنها، مرواریدی است از دل ژرفای دریا و ستاره ای است از کهکشان دور دست آسمان و گامی است در دل بی انتهای کویر و جرعه ای است در پهندشت خشك زمین و واژه ای است از واژگان گسترده ادب و بیتی است از دیوانهای شاعران پارسی گوی; و این در حالی است که تازه، شاعران، عارفان، ادیبان، اندیشمندان، نویسندگان، گویندگان، هنرمندان و... خود، تنها توانسته اند به اندازه شعور، معرفت، ادب، اندیشه، قلم، زبان، هنر و توانایی و استعداد و شایستگی خویش، رازی از خزینه اسرار و رمزی از گنجینه رموز حج را دریابند و به بعدی از ابعاد و گوشه ای از زوایای آن بنگرند(1).

گذرها و نظرها

برخی به حج از دید فردی نگریسته اند و برگزاری این مراسم را جهت یك دوره تهذیب و تزكیه نفس و خودسازی می دانند كه شعرا بیشترین حرف را در این زمینه زده اند.

گروهی به حج از دیدگاه اجتماعی نگریسته اند و آن را یك كنگره بزرگ و یك اجتماع باشكوه برای رفع مشكلات و نابسامانیهای جهان اسلام دانسته اند كه در آن سیاه و سفید، فقیر و غنی، مسؤول و رعیت، شرقی و غربی، همه گرد هم می آیند و اعلام حضور و وجود می كنند.

بعضی دیگر به حج از دید سیاسی نظر كرده اند و فلسفه این گردهم آیی بزرگ را جهت وحدت و وحدت جهت مسلمین و برای بررسی وضع حكومتها و نظامهای

1- امام خمینی)قدس سره (فرموده است:

حج بسان قرآن است كه همه از آن بهره مند می شوند ولی اندیشمندان و غواصان و دردآشنایان امت اسلامی اگر دل به دریای معارف آن بزنند و از نزدیك شدن و فرو رفتن در احكام و سیاستهای اجتماعی آن نترسند از صدف این دریا، گوهرهای هدایت و رشد و حكمت و آزادگی را بیشتر صید خواهند نمود و از زلال حكمت و معرفت آن سیراب خواهند گشت .ولی چه باید كرد و این غم بزرگ را به كجا باید برد، كه حج بسان قرآن مهجور گردیده است، و به همان اندازه ای كه آن كتاب زندگی و كمال و جمال در حجابهای خود ساخته ما پنهان گردیده است و این گنجینه اسرار آفرینش در دل خروارها خاك كج فكریهای ما دفن و پنهان گردیده است و زبان انس و هدایت و زندگی و فلسفه زندگی ساز او به زبان وحشت و مرگ و قبر تنزل كرده است، حج نیز به همان سرنوشت گرفتار شده است. (از پیام امام خمینی، ۵۸/٦/۲۹، صحیفه نور، ج ۹، ص ۱۷٦(.

موجود در جهان اسلام می دانند.

جمعی از دید اقتصادی نگاه كرده اند و آن را اجتماع سالانه برای تجارت و داد و ستد و رد و بدل كالاها و آشنایی با تولیدات همدیگر می دانند.

عده ای به حج از دید نظامی نظر افكنده اند و آن را از ابتدا تا انتها اشاراتی به آمادگی نظامی دانسته اند و فلسفه وقوف در عرفات و مشعر را كسب معرفت و شعور برای رمی جمره عقبه یعنی مبارزه با شیطان بزرگ می دانند.

برخی حج را از دیدگاه عرفانی نگاه كرده اند و گفته اند باید از قشر و پوست و ظاهر اعمال به مغز و باطن اعمال رسید و خانه، وسیله و واسطه ای است تا بدینوسیله حاجیان به صاحبخانه برسند.

دسته ای، حج را از بعد ادبی و شعر تماشا كرده اند و آن را كنگره سالانه شاعران و اندیشمندان دانسته اند و به خصوص درگذشته مركزی برای شعر خوانی و انشاد اشعار و سروده ها بوده به طوری كه اشعار برگزیده هفت یا ده تن از شعرای روزگار جاهلیت را بر در كعبه آویخته بودند تا هر تازه واردی آن را بخواند و بدینوسیله مایه شهرت و افتخار آنان گردد. این اشعار را سبعه معلقه، یا معلقات سبعه می گفتند و سرایندگان اشعار را «اصحاب معلقات سبعه «می نامیدند. پس از نزول قرآن كریم كه در اوج فصاحت و بلاغت بود این شاعران از بیم رسوایی قصاید خود را پنهانی برداشتند(1).

1- از میان خانه كعبه فرو آویختند *** شعر نیكو را به زرین سلسله پیش عزی

منوچهری

با روان خرد بیامیزش *** بر در کعبه دل آویزش

سنایی

اگر ز کعبه بیاویختند سبعیات *** فرشته، شعر من از عرش می درآویزد

قوامی رازی

بر در کعبه شاید ار شعرم *** خادم کعبه بان در آویزد

خاقانی

از رشك آن بگریخته بر خاك خذلان ریخته *** نظمی که بود آویخته در کعبه بهر امتحان

جامی

سبب انتخاب

نگارنده که تا کنون شش بار توفیق تشرف به خانه خدا را داشته و خوانده ها و شنیده های خود را به مشاهده و معاینه بدل کرده است برخود لازم دید تا این تجربیات و یافته ها را در خدمت زبان و ادبیات فارسی که رشته تحصیلات تکمیلی او بوده در آورد از این رو قدم در این میدان نهاد و با انتخاب موضوع «حج در آیینه شعر فارسی» بخشی از عمر خود را به پیمودن این راه طی نشده پرداخت. از دیگر سو به پاس سپاس و قدردانی از الطاف و موهبتهای پیاپی پروردگار در اجازه ورود و تشرف بنده اش به خانه خود و به شکرانه این توفیقات پیوسته الهی بر خود فرض و وظیفه دانست تا آنجا که در امکان و توان وی باشد در این موضوع قلم و قدم زند تا هم شکر نعمت گزارده باشد و بدین سبب نعمتش هر ساله فزونی یابد و هم پاره ای از وظایف و دیونی را که بر خود احساس می کرده ادا کرده باشد و هم بهانه ای باشد تا هماره فکر و اندیشه حج در ذهن او و خاطره و یادش در دل او و ذکر و نامش بر زبان و قلم او جاری باشد.

هفت سال انتظار

نگارنده خود هفت سال در انتظار خانه خدا بی قراری می کرد، هفت سال در آرزوی وصال خانه دوست بی تاب و ناآرام بود، هفت سال در آتش عشق کعبه می سوخت و می گداخت، هفت سال جهت دیدار دیار یار می دوید، هفت سال دیوانهوار هر دری را می کوبید و به هر کسی متوسل می شد و به هر وسیله ای چنگ می زد و تا مرز جنون و دیوانگی پیش می رفت و نا خودآگاه ابیاتی از چشمه دل بر زبانش جاری می گشت.

در تف تند جگر سوز تبم *** دود آه است بلند از دو لبم

آه از درد ستوه آور هجر *** کعبه وصل تو را می طلبم

* * *

تابم ای کعبه مقصود برفت *** از تنور دل من دود برفت

در غم هجر تو ای کعبه عشق *** صبر ایوبم اگر بود برفت

در این مدت بود که هر گاه به یاد کعبه می افتاد می گریست و از فراقش اشك حسرت می بارید و تنها در این مدت بود که وی معنی عشق و عاشقی را فهمید و واژه های مقدس جنون و وصل و هجران و انتظار را از عمق جان دریافت و بی اختیار تراوشات دل خود را زمزمه می کرد:

به آه دل جهان افروختم من *** جنون و عشق را آموختم من

از این آتش که در جان من افتاد *** خدایا ساختم من سوختم من

و حاصل این سوز و گدازها و درد و انتظارها، مناجات نامه و راز و نیاز موزونی بود که به خصوص در موسم حج از چشمه دل وی می جوشید و فوران می کرد و در آسمان ناپدید می شد و گاه به ابرها می پیوست و قطراتی از آن بر صحیفه ای می افتاد و صفحه ای را تر می کرد. یادگار آن روزها، پراکنده گویی هایی شد که اینك قصیده ای از آن تقدیم می گردد. در این شعر با آنکه کلمات روان قافیه نسبتاً محدود بوده، بخشی از اصطلاحات مناسك حج آورده شده است.

از نگارنده:

عشق کعبه

نامت ای» کعبه «همیشه به لبم *** ز آتش هجر تو در تاب و تبم

عشقت انداخته سوزی به دلم *** که گواه است بر آن دود لبم

من به آهنگ» حجازی «همه شب *** به سماع و می و رقص و طربم

کی به سر منزل مقصود رسم *** من که از قافله یك ره عقبم

کی به» میقات «کنم» نیت «پاك *** تا در اندیشه سیم و ذهبم

کی به تن» جامه احرام «کنم *** تا که پابست لباس و لقبم

کی به» لبّیك «دو لب باز کنم *** تا که آلوده لهو و لعبم

کی سبکبار کنم» سعی «و» طواف *** «من که حمال حطام و حطبم

کی به» ذی حجه «روم زی» عرفات *** «من که نشناخته طی شد رجبم

کی» افاضه «کنم از دشت» وقوف *** «من که عاجز ز طی یك وجبم

کی به» مسلخ «بکنم» ذبح «عظیم *** تا ذبیح شهوات و غضبم

»نُسك «و» بیتوته «و» رمی جمرات *** «در» منا «گر که کنم در عجبم

کی گذر از سر و از حلق کنم *** تا ز» حلق «سر و مو در تعبم

کی شوم مست می» زمزم «دوست *** من که سرمست شراب عنبم

گر به» خال سیه«ت بوسه زنم *** شکر توفیق شود روز و شبم

بر درت هر چه زدم کس نگشود *** تا که بستم در نام و نسبم

نا امید از همه اسباب شدم *** تا سبب ساز همو شد سببم

طی نکردم به خود این» وادی «عشق *** کس فرستاد خدا در طلبم

از دل زخمیم آمد این شعر *** تو مپندار که اهل ادبم

فصل اول

حج و نخستین شاعران

بسام کورد

اولین شاعر پارسی گویی که نامی از مکه و حرم در اشعار او آمده «بسام کورد» نام دارد. وی از شاعران قرن سوم و از خوارج عهد یعقوب لیث بود که به صلح نزد او آمد و در مدح یعقوب شعرهای بسیار به روش محمد بن وصیف گفت. در تاریخ سیستان نام او در ردیف اولین شاعران پارسی گوی است. از شعر بسام يك قطعه پنج بیتی در مدح یعقوب و شکست عمار خارجی باقی است که مانند نمونه های شعر محمد وصیف سست مایه است.

مکه حرم کرد عرب را خدای *** عهد تو را کرد حرم در عجم

هر که در آمد همه باقی شدند *** باز فنا شد که ندید این حرم(1)

1- شاعران بی دیوان.

محمد بن مخلد سگزی

شاعر پارسی گوی دیگری که در قرن سوم می زیست و در اشعارش کلمه «مکی» آمده است «محمد بن مخلد سگزی» است.

نام این شاعر نیز در صف دو شاعر دیگر سیستانی، محمد بن وصیف و بسام کورد به عنوان اولین اولین شاعران پارسی گوی قرار دارد و در تاریخ سیستان يك قطعه سه بیتی از وی نقل گشته که در مدح یعقوب و شکست عمار است.

جز تو نزاد حوا و آدم نکشت *** شیر نهادی به دل و بر منشت

معجز پیغمبر مکی تویی *** به کنش و به منش و به گوشت

فخر کند عمار روزی بزرگ *** گوهر آنم من که یعقوب کشت(1)

رودکی

اوّلین شاعر پارسی گویی که نام «کعبه» در اشعار وی آمده «رودکی» است.

او را از قدیمی ترین شاعران و پدر شعر فارسی خوانده اند .وی در سال ۳۲۹ یا ۳۳۰ چشم از جهان فرو بست. وی در اشعاری خطاب به معشوق می گوید: من به چشمهای سیاه تو افتخار می کنم آن گونه که اهل مگه به کعبه... افتخار می کنند:

مگّی به کعبه فخر کند مصریان به نیل *** ترسا به اسقف و علوی بافتخار جدّ

فخر رهی بدان دو سیه چشمکان توست *** کآمد پدید زیر نقاب از بر دو خَد

وی در سروده دیگری که در مبحث «کعبه و خرابات در شعر» توضیح داده شده است از کعبه به کلیسا می رود و در آنجا نشیمن اختیار می کند:

از کعبه کلیسا نشینم کردی *** آخر در کفر بی قرینم کردی

بعد از دو هزار سجده بر درگه دوست *** ای عشق چه بیگانه زدینم کردی

منطقی رازی

اولین شاعر پارسی گویی که از «کعبه» به عنوان تشبیه استفاده کرده است «ابو

1- شاعران بی دیوان.

محمد منصور علی منطقی رازی» شاعر بزرگ ذولسانین قرن چهارم هجری است. عوفی در لباب الالباب و نظامی عروضی در چهار مقاله، او را از شاعران مشهور آل بویه می دانند. او مداح صاحب بن عباد وزیر فخر الدوله دیلمی بوده و به تازی و پارسی شعر سروده است. وی ظاهراً در میان سالهای 367 تا ۳۸۰ یعنی آن سال که بدیع الزمان همدانی به خدمت صاحب عباد رفته، فوت کرده است. منطقی از قدیمترین شاعران پارسی گوی عراق به حساب می آید و از فحوای اشعارش استادی و مهارت او نمایان است. از احوال او بیش از این نمی دانیم. هشتاد و چهار بیت از منطقی رازی، شامل سه قصیده و شش قطعه و یازده بیت مفرد باقی

است (1).وی در این بیت خانه خود را به کعبه تشبیه کرده که در وی نیکوان زیبا روی حضور دارند آن گونه که در زمان کفر بتها در کعبه موجود بوده اند.

همیشه خانه ام از نیکوان زیبا روی *** چو کعبه بود به هنگام کفر پر اصنام

کعبه در آینه تشبیه

به راستی نمی توان از میان دیوانهای شاعران پارسی گوی گذشته و معاصر، دیوانی را یافت که شاعرش به گونه ای از کعبه سخنی نگفته و مقصود و مطلوب خود را به کعبه تشبیه نکرده باشد. شاعران بدون استثنا هر مفهوم زیبا و هر واژه پاك و با قداست و هر خوب و خوبی را به کعبه همانند کرده اند.

آنجا که سخن از عشق و شور و سوز و گداز است.

و آنجا که سخن از شوق و وصل و درد و نیاز است.

و آنجا که سخن از بزرگی و شرف و حرمت و عزت و عظمت است.

و آنجا که سخن از جلال و جاه و مقام و ملك و دولت است.

1- شاعران بی دیوان.

و آنجا که سخن از مطلوب و طلب و قبول و اقبال است.

و آنجا که سخن از حاجت و رجا ومراد و آمال است.

و آنجا که سخن از گنج و قصر و قطب و قدس و قدر است.

و آنجا که سخن از جان و دل و اسرار و صواب و صدر است.

و آنجا که سخن از نجات و اخلاص و احسان و انصاف است.

و آنجا که سخن از تجرید و رضا و فقر و اعتکاف است.

و آنجا که سخن از جمال و کمال و سخا و جود و مجد است.

و آنجا که سخن از عروس و ماه و شمع و شاهد و شهد است.

شاعران همه این واژگان و مفاهیم را، همه و همه، به کعبه تشبیه کرده اند.

طواف شاعران بینم به گرد قصر تو دایم *** هماناقصرتوکعبه استوگردقصرتو بطحا(1)

فرخی سیستانی

کعبه است سرایش ز بزرگی ملکان را *** کلکش حجرالاسود و کف چشمه زمزم(2)

عنصری

چو کار کعبه ملك جهان بدان آمد *** قیامت آید چو ماه گم کند رفتار(3)

ابوحنیفه اسکافی

زهی به جاه تو مأمور کعبه دولت *** زهی به صدر تو منسوب قبله احسان(4)

مسعود سعد سلمان

عالمی در بادیه ی قهر تو سرگردان شدند *** تا که یابد بر در کعبه ی قبولت روز بار(5)

سنایی

1- فرخی سیستانی، ص ۲.

2- عنصری، دیوان، ص ۱۸۱.

3- ابو حنیفه اسکافی، نیمه دوم قرن پنجم.

4- مسعود سعد سلمان، دیوان، ص ۳۷۹.

5- سنایی، دیوان، ص ۲۲.

شد گفته سنایی چون کعبه نزد خلق *** زین بیشتر فضول که یابد ز ابتدا(1)

سنایی

در کعبه انصاف تو محراب دگر شد *** نقش سم شبدیز تو بر ماده و نربر(2)

سنایی

از در کوفه ی وصالت تا در کعبه ی رجا *** نیست اندر بادیه ی هجران به از خوفت خفیر(3)

سنایی

اسب در میدان وصلش تاختم *** کعبه وصلش ز هجران توختم(4)

چون کعبه آمال پدید آمد از دور *** گفتند رسیدیم سر راه بر آن بود(5)

سنایی

عرش مقاما ز رکن کعبه جاهت *** دست وزارت در آن بلند مقام است(6)

سنایی

قبله عقل صنع بی خللش *** کعبه شوق ذات بی بدلش(7)

سنایی

خواهی که پی بری به سر کعبه نجات *** در خود مکن قیاس حق و پیش در میا

آهنگ عشق زن تو در این راه خوفناك *** احرام درد گیر تو در این کعبه رجا(8)

سید حسن غزنوی

1- سنایی، دیوان،ص ۵۰.

2- همان، ص۵۰

3- همان، ص ۲۸۲، خفیر ـ نگهبان.

4- همان، ص ۳۵۹.

5- همان، ص ۸٦۹.

6- همان، ص ۱۰۵۲.

7- سنایی، حدیقة الحقیقه، ص ۸۷.

8- سید حسن غزنوی، ص ۳۵۰.

کعبه است دل من که بدان کعبه نیاید *** بی دوستی آل نبی قافله حاج(1)

سوزنی

ای کعبه شرف که طواف زمانه را *** گرد در تو مکه و بطحا شود همی(2)

ادیب صابر

استطاعت بر من نیست و گرنه نیمی *** ساعتی از در آن کعبه حاجت غایب(3)

ادیب صابر

چو کعبه شرف یافت هری بر همه دنیا *** از فر قدوم تو و فخر قدم تو(4)

عبدالواسع جبلی

بارگاهت کعبه مردم حاج و درگاهت حرم *** مجلست فردوس و کوثر جام و ساقی حور باد(5)

انوری

تو کعبه جلالی و ارباب شرع را *** خوارزم و آب او عرفات است زمزم است(6)

رشید الدین وطواط

ور نیست درت کعبه اقبال چرایند *** سوی درت ابنای شرف راکع و ساجد(7)

رشید الدین وطواط

ملك او زینت زمین و زمان *** صدر او کعبه صغار و کبار(8)

رشید الدین وطواط

1- سوزنی، دیوان، ص ١٤٥.

2- ادیب صابر، دیوان، ص ٧٣.

3- همان، ص ٣٩٨.

4- عبدالواسع جبلی، دیوان، ص ٦٢٨.

5- انوری، دیوان، ص ١٠٢.

6- رشید الدین وطواط، دیوان، ص ٩٩.

7- همان، ص ٩٩.

8- همان، ص ٢١٨.

جناب فرخ او زایران را *** شده چون خطه کعبه گرامی(1)

رشید الدین وطواط

کعبه ای بود در سخا و کفش *** ناسخ صد هزار زمزم بود(2)

رشید الدین وطواط

دست تو رسیده است سوی تربت احمد *** پای تو سپرده است ره کعبه اعظم(3)

قوامی رازی

ای کعبه دولت در تو قبله دین باد *** مانند جمت ملك جهان زیر نگین باد(4)

قوامی رازی

کعبه مکرمات رکن الدین *** آن جنابش ز رکن و کعبه فزون(5)

اثیر اخسیکتی

چه گفت گفت چو رویت به کعبه کرم است *** نیاز عرض کن و حاجتی که هست بخواه(6)

ظهیر فارابی

چو مشتبه شود جهت کعبه نجات *** جز سمت درگهش نکند عقل اختیار(7)

ظهیر فارابی

و آن کعبه چون عروس که هر سال تازه روی *** بوده مشاطه ای بسزا پور آزرش(8)

خاقانی

1- همان، ص ٤٧٢.

2- همان، ص ٥٢٧.

3- قوامی رازی دیوان، ص ١٧٠.

4- همان، ص ١٧٠.

5- اثیر اخسیکتی، دیوان، ص ٢٧٠.

6- ظهیر فارابی، دیوان، ص ٦٤.

7- همان، ص ١٤.

8- خاقانی، دیوان، ص ٢١٩.

کعبه دیرینه عروس است عجب نی که بر او *** زلف پیرانه و خال رخ برنا بینند(1)

خاقانی

ای بانوی شرق و کعبه جود *** من بلبل مدح خوان کعبه(2)

خاقانی

راهی است ورا به کعبه مجد *** بی زحمت ناقه و بیابان(3)

خاقانی

کعبه قطب است و بنی آدم بنات النعش وار *** گرد قطب آسیمه سر شیدا و حیران آمده

کعبه قطب استوگردون راست چون دستاس زال *** صورت دستاس را بر قطب دوران آمده

کعبه روغن خانه ای دان روز و شب گاو خراس *** گاو پیسه گرد روغن خانه گردان آمده

کعبه شمع و روشنان پروانه و گیتی لگن *** برلگن پروانه را بین مست جولان آمده

کعبه گنج است و سیاهان عرب ماران گنج *** گرد گنج آنك صف ماران فراوان آمده

کعبه شان شهد و کان زر رسته است ای عجب *** خیل زنبوران و مارانش نگهبان آمده(4)

خاقانی

مانی به عروس حجله بسته *** در حجله چارسو نشسته

1- همان، ص ۹۸.

2- همان، ٤٠٤.

3- همان.

4- همان، ص ۳۷۱.

حوری به مثال عبقری پوش *** شاهی به مثل دواج بر دوش

هم معتکفی چو بختیاران *** هم موضع اعتکاف داران(1)

خاقانی

زمزم صفت مدار دو چشم از برای چرخ *** چون در جوار کعبه دولت مجاوری(2)

شمس الدین طبسی

لبیك عشق زن تو در این راه خوفناك *** و احرام درد گیر در این کعبه رجا(3)

عطار نیشابوری

خلیل وار چنان بقعه ای بنا کردی *** که هست قبله اقبال و کعبه آمال(4)

نجیب الدین جربادقانی

نشان صورت تقدیر و معنی تعظیم *** بیان قبله اقبال و کعبه آمال(5)

امامی هروی

چون سلیمان کرد آغاز بنا *** پاك چون کعبه همایون چون منا(6)

مولوی

گرد جو و گرد آب و بانگ آب *** همچو حاجی طائف کعبه ی صواب(7)

مولوی

اگر چه کعبه اقبال جان من باشد *** هزار کعبه جان را به گرد است طواف(8)

مولوی

1- خاقانی، تحفة العراقین، ص ۱۳۳.

2- شمس الدین طبسی، دیوان، ص ۲۷۰.

3- عطار نیشابوری، دیوان، ص ۳۵.

4- نجیب الدین جربادقانی، دیوان، ص ۲۹۷.

5- امامی هروی، دیوان، ص ۲۵۲.

6- مولوی، مثنوی، به شرح جعفری، ج ۹، ص ۵۵۵; نیکلسون، ج ۲، ص ۳۲۳; رمضانی، ج ٤، ص ۲۲۸.

7- همان.

8- مولوی، کلیات شمس، ص ۵۳۲.

حبیب کعبه جان است اگر نمی دانید *** به هر طرف که بگردید رو بگردانید(1)

مولوی

درون کعبه شب یك نماز صد باشد *** ز بهر خواب ندارد کسی چنین معبد(2)

مولوی

سعدی ره کعبه رضا گیر *** ای مرد خدا ره خدا گیر(3)

سعدی

ای قونیه ای که پر سپاهی *** در خطه روم تختگاهی

چون حضرت شاه ما گزیده است *** تو مکه و کعبه الهی(4)

سلطان ولد

ای قبله دل روی تو محراب جان ابروی تو *** من آمدم در کوی تو، آن کعبه اسرار کو(5)

علاء الدوله

يك چند اسير نفس ابليس سرشت *** بودم به كليسيا و رفتم به كنشت

در کعبه اخلاص کنون معتکفم *** فارغ ز عذاب دوزخ و ذوق بهشت(6)

حسن متكلّم

طواف کعبه عشق از کسی درست آید *** که دیده زمزم او گشت و دل مقام خلیل(7)

خواجوی کرمانی

ما صید حریم حرم کعبه قدسیم *** ما راهبر بادیه عالم جانیم(8)

خواجوی کرمانی

1- همان، ص ٣٧٤.

2- همان، ص ٣٨٣.

3- سعدی.

4- سلطان ولد، دیوان، ٥٠٦.

5- علاء الدوله سمنانی، دیوان، ص ٢١٨.

6- حسن متکلم، قرن هشتم.

7- خواجوی کرمانی، دیوان، ص ٤٥٣.

8- همان، ٤٦٤.

ای کعبه روی چو مهت قبله عالم *** خالت حجر الاسود و لب چشمه زمزم(1)

خواجوی کرمانی

مجلسش از ره تعظیم چو کعبه است و در او *** هر کجا فرض کنی منزل و نازل نبود

کعبه را خاصیتی هست که در حضرت او *** قدر مفضول کم از رتبت فاضل نبود(2)

ابن یمین

ای باد صبا صبحدم گذری کن ز راه لطف *** بر حضرتی چو کعبه اسلامیان عزیز(3)

ابن یمین

وداع کعبه جان چون توان کرد *** فراقش بر دل آسان چون توان کرد(4)

عبید زاکانی

کسی که کعبه جان دید بی گمان داند *** که سجده گاه جز آن آستان نتوان کرد(5)

عبید زاکانی

کسی وصال تو ای کعبه مراد نیافت *** که باطنش به خرابات و ظاهرش باتوست(6)

عماد فقیه کرمانی

چون کعبه مقصود به جز راه درت نیست *** عشاق تو را بیهده آهنگ حجاز است(7)

ناصر بخاری

آشیان سدره یعنی باغ طاووسان قدس *** از کبوتر خانه های کعبه قدر شماست

1- همان، ص ۸۲.

2- ابن یمین، دیوان، ص ۱٦۲.

3- همان، ص ۱۸٤.

4- عبید زاکانی، دیوان، ص ۸۳.

5- همان.

6- عماد فقیه کرمانی، دیوان، ص ۳۰.

7- ناصر بخاری، تاریخ ادبیات، ص ۱۰۰۳.

مه مقام خاکبوس کعبه قدرت نیافت *** با وجود آنکه در قطع منازل تن بکاست

تا عروس روی پوش عنبرین خال حرم *** در حجاب این نه آبا ساکن ام القراست

نو عروس دولت جاوید را بادا حرم *** بارگاه حضرتت کان کعبه عزو علاست(1)

سلمان ساوجی

دلا ز خویش سفر کن که راه کعبه وصل *** به آرزوی تصور به سر نمی آید(2)

جنید شیرازی

تویی که از شرف و عزت آستان درت *** شده قبله احرار چون حریم حرم(3)

عطار شیرازی

پیش ما کعبه به جز خاك سرکوی تو نیست *** قبله اهل نظر جز خم ابروی تو نیست(4)

ابن نصوح شیرازی

کسی به کعبه مقصود پی برد که چو من *** قفای قافله سالار انس و جان گیرد(5)

کاتبی

عمری است رو به کعبه فقر است و نیستی *** راهش نماکه گم شده درهستی خود است(6)

جامی

دارم به کعبه طلبت روی اهتمام *** هم عابر به وادی و هم عاکف بلد(7)

جامی

ما قافله کعبه عشقیم که رفته است *** سر تا سر آفاق صدای جرس ما(8)

جامی

1- سلمان ساوجی، دیوان، ص ٤٥٠.

2- جنید شیرازی، دیوان، ص ١٢.

3- عطار شیرازی، (روح عطار.(

4- ابن نصوح شیرازی، قرن هشتم.

5- کاتبی، دیوان، قرن نهم.

6- جامی، دیوان، ص ١٦.

7- همان، ٢٤.

8- همان، ص١١٧.

به راه کعبه وصلت دو چشمم *** یکی چون دجله و آن دیگر فرات است(1)

جامی

خوش آن ساعت که عشق خانه سوز وادی حیرت *** به عزم کعبه مقصود بندد محمل ما را(2)

بابا فغانی

تا قدم در حرم کعبه تجرید زدیم *** سخن دوست شنیدیم ز هر دیواری(3)

خیالی بخارایی

از آن به کعبه وصل تو ره ندارد جان *** که غیردرحرم خاص دوستمحرم نیست(4)

خیالی بخارایی

ای همه کس را به درت التجا *** کعبه دل را ز تو نور و صفا

ای کرمت واسطه بود ما *** خانه تو کعبه مقصود ما(5)

محیی لاری

کعبه در آینه کنایه و ترکیب

بازتاب گسترده کعبه در قلمروضرب المثلها، کنایات و ترکیبات، بیانگر ارزشمندی کعبه و اهمیت آن در گستره زبان و ادبیات فارسی است که به گوشه ای از آن اشاره می شود.

کعبه رهرو (ترکیب اضافی) کنایه از آفتاب جهانگرد است.

کعبه جهان گرد (ترکیب اضافی) کنایه از آفتاب و خورشید است.

1- جامی، دیوان، ص ١٧٣ و ١١٧.

2- بابا فغانی، دیوان، ص ٧.

3- خیالی بخارایی، دیوان، ص ٢٥١.

4- همان، ص ٦٨.

5- محیی لاری، فتوح الحرمین، ص ١٦.

صفحه
۳٤

کعبه محرم نشان (ترکیب اضافی) کنایه از خورشید جهان گرد است.

کعبه جو (صفت فاعلی مرکب مرخم) جوینده کعبه، طالب کعبه، زائر کعبه.

مرد بود کعبه جو، طفل بود کعب باز *** چون تو شدی مرد دین روی ز کعبه متاب

خاقانی

کعبه رو (صفت فاعلی مرکب مرخم) آنکه کعبه رود، آنکه قصد کعبه کند، زائر کعبه.

کعبه روی عزم ره آغاز کرد *** قاعده کعبه روان ساز کرد(1)

نظامی

نالان به سر کوی تو آییم که ذوقی است *** در قافله کعبه روان بانگ جرس را

کمال خجندی

کعبه ستایی: (حاصل مصدر مرکب) عمل کعبه ستای، کعبه پرستی، کعبه ستای (صفت فاعلی مرکب مرخم): ستاینده کعبه، آنکه کعبه را ستاید، کعبه پرست.

گر محرم عیدند همه کعبه ستایان *** تو محرم می باش و مکن کعبه ستایی

خاقانی

کعبه شناسی (حاصل مصدر مرکب): عمل کعبه شناس، معرفت به کعبه، کعبه شناس: (صفت فاعلی مرکب مرخم) شناسنده کعبه، آنکه کعبه شناسد.

خاطر خاقنی از آن کعبه شناس شد که او *** در حرم خدایگان کرده به جان مجاوری

خاقانی

کعبه نشین (صفت فاعلی مرکب مرخم) نشیننده کعبه، آنکه در کعبه نشیند، مجاور کعبه.

هم خدمت این حلقه به گوشان ختن به *** از طاعت آن کعبه نشینان ریایی

خاقانی

1ـ نظامی، مخزن الاسرار، حکایت٤٤، ص٢٠٤

صفحه
۳٥

کعبه وار: (قید یا صفت مرکب): مانند کعبه، شبیه کعبه.

کعبه وارم مقتدای سبز پوشان فلك *** کز وطای عیسی آید شقه دیبای من

خاقانی

کعبه ویران کن: (صفت فاعلی مرکب مرخم): ویران کننده کعبه، آنکه کعبه را ویران کند، خطایی ناسزا گونه کسی را که شقاوت او را بیان کردن خواهند.

زهی کعبه ویران کن دیر ساز *** تو ز اصحاب فیلی نه ز اصحاب غار

خاقانی

کعبه بان: (صفت مرکب) حافظ کعبه.

بر در کعبه شاید ار شعرم *** خادم کعبه بان درآویزد

خاقانی

کعبه پرست:(صفت فاعلی مرکب مرخم): پرستنده کعبه، کعبه ستا، آنکه کعبه را پرستد.

به منی و عرفاتم ز خدا در خواهید *** که هم از کعبه پرستان خدایید همه

خاقانی

کعبه پرستی: (حاصل مصدر) پرستش کعبه، کعبه ستایی، عمل کعبه پرست.

چون از نیازت بوی نه کعبه پرستی روی نه *** چون آیت اندر جوی نه پل کردن آسان آیدت

خاقانی

مسلمانی اگر کعبه پرستی است *** پرستاران بت را طعنه از چیست

شیخ محمود شبستری

کعبه زردشت: (ترکیب اضافی) نام یکی از آثار باستانی است واقع در نقش رستم نزدیك تخت جمشید(1).

1- با استفاده از لغت نامه دهخدا ماده کعبه.

سوگند نامه

سوگندنامه، فصل مستقلی در ادبیات فارسی است بدین معنی که شاعر به اشیایی که نزد او مقدس و دارای اهمیت و ارزش است سوگند یاد می کند و در پایان از این سوگندها نتیجه گیری کرده و مطلب خود را بیان می نماید تا در دل شنونده اثر مطلوب بگذارد و او را به اهمیت مقصود خود آگاه سازد.

اینك به ترتیب قرن به ذکر سروده های شعرایی که به مشاعر و مواقف و شعائر و وابسته های کعبه و حرم و حج سوگند یاد کرده اند می پردازیم.

به موقف عرفات و به مجمع عرصات *** به حشر و نشر و بقا و لقا و حور و قصور

به قدس و کعبه و جودی و یثرب و عرفات *** به حق زمزم و رکن و مقام و مسجد نور(1)

رشید الدین وطواط

به پنج فرض مقدر به چار رکن مخیر *** به هشت قصر معمر به هفت نور مقوم

به نور روضه سید به فرض مروه و مشعر *** به قربعمرهوقربان به فصل موقف ومحرم

به بارگاه رفیعت که هست کعبه گردون *** به پایگاه صنیعت که هست قبله عالم

گرفتم آنکه نمودم معاصیی که مرا زان *** جزاست فرقت یاران سزاست لعنت بلعم

گناه هر که به عالم گناه کرد نسنجد *** به نیم ذره گرآن را کنند با کرمت ضم(2)

فلکی شروانی

به ایمان به قرآن به کعبه به زمزم *** برب المغارب و رب المشارق(3)

ادیب صابر

به مشعر و به مناسك به عمره و احرام *** به موقف و به منا و به کعبه و زمزم

به دست و به بازو و تیغ مقاتلان جهاد *** به صدق توبه و به زهد مجاوران حرم(4)

ادیب صابر

1ـ رشید الدین وطواط، دیوان، ص ٢٦٨.

2ـ فلکی شروانی، دیوان، ص ١٩٧.

3ـ ادیب صابر ترمذی، دیوان، ص ٣٦.

4ـ همان، ص ٤٨٥.

به ذات ایزد و توحید او و حرمت او *** به حق کعبه و آن کس که کرد کعبه بنا

به زمزم و عرفات و حطیم و رکن و مقام *** به عمره و حجر و مروه و صفا و منا

وگر خلاف تو هرگز روا داشته ام *** حلال داشته ام در حریم کعبه زنا(1)

ادیب صابر

به صلات و زکات و حج و جهاد *** کاصل اسلام از این چهار در است

حرمت کعبه و صفا و منا *** حق آن رکن کش لقب حجر است

انوری

به لبیك حجاج بیت الحرام *** به مدفون یثرب علیه السلام(2)

سعدی

به حق کعبه و آن کس که کرد کعبه بنا *** که دار مردم شیراز در تجمل و ناز(3)

سعدی

ای به مهر تو آسمان در بند *** یاد من کن چو می دهم سوگند

به نماز شب و قیام و قعود *** به دعای پر و رکوع و سجود

به شهادت که شد در اسلام *** به صلات و زکات و حج و صیام

به شهیدان کربلا زفسوس *** به ستم کشتگان مشهد طوس

به فتوحات بوقبیس و حری *** به ثریای مکه تا به ثری

به دل کعبه و به ناف زمین *** به کتاب و به جبرئیل امین

به حطیم و مقام و زمزم و رکن *** به سکون مجاوران دو سکن

به صفا و به مروه و عرفات *** به مه و مهر و فرش و کرسی و ذات

که مکن ز آن در اوحدی را دور *** یارمندیش کن زعالم نور(4)

اوحدی

1- همان، ص ٢٦٣.

2- سعدی، بوستان، باب دهم، ص ٢٤٤.

3- سعدی، کلیات، قصاید، ص٣٠.

4- اوحی مراغی، دیوان، ص ٤٨٩.

به حرمت حرم کعبه و صفا و منی *** به حق روضه رضوان و طوبی و کوثر

مباد منزل غماز در حریم درت *** چو حلقه باد سخن چینت از حرم بر در

به کعبه گر ننمایی جمال خود مارا *** زخون دیده کنم لعل ریگ بطحا را(1)

جامی

واژه حج (2)در شعر

پس از آنکه کعبه در تشبیه و ترکیب و همچنین وابسته های کعبه و حرم در سوگند بررسی شد شایسته است که واژه حج نیز به طور مستقل در شعر فارسی بررسی شود و اینك به ترتیب قرن، این سروده ها آورده می شود.

ز کافران که شدندی به سومنات به حج *** همی گسسته نگشتی به ره نفر ز نفر

خدایگان را اندر جهان دو حاجت بود *** همیشه این دو همی خواستی ز ایزد داور

یکی که جایگه حج هندوان بکَنَد *** دگر که حج کند و بوسه بر دهد به حجر

یکی از آن دو مراد بزرگ حاصل کرد *** دگر به عون خدای بزرگ کرده شمر(3)

فرخی

باد میدان تو ز محتشمان *** چون به هنگام حج رکن حطیم(4)

بر گنگ و حجگاهشان تاختند *** بر آن آب گنگ اندر انداختند(5)

اسدی

یافته حج و کرده عمره تمام *** باز گشته به سوی خانه سلیم

شاد گشتم بدانکه کردی حج *** چون تو کس نیست اندر این اقلیم

1- جامی، دیوان، ص ۱٤۸.

2- حج در لغت به معنی قصد است. سپس استعمال آن مخصوص به قصد و آهنگ خانه خدا برای انجام دادن مناسك حج گردید) .ابن منظور، لسان العرب، ج۳، ص۵۲(

3- فرخی، دیوان، ص۷۰، در مدح سلطان محمود غزنوی است.

4- ابوالفضل بیهقی، تاریخ بیهقی، ص ۳۸۹

5- اسدی (گرشاسب نامه.(

گر تو خواهی که حج کنی پس از این *** این چنین کن که کردمت تعلیم(1)

ناصر خسرو

حج کبرا اند و حکیمان جهانند *** زیرا زره حکمت قبله حکما اند(2)

ناصر خسرو

به حج شدی و من از اندهان هجرانت *** به گرد خانه تو گشته ام چو حاج روان(3)

مسعود سعد سلمان

گرنباشدحجوعمرهورمیوقربان گو مباش *** این شرف مارانه بس کزتیغ اوقربان شویم(4)

سنایی

گر بخت باز بر در کعبه رساندم *** کاحرام حج و عمره مثنا برآورم(5)

خاقانی

گفتا میای رو حج و عید دگر برآر *** تا هر دو هست بانگ برآید ز حنجرش(6)

خاقانی

عرشیان بانگ ولله علی الناس زنند *** پاسخ از خلق سمعنا و اطعنا شنوند(7)

خاقانی

حج ملوك و عمره سخت است و عید دهر *** بر درگهی که کعبه کعبه است و مشعرش(8)

شش حج تمام بر در این کعبه کرده ام *** کایزد به حج و کعبه مرا بختیار کرد

خاقانی

1- ناصر خسرو، دیوان، ص۳۰۰

2- ناصر خسرو.

3- مسعود سعد سلمان، دیوان، ص ٦٤٧

4- سنایی، دیوان، ص ٦

5- همان، ص ٤١٨

6- خاقانی، دیوان، ص ٢٤٦

7- همان، ص ٦

8- همان، ص ۱۰۱

زین سفر مقصود امسالش تو بودستی نه حج *** کالامان گویان به درگاه آمد و جان تازه کرد

خاقانی

کز پی حج رخصتم خواهی ز شاه *** کاین سفر دل را تمنا دیده ام

خاقانی

اقبال بین که حاصل خاقانی آمده است *** کاندر سه دو عید و دو حج شد میسرش

خاقانی

پس از مقیات و حج و طوف کعبه *** جمار و سعی و لبیك و مصلی

خاقانی

پریر نوبت حج بود و مهد خواجه هنوز *** از آن سوی عرفات است چشم بر فردا

خاقانی

عید ایشان کعبه وز ترتیب پنج ارکان حج *** رکن پنجم هفت طوف چار ارکان دیده اند

خاقانی

حج ما آدینه و ما غرق طوفان کرم *** خود به عهدنوح هم آدینه طوفان دیده اند

خاقانی

از پی حج در چنین روزی ز پانصدسال باز *** بر در فید آسمان را منقطع سان دیده اند

خاقانی

جبریل خاطب عرفات است روز حج *** از صبح تیغ و از جبل الرحمه منبرش

خاقانی

گر حج و عمره کرده اند از درکعبه رهروان *** ما حج و عمره می کنیم از در خسرو سری

خاقانی

کعبه رایك بارحج فرض است و حضرت کعبهوار *** حج ما هر هفته عمداً بر نتابد بیش از این

خاقانی

سوی مکه شیخ امت بایزید *** از برای حج و عمره می دوید(1)

مولوی

این نماز و روزه و حج و جهاد *** هم گواهی دادن است از اعتقاد

مولوی

در نماز و روزه و حج و زکات *** با منافق مؤمنان در برد و مات(2)

مولوی

مرد حجی همره حاجی طلب *** خواه هندو خواه ترك و یا عرب

منگر اندر نقش و اندر رنگ او *** بنگر اندر عزم و در آهنگ او

گر سیاه است و هم آهنگ تو است *** تو سپیدش دان که همرنگ تو است

ور سفید است و ورا آهنگ نیست *** زو ببرکز دل مر او را رنگ نیست(3)

مولوی

گر بشنود کسی که تو پهلوی کعبه ای *** حج ناگزارده شود از کعبه باز پس

سعدی

وز سلام او شود مسلمان باز *** به زکات و به صوم و حج و نماز(4)

شیخ محمود شبستری

ثواب روزه و حج قبول آن کس برد *** که خاك میکده عشق را زیارت کرد(5)

حافظ

1ـ مولوی، مثنوی، ص ۱۰۲

2ـ مولوی به شرح علاّمه محمّدتقی جعفری، ج۱، ص۱٤٦، نیکلسون ج ۱، ص ۱۹; رمضانی، ج۱، ص۸

3ـ مولوی، مثنوی، به اهتمام علاّمه محمّدتقی جعفری، ج ۲، ص ۳٥٤; نیکلسون، ج ۱، ص ۱۷۸; رمضانی، ج ۱، ص ٥۸

4ـ شبستری، مجموعه آثار، ص ۲۱۲

5ـ حافظ.

رفت آوازه که امسال به حج رفت کمال *** بس مبارك سفری چون تو به او همسفری(1)

کمال خجندی

حقیقت وصال است و باقی مجاز *** چه کعبه چه قبله چه حج چه نماز(2)

شاه داعی شیرازی

حج در ضرب المثل:

1- حج به سفارش قبول نشود

2- دل به دست آور که حج اکبر است

3- حاجی حاجی مکه

کعبه و سختی راه

در روزگاران پیشین سفر حج با سختی ها و مشکلات جانی و مالی همراه بود و چون احتمال بازگشت وجود نداشت حاجی سفارشها و آخرین وصیتهای خود را با خانواده خویش در میان می نهاد. و از این جهت که سفر او معمولاً يك سال طول می کشید مخارج سال آنها را تهیه کرده نزد آنان می گذاشت. از این رو معروف بود که حاجی زمانی مستطیع است که مخارج يك سال خود را داشته باشد. با این وجود گاه اتفاق می افتاد که وی به علت مشکلات بین راه از قبیل ناامنی، حمله دزدان، طوفان، سیل، بیماری و دهها مشکلات دیگر نمی توانست به موقع خود را به مکه برساند و در نتیجه همانجا در مکه می ماند و سال دیگر حج به جا می آورد و یا احیاناً ناامید به وطن مراجعت کرده در سالهای بعد به سفر حج دست می زد. و از همین رو ضرب المثل

1- کمال خجندی، دیوان، ص ۳۳۵

2- شاه داعی شیرازی، دیوان، ص ۳۹

»حاجی حاجی مکه «که حکایت از درازی و طول سفر دارد پیدا شد.

خواهی که درون حرم عشق خرامی *** در میکده بنشین که ره کعبه دراز است

عراقی

سنایی درباره ممدوح خود احمد عارف که نتوانسته بود به هنگام و به موقع، خود را به مکه برساند و اعمال حج را به جا آورد گفته است:

چون بهحج رفتی مخورغم گرنبودتحج ازآنك *** کار رفتن از تو بود و کار توفیق از خدای(1)

خاقانی از اینکه نتواند خود را به موقع به حج برساند نگران است و به ساربان می گوید:

ساربانا به وفا بر تو که تعجیل نمای *** کز وفای تو زمن شکر موفا شنوند

حاش لله اگر امسال ز حج وامانم *** نز قصور من و تقصیر تو حاشا شنوند

دوستان یافته میقات و شده زی عرفات *** من به فید و زمن آوازه به بطحا شنوند(2)

حاجی هنگام خداحافظی با بدرقه حزن انگیز همراهان رو به رو بود زیرا بسیار بودند حاجیانی که در غربت و بیابانهای بادیه می مردند و همانجا دفن می شدند و هرگز به کعبه نمی رسیدند (3).از این رو از همه چیز و همه کس دل می بریدند وباآنهاوداع می کردند.

کاملی گفته است از پیران راه *** هر که عزم حج کند از جایگاه

کرد باید خان و مانش را وداع *** فارغش باید شد از باغ و ضیاع

خصم را باید خوشی خوشنود کرد *** گر زیانی کرده باشی سود کرد

بعد از آن ره رفت روز و شب مدام *** تا شوی تو محرم بیت الحرام(4)

دعاهایی که در این زمینه وارد شده همه حکایت از آن دارد که سفر حج، سفری پرمخاطره و پرمشقت بوده و از امنیت نیز برخوردار نبوده است(5).

1- سنایی، دیوان، ص ٦٠٩

2- خاقانی، دیوان، ص ١٠٢.

3امام موسی بن جعفر) علیه السلام (به یکی از یارانش به نام صباح فرمود: ای صباح! مگر ندیدی مردی را که محفوظ و سالم می ماند ولی همراهان او به مقصد نمی رسیدند از این رو زمانی که اراده سفر داری بگو: خدایا مرا و همراهان مرا محفوظ و سالم بدار و من و همراهانم را به نیکو وجهی به مقصد برسان.

4- عطار، مصیبت نامه، ص١٥١

5امام صادق) علیه السلام (فرمود: وقتی برای گزاردن حج از خانه خارج شدی بگو... خدایا! مرا در پناه خود از ستمکاران دشمن و شیاطین عصیانگر حفظ بفرما... پروردگارا! سفر مرا آسان و زمین را برای من هموار بگردان ... خدایا! من از مشقت سفر و بازگشت غم آلود و بدی نظر نسبت به خانواده و مال و فرزندانم به تو پناه می برم .خدایا! تو یار و یاور من هستی، من برای تو حرکت می کنم و برای تو فرود می آیم. خدایا! در این سفرم از تو می خواهم که شادمانی و عمل به آنچه رضای توست به من عنایت کنی و دوری و سختی سفر را بر من آسان نمایی» اللهم اقطع عَنّي بُعده ومشقته«...،)فروع کافی، ج ٤، ص ٢٨٤(.

امام صادق) علیه السلام (فرمود» :وما أحدٌ يَبلغهُ حَتّى تَنالهُ المشقة «در سفر مکه هیچ کس یافت نمی شود مگر اینکه به او مشقت و سختی می رسد، (وسائل، ج ١١، ص ١١٢). امام صادق) علیه السلام (درباره سختی سفر حج فرمود: «... ما که در اینجا (مدینه) زندگی می کنیم و نزدیك مکه هستیم و آبهای پی در پی همراه ماست به حج نمی رسیم مگر اینکه به مشقت می افتیم پس چه رسد به شما که در دیار دور دست زندگی می کنید«...

انوری (متوفی ۵۸۳) عطا وصله ممدوح خود را به کعبه و مسجدالحرام تشبیه می کند که رسیدن و دستیابی به آن جز با مشقت و رنج میسر نیست.

خوان خواجه کعبه است و نان او بیت الحرام *** نیك بنگر تا به کعبه جز به رنج تن رسی

برنبشته برکران نان او خط سیاه *** لَم تکونوا بالِغِیه إلاّ بشقّ الأنفس(1)

کعبه و بادیه

یکی از مشکلات عمده ای که در گذشته حج گزاران با آن رو به رو بودند وجود بیابانهای وسیع و خشك اطراف حجاز بود که برای رسیدن به کعبه چاره ای جز پیمودن آن وجود نداشت. هم اکنون این بیابانها یکی از پهناورترین بیابانهای دنیا محسوب می شود و به آن «بادیه» و «بادیة العرب» نیز گویند که طولش از حدود شام تا بحر فارس و عرض آن از مکه تا نجف است و هر یك کمابیش دویست فرسنگ مسافت دارد(2).

بشناس حرم را که هم اینجا بدر توست *** با بادیه و ریگ مغیلانت چه کار است(3)

ناصر خسرو

1اشاره به آیه ۷ از سوره نحل و امام صادق)علیه السلام (در باره مشقت سفر حج فرموده است ...» :ما من ملك ولا سوقة یصل إلی الحج إلاّ بمشقة في تغییر مطعم أو مشرب أو ریح أو شمس لا یستطیع ردّها و ذلك قوله عزوجل: وتَحمِلُ أثقالکم إلی بَلَد لَم تکونوا بالِغِیه إلاّ بشقّ الأنفس، إنّ ربّك رَئوفٌ رَحیم ...» «.هیچ پادشاه و هیچ رعیتی به سفر مکه نمی رود مگر اینکه نوعی مشقت به او می رسد مثل ناگواری آب و غذا، باد و طوفان و تابش خورشید و این است معنی قول پروردگار بلند مرتبه که فرمود: این چهار پایان هستند که بارهای شما را به شهر حمل می کنند که اگر آنها نبودند شما با مشقت و جان کندن آن را می بردید همانا پروردگار شما مهربان و رحیم است.»، (تفسیر نور الثقلین، ج3 ، ص ٤٠ به نقل از کافی(.

2ـ دهخدا به نقل از نزهة القلوب، ص ۲٦۷، واژه بادیة العرب.

3ـ ناصر خسرو، دیوان، ص ۳۰.

رفته و مکه دیده آمده باز *** محنت بادیه خریده به سیم(1)

ناصر خسرو

سنایی در قصیده ای بادیه را به خونین بودن و در بیتی به عدم و نیستی توصیف کرده و می گوید:

پای چون در بادیه ی خونین نهادیم از بلا *** همچو ریگ نرم پیش باد سرگردان شویم(2)

سنایی

کعبه بادیه ی عدم او بود *** عالم علم را عَلَم او بود

سنایی

خواجوی کرمانی نیز گوید:

به راه بادیه هر کس که خون نکرد حلال *** حرام باد مر او را وصال بیت حرام(3)

عماد فقیه نیز گوید کسی که می خواهد به حرم برسد باید کفن بپوشد.

اگر عزیمت خاك در حرم داری *** کفن بپوش چو آیی چنان که فرمان است(4)

ناصر بخارایی نیز شرط وصال کعبه را سر باختن می داند.

مگر از کعبه دری بر دل تو باز شود *** پای در نه به ره بادیه و سر درباز

سنایی در قسمت دیگری از قصیده خویش بادیه را به قهر و سرگردانی و هجران تشبیه کرده است و می گوید:

عالمی در بادیه ی قهر تو سرگردان شدند *** تا که یابد بر در کعبه ی قبولت روز بار(5)

1- همان، ص۳۰۱.

2- سنایی، دیوان، ص ۴۱۶.

3- خواجوی کرمانی، دیوان، ص ۳۳.

4- عماد فقیه، دیوان، ص ۴۱.

5- سنایی، دیوان، ص ۲۲.

از در کعبه ی وصالت تا در کعبه ی رجا *** نیست اندر بادیه ی هجران به از خوفت خفیر(1)

وی همچنین بادیه را میدان مردان می داند و آن را به «بوته «یعنی ظرف گلینی که در آن طلا و نقره ناخالص را می گدازند و ذوب می کنند تا ناخالصیهای آن گرفته شود تشبیه کرده و می گوید:

بادیه بوته است ما چون زر مغشوشیم راست *** چون بپالودیم از او خالص چو زر کان شوم

بادیه میدان مردان است و مانیز از نیاز *** خوی این مردان گریم و گوی این میدان شویم

گرچه در ریگ روان عاجز شویم از بیدلی *** چون پدید آید جمال کعبه جان افشان شویم(2)

انعکاس وسیع بادیه در شعر، حکایت از سختی راه و مشکلات فراوان این مسیر دارد و شعرا هر کدام گوشه ای از این مشکلات را به تصویر کشیده اند و اینك به برخی از آنها اشاره می شود.

گر زخم یافته است از رنج بادیه *** دیدار کعبه مرهم راحت رسان شده(3)

خاقانی

خواجه ره بادیه را درگرفت *** شیخ زر عاریه را برگرفت(4)

نظامی

به پایان این بادیه کس رسید *** همان پیکری دیگر از خلق دید

نظامی

چو يك مه در آن بادیه تاختند *** از او نیز هم رخت پرداختند

نظامی

1- همان، ص ۲۸۲، خفیر یعنی نگهبان.

2- سنایی، دیوان، ص ٤١٥.

3- خاقانی، دیوان.

4- نظامی، مخزن الاسرار، ص٢٠٤.

هر که گستاخی کند اندر طریق *** گردد اندر بادیه ی حسرت غریق

کاروان زین کاروان زین بادیه *** می رسد در هر مساء و غادیه

عزت مقصد بود ای ممتحن *** پیچ پیچ راه و عقبه ی راهزن

عزت کعبه بود آن ناحیه *** دزدی اعراب و طول بادیه(1)

مولوی

به بوی آنکه شبی در حرم بیاسایند *** هزار بادیه سهل است اگر بپیمایند(2)

سعدی

تو همچو کعبه عزیز افتاده ای در اصل *** که هر که وصل تو خواهد جهان بپیماید(3)

سعدی

ساربانا جمال کعبه کجاست *** که بمردیم در بیابانش(4)

سعدی

بیابانی است هایل کعبه مقصود را در ره *** که بی قطع امید از خود بریدن نیست امکانش

گر آری رو در آن کعبه چو ریگ گرم زیر پا *** سپردن بایدت سر کوه آتش در بیابانش(5)

جامی

شدم در جستجوی کعبه وصلت ندانستم *** که همچون من بودسرگشته بسیاراین بیابان را

هلالی جغتایی

بادیه و بادهای زهرآلود

یکی از سختیهایی که حاجیان در بادیه با آن رو به رو بودند وزش بادهای زهرآلود و خطرناك بود که به »سموم بادیه «معروف است. سموم که جمع سمائم است

1- مولوی، مثنوی به شرح جعفری، ج ۱۲، ص ٤۳۲; نیکلسون، ج ۳ ص ۲۰٦; رمضانی، دفتر ٥، ص ۳۳۳.

2- سعدی، غزلیات، ص ۱۹۰.

3- همان، ص ۲۰۸.

4- همان، ص ۲۱٥.

5- جامی، دیوان، ص ٤۹.

بادی است که به هر چه بگذرد بسوزد و هلاك کند (1)و همچنین گویند سموم، بادی است که دربیابانهای سوخته گذشته باشد وبخار دودناك که از زمین برخیزد با وی باشد(2).

سنایی در سفری که به حج داشته در توصیف این بادیه گوید:

زمانی که قدم در این بادیه پربلا نهادیم مانند شن و ریگ نرم سرگردان بادهای بادیه شدیم.

پای چون در بادیه ی خونین نهادیم از بلا *** همچو ریگ نرم پیش بادسرگردان شویم(3)

چون سموم بادیه گلبوی گشت آگه شدم *** کآتش سوزان برابراهیم شد چون مرغزار(4)

حسن غزنوی

نز سموم آسیب و نز باران بخیلی یافته *** نز خفاجه بیم و نز غزیه عصیان دیده اند

گرمگاهی که چو دوزخ دمد آن باد سموم *** تف باحورا چون نکهت حورا (5)بینند(6)

خاقانی

گر دلم سوزد سموم بادیه *** بس مفرح کز لب و خالش کنم

خاقانی

روندگان ره کعبه را ز غایت شوق *** سموم بادیه خوشتر ز سایه طوبی(7)

نزاری

بادیه و بی آبی

از مهمترین مشکلات بادیه نبود آب و خشکسالی منطقه بود و اگر آبی یافت

1در سال ٤٠٢ باد سیاه بر کاروان حجاج وزید و راه آب را گم کرده بسیاری هلاك شدند. گویند ظرف آبی به صد درهم رسید. (تمدن اسلامی، ج ٢، ص ٥٤(.

2- دهخدا، به نقل از ذخیره خوارزمشاهی.

3- سنایی، دیوان، ص ٤١٥.

4- حسن غزنوی، دیوان، ص٩٠

5- حرارت گرمای سخت تابستان را چون بوی خوش زن سیاه چشم می بینند.

6- خاقانی، دیوان، ص ٩٤

7- نزاری، تاریخ ادبیات.

می شد تلخ و شور بود(1).

اگر چو بادیه شعرم نداشت آب چنان *** که می رمید شتر از حدای اندیشه(2)

سیف فرغانی

خضر لب تشنه در این بادیه سرگردان داشت *** راه ننمود که بر چشمه حیوان برسم

خاقانی

در بادیه تشنگان بمیرند *** از حله به کوفه می رود آب

سعدی

بادیه و بیماری و مرگ

از پیشامدهای ناگواری که در راه کعبه روی می داد مرگومیر بود و بسیار اتفاق می افتاد که حاجی در بادیه دچار بیماری شده مرگ به سراغ او می آمد و در غربت، دور از خانواده; اما با یاد آنان، جان می سپرد و در

همان بیابان دفن می شد و چیزی نمی گذشت که خاکهای بادیه بر روی قبر او می نشست و اثری از گور باقی نمی ماند.

سنایی در این باره می گوید: هنگامی که ما در این بادیه خونین گام نهادیم به یاد

1نویسنده کتاب تمدن اسلامی گوید:

در مواقع امنیت نیز حجاج، حتی آنها که راهشان نزدیك بود، از جهت تنگیابی آب در صحرا دچار مشکلات سهمناك می شدند .ابن معتز، همنشین بد را به آب راه مکه تشبیه می کند که با همه تلخی و تندی و ترشی و نکوهیدگی از آن ناگزیر است. در شرح احوال مسلمین به این عبارت تأثرانگیز بسیار برمی خوریم که «در راه حج بمرد«.

به سال ۲۹۰ حجاج در راه بازگشت دچار بی آبی شدند و گروهی از عطش شدید مردند.

به سال ٤٠٢ باد سیاه بر کاروان حجاج وزید و راه آب را گم کرده، بسیاری هلاك شدند. گویند ظرف آبی به صد درهم رسید. به سال ٤٠٣ راهزنان بدوی نزدیك آب بر کاروان پیشی گرفته، آبگیرها را انباشته یا چال انداختند و در چاهها حنظل ریختند و در کمین نشسته راه بر حجاج بستند و پول هنگفتی مطالبه کردند. عطش حاجیان به نهایت رسید و گویند پانزده هزار تن بمردند و تنها عده کمی جان به در بردند. پس از این واقعه به عامل کوفه که مسؤول حفاظت راه حجاج بود دستور کتبی داده شد که اعراب عامل جنایت را دستگیر کرده انتقام شدید بگیرند. عامل کوفه در بیابان به اعراب رسیده بسیاری را بکشت و پانزده تن سران ایشان را به بغداد فرستاد که به رسوایی در شهر گردانیده به زندان بردند. مجازاتی که درباره چندتنشان اجرا شد چنین بود که گرسنه اش نگهداشته، آنگاه غذای بسیار شور خورانیدند به طوری که بسیار تشنه شد، سپس در کنار دجله بستندش و عطشان آب را تماشا می کرد تا مرد.

و باز در سال ٤٠٥ از بیست هزار حاجی تنها شش هزار زنده ماندند و بر اینان نیز کار چنان سخت شده بود که بول شتر را نوشیدند و سپس اجباراً شتران سواری را کشته و گوشتش را هم خورده بودند) .تمدن اسلامی، ج ۲، ص ٥٤(.

2ـ سیف فرغانی، دیوان، ج ۱، ص ۳۵.

یتیمانی که پدر گم کرده بودند افتادیم و آن گاه در این فکر فرو رفتیم که اگر ما هم بیمار شویم به چه سرنوشتی دچار خواهیم شد نه غمگساری است تا بر ما گریه کند و نه مهربانی تا جرعه ای آب به ما دهد، اینها در صورت درد و بیماری است، اما آه از آن روز که در این بیابان غربت، صید گورستان شویم و در گوشه ای بدون حضور دوستان میهمان گور گردیم و زیر خروارها خاك پنهان شده با خاك راه برابر شویم. آه از آن روز که همسفران ما پس از مراسم حج به وطن بازگردند و ما طعمه کرمهای گور شویم و این مرگ امر عجیبی نیست و مگر نه این است که سالی صد هزار نفر می میرند و ما هم سرانجام به سرنوشت آنها دچار می شویم.

پای چون در بادیه ی خونین نهادیم از بلا *** همچو ریگ نرم پیش باد سرگردان شویم

زان یتیمان پدر گم کرده یادآریم باز *** چون یتیمان روز عید از درد دل گریان شویم

از پدر وز مادر و فرزند و زن یاد آوریم *** ز آرزوی آن جگر بندان جگر بریان شویم

در تماشاشان نیابیم ار گهی خوش دل بویم *** گرد بالینشان نبینیم ار دمی نالان شویم

در غریبی درد اگر بر جان ما غالب شود *** چون نباشند این عزیزان سخت بی درمان شویم

غمگساری نه که اشکی بارد ار غمگین بویم *** مهربانی نی که آبی آرد ار عطشان شویم

نه پدر بر سر که ما در پیش او نازی کنیم *** نی پسر در برکه ما از روی او شادان شویم

چون رخ پیری ببینیم از پدر یاد آوریم *** همچو یعقوب پسر گم کرده با احزان شویم

باشد امیدی هنوز ار زندگی باشد ولیك *** آه اگر در منزلی ما صید گورستان شویم

حسرت آن روز چون بر دل همی صورت کنیم *** ناچشیده هیچ شربت هر زمان حیران شویم

آه اگر روزی که در کنج رباطی ناگهان *** بی جمال دوستان و اقربا مهمان شویم

همرهان حج کرده باز آیند با طبل و علم *** ما به زیر خاك در، باخاك ره یکسان شویم

قافله باز آید اندر شهر بی دیدار ما *** ما به تیغ قهر حق کشته غریبستان شویم

همرهان با سرخ رویی چون به پیش ماه سیب *** ما به زیر خاك چون در پیش مه کتان شویم

دوستان گویند حج کردیم و می آییم باز *** ما به هر ساعت همی طعمه ی دگر کرمان شویم

نی که سالی صد هزار آزاده گردد منقطع *** هم دریغی نیست گرما نیز چون ایشان شویم(1)

سنایی

بادیه و راهزنی و نا امنی

یکی از خطرهای راه کعبه وجود راهزنان و دزدان در مسیر حرکت بود که غالب حجاج خاطرات تلخی از این گونه راهزنها داشتند و در کتب تاریخ از این گونه حوادث تلخ فراوان دیده می شود(2).

»سعدی «در کتاب» گلستان «درباره وجود راهزنان و حرامیان در بادیه حکایتی دارد که در هنگام طی بادیه از ترس دزدان و حرامیان نباید به فکر استراحت بود زیرا لحظه ای درنگ و توقف موجب از دست دادن کالا و ترك جان است. او می گوید:

1- سنایی، دیوان، ص٤١٦.

2- از جمله در کتاب تمدن اسلامی، ج٢، ص٥٤.

شبی در بیابان مکه از بی خوابی پای رفتنم نماند. سربنهادم و شتربان را گفتم دست از من بدار.

پای، مسکین پیاده چند رود *** کز تحمل ستوده شد بختی(1)

تا شود جسم فربهی لاغر *** لاغری مرده باشد از سختی

گفت: ای برادر احرام در پیش است وحرامی در پس. اگر رفتی بردی و اگر خفتی مردی.

خوش است زیر مغیلان به راهبادیه خفت *** شب رحیل، ولی ترك جان بباید گفت(2)

»مولوی «نیز در کتاب» مثنوی «از وجود عقبه ها و گردنه های راهزنی و دزدی اعراب در مسیر راه مکه خبر می دهد و آن را به خاطر عزت مقصد و عزت کعبه قابل تحمل می داند.

عزت مقصد بود ای ممتحن *** پیچ پیچ راه و عقبه ی راهزن

عزت کعبه بود آن ناحیه *** دزدی اعراب و طول بادیه(3)

جنید شیرازی نیز از وجود حرامیان و دزدان در حریم کعبه خبر می دهد و می گوید:

مباز عشق اگرت طاقت ستم نبود *** که در طریق وفا جز بلا و غم نبود

حریم کعبه مقصود بی‌حرامی نیست *** تو را که خوف بود راه در حرم نبود(4)

امانت سپاری به سبب ناامنی

گاه حجگزار به جهت ناامنی راه مجبور می شد امانت خود را به افراد مورد اعتماد بسپارد و بسیار اتفاق می افتاد که فرد مؤتمن و مورد اطمینان در امانت خیانت کرده و به قول نظامی اموال حاجی را صرف طرب و بذل شکم می کرد.

1- بختی: (به ضم با و کسر تا) شتر قوی هیکل، شتر دو کوهانه.

2- سعدی، گلستان، باب دوم.

3- مولوی، مثنوی به شرح جعفری، ج ۱۲، ص ٤٣٢; نیکلسون، ج ۳، ص ۲۰٦; رمضانی، ج ٥، ص ۳۳۳.

4- جنید شیرازی، دیوان، ص ۱۹.

حکایت

کعبه روی عزم ره آغاز کرد *** قاعده کعبه روان ساز کرد

آنچه فزون از غرض کار داشت *** مبلغ یك بدره دینار داشت

صوفیی از جمله زهاد شهر *** بود سرآمد ز هر ابنای دهر

در دلش آمد که امانت در اوست *** در کس اگر نیست دیانت در اوست

رفت و نهانیش فراخانه برد *** بدره دینار به صوفی سپرد

گفت نگهدار در این پرده راز *** تا چو من آیم به من آریش باز

خواجه ره بادیه را درگرفت *** شیخ زر عاریه را برگرفت

یا رب زنهار که خود چند بود *** تا دل درویش در آن بند بود

گفت به زر کار خود آراستم *** یافتم آن گنج که من خواستم

زود خورم تا نکند بستگی *** اینچه خدا داد به آهستگی

باز گشاد از گره آن بند را *** داد طرب داد شبی چند را

جمله آن زر که بر خویش داشت *** بذل شکم کرد و شکم پیش داشت

دست به آن حقه دینار کرد *** زلف بتان حلقه زنار کرد

خرقه به خمخانه شده شاخ شاخ *** تنگدلی مانده و عذری فراخ

صید چنان خورد که داغش نماند *** روغنی از بهر چراغش نماند

حاجی ما چون ز سفر گشت باز *** کرد بر هندوی خود ترکتاز

گفت بیاور به من ای تیزهوش *** گفت چه گفتا زر گفتا خموش

در کرم آویز و رهاکن لجاج *** از ده ویران که ستاند خراج

صرف شد آن بدره هبا در هوا *** مفلس و بدره ز کجا تا کجا

غارت از این ترك نبرده است کس *** خانه به هندو نسپرده است کس

رکنی تو رکن دلم را شکست *** خردم از این خرده که بر من نشست

مال به صد خنده به تاراج داد *** رفت و به صد گریه به پای ایستاد

گفت کرم کن که پشیمان شدیم *** کافر بودیم و مسلمان شدیم(1)

نظامی

1- نظامی، مخزن الاسرار، ج۱، ص۲۰٤ و ۲۰۵

بادیه و دزدان خفاجه

یکی از آزار رسانترین قبایلی که راه را بر حجاج می بست و اموال آنان را به غارت می برد; قبیله «خفاجه» بود که جنایت و آزار آنان نسبت به حجاج زبانزد شد و در کتب نظم و نثر نیز نام آنان آمده است.

»سعدی «در کتاب» گلستان «چنین می گوید:

خرقه پوشی در کاروان حجاز همراه ما بود. یکی از امرای عرب مر او را صد دینار بخشید تا قربان کند. دزدان خفاجه ناگاه بر کاروان زدند و پاك ببردند. بازرگانان گریه و زاری کردن گرفتند و فریاد بی فایده خواندند.

گر تضرع کنی و گر فریاد *** دزد زر باز پس نخواهد داد

مگر آن درویش صالح که برقرار خویش مانده بود و تغییر در او نیامده. گفتم: مگر معلوم تو را دزد نبرد؟ گفت: بلی. بردند ولیکن مرا با آن الفتی چنان نبود که به وقت مفارقت خسته دلی باشد.

نباید بستن اندر چیز و کس دل *** که دل بر داشتن کاری است مشکل(1)

خاقانی نیز نام قبیله خفاجه را در اشعار خود آورده و از اینکه در سالی که به سفر حج مشرف بوده حج مردم ایران و شام بی خطر صورت پذیرفته آن را به عنوان یك خبر خوش اعلام می دارد.

ای برید صبح سوی شام و ایران بر خبر *** زین شرف کامسال اهلشاموایران دیده اند

نز سموم آسیب و نز باران بخیلی یافته *** نز خفاجه بیم و نز غزیه عصیان دیده اند(2)

وی در قصیده ای دیگر می گوید:

ما و خاك پی وادی سپران کز تف و نم *** آهشان مشعله دار و مژه سقا بینند

از خفاجه به سر راه معونت یابند *** وز غزیه به لب چاه مواسا بینند

1ـ سعدی، گلستان، باب پنجم، ص ۱۳۹.

2ـ خاقانی، دیوان، ص ۹٤.

گرمگاهی که چو دوزخ دمد آن باد سموم *** تف با حورا (1)چون نکهت حورا بینند(2)

بادیه و خارهای مغیلان

یکی دیگر از موانعی که در مسیر راه حجگزاران به وفور وجود داشت خار مغیلان بود. مغیلان مخفف ام غیلان، یعنی مادر غولان است که خاری باشد به غایت سرتیز و در بیابان مکه روید و به آن خار شتر نیز گویند (3)و همچنین «نام درختی است خاردار و در مصر و عربستان فراوان است (4)«.خار مغیلان در اشعار شعرا بازتاب وسیعی داشته و هر یك به ذوق خود از آن سخن گفته و شرط وصال کعبه را عبور از آن دانسته اند و برخی پا را فراتر نهاده و گفته اند که عاشق کعبه نه تنها نباید در اندیشه و سرزنش خار مغیلان باشد بلکه باید آن را «حریر»، «پرنیان»، «ریحان» و«گل و نسرین و لاله» ببیند.

بشناس حرم را که هم اینجا بدر توست *** با بادیه و ریگ مغیلانت چه کار است(5)

ناصر خسرو

ای ز عشق دین سوی بیت الحرام آورده رای *** کرده در دل رنجهای تن گداز جانگزای

تن سپر کرده به پیش تیغهای جان سپر *** سر فدا کرده به نزد نیزه های سرگرای(6)

سنایی

وز پی خضر و پر روح القدس چون خط دوست *** در سمیرا سدره بر جای مغیلان دیده اند(7)

خاقانی

1- با حوراء، با حور (به ضم حا): سختی گرما در تابستان، گرمای سخت تموز.

2- خاقانی، دیوان، ص ٩٤.

3- فرهنگ معین، ماده مغیلان.

4- لغت نامه دهخدا، ماده مغیلان.

5- ناصر خسرو، دیوان.

6- سنایی، دیوان، ص ٦٠٨.

7- خاقانی، دیوان، ص ٩٢.

جمال کعبه چنان می دواندم به نشاط *** که خارهای مغیلان حریر می آید

سعدی

مغیلان چیست تاحاجی عنان ازکعبه برچیند *** خسك در راه مشتاقان بساط پرنیان باشد

سعدی

ای بادیه هجران تا عشق حرم باشد *** عشاق نیندیشند از خار مغیلانت

سعدی

مرا و خار مغیلان به حال خود بگذار *** که دل نمی رود ای ساربان از این منزل

سعدی

شنیدم که پیری به راه حجاز *** به هر خطوه کردی دو رکعت نماز

چنان گرم رو در طریق خدای *** که خار مغیلان نکندی ز پای(1)

سعدی

تو ای خار مغیلان خورده در راه *** جمال کعبه خواهی دید ناگاه(2)

عبید زاکانی

روی در کعبه جان کرده به سر می پویم *** غمی از بادیه و خار مغیلانم نیست(3)

عبید زاکانی

زبوستان رخت گل کسی تواند چید *** که خار بادیه اش در نظر چو ریحان است

به بال همت اگر می پری ز خار مپرس *** چرا که طایر قدس ایمن از مغیلان است

عماد فقیه کرمانی

در بیابان گر به شوق کعبه خواهی زد قدم *** سرزنشها گر کند خار مغیلان غم مخور(4)

حافظ

1- سعدی، بوستان، ص ٧٦.

2- عبید زاکانی، دیوان، ص ١٣١.

3- همان، ص ١٢٧.

4- حافظ، دیوان، ص ١١٢.

یا رب این کعبه مقصود تماشا گه کیست *** که مغیلان طریقش گل و نسرین من است(1)

حافظ

جمال کعبه مگر عذر رهروان خواهد *** که حال زنده دلان سوخت در بیابانش(2)

حافظ

گر حریم کعبه خواهی و آن جمال بی نقاب *** لاله و گل دان همه خار بیابان حرم(3)

حافظ

ای قاسم اگر کعبه مقصود مراد است *** در راه حریر است همه خار مغیلان(4)

قاسم انوار

همان گونه که بیان شد در روزگاران پیشین پیمودن بادیه بانبود امکانات و وسایل رفاهی به گونه ای سخت و دشوار بوده که سنایی آن را» بادیه خونین»، «بوته» و «میدان مردان» لقب داده و ناصر خسرو از آن به محنت و خاقانی به زخم و رنج تعبیر کرده و خواجوی کرمانی گفته برای پیمودن آن باید خون را حلال شمرد و مولوی احتمال مردن در آن بیابان را داده و جامی گفته بادیه بیابانی است پر از کوه آتش و برای پیمودن آن باید از خود قطع امید کرد. در این میان اگر سالی به حسب اتفاق هوای هاویه گون و جهنمی آن بارانی و بهاری بوده و از میان خارهای «دیده دوز» و «جامه در» بادیه گل روییده، آن سال را از سالهای استثنایی و خارق العاده و از معجزات آشکار شمرده اند. مانند معجزه ای که آتش سوزان را بر حضرت ابراهیم چون مرغزار نمود. سید حسن غزنوی شاعر قرن ششم می گوید:

من به راه مکه آن دیدم ز فخر روزگار *** کز پیمبر دید در راه مدینه یار غار

هم یکی از معجزات ظاهر پیغمبر است *** این کرامتهای گوناگون فخر روزگار

1- همان، ص ۳۸.

2- همان، ص ۱۲٦.

3- حافظ، دیوان، ص ۳۲۳.

4- قاسم انوار، دیوان، ص ۲۵۱.

روز آدینه که از بغداد پی بیرون نهاد *** ابر گوهر کرد بر فرق غلامانش نثار

شد زمین بادیه همچون بهشتی در بهشت *** وآن هوای هاویه همچون بهار اندر بهار

از میان خارهای «دیده دوز» «جامه در» *** صد هزاران گل پدید آمد به فضل کردگار

چون سموم بادیه گلبوی گشت آگه شدم *** کآتش سوزان بر ابراهیم شد چون مرغزار

چون هوای سرد بایستی به گرد موکبش *** گرم سقایی گرفتی ابر مروارید بار

چارسو باران و فارغ در میان آن قافله *** همچو نیلوفر میانه خشك و گوشه آبدار

این کرامت حق تعالی داند و خلقان که بود *** از حوالینا الهی لاعلینا یادگار

تابهکوفه بازمانده بودحالش همچنین *** هم عجب بودی اگریك باربودی یادو بار

استوارم گر نداری بر حقی کین حالها *** من به چشم خویش دیدم می ندارم استوار(1)

حسن غزنوی

بادیه از دیدگاه خاقانی

خاقانی (متوفی ۵۹۵) این عاشق کعبه، بر عکس دیگر شعرا، در جای جای اشعار خویش خوشبینانه و با حسن نظر به بادیه نگاه کرده و آن را به باغ بهشت و وادی ایمن تشبیه نموده که پر از سبزه و گیاه و نرگس است و سموم آن را عزیز و مانند حرارت غریزی و خار مغیلان آن را همچون بادبزن می داند.

وی در مثنوی تحفة العراقین «در صفت بادیه گوید:«

در عرصه بادیه نهی روی *** نه بادیه بل ریاض خود روی

از سندس (2)خضر خضر بومش *** از لخلخه (3)سما سمومش

چون وادی ایمن از کرامت *** همشیره وادی قیامت

ز اندیشه مرد هیأت اندیش *** اندازه عرض و طول او بیش

از نور هزار حله بر وی *** وز حور هزار جلوه در وی

1- سید حسن غزنوی، دیوان، ص ۹۰ و ۹۱.

2- سندس - پارچه ابریشمی.

3- لخلخه (به فتح هر دو لام) مشك و عنبر.

زآن سبزه و آب گشته موجود *** دراعه (1)خضر و درع (2)داود

چون غمزه دوست گاه دستان *** (3)با سهم (4)ولیك نرگستان

از سبزه چو عارض خط آور *** خاکش به لباس فستقی در

گویی خط یار و سبزه اوست *** دو فستق رسته در یکی پوست

روح الله ساخته به ذاتش *** دارو کده ای ز هر نباتش

از بوی گیاش خادم پیر *** خط سبز کند زهی عقاقیر(5)

گشته ز پی ندای عشاق *** شاخ خشکش درخت و قواق

هر خار از او به فصل گرما *** صد مروحه (6)از درخت خرما

تأثیر سمومش از عزیزی *** بر دل چو حرارت غریزی

با بیخ دماغ طیبش از دور *** پیوند کند درخت کافور

چون آینه برق زن سرابش *** چون شانه انگبین خوش آبش

زآن آینه جان صفا گرفته *** زآن شانه ملك شفا گرفته

ثور و حمل اندر او گیاچر *** حوت و سرطان به مصنعش در(7)

وی همچنین در قصایدی که در وصف کعبه و مناسك سروده بادیه را به دریا و شتر را به کشتی و اعراب را به موج تشبیه می کند و در بیتهای دیگری بادیه را داروخانه ای می داند که آب و گیاه آن برای بیماریها مفید است. آب شور آن مانند عسل و ریگ و سنگ آن مانند نقره و بید و ریحان است و آن را مانند درختان انگور و انار شفابخش می داند و مغیلان آن را به سدره و درخت بهشتی و خار و حنظل آن را به گلشکرهای (8) صفاهان تشبیه کرده است.

1- دراعه (به ضم دال) جامه بلند زاهدان.

2- درع (به کسر دال) زره.

3- دستان - مکر، نغمه، افسانه.

4- سهم - تیر.

5- عقاقیر - گیاهان دارویی.

6- مروحه - بادبزن.

7- خاقانی، تحفة العراقین، ص ۱۱۵ و ۱۱٦.

8- گلشکر - معجونی که از برگ گل گلاب و شکر درست می کنند و آن را گلقند هم گویند.

بادیه بحر است و بُختی (1)کشتی و اعراب موج *** واقصه سر حد بحر و مکه پایان دیده اند

بهر دفع درد چشم رهروان ز آب و گیاش *** شیر مادر دختر و گشنیز پستان دیده اند

بادیه باغ بهشت و بر سر خوانهای حاج *** پر طاووس بهشتی را مگس ران دیده اند

گرمگاهی کآفتاب استاده در قلب اسد *** سنگ و ریگ ثعلبیه بید و ریحان دیده اند

تیز چشمان روان ریگ روان را در زرود *** شاف شافی هم ز حِصْرِم (2)هم ز رُمّان (3)دیده اند

از سحاب فضل و اشك حاج و آب شعر من *** برکه ها را برکه های بحر عمان دیده اند

وز پی خضر و پر روح القدس چون خط دوست *** در سمیرا سدره بر جای مغیلان دیده اند

ز آب شور نقره و ریگ عسیله ز اعتقاد *** سالکان از نقره کان و از عسل شان (4)دیده اند

از بسی پر ملك گسترده زیر پای حاج *** حاج زیر پای فرش سندس الوان دیده اند

ز آب و خاك سارقیه تا صفینه پیش چشم *** بس دواء المسك و ترياقا كه اخوان دیده اند

درمیان سنگلاخمسلخوعمره زشوق *** خاروحنظل گلشکرهای صفاهان دیده اند(5)

1- بختی (به ضم با و کسر تا) شتر قوی هیکل، شتر دو کوهانه.

2- حصرم - (به کسر حا و را) غوره انگور، میوه نارس.

3- رمان - (به ضم را و تشدید میم) انار.

4- شان - کندو، خانه زنبور عسل.

5- خاقانی، دیوان، ص ۹۱ و ۹۲.

خاقانی در مطلع دوم قصیده موسوم به «باکورة الاسفار» و» مذکورة الاسحار» در وصف بادیه به نیکی یاد می کند و به کسانی که آن را» خون ریز بی دیه» شمرده اند می تازد و می گوید: نه تنها بادیه سبب مرگ نمی شود بلکه عمر دوباره به انسان می دهد.

سر حد بادیه است روان پاش بر سرش *** تریاق روح کن ز سموم معطرش

گوگرد سرخ و مشك سیه خاك و باد اوست *** باد بهشت زاده ز خاك مطهرش

خون ریز بی دیت مشمر بادیه که هست *** عمر دوباره در سفر روح پرورش

در بادیه ز شمه قدسی عجب مدار *** گر بردمد ز بیخ ز قوم آب کوثرش

از سبزه و ز پر ملایك به هر دو گام *** مدهامتان دو بسته دوبستان اخضرش

دریای خشك دیده ای و کشتی روان *** هان بادیه نگه کن و هان ناقه بنگرش

وادی چو دشت محشر و بُختی روان چنانك *** کوه گران که سیر بود روز محشرش

بل کآنچنان شده ز ضعیفی که بگذرد *** در چشم سوزنی به مثل جسم لاغرش

چون صوفیانش بارکشی بیش وقت کم *** هم رقص و هم سماع همه شب میسرش

هر که از جلاجل و جرس آواز می شنود *** در وهم نفخ صور همی شد مصورش

صحن زمین ز کوکبه هودج آنچنانك *** گفتی که صد هزار فلك شد مشهرش

و آن هودج خلیفه متوج به ماه زر *** چون شب کز آفتاب نهی تاج بر سرش

سالی میان بادیه دیدند فرغری *** (1)ز آنسان که هر که گفت نکردند باورش

باور کنی مرا که بدیدم به چشم خویش *** امسال چون فرات روان چند فرغرش

ظن بود حاج را که مگر آب چشم من *** جیحون سبیل کرد بر آن خاك اغبرش

یا شعر آبدار من از دست روزگار *** نقش الحجر بماند بر آن کوه و کردرش(2)

آرزوی وصال کعبه

با وجود این همه خطرهایی که حجاج در مسیر راه مکه بر خود می خریدند و بادیه را با بادهای سمی و خارهای مغیلان و راهزنان صحراگرد و دزدان کوه نشین می پیمودند و اموالشان از کف می رفت و جانهایشان تلف می شد باز عاشقانه و گاه با پای پیاده به کعبه می رفتند و مشتاقانه از آن سخن می گفتند و در دعاهایشان توفیق زیارت آن را از خدا می خواستند. چنانکه در غالب دعاهای ماه رمضان توفیق زیارت خانه خدا و حج بیت الله الحرام از پروردگار خواسته شده است(3).

شعرا نیز مانند سایر مردم این اشتیاق و ذوق درون را با سرودن اشعار بیان کرده و با سوز و گداز و درد و نیاز آرزوی وصال کعبه را داشته اند. در اینجا به ترتیب قرن به ذکر

1ـ فرغر یعنی جوی آب، گودال آبی، جوی کوچکی که آب از آن عبور کرده و آب کمی به جا مانده باشد، خشك رود.

2ـ خاقانی، دیوان، ص ٢١٦ و ٢١٧.

3ـ مفاتیح، اعمال ماه رمضان، ص ٣٥٨، ٣٦٠، ٣٦٣، ٣٧٢، ٣٧٣، ٣٧٥، ٣٨٧، ٣٨٨، ٤٠٠، ٤١٥، ٤٢٢، ٤٢٣، ٤٤٢، ٤٤٩، ٤٦٣، ٤٨١.

این سروده ها و شاعران می پردازیم. فردوسی (متوفی ٤١١) در جاهای مختلف شاهنامه به مناسبت از نیاز رفتن به خانه ابراهیم و کعبه و پیاده رفتن به سوی بیت الحرام سخن می گوید:

نهیبی به دل زان فراز آمدش *** سوی کعبه رفتن نیاز آمدش

نبیره ی سماعیل پیغمبر است *** که پور براهیم نیك اختر است

از آنجای با گنج و دیهیم رفت *** به دیدار خانه براهیم رفت

پیاده بیامد به بیت الحرام *** سماعیلیان زو شده شادکام

فردوسی

فرخی سیستانی (متوفی ٤٢٩) شاعر مدیحه سرای دربار محمود غزنوی در مدح وی می گوید:

سلطان همیشه از خدا دو چیز را طلب می کرد یکی فتح هندوستان و شکستن بت سومنات و دیگر زیارت خانه خدا و بوسیدن حجر الاسود که یکی از آن دو حاجت برآورده شد و امید است که دومی نیز انجام پذیرد.

خدایگان را اندر جهان دو حاجت بود *** همیشه این دو همی خواست ز ایزد داور

یکی که جایگه حج هندوان بکند *** دگر که حج کند و بوسه بر دهد به حجر

یکی از آن دو مراد بزرگ حاصل کرد *** دگر به عون خدای بزرگ کرده شمر(1)

او در جای دیگر، توفیق زیارت خانه خدا را برای محمود و خاندانش خواسته است:

مر مرا در خدمت تو زندگانی دیر باد *** تا ببینم مر تو را در مکه با اهل و تبار(2)

سنایی (متوفی ۵۳۵) درباره در غم حج بودن چنین گوید:

در غم حج بودن اکنون از ادای حج به است *** من بگفتم این سخن گو خواه شائی خوه مشای

1- فرخی سیستانی، دیوان، ص ۷۰

2- فرخی سیستانی، دیوان، ص ۸٦.

از دل و جان رفت باید سوی خانه ی ایزدی *** چون به صورت رفت خواهی خواه به سر شوخوه به پای(1)

جمال الدین عبدالرزّاق اصفهانی در وصف رکن الدین صاعد که از سفر حج بازگشته قصیده ای سروده و می گوید:

ای زده لبیك شوق از غایت صدق و صفا *** بسته احرام وفا در عالم خوف و رجا

عشق بیت الله تو را از خویشتن اندر ربود *** همچوعشق شمع کز خود می برد پروانه را(2)

خاقانی (متوفی ۵۹۵) که از شاعران حجگزار و مشتاق خانه خداست شور و اشتیاق خود را در جهت رفتن به خانه خدا چنین بیان می کند:

امسال اگر ز کعبه مرا بازداشت شاه *** زین حسرت آتشی ز سویدا برآورم

گر بخت باز بر در کعبه رساندم *** کاحرام حج و عمره مثنا برآورم

سی ساله فرض بر در کعبه کنم قضا *** تکبیر آن فریضه به بطحا برآورم

حراق وار درفتد آتش به بوقبیس *** ز آهی که چون شراره مجزا برآورم

از دست آنکه داور فریاد رس نماند *** فریاد در مقام و مصلا برآورم

زمزم فشانم از مژه در زیر ناودان *** طوفان خون ز صخره صما برآورم

دریای سینه موج زند ز آب آتشین *** تا پیش کعبه لؤلؤ لالا برآورم(3)

وی در قصیده دیگری می گوید:

ساربانا به وفا بر تو که تعجیل نمای *** کز وفای تو ز من شکر موفا شنوند

حاش لله اگر امسال ز حج وامانم *** نز قصور من و تقصیر تو حاشا شنوند

دوستان یافته میقات و شده زی عرفات *** من به فید و زمن آوازه به بطحا شنوند(4)

نظامی (متوفی ٦٠٠) پیش از مرگ آرزوی دیدن کعبه را دارد و می گوید:

یارب بود که گردد چشم دل نظامی *** از دیدن جمالش پیش از اجل منور

تا در حریم کعبه یارب کعبه گوید *** این شکرها که دارد از شاه عدل گستر(5)

1- سنایی، دیوان، ص ٦١٠.

2- عبدالرزاق اصفهانی، دیوان، ص١٤١

3- خاقانی، دیوان، ص ٢٤٦ و ٢٤٧

4- همان، ص ١٠٢.

5- نظامی، دیوان، ص ٢٣٣.

وی همچنین اشتیاق قزل ارسلان را برای دیدن نظامی به شوق حجاج بیت الله الحرام تشبیه کرده و می گوید:

به عزم زیارت قدم رنجه کرد *** ز تخت عجم روی در گنجه کرد

همی رفت با شوق و میلی تمام *** چو حجاج در راه بیت الحرام(1)

نظامی در جای دیگر رفتن مشتاقانه خود را به سوی بعضی ملوك به رفتن حجاج به سوی کعبه تشبیه می کند و می گوید:

شدم تابوسمش همچون زمین پای *** چو دیدم آسمان برخاست از جای

چنان رفتم که سوی کعبه حجاج *** چنان باز آمدم کاحمد ز معراج(2)

مولوی (متوفی ٦٧٢) در غزلیات شمس می گوید: در عشق حج و دیدار حضرت مصطفی)صلی الله علیه وآله (روزها در سختی هستم و شبها آرام ندارم.

روز از سفر به فاقه و شبها قرار نی *** در عشق حج کعبه و دیدار مصطفا(3)

وی همچنین می گوید: شوق حاجی به گونه ای است که تا کعبه پابرهنه می رود.

آن یکی تا کعبه حافی می رود *** و آن یکی تا مسجد از خود می شود(4)

قانعی از شعرای اواخر قرن ششم شتاب خود را برای رسیدن به کعبه این گونه بیان می کند:

شتابان شدم سوی بیت الحرام *** گذشتم ز محنت رسیدم به کام

به دیدار کعبه شدم شاد دل *** ز کار جهان کردم آزاد دل

نزاری نیز گوید:

روندگان ره کعبه را ز غایت شوق *** سموم بادیه خوشتر ز سایه طوبی(5)

اوحدی (متوفی ۷۳۸) در آرزوی کعبه و زیارت مرقد رسول)صلی الله علیه وآله (ترکیب بندی دارد که سه بند آن بدین قرار است:

1- نظامی، دیوان، ص ۸٤.

2- همان، ص ۱٦۳.

3- مولوی، غزلیات شمس، ص ۸۳.

4- مولوی، مثنوی، به شرح جعفری، ج ٥، ص ٥٥۰; نیکلسون، ج ۱، ص ٤٤٦; رمضانی، ج ۲، ص ۱۳۲.

5- نزاری، تاریخ ادبیات ایران.

در آرزوی کعبه و مرقد رسول) صلی الله علیه وآله(

هوس کعبه و آن منزل و آنجاست مرا *** آرزوی حرم مکه و بطحاست مرا

در دل آهنگ حجاز است و زهی یاری بخت *** گریك آهنگ در این پرده شود راست مرا

سرم از دایره صبر برون خواهد شد *** شاید اربگسلم این بند که در پاست مرا

از خیال حجر الاسود و بوسیدن او *** آب زمزم همه در عین سویداست مرا

دل من روشن از آن است که از روزن فکر *** ریگ آن بادیه در دیده بیناست مرا

بر سر آتش سوزنده نشینم هر دم *** از هوای دل آشفته که برخاست مرا

دلم از حلقه آن خانه مبادا محروم *** کز جهان نیست جز این مرتبه درخواست مرا

از هوی و هوس خویش جدا باش، ای دل *** خاك آن خانه و آن خانه خدا باش، ای دل

عمر بگذشت، ز تقصیر حذر باید کرد *** به در کعبه اسلام گذر باید کرد

ناگزیر است در آن بادیه از خشك لبی *** تکیه بر گریه این دیده تر باید کرد

گرد ریگی که از آن زیر قدمها ریزد *** سرمه وارش همه در دیده سر باید کرد

آب و نان و شتر و راحله تشویش دل است *** خورد آن مرحله از خون جگر باید کرد

روی چون در سفر کعبه کنند اهل سلوك *** از خود و هستی خود جمله سفر باید کرد

سرتراشیدنو احرام گرفتن سهل است *** ازسراین نخوت بیهوده به دربایدکرد

شرحاحراموقوفوصفترمیو طواف *** بادل خویش به تقریردگربایدکرد

هر دلی را که ز تحقیق سخن بویی هست *** بشناسد که سخن را به جز این رویی هست

یارب، امسال بدان رکن و مقامم برسان *** کام من دیدن کعبه است و به کامم برسان

دولت وصل تو هر چند که خاص است، دمی *** عام گردان و بدان دولت عامم برسان

جز به کام مدد عون تو نتوان آمد *** راه عشق تو، بدان قوت و کامم برسان

صبرم از پای درآمد، تو مرا دست بگیر *** به سر تربت این صدر همامم برسان

چون هلال ار بپسندی که بمانم ناقص *** به جمال رخ آن بدر تمامم برسان

هندوی آن درم ار خواجه جوازی بدهد *** صبح بیرون بر و روز است به شامم برسان

گر بدان روضه گذارت بود، ای باد صبا *** عرضه کن عجز و زمین بوس و سلامم برسان

بوی آن خاك دمی گر برهاند ز عذاب *** به نسیم خوش آن روضه در آییم ز خواب(1)

1ـ اوحدی، دیوان، ترکیبات، ص ٤٧ ـ ٤٨.

اوحدی مراغه ای (اصفهانی) در قسمت دیگری از دیوان خویش به ذکر حکایتی پرداخته و می گوید:

حکایت

شنیدم حاجیی احرام بسته *** چو در ریگ بیابان گشت خسته

به خود گفت: ارچه پرتشویش راه است *** جمال کعبه نیکو عذر خواه است

اگر در خانه خود را قید سازی *** کجا مرغ حرم را صید سازی

ز هجران گرچه داری صد شکایت *** به روز وصل بگذار آن حکایت

به ماهی گر پدید آید گناهی *** توان بخشید جرمش را به آهی(1)

خواجوی کرمانی (متوفی ۷۳۸) در اشتیاق کعبه چنین سروده است.

برآید از دل مشتاق کعبه ناله زار *** اگر به گوش وی آوازه حجاز آید(2)

گر اشتیاق کعبه بر این سان بود بسی *** ما را به گرد کوه و بیابان بر آورد(3)

راه حجاز ار امید وصل توان داشت *** برقدم رهروان دراز نباشد(4)

جهان خاتون از بانوان شاعر در نیمه دوم قرن هشتم در هوای کعبه گوید:

هوای کعبه مقصود در دماغ من است *** به راه بادیه من گوش برجرس نکنم(5)

ابن حسام خوسفی (متوفی ۸۷۵) از غم دوری کعبه می گرید و می گوید:

ای کعبه مقصود دل من کویت *** دور از تو شدم زمویه همچون مویت

اکنون که ز دیدار تو محروم شدم *** درخواب من آی تا ببینم رویت(6)

حج، طلب و توفیق الهی

یکی از سخنانی که در میان مردم مشهور است این است که می گویند تا قسمت

1- اوحدی، دیوان، ص ٤٧٨.

2- خواجوی کرمانی، دیوان، ص ٦٦٨.

3- همان، ص ٤٢٦.

4- همان، ص ٤٢٦.

5- جهان خاتون، تاریخ ادبیات، ص ۱۰۵۲.

6- ابن حسام خوسفی، دیوان، ص ۵۹۲.

نباشد و خدا طلب نکند حج نصیب نمی شود. در بعضی از روایات آمده که حج در شب بیست و سوم ماه مبارک رمضان که شب قدر است مقدر می شود (1).و در روایتی آمده است که این گونه نیست که بعضی از مرد تصور می کنند که اگر مال داشته باشند می توانند به حج بروند، چه بسا ثروتمندانی که بیش از مخارج سفر حج، مال دارند اما تا زمانی که خداوند به آنان اجازه نداده باشد به حج نمی روند(2).

ره ندهد هر که ندارد ادب *** کس به درون ره نبرد بی‌طلب

ما قدم خود نه به خود سوده ایم *** بی طلبی راه نپیموده ایم(3)

ای محرم خانه محرّم *** وی محرم کعبه معظّم

توفیق تو را رفیق و همراه *** جبریل تو را ندیم و همدم(4)

چندگویی کعبه راکاینك به خدمت می رسم *** چون نخواندندت هنوزازدورخدمت می رسان(5)

و چه بسیار افرادی نیز بودند که رنج سفر را هم برخود خریدند اما به موقع خود را به کعبه نرساندند و توفیق انجام مناسك حج نصیب آنان نشد.

سنایی) متوفی۵۳۵) یکی از این افراد را که» احمدعارف «نام دارد معرفی می کند که ازبلخ حرکت کرد امادرزمان مناسب به مقصد نرسید و حج نیافت. سنایی در وصف و مدح اومی گوید: ای کسی که به خاطر عشق دین به سوی بیت الحرام رنجهای تن گداز و جانگزا راتحمل کردی وتن را در برابر خارهای مغیلانی که مانند نیزه سرگرا و نابود کننده بودند سپرقراردادی ناراحت نباش ازاینکه به حج رفتی اما حج نکردی زیرا که کار رفتن از تو بود و کار توفیق از خدای. شادان باش زیرا مصلحتی در کار بوده و رهرو حکمت کارهای راهنمارانمی داند واگرمریدبامرادخودستیزه کند ناپختگی و جرم و گناه محسوب می شود.

ای ز عشق دین سوی بیت الحرام آورده رای *** کرده در دل رنجهای تن گداز جانگزای

1- علل الشرایع، ج ۲، ص ٤۲۰.

2- فروع کافی، ج ٤، ص ۲٦۸.

3- محیی لاری، فتوح الحرمین، ص ۱۷.

4- جمال الدین عبدالرزاق اصفهانی، دیوان.

5- نظامی، دیوان، ص ۲٤۱.

تن سپر کرده به پیش تیغهای جان سپر *** سرفدا کرده به نزد نیزه های سرگرای

چون بهحج رفتی مخورغم گرنبودتحج از آنك *** کار رفتن از تو بود و کار توفیق از خدای

مصلحت آن بود کایزد کرد، خرم باش از آنك *** آن نداند رهرو از حکمت که داند رهنمای

سخت خامی باشد و تردامنی در راه عشق *** گر مریدی با مراد خود شود زور آزمای

سوی خانه ی دوست ناید چون قوی باشد محب *** وزستانه ی در نجنبد چون وقح باشد گدای

احمد مرسل بیامد سال اول حج نیافت *** گر نیابد احمد عارف شگفتی کم نمای

دل به بلخ و تن به کعبه راست نايد بهر آنك *** سخت بی رونق بود آنجا کلاه اينجا قبای

در غم حج بودن اکنون از ادای حج به است *** من بگفتم اين سخن گوخواه شائی خوه مشای

از دل و جان رفت بايد سوی خانه ی ايزدی *** چون به صورت رفت خواهی خواه به سر شو خوه بپای

نام و بانگ حاجيان از لاف بی معنی بود *** ور نداری استوارم بنگر اندر طبل و نای

حج به فرياد و به رفتن نيست کاندر راه حج *** رفتن از اشتر همی بينيم و فرياد از درای

صد هزار آوازه يابی در هوای حج وليك *** عالم السر نيك داند های هوی از های های

رنج بردی کشت کردی آب دادی بر درو *** گرت دونی از حد خامی در آيد گو درای

کويکی فاضل که خارش نيست مشتی ريش گاو *** کويکی صالح که خصمش نيست قومی ژاژ خای

جان فرستادی به حج حج کرد و آمد نزد تو *** دل مجاور گشت آنجا گر نيايد گو ميای

اين شرف بس با شدت کآو از خيزد روز حشر *** کاحمد عارف به جان حج کرد و ديگر کس به پای

تا بگردد چرخ بر گيتی تو برگيتی بگرد *** تا بيايد کعبه در عالم تو در عالم بپای(1)

عطار نيشابوری در» منطق الطير «به داستان» رابعه «می پردازد که پس از هفت سال تلاش در راه کعبه وقتی به مقصد رسيد دچار عذر زنانگی شد و به مقصود نرسيد. عطار گويد:

بس کسا آمد بدين درگه زدور *** سوخت و بفروخت هم از نار و نور

چون پس از عمری به مقصودی رسيد *** عين حسرت گشت و مقصودی نديد

حکايت

رابعه (2)در راه کعبه هفت سال *** گشت بر پهلو زهی تاج الرجال

چون به نزديك حرم آمد به کام *** گفت آخر يافتم حجی تمام

قصد کعبه کرد زود آن حج گزار *** شد همی عذر زنانش آشکار

بازگشت از راه و گفت ای ذوالجلال *** راه پيمودم به پهلو هفت سال

چون بديدم روز بازاری چنين *** اوفکندی در رهم خاری چنين

يا مرا در خانه خود ده قرار *** يا نه اندر خانه خويشم گذار

تا نباشد عاشقی چون رابعه *** کی شناسد قدر صاحب واقعه

تاتو می گردی در اين بحر فضول *** موج بر می خيزد از رد و قبول

1- سنایی، دیوان، ص ۶۰۸ ـ ۶۱۱.

2رابعه: از بانوان عارف در قرن چهارم است که همین شاعر (عطار نیشابوری) شرح حالش را در «تذکرة الاولیاء»، ص۵۹ آورده است.

گه به پیش کعبه بارت می دهند *** گه درون دیر کارت می دهند

گر از این گرداب سر بیرون کنی *** هر نفس جمعیتی افزون کنی

ور در این گرداب مانی مبتلا *** سر بسی گردد تو را چون آسیا

بوی جمعیت نیابی یك نفس *** می بشولد وقت تو از یك مگس(1)

عطار نیشابوری

جامی متوفی (۸۹۸) در آخر مقاله هفتم از کتاب» تحفة الابرار «که درباره حج سروده پس از آنکه اعمال و مناسك و اسرار حج را بیان می نماید می گوید:

شکر خدا گوی که توفیق داد *** ره به سوی خانه خویشت گشاد

ورنه که یارد که به آن ره برد *** ور چه شود مرغ به آن ره پرد

جامی سپس داستان» علی بن موفق «و مناجات او را با پروردگار ذکر می کند که: وقتی به در خانه کعبه رسید سر خود را بر سنگ کوبید و گفت: خدایا! نظر رحمت خود را به سوی من افکن. من این راه حج و عمره را فقط برای تو پیمودم و سر انجام نمی دانم حال من چگونه است، نه دلی سامان یافته و نه وقتی خوش و نه حاصلی به کف دارم. علی بن موفق شب در عالم خواب ندای پروردگار را شنید که اگر من تو را نخواسته بودم چگونه تو را به این سرزمین راه می دادم و اگر به سوی کسی تمایل پیدا نکنم چگونه او را به سوی خودم راهنمایی می کنم پس این را بدان که من تو را خواستم که شوق و عشق خود را در دل تو انداختم و تو را به سوی خانه خود راه دادم و به در خانه دیگران نفرستادم.

حکایت علی بن موفق و مناجات او به حضرت حق

پور موفق که به توفیق حق *** برد ز هر پیر موفق سبق

بادیه کعبه بسی می برید *** محنت آن راه بسی می کشید

روزی از آنجا که دلی داشت تنگ *** زد به در کعبه سر خود به سنگ

1- عطار نیشابوری، منطق الطیر، ص ۱۱۷.

گفت خدایا پس هر محنتی *** سوی من افکن نظر رحمتی

راه حج و عمره بسی رفته ام *** بهر تو نی بهر کسی رفته ام

دل به وفای تو گرو بوده ام *** بی سرو پا در تگ و دو بوده ام

هیچ ندانم که مرا حال چیست *** بخت مرا پایه اقبال چیست

زین سفرم نیست به کف حاصلی *** نی سره وقتی نه به سامان دلی

شب چو در این درد فرو شد به خواب *** آمدش از حضرت بیچون خطاب

کای به رهم پای ز سر ساخته *** بر همه زین پای سر افراخته

گر نه تو را خواستمی کی چنین *** دادیمت ره سوی این سرزمین

هر که نه مایل به سوی وی شوم *** سوی خودش راه نما کی شوم

حاصلت این بس که تو را خواستم *** باطنت از شوق خود آراستم

ره به سوی خانه خود دادمت *** بر در هر کس نفرستادمت

یا رب از آنجا که کرم آن توست *** چشم همه بر در احسان توست

جامی اگر چند نه صاحب دلی است *** از تو به امید چنین حاصلی است(1)

جامی

»محیی لاری) «متوفی ۹۳۳) در کتاب» فتوح الحرمین «پس از ذکر یك دوره آداب و مناسك حج، خانه کعبه را به شمعی تشبیه کرده که باید مانند پروانه بر گرد آن چرخید و سرانجام سوخت آنگاه می گوید: پرده خانه خدا را بگیر و چشم و دل و سینه خود را بر آن پرده بکش و با دیده گریان و دل دردناك و سینه سوزان و جگر چاك چاك به پرده کعبه آویزان شو و از اینکه موفق شدی به دیدار حبیب نائل شوی و شب هجران به صبح وصال مبدل شود گریه کن. اینها را از عنایات خدا بدان که نصیب تو گشته است. وی در ادامه اشعار گوید: این لطف دوست و طلب اوست که تو را به سوی خانه خود راهنمایی کرد. اگر لطف ازلی او نبود چه کسی تو را به این خانه راه می داد؟

آتش پروانه ز دل بر فروز *** خویش بر آن شمع زن و خوش بسوز

1- جامی، تحفة الاحرار، آخر مقاله هفتم، ص ۵۵. و همچنین این داستان به همین شکل در ص۵۰ از کتاب فتوح الحرمین از محیی لاری آمده است.

عادت پروانه ندانی مگر *** چرخ زند اول و سوزد دگر

دست به تعظیم بر آن پرده زن *** تکیه نما بر کرم ذوالمنن

چشم و دل و سینه بر آن پرده سای *** نور دل و دیده بر آن برفزای

دیده گریان و دل دردناك *** سینه سوزان و جگر چاك چاك

دست در آویز در استار او *** اشك فرو ریز به دیدار او

در برش آور ز ره اشتیاق *** صبحة الوصل بروح الفراق

دیده به دیدار حبیب آرمید *** صبح وصال از شب هجران دمید

این شرف از محض عنایات اوست *** کت شده حاصل ز حمایات اوست

خواهش از او خواه که خواهنده ای *** یابی از او هر چه تو ارزنده ای

بلکه ز خواهش به طلب کاهشت *** خواهش از او جوی و نما خواهشت

چیست تو را بهتر از این آرزو *** کت شده ای خاك ره آبرو

زآنکه به رخ کردی از این خاك در *** به که بود تاج مرصع به سر

در ته پهلو به درش ریگ شخ *** به بود از بستر سنجاب و نخ

پس بود اینت شرف روزگار *** کز اثر حکمت پروردگار

منزل تو گشته مقام خلیل *** جای تو آرامگه جبرئیل

ضامن عفو تو حریم اله *** جرم تو را شد کرمش عذرخواه

هادی ره نیست به جز لطف دوست *** آمدنت را طلب از نزد اوست

لطف ازل گر نشدی رهنما *** راه بدین خانه که دادی تورا

خواهش او گر نکند یاریت *** بهره نباشد ز طلبکاریت

گر طلبی نیست ز لیلی به حی *** قیس چه سود ار کند آفاق طی

شاهد این نکته پی قیل و قال *** هست مقال بدنم ز اهل حال

کآمده نور دل از او ظاهرم *** روشن از او آینه خاطرم

فیض حضورش به دلم ریخته *** بلکه چو جان در تنم آویخته

ای دل اگر هوش به جا آوری *** بر سخنم سمع رضا آوری

ناظم این نکته نگویم که کیست *** ما حصل از گفتن این نکته چیست

آنکه از او آمده باغ سخن *** از گل نورسته چمن در چمن

بلکه شکفته چمنش باغ باغ *** باغ ارم را دل از او داغ داغ

جامی از ارباب زمن اکملی *** بلکه ز ارباب سخن افضلی

طوطی طبعش که شکر خا شده *** بلبل نطقش سخن آرا شده

زبده ارباب یقین در سخن *** کرده ز آغاز وی این در سخن(1)

محیی لاری

اخلاق حج

حاجی قبل از آنکه به این سفر مهم الهی دست بزند باید با روح اعمال و مناسك حج آشنا باشد تا با معرفت و شعور مناسك را به جا آورد و کسی که با شناخت و آگاهی حج گزارد، هنگامی که آثار و علائم حضور را مشاهده کرد دگرگونی غیر قابل وصفی در وی پدید می آید و هر چه این معرفت بیشتر باشد این تحول عمیق تر می گردد. در فصل هفتم در بخش تلبیه و میقات آمده است که حالت امام سجاد و امام صادق) علیهما السلام (هنگام لبیك گفتن به گونه ای است که تحیّر و شگفتی ناظران را فراهم آورده است. امام سجاد)علیه السلام (پس از احرام در حالی که بر مرکب سواریش نشسته بود رنگ رخسارش زرد شد و لرزه بر بدنش افتاد و نتوانست لبیك بگوید و پس از پافشاری همراهان هنگامی که لب به لبیك گشود غش کرد و از زین به زمین افتاد و تا پایان اعمال حج، این حالت بر او عارض می شد.

حجگزار برای آنکه اندکی به این معرفت برسد باید قبل از سفر اموری را رعایت کند.

نخست به خود شناسی و معرفت نفس پردازد و از گناهان توبه نموده و ظرف دل را قابل و از بتها خالی سازد تا سعادت سکونت در کعبه دوست را بیابد.

نخست قاضی حاجات را طلب پس حج *** نخست معرفت نفس جوی پس عرفات

خیام

1- محیی لاری، فتوح الحرمین، ص٤٨، ٤٩.

اول تو مسلمان شو از کرده پشیمان شو *** وانگه طرف کعبه طوفی کن و احرامی(1)

قاسم انوار

خانه آسا کعبه دل را بپرداز از بتان *** تانهندت راستان بر آستان روی نیاز(2)

جامی

به جان شو ساکن کعبه بیابان چند پیمایی *** چو نبود قرب روحانی چه سودازقطع منزلها(3)

جامی

دولت وصلش میسر کی شود بی جستجوی *** گروصال کعبه می خواهی سخن درراه گوی(4)

امیر شاهی سبزواری

دلا احرام آن در بسته ای چیست *** قدم ننهاده فکری کن در این باب(5)

امیر شاهی سبزواری

به اول تا نخواهد شد ز خود بیرون دل ریشم *** حریم کعبه کوی تواش مسکن نخواهد شد(6)

خیالی بخارایی

به طواف کعبه رفتم به حرم رهم ندادند *** که تودر برون چه کردی که درون خانه آیی

عراقی

دوم این که حاجی قبل از این سفر، انگیزه خود را خدایی و قصد و نیّتش را خالص

1- قاسم انوار، دیوان، ص۳۰۳

2- جامی، دیوان، ص۱۲٦

3- جامی، دیوان، ص۱۳۹

4- امیر شاهی سبزواری، دیوان، ص۱۹٦

5- امیر شاهی سبزواری، دیوان، ص۸

6- خیالی بخارایی، دیوان، ص۱۳٦

کند و از ریا و خود نمایی پرهیز نماید و الا:

گر تو صد بادیه هر دم به ریا قطع کنی *** در ره کعبه اخلاص به کامی نرسی(1)

جنید شیرازی

لبیك بزن بر نیت من شو محرم *** کاری مکن ازحج به ریا بازآی به محرم(2)

مختاری غزنوی

آری! اگر حج، ریاکارانه و از پی نام و شهرت باشد حانوت و دکانی برای تمتع و بهره مندی از دنیا بیش نخواهد بود.

ای به دنیا متمتع اگر این عمره و حج *** از پی نام کنی کعبه تو را حانوت است(3)

سیف فرغانی

باید حج، خالصانه، کیفی و دارای روح باشد تا در روح و جان اثر گذارد.

آنکه به روح حج کند از زر و زور فارغ است *** آنکه به زور وزر کند بادل شاددر غم است(4)

سیف الدین اسفرنگی

باید هر چیزی را که رنگ غیر الهی داشته باشد زدود، باید هر چه را جز پروردگار به دور انداخت (5).باید نیت را فقط و فقط متوجه دوست کرد و مادون کردگار قدیم را بر خود حرام کرد.

چون همی خواستی گرفت احرام *** چه نیت کردی اندر آن تحریم

جمله بر خود حرام کرده بدی *** هر چه مادون کردگار قدیم

ناصر خسرو

1- جنید شیرازی، دیوان، ص۱۱

2- مختاری غزنوی، دیوان، ص۲٤۱

3- سیف فرغانی، دیوان، غزلیات، ج۲، ص٤۲

4- سیف الدین اسفرنگی، دیوان، ص۱٦۰

5-) قل الله ثم ذرهم فی خوضهم یلعبون(، سوره انعام، آیه ۹۱

بسیارند کسانی که رفتن آنها به سوی حج با رفتن وسیله سواری آنها فرقی ندارد. حجی که برای نام و آوازه باشد، حجی که برای لاف و فریاد باشد، حجی که برای های و هوی باشد اینها حج نیست.

نام و بانگ حاجیان از لاف بی معنی بود *** ور نداری استوارم بنگر اندر طبل و نای

حج به فریاد و به رفتن نیست کاندر راه حج *** رفتن از اشتر همی بینیم و فریاد از درای(1)

صد هزار آوازه یابی در هوای حج ولیك *** عالم السّر نیك داند های هوی از های های(2)

سنایی

دل را باید به همراه تن به کعبه برد تا حج، سازنده و اثر بخش باشد، حجی که تنها صورت و تن در آنجاست و دل در وطن یا وابسته معشوقان مجازی است بی فایده است.

همه را رو به سوی کعبه ولیك *** دل سوی دلبران چین و طراز(3)

سنایی

دل به بلخ و تن به کعبه راست ناید بهر آنك *** سخت بی رونق بود آنجا کلاه اینجا قبای(4)

سنایی

حسن در بصره پربینند لیکن در بصر افزون *** بدن درکعبه پرآیند لیکن در نظر نقصان(5)

سنایی

1- درای: زنگ، جرس، زنگ بزرگ که بر گردن چهارپایان ببندند.

2- سنایی، دیوان، ص۶۱۰ و ۶۱۱

3- سنایی، دیوان، ص۳۰۰

4- سنایی، دیوان، ص۶۱۰

5- سنایی، دیوان، ص۳۰۰

از چیزهایی که به اخلاص ضرر می زند، غرور و پسندیدن عمل است. بدین معنی که تصور کند به خاطر کثرت اعمال و یا زیادی نماز از دیگران برتر و بالاتر است.

شنیدم که پیری به راه حجاز *** به هر خطوه کردی دو رکعت نماز

چنان گرم رو در طریق خدای *** که خار مغیلان نکندی ز پای

به آخر ز وسواس خاطر پریش *** پسند آمدش در نظر کار خویش

به تلبیس ابلیس در چاه رفت *** که نتوان از این خوبتر راه رفت

گرش رحمت حق نه دریافتی *** غرورش سر از جاده برتافتی

یکی هاتف از غیبش آواز داد *** که ای نیکبخت مبارك نهاد

مپندار اگر طاعتی کرده ای *** که نزلی بدین حضرت آورده ای

به احسانی آسوده کردن دلی *** به از الف رکعت به هر منزلی(1)

سعدی

در هر حال اگر در نیت اخلاص نیاورد و قصد تقرب به خدا نکرد سفر او جز رنج و زحمت و تحمل سختیها چیز دیگری نیست.

ای بسا کس رفته در شام و عراق *** او ندیده هیچ جز کفر و نفاق

وی بسا کس رفته تا هند و هری *** او ندیده جز مگر بیع و شری

وی بسا کس رفته ترکستان و چین *** او ندیده هیچ الا مکر و کین

گاو در بغداد آید ناگهان *** بگذرد از این سران تا آن سران

از همه عیش و خوشیها و مزه *** او نبیند غیر قشر خربزه

مولوی

رفته ای مکه دیده آمده باز *** محنت بادیه خریده به سیم(2)

ناصر خسرو

زیانکار آن حاجی که فقط به این دلخوش است که لقب حاجی بر او نهاده اند ولی

1ـ سعدی، بوستان، باب دوم، ص ۷٦

2ـ ناصر خسرو، دیوان، ص ۳۰۰

از محتوای حج بی بهره و از آداب و صفات الهی حج به دور است.

طفلك نوزاده را حاجی لقب *** یا لقب غازی نهی بهر نسب

گر بگویند این لقبها در مدیح *** چون ندارد آن صفت نبود صحیح(1)

مولوی

به راه حج شتابی و مال صرف کنی *** ز راه دور تا بر آوری حاجات

نخست قاضی حاجات را طلب پس حج *** نخست معرفت نفس جوی پس عرفات

خیام

دسته دیگری نیز هستند که نه تنها از اسرار و معارف حج بی خبرند و ناآگاهانه و بدون معرفت و شناخت به حج می روند، بلکه حج را وسیله و بهانه ای برای فریب و دزدی و آزار مردم قرار داده و از اخلاق انسانی و الهی به دورند.

اعرابیم که بر پی احرامیان روم *** حج از پی ربودن کالا برآورم

خاقانی

هزار بار پیاده طواف کعبه کنی *** قبول حق نشود گر دلی بیازاری

عمارت دل بیچاره دو صد پاره *** ز حج و عمره به آید به حضرت باری

مولوی

»سعدی «در» گلستان «به ذکر داستانی از این حاجیان پرداخته می گوید:

سالی نزاعی در پیادگان حجیج افتاده بود و داعی در آن سفر هم پیاده. انصاف در سر و روی هم فتادیم و داد فسوق و جدال بدادیم کجاوه نشینی را شنیدم که با عدیل خود می گفت: یا للعجب پیاده عاج چون عرصه شطرنج به سر می برد فرزین می شود ـ یعنی به از آن می گردد که بود ـ و پیادگان حاج (در) بادیه به سر بردند و بتر شدند.

از من بگوی حاجی مردم گزای را *** کو پوستین خلق به آزار می درد

حاجی تو نیستی شتر است از برای آنك *** بیچاره خار می خورد و بار می برد(2)

حاجیی که ظاهر و باطنش یکی نباشد او همچون دیوانه ای است که به کنار کعبه رود و چیزی از حج نداند و بیهوده و بی هدف سر بر کعبه زند، چنانکه عطار نیشابوری

1ـ مولوی، مثنوی، به شرح جعفری، ج ۹، ص ۳۶۳; نیکلسون، ج ۲، ص ۲۹۱; رمضانی، ج ٤، ص ۲۱۹

2ـ سعدی، گلستان، باب هفتم، ص ۱٦۸

در الهی نامه آورده است که: دیوانه ای به قدری سر به سنگ کعبه زد تا سرش بشکست. هاتفی ندا داد که تو با بت هیچ فرقی نداری، درون این خانه پر از بت بود همه شکسته شد و اگر از بیرون نیز بتی شکسته گردد هیچ مانعی نیست.

حکایت دیوانه که سر بر در کعبه می زد

یکی دیوانه ای گریان و دل سوز *** شبی در پیش کعبه بود تا روز

خوشی می گفت اگر نگشاییم در *** بدین در همچو حلقه میزنم سر

که تا آخر سرم بشکسته گردد *** دلم زین سوز دایم رسته گردد

یکی هاتف زبان بگشاد آنگاه *** که پر بت بود این خانه دو سه راه

شکسته گشت آن بتها درونش *** شکسته گیر یك بت از برونش

اگر می بشکنی سر از برون تو *** بتی باشی که گردی سرنگون تو

در این راه از چنین سرکم نیاید *** که دریا بیش یك شبنم نیاید

بزرگی چون شنید آواز هاتف *** بدان اسرار شد دزدیده واقف

به خاك افتاد و چشمش خون روان كرد *** بسی جان از چنین غم خون توان كرد

چو با او هیچ نتوانیم كوشید *** نمی باید به صد زاری خروشید(1)

عطار نیشابوری

آری كسی كه حكمت حج را نداند و از راز و اسرار حج غافل باشد و خود را قبل از حج از آلودگیها پاك نكرده باشد كعبه نیز بر او اثر نمی گذارد و حتی ممكن است در حال طواف نیز دامن خود را به گناه آلوده سازد.

عطار نیشابوری در الهی نامه به ذكر داستان زنی می پردازد كه طواف می كرد و در این حالت مردی به او نظر می كرد، زن به او گفت اگر تو اهل رازی هیچ گاه به من مشغول نمی شدی، در بی سر و پایی تو همین بس كه در چنین مكانی از خدا غافل شده و به من پرداخته ای اگر نشانی از مردانگی و مردی در تو وجود داشت در اینجا به سراغ

1- عطار نیشابوری، الهی نامه، المقالة السابعه، ص ١١٦

زنان نمی رفتی. آیا از خداوند جهان شرم نمی كنی در اینجا كه همه به دنبال سود آمده اند تو به زیان آمده باشی؟ آیا سزاوار است در اینجا كه خداوند پیوسته حاضر است تو از او غایب باشی؟

حكایت آن زن كه طواف كعبه می كرد و مردی كه نظر بر او كرد

یكی عورت طواف خانه می كرد *** نظر افكند بر رویش یكی مرد

زنش گفتا گر اهل رازیی تو *** چنین دم كی به من پردازیی تو

ولی آگه نیی تو بی سر و پای *** كه از كه باز مانده استی چنین جای

گر از مردی خود بودی نشانیت *** سر زن نیستی اینجا زمانیت

تو اینجا از پی سود آمدستی *** نه از بهر زیان بود آمدستی

تو خود را روز بازاری چنین گرم *** زیان خواهی؟ نداری از خدا شرم؟

خداوند جهان پیوسته ناظر *** تو از وی غایب و او بر تو حاضر

چو یك یك دم خدا از توست آگاه *** چرا چون ماه می پیچی سر از راه

چو حق با تو بود در هر مقامی *** مزن جز در حضورش هیچ گامی

اگر بی او زنی یك گام در راه *** بسی تشویر باید خوردت آنگاه(1)

عطار نیشابوری

حاجی نه تنها قبل از رفتن، باید خود را از آلودگیها، منیّتها و خود خواهیها پاك سازد، بلکه باید بکوشد تا پس از مراجعت از این سفر الهی، تمام کمالات معنوی و تحولات روحی و تغییرات درونی را که در خود ایجاد کرده حفظ کند و پیوسته مراقب اعمال خود باشد تا مبادا مرتکب فسق شده و به جاهلیت قبل از حج برگردد(2)

ای بسا حاجی که حج رفته به عشق *** وقت باز آمد شده او یار فسق

نظامی

1ـ عطار نیشابوری، الهی نامه، المقالة الرابع عشر، ص ۲۳۲

2ـ امام جعفر صادق) علیه السلام (از پدرانش و آنها از پیامبر خدا نقل می کنند که آن حضرت) صلی الله علیه وآله وسلم (فرمود :آیةُ قبول الحجّ ترك ما کان علیه العبدُ من الذنوب ;علامت قبولی حج ترك گناه است. (جعفریات، ص٦٦(

ناصر خسرو در این باره می گوید:

ای کسی که حج کردی و سر و روی خود را به آب زمزم شستی و سابقه چهل سال کم فروشی و گران فروشیت را از بین بردی، حال که از گناهان پاك شدی دنیا بی ارزش است و به مال نادرست فکر مکن و هرگز شیرینی مکه را با زهر ثروت حرام در هم میامیز.

ای شسته سر و روی به آب زمزم *** حج کرده چو مردان و گشته بی غم

افزون ز چهل سال جهد کردی *** دادی کم و خود هیچ نستدی کم

بسیار بدین و بدان به حیلت *** کرباس بدادی به نرخ مبرم

تا پاك شد اکنون ز تو گناهان *** مندیش به دانگی کنون زعالم...

کم بی شك پیمانه و ترازوی *** هرگز نشود پاك به آب زمزم...

از سیم طراری مشو به مکه *** مامیز چنین زهر و شهد بر هم...

گر تو بپذیری ز من نصیحت *** از چاه برآیی به چرخ اعظم(1)

همان گونه که گفته شد رفتن به حج باید آگاهانه و عاشقانه صورت پذیرد تا سختیهای بین راه و اعمال حج برای او قابل تحمّل باشد والاّ ممکن است این مشکلات وی را از پای درآورد و توفیق ادامه اعمال از او سلب شود» .جامی «در» هفت اورنگ «به ذکر داستانی می پردازد که واعظی از صفات و فضیلت حج سخن می گفت و غوری را آنی تحت تأثیر قرار داد.

قصّه غوری و حج رفتن او

به تمنای سیر و نیت گشت *** واعظی بر حدود غور گذشت

بامدادان به مسجدی برخاست *** بهر حضار مجلسی آراست

صفت کعبه و فضیلت حج *** به دلایل نمود و حجج

نکته ها گفت جمله عشق آمیز *** بیتها خواند جمله شوق انگیز

غوری کش ز عشق لم یزلی *** بود سری درون جان ازلی

1- ناصر خسرو، دیوان، ص۲۷۷ و ۲۷۸

چون ز واعظ شنیدی آن سخنان *** جست از جای خویش نعره زنان...

وصف خانه شنید و مستانه *** خاست فریاد صاحب خانه

چند باشی تو نیز افسرده *** جنبشی کن اگر نه ای مرده

جنبشی نی که آب و گل جنبد *** بل کز آب و گل تو دل جنبد

پای بیرون نهد از این گل و آب *** روی در مستقر حسن مآب

شعله بر زد ز سینه آتش او *** جانب کعبه شد عنان کش او

کهنه گر کاو در برابر داشت *** گرد در پا و کرك در برداشت

در کفش زاد نی و راحله نی *** همرهش کاروان و قافله نی

پرس پرسان که کعبه کو و کجاست *** و ز ره او نشان راست که راست

دو سه فرسنگ رفت بس بی سنگ *** وین جهان فراخ بر وی تنگ

پای زان پاره پای آبله شد *** معده از رنج جوع در گله شد

آتش شوق او نشست فرو *** شست از وصل کعبه دست فرو

ای بسا آتشی که ناگه جست *** پرورش چون نیافت زود نشست(1)...

جامی

1- جامی، هفت اورنگ، سلسلة الذهب، ص۹٤ و ۹٥

فصل دوم

کعبه (1)و وابسته های آن

کعبه قدیمی ترین عبادتگاه و خانه روی زمین است. در فضل کعبه همین بس که قبله مسلمین است و مسلمانان جهان روزی پنج بار به سمت آن نماز می گزارند و بسیاری از کارهای زندگی روزانه خود را و حتی سربریدن حیواناتشان را به سوی آن انجام می دهند. این چه راز و رمزی است که مسلمانان در حیات و ممات به سوی آن می روند و به سوی آن می میرند و تا روز رستاخیز در خوابگاه ابدی رو به سوی آن دارند. آری کعبه جهت است و مسلمان نیز تا جهت و جهت گیری نداشته باشد به سوی رشد و تکامل قدم برنخواهد داشت و ایام حج، زمان نمایش این وحدت جهت و جهت گیری است، وحدت بر گرد خانه خدا.

و چه شکوهمند است نماز وحدت بخش و جهت آفرین یك میلیارد مسلمان در

1کعبه: جمع آن کعاب و در لغت به معنی ارتفاع و بلندی است و چون کعبه بلند است به این اسم نامیده شده است. کعبه به معنی غرفه و خانه چهار گوش و خانه هم آمده است و یا به خاطر آنکه وسط زمین قرار دارد به کعبه موسوم شده است زیرا وسط هر چیزی را کعب آن گویند چنانکه در بحث ناف زمین آمده است.

سراسر گیتی بر گرد کعبه که چگونه پروانهوار شمع کعبه را در میان گرفته اند و بر گرد آن حلقه زده اند. اینجاست که مکتب به واسطه کعبه رونق و شکوه می گیرد و دین برپا و استوار می ماند.

امام صادق)علیه السلام (فرمود» :لا یزال الدین قائماً ما قامت الکعبة ;(1)«.تا زمانی که کعبه برپاست دین هم برپاست.

از همین رو به رمز و راز احادیث بی شماری که در فضیلت کعبه وارد شده پی می بریم و راز سفارش معصومین) علیهم السلام (را در حج خانه خدا کشف می کنیم (2).نام کعبه دو بار در قرآن به کار برده شده است(3).

تو استظهار آن داری که روی از ما بگردانی *** ولی چون کعبه بر پرّد کجا ماند مسلمانی

مولوی

قیام برای مردم

یکی از هدفهای ایجاد کعبه، قوام بودن آن برای زندگی مردم است، چنانکه در آیه شریفه آمده است:

»جعل الله الکعبة البیت الحرام قیاماً للناس ;«(4).خداوند کعبه را سبب قوام زندگی

1- فروع کافی، ج ۲، ص ۲۷۱; علل الشرایع، ج ۲، ص ۳۹٦.

2امام علی)علیه السلام (در آخرین لحظه های زندگی فرمود:

»الله الله فی بیت ربکم لا تخلوه ما بقیتم فانه ان ترك لم تناظروا ;«.خدا را خدا را در مورد خانه پروردگارتان، تا زمانی که زنده هستید آن را خالی مگذارید که اگر رها کرده شود مهلت داده نمی شوید. (نهج البلاغه، ص 978.) به همین مضمون احادیث دیگری وجود دارد که از ذکر آن خودداری می شود) .فروع کافی، ج ٤، ص ٢٧٠; دعائم الاسلام، ج ١، ص ٢٨٩.) امام باقر)علیه السلام :(در حالی که رو به روی کعبه نشسته بود فرمود: نگاه کردن به آن عبادت است» النظر الیها عبادة«،.)فروع کافی، ج ٤، ص ٢٤٠(.

امام صادق) علیه السلام (فرمود: نگاه به کعبه و پدر و مادر و امام عبادت است و کسی که به کعبه نگاه کند برای او نیکی نوشته می شود و ده گناه از او پاك می شود. و در حدیث دیگری حضرت فرمود: کسی که با معرفت به کعبه نگاه کند و حق و حرمت ما را بشناسد که همان گونه که حق و حرمت کعبه را می شناسد خدا گناهان او را بیامرزد و در دنیا و آخرت او را کفایت کند. پیامبر خدا) صلی الله علیه وآله (فرمود: خداوند از هر چیزی، گزینش کرد، از زمین، مکه را و از مکه مسجد الحرام را و از مسجد، جایگاه کعبه را برگزید. (مستدرك، ج ٢، ص ١٤٢(.

3ـ مائده، آیات ٩٥، ٩٧

4ـ مائده، آیه ٩٧

مردم قرار داد.

در اینجا تأکید آیه بر روی دو کلمه است یکی قیام و دیگری ناس(1).

شعرا از این آیه بر روی کلمه ناس تأکید کرده اند و معنای گوناگون ناس را مانند ملت، خلق و جمهور در اشعار خود آورده اند.

چنانکه کعبه ملت بنا نهاد خلیل *** خجسته کعبه دولت بنا نهاده تویی(2)

سنایی

خجسته خاك جناب تو قبله آفاق *** ستوده صدر رفیع تو کعبه جمهور(3)

رشید الدین وطواط

تو کعبه خلق و چشمه نور *** زیر قدم تو همچو زمزم(4)

اثیر الدین اخسیکتی

کعبهخلق است رویشحلقه آن کعبه زلف *** خال اوسنگ سیاهو چشم ما زمزم نماست(5)

سلمان ساوجی

ویژگیهای کعبه

کعبه، خانه خدا، به دلیل ویژگی و اهمیت خاصی که دارد احکامی مختص به خود نیز دارد.

1- از ویژگیهای بارز و فراگیر کعبه، مسجد الحرام، شهر مکه و حرم، امن بودن آن است. در این منطقه نه تنها انسانها که حیوانات، گیاهان و جمادات نیز از امنیت

1امام خمینی در صحیفه نور، ج۱۹، ص۴۳، فرموده است: حج قیام است; بیتی است که برای قیام تأسیس شده است آن هم قیام «ناس» للناس پس باید برای همین مقصد بزرگ در آن اجتماع نمود و منافع ناس را در همین مواقف شریف باید تعیین نمود. (امام خمینی، صحیفه نور، ج ۱۹، ص ۴۳(.

2- سنایی، دیوان.

3- رشید الدین وطواط، دیوان، ص ۲٦۸.

4- اثیر اخسیکتی، دیوان، ص ۲۱۷.

5- سلمان ساوجی، دیوان، ص ٤٤۷.

برخوردارند.(1)

ای چو کعبه، وحوش را همه امن *** خلق را قصر و درگهت مأمن(2)

مسعود سعد سلمان

کعبه امن و امانی لاجرم در مرتبت *** بارگاه و مجلس تو مکه و بلطحا شدند(3)

رشید الدین وطواط

در حریم او خواص کعبه هست از ایمنی *** در اساس استوار او ثبات طور باد(4)

انوری

سالکان راست ره بادیه دهلیز خطر *** لکن ایوان امان کعبه علیابینند(5)

خاقانی

کعبه زو تشریف بیت الله یافت *** گشت ایمن هر که در وی راه یافت(6)

عطار

با یاد جمال جانفزایت *** هر زاویه کعبه امانی است(7)

ای بر در تو دولت و اقبال پاسبان *** وی خاك آستانه تو کعبه امان(8)

عبید زاکانی

چو جنت باغ او دار الامانی *** چو کعبه گلشنش دار الامان باد(9)

عماد کرمانی

1ـ شرح امنیت آنان در بخش ویژگیهای حرم آمده است.

2ـ مسعود سعد سلمان، دیوان، ص ۳۹۵.

3ـ رشید الدین وطواط، دیوان، ص ۱۲۷.

4ـ انوری، دیوان، ص ۱۰۳.

5ـ خاقانی، دیوان.

6ـ عطار نیشابوری، منطق الطیر، ص ۲۰.

7ـ تاریخ ادبیات، ص ۸۵۱.

8ـ عبید زاکانی، دیوان، ص ۲۹.

9ـ عماد فقیه کرمانی، دیوان، ص ۳۷۲.

2ـ کعبه از بزرگی، فضیلت، احترام، شرافت، قدر، عظمت، قداست، عزت و پاکی ویژه ای برخوردار است.

کعبه است سرایش ز بزرگی ملکان را *** کلکش حجر الاسود و کف چشمه زمزم(1)

عنصری

حرمش همچو کعبه محترم است *** خانه او ز کعبه چه کم است(2)

سنایی

ای کعبه شرف که طواف زمانه را *** گرد در تو مکه و بطحا شود همی(3)

ادیب صابر

دست تو رسیده است سوی تربت احمد *** پای تو سپرده است ره کعبه اعظم(4)

قوامی رازی

چون جمادی را چنین تشریف داد *** جان عاشق را چه ها خواهد گشاد

مولوی

مر کلوخ کعبه را چون قبله کرد *** خاك مردان باش ای جان در نبرد(5)

مولوی

چون سلیمان کرد آغاز بنا *** پاك چون کعبه همایون چون منا(6)

مولوی

مجلسش از ره تعظیم چوکعبه است ودر او *** هر کجا فرض کنی منزل و نازل نبود(7)

ابن یمین

1- عنصری، دیوان، ۱۸۱.

2- سنایی، حدیقة الحقیقة، ص۶۰۳

3- ادیب صابر، دیوان، ص ۷۳.

4- قوامی رازی، دیوان، ص ۱۷۰.

5- مولوی، مثنوی، به شرح جعفری، ج ۸، ص ۲۹۳; نیکلسون ج ۲، ص ۱۷۷; رمضانی، ج ۳، ص ۱۸۷.

6- مولوی، مثنوی، به شرح جعفری، جلد ۹، ص ۴۵۵; نیکلسون، ج ۲، ص ۳۰۵; رمضانی، ج ۴، ص ۲۲۳.

7- ابن یمین، دیوان، ص ۱۶۲.

ای باد صبحدم گذری کن ز راه لطف *** بر حضرتی چو کعبه اسلامیان عزیز(1)

ابن یمین

آشیان سدره یعنی باغ طاووسان قدس *** از کبوتر خانه های کعبه قدر شماست

مه مقام خاکبوس کعبه قدرت نیافت *** با وجود آنکه در قطع منازل تن بکاست

تا عروس روی پوش عنبرین خال حرم *** در حجاب این نه آبا ساکن ام القراست

نو عروس دولت جاوید را بادا حرم *** بارگاه حضرتت کان کعبه عز و علاست(2)

سلمان ساوجی

تویی که از شرف و عزت آستان درت *** شده است قبله احرار چون حریم حرم(3)

روح عطار

3- کعبه به جهت احترام و شرافت و ویژگیهای خاصی که دارد دارای حکم فقهی مخصوصی است و آن اینکه اگر کسی از روی عمد و دشمنی، کعبه را آلوده و نجس کند حکمش اعدام است و اگر مسجد الحرام را نجس کند حکمش ضرب شدید است(4).

اوجداکرد آن کسانی راسرازتن بی خلاف *** کز جفا بی حرمتی کردند در بیت الحرام(5)

سنایی

آشنایی بی ادب در کعبه رفت *** در زمان بیگانه ای آمد برون(6)

عماد کرمانی

قبة الاسلام راهجو ای مسلمانان که گفت *** حاش لله بالله ار گوید جهود خیبری(7)

انوری

1- همان، ص ۱۸٤.

2- سلمان ساوجی، دیوان، ص ٤٥٠.

3- روح عطار (عطار شیرازی)، دیوان، ص ۹۹.

4- وسائل الشیعه، کتاب حدود، باب ٦، ص ٥٧۹; التهذیب، ج ٥، ص ٤٦۹; اصول کافی، ج ۲، ص ۲٦; الفقیه ج ۲ ص ١٦٣.

5- سنایی، دیوان، ص ٣٦٤.

6- عماد فقیه کرمانی، دیوان، ص ۲٤٠.

7- انوری، به نقل از مونس الاحرار فی دقایق الاشعار، ج ۱، ص ۱۸۳.

اگر چوب حاکم نباشد ز پی *** کند زنگی مست در کعبه قی(1)

4- خانه ای نباید مشرف بر کعبه باشد(2).

5- این خانه مثابه و محل بازگشت و توجه مردم است(3).

6- نماز واجب خواندن درون کعبه و بر بام کعبه مکروه است، اما نماز مستحب اشکال ندارد بلکه مستحب است در داخل خانه، مقابل هر رکنی دو رکعت نماز بخواند (4).اگر کسی موفق شد درون خانه کعبه نماز بخواند به هر چهار جهت می تواند نماز بخواند.

روی من در توست و آمد شد به سوی دیگران *** من درون کعبه ام هر سو که آرم رو رواست(5)

سلمان ساوجی

در کعبه به هر چار جهت رو به هم آرند *** در دایره وحدت حق روی به رویید(6)

قاسم انوار

اما خواندن نماز در مسجد الحرام بسیار سفارش شده و ثوابی فزونتر از مساجد دیگر دارد(7).

پیامبر اکرم)صلی الله علیه وآله (فرمود:

فضیلت نماز در مسجدالحرام بر غیر آن یکصد هزار نماز است و در مسجد من هزار نماز(8).

1ـ دهخدا، امثال و حکم ج ۳، ص ۸۸٤.

2ـ امام باقر می فرماید: سزاوار نیست کسی خانه ای بلند تر از کعبه بسازد» ;وَلا یَنْبَغی لاَحَد اَنْ یَرْفَعَ بَناءً فَوْقَ الْکَعْبَة) «.فروع کافی، ج ٤، ص ۲۳۰; علل الشرایع، ج۲، ص٤٤٦، وسائل، ج۹، ص۳٤۳(

3ـ» اِذْ جَعَلْنَا الْبَیْتَ مَثابةً لِلنّاس وَ اَمْناً) .بقره، آیه ۱۲٥(.

4ـ رساله توضیح المسائل امام خمینی، مکان نمازگزار، ص ۱٤٤، مسأله ۸۹۱ و ۸۹۲.

5ـ سلمان ساوجی، دیوان، ص ٤٤۸.

6ـ قاسم انوار، دیوان، ص ۱٦٦.

7ـ رساله توضیح المسائل امام خمینی، مکان نمازگزار، ص ۱٤٥، مسأله ۸۹۳.

8ـ الجامع الصغیر، ج ۲، ص ۲۰٤، حدیث شماره ٥۸٦۸

اندر حرم آی ای پسر ایرا که نمازی *** کان رابهحرم در کنی ازمزدهزار است(1)

ناصر خسرو

درون کعبه شب یك نماز صد باشد *** ز بهر خواب ندارد کسی چنین معبد(2)

مولوی

7ـ برخی معتقدند که پرندگان جهت احترام، از روی خانه کعبه عبور نمی کنند(3).

مرغان ز برت گذر ندارند *** مرغان چه که روشنان نیارند(4)

خاقانی

آن کعبه را کبوتر پرنده در حرم *** کآخر زبام کعبه نیارد گذار کرد(5)

خاقانی

آن حریمی کز سر آن نیست مرغان را گذار *** کعبه خواهد بود کش سر در هوای کوی توست(6)

آصفی هروی

نامهای کعبه

بیت

نام دیگر کعبه بیت است و در قرآن حدود هفده بار کلمه بیت به معنی کعبه و خانه خدا به کار رفته است (7). از این هفده مورد هشت مورد، بیت به صورت مطلق آمده و دو بار بیت با یای متکلم وحده از قول پروردگار تحت عنوان «بیتی» آمده که به

1- ناصر خسرو، دیوان.

2- مولوی، کلیات شمس، ص ۳۸۳.

3- بعضی از تاریخ نویسان.

4- خاقانی دیوان.

5- همان.

6- آصفی هروی، دیوان، ص ۳۵.

7- وممکن است بین هفده مورد کلمه بیت به عنوانقبله وهفده رکعتنمازکه روبه بیت الله الحرام خوانده می شود ارتباطی باشد.

همین جهت آن را بیت الله گویند و دوبار بیت الحرام و دو بار بیت العتیق و یك بار بیت المعمور و یك بار بیت المحرم آمده است.

حرم و حل و بیت و رکن و حطیم *** ناودان و مقام ابراهیم(1)

جامی

زمزمش از غایت صافی لطیف *** منبر با رفعت بیت شریف(2)

محیی لاری

بیت الله

یکی از مشهورترین نامهای کعبه بیت الله است، اضافه شدن بیت به الله، اضافه تشریفیه است به این معنی که برای بیان عظمت و شرافت چیزی، آن را به خدا نسبت می دهند، مانند: ایام الله، شهرالله و... نسبت بیت به خدا به صورت «بیتی» از دو آیه قرآن گرفته شده است(3).

بگردانم ز بیت الله قبله *** به بیت المقدس و محراب اقصی(4)

خاقانی

با قطار خوك در بیت المقدس پا منه *** با سپاه پیل بر درگاه بیت الله میا(5)

خاقانی

کعبه زو تشریف بیت الله یافت *** گشت ایمن هرکه در وی راه یافت(6)

عطار

گر تو را یك بار «بیتی» گفته یار *** گفت: «یا عبدی» مرا هفتاد بار(7)

عطار

1- جامی، سبحة الابرار، سلسلة الذهب، ص۲۲٦

2- محیی لاری، فتوح الحرمین، ص۳۳

3- بقره: آیه۲۷ و حج: آیه۲٦

4- خاقانی، دیوان.

5- همان.

6- عطار، منطق الطیر، ص ۲۰.

7- عطار، مصیبت نامه، ص۱۹۹

چو شد بیت الله و بیت المقدس *** ردیف این دو بیتش شعر من بس(1)

عطار

لفظ روح الله است عین مجاز *** همچو بیت الله است در اعزاز(2)

شبستری

بیت الحرام

نام دیگر کعبه بیت الحرام است. یعنی خانه حرام، زیرا حرام است که مشرکین داخل آن شوند (3).این نام در قرآن دو بار به کار رفته است(4).

پیاده بیامد به بیت الحرام *** سماعیلیان زو شده شاد کام

فردوسی

خداوند خواندش بیت الحرام *** بدو شد تو را راه یزدان تمام

فرودسی

تیغ دو دستی زند بر عدوان خدای *** همچو پیمبر زده است بر در بیت الحرام(5)

منوچهری

از فراوان طوف سائل کرد قصرت روز و شب *** قصر تو نشناسد ای خسرو کس از بیت الحرام(6)

فرخی سیستانی

1- عطار، خسرو نامه، ص ۱۸.

2- شیخ محمود شبستری، سعادت نامه، ص ۱۷۱.

3- در روایتی آمده است:

»عَنْ حَنّان قُلْتُ لِاَبی عَبْدِالله)علیه السلام (لِمَ سُمِّیَ بَیْتُ اللهِ الْحَرامِ؟ قالَ: لِاَنَّهُ حَرامٌ عَلَی الْمُشْرِکینَ اَنْ یَدْخُلوُهُ«.

شخصی به نام حنان می گوید: از امام صادق)علیه السلام (پرسیدم چرا به خانه خدا بیت الحرام گویند؟ فرمود: زیرا حرام است که مشرکین داخل آن شوند. (علل الشرایع، ج ۲، ص ۳۹۹(.

و در اصطلاح صوفیه بیت الحرام کنایت از قلب انسان کامل است. (اصطلاحات شاه نعمة الله به نقل از فرهنگ مصطلحات عرفا، دکتر سجادی، ص ۹۲ به نقل از دهخدا(.

و همچنین: دل انسان کامل که بر غیر ذات یگانه بی چون، حرام شده باشد. (دهخدا، به نقل از اصطلاحات الصوفیه(.

4- مائده: آیه۹۷ و آیه۳

5- منوچهری، دیوان، ص ۷۱.

6- فرخی سیستانی، دیوان، ص ۲۳۷.

امل را کف اوست باب السخا *** خرد را در اوست بیت الحرام(1)

مختاری غزنوی

ای ز عشق دین سوی بیت الحرام آورده رای *** کرده در دل رنجهای تن گداز جانگزای(2)

سنایی

دل گرفت احرام در بیت الحرام آب و نان *** هم دل اندر محرم خلوت سرای شهریار

سنایی

به قندیل شامی شد آراسته *** مساجد ز کردار بیت الحرام(3)

سوزنی

صدرتوبیت الحرام اهل نظم است از قیاس *** بنده از سالی به سالی زایر بیت الحرام(4)

سوزنی

دم سحر حلال بیت دام است *** که بیت لایقش بیت الحرام است(5)

عطار

بدو گفت سالار بیت الحرام *** که ای حامل وحی برتر خرام(6)

سعدی

به لبیك حجاج بیت الحرام *** به مدفون یثرب علیه السلام(7)

سعدی

1- مختاری غزنوی، دیوان، ص ۲۳۷.

2- سنایی، دیوان، ص ٦١١.

3- سوزنی، دیوان.

4- سوزنی، دیوان.

5- عطار نیشابوری، خسرو نامه، ص ۱۸.

6- سعدی، بوستان، ص ٥.

7- همان، ص ٢٤٤.

دیده بردار ای که دیدی شوکت بیت الحرام *** قیصران روم سربر خاك و خاقان بر زمین(1)

سعدی

عزت دیر مغان از ساکن مسجد مجوی *** کافر مکی چه داند حرمت بیت الحرام(2)

خواجوی کرمانی

گرد بیت الحرام خم حافظ *** گر نمیرد به سر بپوید باز(3)

حافظ

داد مرا در حرم خود مقام *** ساخت مرا طایف بیت الحرام

خطبه ادا کرد طبیب عظام *** زلزله افکند به بیت الحرام

کرده خلایق ز سر اهتمام *** نیت احرام به بیت الحرام(4)

محیی لاری

بیت المُحَرَّم

از نامهای دیگر کعبه بیت المُحَرَّم است. این نام در قرآن، یك بار ذکر شده است(5).

ای محرم خانه محرم *** وی محرم کعبه معظم(6)

عبدالرزاق اصفهانی

بیت الحرم (بیت حرم(

بیت الحرم یا بیت حرم به معنی بیتی است که در حرم واقع شده و یا تعبیر دیگر و مخففی است از بیت الحرام. این نام با این شکل در قرآن نیامده است.

1- سعدی، کلیات.

2- خواجوی کرمانی، دیوان، ص ٤٦٥.

3- حافظ، دیوان.

4- محیی لاری، فتوح الحرمین، ص١٦

5- ابراهیم، آیه٣٧

6- عبدالرزاق اصفهانی، دیوان، ص ٢٦١.

تا بوستان به سال بهشت ارم شود *** صحرا ز عکس لاله چو بیت الحرم شود(1)

منوچهری

باغ ارم شراع تو باشد به روز خوان *** بیت الحرم رواق تو باشد به روز بار(2)

منوچهری

تیغ دو دستی زند بر عدوان خدای *** همچو پیمبر زده است بر در بیت الحرم(3)

منوچهری

اوجداکرد آن کسانی راسرازتن بی خلاف *** کز جفا بی حرمتی کردند در بیت الحرم(4)

سنایی

نه کبوتر که امان یافت ز تیغ *** به ادب خاصه بیت الحرم است(5)

خاقانی

تات ز هستی هنوز یاد بود کفر و دین *** بتکده را شرط نیست بیت حرم همنشین(6)

خاقانی

چند رصد گاه پیل بر ره دل داشتن *** چند قدمگاه پیل بیت حرم ساختن(7)

خاقانی

بیت العتیق

از دیگر نامهای کعبه، بیت العتیق است، یعنی خانه آزاد و خانه قدیمی و در علت نامگذاری آن از مجموع روایات چنین به دست می آید که:

1- منوچهری، دیوان، ص ۱۸٤.

2- منوچهری، دیوان، ص ٤٠.

3- همان، ص۷۱.

4- سنایی، دیوان، ص ٣٦٤.

5- خاقانی، دیوان.

6- همان.

7- همان.

اولا :این خانه مالکی ندارد و بدین جهت آزاد و عتیق است .دوم اینکه این خانه قدیمی است و عتیق چیزی است که از نظر زمان و مکان و یا مرتبه متقدم باشد .سوم اینکه این خانه و حرم اطراف آن از غرق شدن عتیق و رها گشته و مصون و محفوظ است (1).در قرآن دو مورد این کلمه تکرار شده است(2).

میل محتاج را به حضرت تو *** همچو حجاج را به بیت عتیق(3)

رشید الدین وطواط

بر عتق خویش رق تو را کردم اختیار *** تا بیت من به حرمت بیت العتیق شد(4)

ادیب صابر

فطوبی لباب کبیت العتیق *** حوالیه من کل فج عمیق(5)

سعدی

بیت المعمور

هر گاه از آغاز آفرینش خانه خدا و علت آن سخن به میان می آید از بیت المعمور

1- ابو حمزه ثمالی نقل می کند که:

در مسجد الحرام از امام باقر پرسیدم چرا خداوند خانه خود را عتیق نامگذاری کرد؟ فرمود: هیچ خانه ای روی زمین نیست مگر اینکه صاحبی و ساکنینی دارد جز این خانه که صاحب آن فقط خداست و آن آزاد است. سپس فرمود: خداوند آن را قبل از آفرینش زمین آفرید آنگاه زمین را خلق کرد سپس از زیر آن زمین را گسترش داد. (فروع کافی، ج ٤، ص(.189

در این حدیث به دو وجه عتیق می پردازد .اول اینکه مالکی ندارد و بدین جهت آزاد و عتیق است. دوم اینکه این خانه قدیمی است; چنانکه راغب در مفردات گوید: عتیق چیزی است که از نظر زمان یا مکان و یا مرتبه متقدم باشد و در حدیث دیگری که در فروع کافی آمده است: از امام باقر سؤال می شود که» لِمَ سُمِّيَ البیت العتیق؟ قال هو بیت حر عتیق من الناس لم یملکه احد«.،)فروع کافی، ج ٤، ص ١٨٩(.

خانه ای است آزاد و از اینکه کسی از مردم مالك آن شود آزاد است پس عتیق در این حدیث به معنی آزاد است.

در کتاب علل الشرایع معنی دیگری از عتیق ذکر کرده و آن رهایی از غرق شدن است.

امام صادق)علیه السلام (می فرماید:

»انما سمی البیت العتیق لانه اعتق من الغرق و اعتق الحرم معه، کف عنه الماء«.،)علل الشرایع، ج ٢، ص ٣٩٩(.

همانا خانه خدا به خاطر رهایی از غرق شدن، عتیق نامیده شد; هم خود و هم حرم از فراگیری آب مصون ماند.

2- حج: آیه٣٣

3- رشید الدین وطواط، دیوان، ص ٣٠١.

4- ادیب صابر، دیوان، ص ٣٨١.

5- این بیت از سعدی اشاره به آیه ۲۷ از سوره حج دارد که می فرماید» :وادّن في الناس بالحج يأتوك رجالا وعلى كل ضامر يأتين من كل فج عميق ;«در میان مردم دعوت عمومی به حج کن تا پیاده و سواره بر مرکبهای لاغر از هر راه دور بیایند

که نام دیگرش «ضُراح» است نام برده می شود. و آن خانه ای است در زیر عرش پروردگار که مطاف فرشتگان بوده و سپس کعبه در زیر آن و برای زمینیان ساخته شده است(1).

تو همچو بیت المعموری و همه قومت *** همیشه در تو چو روحانیان گرفته مقام(2)

عمعق

ور ز ذات تو بود تو دور است *** بتکده از تو بیت معمور است

سنایی

به قدر دعوت مسموع و قبه مرفوع *** به جاه آیت مسطور و خانه معمور(3)

رشید الدین وطواط

سقف مرفوع و خانه معمور *** همه سکنی در آن جوار کنند(4)

جمال الدین اصفهانی

ای در زمین ملت معمار کشور دین *** بادی چو بیت معمور اندر فلك معمر(5)

خاقانی

1- فروع کافی حدیثی نقل می کند که امام صادق)علیه السلام (فرمود:

با پدرم در حجر اسماعیل بودیم، پدرم مشغول نماز بود در این هنگام مردی آمد و کنار او نشست. پدرم که نماز را تمام نمود او سلام کرد و گفت: سه سؤال دارم که فقط تو و شخص دیگری آن را می داند. سؤال اول: علت طواف این خانه چیست؟ پدرم در جواب فرمود: زمانی که پروردگار عزوجل به ملائکه فرمان داد که آدم را سجده کنند گفتند: کسی را خلق می کنی که در زمین فساد و خونریزی کند و ما به تسبیح و تقدیس تو مشغولیم. خداوند فرمود: من چیزی را می دانم که شما نمی دانید سپس به آنها غضب کرد. آنان درخواست توبه کردند. خداوند هم به آنان فرمان داد که» ضراح «را که همان» بیت المعمور «است طواف کنند. آنان در آنجا درنگ کرده و هفت سال برگرد خانه چرخیدند و از آنچه گفته بودند استغفار کردند تا پس از آن خدا توبه آنان را پذیرفت و از آنها راضی شد. پس این اصل طواف بود. سپس خداوند بیت الحرام را در مقابل ضراح قرار داد تا اگر بنی آدم گناهی مرتکب شدند در آنجا توبه کرده پاك شوند. آن گاه آن مرد گفت راست گفتی.(کلینی، فروع کافی، ج ٤، ص ۱۸۸ و در این باره احادیث فراوان دیگری در کتب زیر وجود دارد، دعائم، ج۱، ص۲۹۲; علل الشرایع، ج۲، ص٤۰۲; تفسیر العیاشی، ج۱، ص۳۱; فروع کافی، ج٤، ص۱۸۷; مستدرك، ج۲، ص۱۳۸(

2- عمعق، دیوان، ص ۱۷۸.

3- رشید الدین وطواط، دیوان، ص ۲٦۸.

4ـ جمال الدین اصفهانی، دیوان، ص ۴۳.

5ـ خاقانی، دیوان.

کامروز حلقه در کعبه است آسمان *** حلقه زنان خانه معمور چاکرش(1)

خاقانی

سزد گر عیسی اندر بیت معمور *** کند تسبیح از این ابیات غرا(2)

خاقانی

بیت المعمور مادر توست *** بیت المقدس برادر توست(3)

خاقانی

رسیده جبرئیل از بیت معمور *** براقی برق سیر آورده از نور(4)

نظامی

عجب تو بیت معموری که طوافانش املاکند *** عجب تورق منشوری کزو نوشند شربتها(5)

مولوی

بیت معمور او مقر شرف *** سقف مرفوع او سپهر جلال(6)

عراقی

همچو گویی بد آن زمین و بر او *** بیت معمور و جای کعبه در او(7)

شبستری

رسیده است از اهل دلی مستقیم *** کزین پیش بوده است شاهی کریم

درش کعبه و بیت معمور، قصر *** بر آن در طواف جهان کرده حصر(8)

شاه داعی شیرازی

1ـ همان.

2ـ همان.

3ـ خاقانی، تحفة العراقین، ص ۱۳۲.

4ـ نظامی، دیوان، ص ۲۳۲.

5ـ مولوی، کلیات شمس، ص ۲۷.

6ـ عراق، دیوان، ص ۸٤.

7ـ شیخ محمود شبستری، سعادت نامه، ص ۲۲۵.

8ـ شاه داعی، دیوان ص ٥٤.

خرابه ای است که خوشتر ز بیت معمور است *** تنی که از تپش دل خراب می سازند(1)

صائب

همین ماییم و یکدل اندر آن دل زخم ناسوری *** نباشد چون دل دیوانه ما بیت معموری(2)

مسیح کاشی

جامه کعبه (3)و رنگ آن

در روزگار جاهلیت کعبه را با پارچه های رنگارنگ و گوناگون می پوشانیدند. رنگ پوشش در آن زمان سفید و یا قرمز بود. چون نوبت به خلفای بنی عباس رسید، آنان

1ـ صائب، دیوان.

2ـ مسیح کاشی، دیوان.

3ـ درباره نخستین کسی که کعبه را به جامه پوشاند اختلاف است بعضی حضرت ابراهیم گفته اند.

اول من کسا البیت ابراهیم) علیه السلام(،)فقیه، ج ۲، ص ۱٤۹ (.و بعضی حضرت اسماعیل را می دانند، (فروع کافی، جلد ٤، ص ۷۳.) و برخی آن را نسبت به حضرت آدم می دهند. در تفسیر ابوالفتوح است:

اول کسی که کعبه را جامه گرانبها پوشانید» تبع «زمامدار یمن بوده که به قصد خرابی خانه آمده بود و چون به عظمت آن واقف شد آن را لباس پوشانید و هزار شتر قربانی کرد. پس از ظهور اسلام و فتح مکه نخستین کسی که کعبه را با قماش یمانی پوشاند پیغمبر)صلی الله علیه وآله (بود. و حضرت علی)علیه السلام (در دوران خلافت خویش، همه ساله از عراق جامه ای برای کعبه می فرستاد. (قرب الاسناد، ص ٦٥(.

ابن بطوطه در سفرنامه خود می نویسد: پیراهن کعبه را در شوشتر خوزستان از یك نوع دیبا و پارچه قیمتی به نام «دیباج» می بافتند و علت اینکه چرا این جامه را در شوشتر تهیه می کردند گفته اند چون مهدی عباسی، و لیعهد منصور دوانقی، دوران ولایتعهدی خود را در ری گذرانده بود با این پارچه آشنایی داشت.

پس از بنی عباس هنگامی که ملوك مصر در حجاز استیلا یافتند پوشانیدن جامه کعبه در انحصار آنان قرار گرفت و تا سده نهم هجری ادامه داشت. در سال ۸۰۷ که شاهرخ پس از درگذشت امیر تیمور در خراسان بزرگ به سلطنت رسید. در فکر این افتاد که این افتخار را از ملوك مصر بگیرد و خود جامه کعبه را بپوشاند.

او کوشش پیگیر خود را از سال ۸۳۳ ق .آغاز کرد اما مورد موافقت ملوك مصر قرار نگرفت. تا سرانجام پس از رد و بدل نامه ها و سفرا، و خشم و تهدید و ارسال نامه های تند و پس از تلاش چهارده ساله موفق شد در سال ۸٤۷ جامه کعبه را که در دار العباده یزد ساخته بودند به مصر ارسال کنند. جامه کعبه را حدود صد نفر همراهی می کردند و چون به شام رسیدند، امرا و اعیان شام مقدم آنان را گرامی داشتند و در مصر نیز از آنان استقبال گرمی شد و سرانجام سلطان مصر، فرستادگان خراسانی را با حاجیان مصری به مکه فرستاد و آنان در روز عید قربان جامه را از داخل خانه کعبه آویختند. (آصف فکرت، مقاله، میقات حج، شماره ۵، ص ۱٤۵).

رنگ سیاه را شعار رسمی خویش قرار دادند و رنگ جامه کعبه هم سیاه شد. تا به امروز نیز همین رنگ ادامه دارد به طوری که جامه کعبه به سیاه رنگی تشبیه شده
است. عثمان مختاری غزنوی، شاعر قرن پنجم و ششم در مدح «یوسف احمد» می گوید:

قیاس نفس تو و کسوت بنی عباس *** چو جامه ای است که بندند کعبه را آذین(1)

بعضی از شعرا، رنگ سیاه و هر چیز سیاه رنگ را مانند شب، مشك، سیاهی چشم، لباس خلفا، چتر سلاطین و... به جامه کعبه که سیاهرنگ است تشبیه کرده اند. و بعضی از شعرا مانند خاقانی و نظامی که در قرن ششم به سر می برده اند از رنگ سبز لباس کعبه سخن گفته اند.

چو کار کعبه ملك جهان بدان آمد *** که باد غفلت بربود از او همی استار(2)

ابو حنیفه

قیاس نفس تو و کسوت بنی عباس *** چو جامه ای است که بندند کعبه را آذین(3)

مختاری غزنوی

تو را به خلعت، شاها چه مفخرت باشد *** تو کعبه ای و به کعبه است جامه رامفخر(4)

سیفی نیشابوری

شب و مشك و سواد دیده زدل *** کسوت او همی شعار کنند

خلفا جامه و سلاطین چتر *** همه زآن رنگ مستعار کنند

حبشی صورتی که سلطانان *** دست بوسش هزار بار کنند

آن سیه جامه میر حاجب بار *** کش امیر سرای بار کنند(5)

جمال الدین اصفهانی

1- عثمان مختاری غزنوی، دیوان، ص۳۸۷

2- بیهقی، تاریخ بیهقی، ص٤۳۰

3- مختاری غزنوی، دیوان.

4- سیفی نیشابوری، دیوان، ص ۲۵۲.

5- جمال الدین اصفهانی، دیوان، ص ۱۴۳.

خاتون کائنات مربع نشسته خوش *** پوشیده حله و زسر افتاده معجرش(1)

خاقانی

رود کعبه در جامه سبز عیدی *** مگر بزم خاقان ایران نماید(2)

خاقانی

پرده در بارگاه بادت *** زآن حله که هست از آن کعبه(3)

خاقانی

کعبه وارم مقتدای سبز پوشان فلك *** كز وطای عیسی آید شقه دیبای من(4)

خاقانی

محرمان چون رداء(5)صبح در آرند به کتف *** کعبه را سبز لباسی فلك آسا بینند

خود فلك شقه دیبای تن کعبه شود *** هم ز صبحش علم شقه دیبا بینند(6)

خاقانی

دارنده هاشمی شعاری *** پس جامه رومیان چه داری(7)

خاقانی

سلطان کعبه را بین بر تخت هفت کشور *** دیبای سبز بر تن چتر سیاه بر سر(8)

نظامی

به دیبه سیه این کعبه را لباسی ساخت *** که اوست پشت مطیعان و اوستشان مسند(9)

مولوی

1- خاقانی، دیوان، ص ۲۱۹.

2- همان.

3- همان.

4- همان، ص ٤٠٥.

5- ردی نیز تلفظ شده است.

6- خاقانی، دیوان، ص ٩٥.

7- خاقانی، تحفة العراقین، ص ١٣٤.

8- نظامی، دیوان، ص ٢٣٢.

9- مولوی، کلیات شمس، ص ٢٨٣.

تا عروس روی پوش عنبرین خال حرم *** در حجاب این نه آبا ساکن ام القراست(1)

سلمان ساوجی

در بدنم روح به پرواز شد *** دیده ام از شوق رخش باز شد

دید پری رو صنمی در قیام *** کرد به بر پیرهن مشکفام

نخل قدش را که بود شمع نور *** سایه نشین سدره و طوبی و حور

شد متحرك ز نسیمش نقاب *** گشت منور ز رخش آفتاب

برقع مشکین ز رخش بر شکست *** یافت فروغ گل و عنبر سرشت

مهر جمالش چو مرا رو نمود *** روی نهادم به زمین سجود

چشم گشادم به گل روی او *** قوت دل یافتم از بوی او

خال سیاهش که بود مشك ناب *** مردمك دیده از او نور یاب

سرمه کش چشم غزالان چین *** داده سیاهیش گواهی بر این

نقطه نه دایره آسمان *** نقطه صفت هست سیاهش از آن

گر به صفت جامه سیاه آمده *** نور ده طلعت ماه آمده

کسوتش آمد ز ازل مشکسای *** در ظلمات آب خضر کرده جای

آمده با خلعت عنبر سرشت *** غنچه مشکین ز ریاض بهشت(2)

محیی لاری

»سعدی «در باب هفتم» گلستان «در مورد جامه کعبه می گوید عزیز و گرامی بودن جامه کعبه نه به دلیل حریر و ابریشمی بودن جنس آن است بلکه به دلیل همنشینی او با خانه کعبه است.

اعرابیی را دیدم که پسر را همی گفت: یا بنی انك مسؤول یوم القیامه ماذا اکتسبت ولایقال بمن انتسبت، یعنی، تو را خواهند پرسید که عملت چیست نگویند پدرت کیست.

جامه کعبه را که می بوسند *** او نه از کرم پیله نامی شد

با عزیزی نشست روزی چند *** لاجرم همچون او گرامی شد(3)

1- سلمان ساوجی، دیوان، ص ٤٥٠.

2- محیی لاری، فتوح الحرمین، ص ٣٢.

3- سعدی، گلستان، باب هفتم.

صفحه
١٠٧

آویزان شدن به جامه یا پرده کعبه *** بسیاری از مردم برای آمرزش گناهان خویش، خود را به پرده کعبه می آویزند و از خدای کعبه طلب مغفرت می کنند.

از امام امیرالمؤمنین می پرسند چرا به پرده کعبه آویزان می شوند؟ فرمود: مانند شخصی که جنایتی و گناهی مرتکب شده به لباس کسی آویزان می شود و ناله می کند تا از گناهانش در گذرد(1).

دست به تعظیم بر آن پرده زن *** تکیه نما بر کرم ذوالمنن

چشم و دل و سینه بر آن پرده سای *** نور دل و دیده بر آن برفزای

دیده گریان و دل دردناك *** سینه سوزان و جگر چاك چاك

دست درآویز در استار او *** اشك فرو ریز به دیدار او(2)

محیی لاری

حلقه در کعبه

بسیاری از مردم در کنار خانه خدا هنگام دعا و نیایش، حلقه در کعبه را می گیرند و با صاحب خانه مناجات و راز و نیاز می کنند و حاجتهای مادی و معنوی خویش را از او می طلبند.

کامروز حلقه در کعبه است آسمان *** حلقه زنان خانه معمور چاکرش(3)

خاقانی

از خال مفرد او آفت چو خال مفرد *** وز حلقه در او فتنه چو حلقه بردر(4)

نظامی

آن يك اعرابيی از عشق مست *** حلقه كعبه در آورده به دست

1- فروع كافی، ج٤، ص٢٢٤.

2- محيی لاری، فتوح الحرمين، ص ٤٨.

3- خاقانی، ديوان، ص ٢١٦.

4- نظامی، ديوان، ص ٢٣٢.

زار می گفت ای خدای ذوالعلو *** كردم آن خويش من، آن تو كو؟

گر به حج فرموديم حج كرده شد *** آنچه فرمودی به جای آورده شد

ور مرا در عرفه بايد ايستاد *** ايستادم دارم از احرام داد

سعی آوردم به قربان آمدم *** رمی را حالی به فرمان آمدم

از در خود بی نصيبم می مدار *** آن من بگذشت آن خود بيار

خالقا آنچ از من آمد كرده شد *** عمر رفت و نيك يا بد كرده شد

ره نمايم باش و ديوانم بشوی

وز دو عالم تخته جانم بشوی

مانده ام از دست خود در صد زحير *** دست من ای دستگير من تو گير(1)

عطار

بود از آن اعرابی شوريده رنگ *** كرد روزی حلقه كعبه به چنگ

گفت يا رب بنده تو برهنه است *** وی عجب برهنگيم نه يك تنه است

كودكانم نيز عريان آمدند *** لاجرم پيوسته گريان آمدند

من زمردم شرم می دارم بسی *** تو نمی داری چه گويم با كسی

چند داری برهنه آخر مرا *** جامه ای ده اين زمان فاخر مرا

مردمان چون آن سخن كردند گوش *** بر زدندش بانگ كای جاهل خموش

از طواف آن قوم چون گشتند باز *** مرد اعرابی همی آمد به ناز

از عقب دستار وز خز جامه داشت *** گوییا ملك جهان را نامه داشت

باز پرسیدند از او کای بی نوا *** این که دادت گفت این که دهد خدا

چون من آن گفتم مرا این داد او *** وین فرو بسته درم بگشاد او

آنچه گفتم بود آن ساعت روا *** ز آنکه به دانم من او را از شما(2)

عطار

1ـ عطار، مصيبت نامه، ص۳۷٦ و ۳۷۷

2ـ عطار، مصيبت نامه، ص۲۵۲

در حلقه كعبه حلقه كن دست *** كز حلقه غم بدو توان رست

رحمت كن و در پناهم آور *** زين شيفتگی به راهم آور

درياب كه مبتلاى عشقم *** آزاد كن از بلاى عشقم

مجنون چو حديث عشق بشنيد *** اول بگريست پس بخنديد

از جای چو مار حلقه برجست *** در حلقه زلف كعبه زد دست

می گفت گرفته حلقه بر در *** كامروز منم چو حلقه بر در

در حلقه عشق جان فروشم *** بی حلقه او مباد گوشم(1)

نظامی

حاجی سوی كعبه رفت و عاشق سوی دوست *** آن حلقه در گرفت و اين دامن دوست(2)

علاءالدوله سمنانی

كعبه خلق است رويش حلقه آن كعبه زلف *** خال او سنگ سياه و چشم ما زمزم نماست(3)

سلمان ساوجی

حلقه گفتا گير و گو ای دادگر *** عشق ليلی از دل من كن بدر(4)

شاه داعی شيرازی

چو حلقه در کعبه به صد نیاز گرفتم *** دعای حلقه گیسوی مشك بوی تو کردم(5)

جامی

1- نظامی، لیلی و مجنون، ص٤٧

2- علاء الدوله سمنانی، دیوان، ص ٢٨٨.

3- سلمان ساوجی، دیوان، ص ٤٤٧.

4- شاه داعی شیرازی، کلیات، مثنوی عشق نامه، ص٣١٤

5- جامی، دیوان.

صفحه ١١٠

قامت گردون شده حلقه سان *** تابود از حلقه آن در نشان

دست بر آن حلقه مبر سرسری *** کین نبود حلقه انگشتری

مهر سلیمان که جهان بر گرفت *** سکه اش از حلقه آن در گرفت

گردن جانها همه در طوق او *** جیب قمر شق شده از شوق او

محو مکن دایره نه فلك *** رخنه گر حلقه ذکر ملك

دست بر این حلقه زند جبرئیل *** تا شنود بانگ ز رب جلیل

حلقه بر این در چه زنی بی حجاب *** هر که نه محرم ندهندش جواب

بار خدایا مکن از خود ردم *** محرمیی ده به حریم خودم

دور کنم از در اهل ریا *** بار دهم در حرم کبریا

گوش دلم بر خبر خویش کن *** تاج سرم خاك در خویش کن(1)

محیی لاری

حاجت خواستن و دعا در کنار کعبه

کنار خانه خدا، کعبه، بهترین مکان جهت راز و نیاز با خداوند بی نیاز و مناجات با ذات پاك پروردگار است. آنجا مکانی است که پیامبران الهی و امامان پاك نماز می گزاردند و دست دعا به سوی معبود برداشته و با محبوب خویش عاشقانه سخن می گفتند (2).آنجا مکانی است که مشتاقان و دردمندان، امیدواران و بیدار دلان به گرد» بیت الله» خلقه زده و با «رب البیت» در خلوت شب زمزمه می کنند (3).آنجا مکانی است که آوارگان و شکوه داران، بزرگان و برگزیدگان، با آگاهی و معرفت و با شعور و شناخت سر بر خاك می سایند و به سجده می روند و با درد و داغ و سوز و گداز اشك می ریزند و

1- محیی لاری، فتوح الحرمین، ص ۴۱.

2- طاووس فقیه می گوید: در حجر (اسماعیل) امام سجاد را دیدم که می گفت :عبیدك ببابك، اسیرك بفنائك ... خدایا! بنده کوچك تو و اسیر رواق خانه تو... به درگاه تو روی آورده... وی را از درت رد مکن. المناقب، ج۴، ص۱۴۸.

3- در حالات امام زین العابدین است که :فلمّا لم یر أحداً رمق السماء بطرفه ...سحرگاهان آن هنگام که کسی را نمی دید به آسمان خیره نگاه می کرد و می گفت :خدایا ستارگان در پرده شب فرورفته اند و بندگانت در خواب خفته اند، درهای رحمت به روی خواهندگان باز است به سویت آمده ام... مناقب، ج۴، ص۱۵۱

گریه می کنند(1).

»سعدی «در کتاب» گلستان «در این باره می گوید:

درویشی را دیدم سر بر آستان کعبه همی مالید و می گفت: یا غفور یا رحیم، تو دانی که از ظلوم جهول چه آید.

عذر تقصیر خدمت آوردم *** که ندارم به طاعت استظهار

عاصیان از گناه توبه کنند *** عارفان از عبادت استغفار

عابدان جزای طاعت خواهند و بازرگانان بهای بضاعت. من بنده امید آورده ام نه طاعت، و به دریوزه آمده ام نه به تجارت، اصنع بی ما انت اهله.

بر در کعبه سائلی دیدم *** که همی گفت و می گرستی خوش

می نگویم که طاعتم بپذیر *** قلم عفو بر گناهم کش

عبدالقادر گیلانی را رحمة الله علیه دیدند در حرم کعبه روی بر حصبا نهاده همی گفت: ای خداوند ببخشای، و گر هر آینه مستوجب عقوبتم، در روز قیامتم نابینا برانگیز تا در روی نیکان شرمسار نشوم.

روی بر خاك عجز می گویم *** هر سحرگه که باد می آید

ای که هرگز فرامشت نکنم *** هیچت از بنده یاد می آید؟(2)

چه گفت گفت چو رویت به کعبه کرم است *** نیاز عرض کن و حاجتی که هست بخواه(3)

ظهیر فاریابی

زآن در دعات خوض نکردم که آستان *** از درگه تو کعبه حاجت روا گرفت(4)

روا گرفت

1ـ در حالات امام صادق ـ ع ـ است كه در كنار كعبه وقتى سر از سجده بر مى داشت آنچنان گريسته بود كه گويا صورتش در آب فرورفته بود .ثم رفع رأسه و وجهه من البكاء كانها غمست فى الماء .قرب الاسناد، ص١٩، به نقل از: الحجّ فى الكتاب والسنة، ص٩٨ تا ١٠٠ .

2ـ سعدى، گلستان، باب دوم، ص ٥٤ و ٥٣.

3ـ ظهير فاريابى، ديوان، ص ٦٤.

4ـ همان، ص ١٣٣.

گفتند به اتفاق يكسر *** كز كعبه گشاده گردد اين در

حاجت گه جمله جهان اوست *** محراب زمين و آسمان اوست(1)

نظامى

حسن به گرد درت نشسته برطريق طواف *** تو كعبهوار حاجتش روا كرده(2)

حسن دهلوى

جامى حريم كعبه حاجت اين در است *** روى دعا به كعبه كن و حاجتى بخواه(3)

جامى

به كعبه رفتم و شوق درت فزود آنجا *** به گريه آمدم و جاى گريه بود آنجا(4)

آصفى هروى

مسجدا گر كربلاى من شوى *** كعبه حاجت رواى من شوى(5)

مولوى

يكى از كسانى كه در كنار خانه كعبه به مناجات پرداخته» ابراهيم ادهم (6)«است. وى از بزرگان زهاد نيمه اول قرن دوم هجرى (مقتول ١٦٠ يا 166 هـ . ق .) است. او از كسانى است كه از بلخ به مكه رفت و مجاور خانه خدا شد. در مكه به صحبت چند تن از اوليا مانند فضيل بن عياض و سفيان ثورى رسيد و سپس به شام رفت و تا پايان عمر بدانجا بود. وى در جنگ دريايى ضد بيزنطيه (بيزانس) به شهادت رسيد. نام كامل وى ابواسحق ابراهيم بن ادهم بلخى است(7).

1ـ نظامى، ليلى و مجنون، ص٤٦ تا ٤٨

2ـ حسن دهلوى، ديوان، ص ٣٣٦.

3ـ جامى، ديوان، ص ٨٥.

4ـ آصفی هروی، دیوان، ص ۱۴۳.

5ـ مولوی، مثنوی به شرح جعفری ج ۹، ص ۱۰۵; نیکلسون، ج ۲، ص ۲۴۰; رمضانی، ج ۳، ص ۲۰۵.

6ـ شرح حال ابراهیم ادهم در کتاب «تذکرة الاولیاء» از «فریدالدین عطار نیشابوری» آمده است، ص۸۵

7ـ فرهنگ معین، اعلام، ج۵، ص۷۵

مناجات ابراهیم ادهم

به پیش کعبه ابراهیم ادهم *** به حق می گفت کای دارای عالم

مرا معصوم خواه و بی گنه دار *** گناهان کآن رود زآنم نگه دار

یکی هاتف خطابش کرد آنگاه *** که این عصمت که می خواهی تو در راه

همین بوده است از من خلق را خواست *** اگر کار تو و ایشان کنم راست

که تا جمله به هم معصوم مانید *** همه از رحمتم محروم مانید

هزاران بحر رحمت با قیاس است *** ولیکن بنده را جای هراس است

ندارم از جهان جز بیم جان من *** ز درد او زبان ترجمان من

چو من از عمر بهبودی ندیدم *** زیان دیدم ولی سودی ندیدم

به مردن راضیم زین زندگانی *** اگر بازم رهانی می توانی

ز سرتاپای من جای نظر نیست *** که بر وی هر زمان زخمی دگر نیست(1)

عطار نیشابوری

یکی دیگر از کسانی که به کنار خانه خدا رفت تا دعا کند» شیخ صنعان «بود که پس از عمری ارشاد عاقبت زنار بست. مریدان به کنار خانه خدا آمده و برای او دعا کردند. سپس وی به کعبه آمد و به دعا برخاست. این داستان در» منطق الطیر «از» عطار نیشابوری «به تفصیل آمده است.

حکایت شیخ صنعان(2)

شیخ صنعان پیر عهد خویش بود *** در کمال از هرچه گویم بیش بود

قرب پنجه حج به جا آورده بود *** عمره، عمری بود تا می کرده بود

عاقبت چون شیخ ترسایی گزید *** در تمام روم غوغا شد پدید...

1- عطار، الهی نامه، ص ۳۸۰.

2- طبق روایت شیخ عطار در منطق الطیر، وی عارفی بزرگ است که در مکه هفتصد مرید داشت و بر اثر خوابی که دید با جمعی از مریدان به روم رفت و عاشق دختری ترسا شد و به دعوت او از دین اسلام به در آمد و به معبد مسیحیان رفت و به عبادت پرداخت و شراب خورد و سالی خوکبانی کرد ولی به همت ارشد مریدان وی که در کعبه معتکف نشستند توفیق الهی او را دریافت و توبه کرد و با مریدان به سوی مکه بازگشت.

بود یاری در میان جمع چست *** پیش شیخ آمد که ای در کار سست

می رویم امروز سوی کعبه باز *** چیست فرمان، باز باید گفت راز

معتکف در کعبه بنشینیم ما *** تا نبینیم آنچه می بینیم ما(1)

عطار نیشابوری

»مجنون«نیزازکسانی است که درکنارکعبه افزونی عشق لیلی را از خدا خواسته است.

»عطار نیشابوری «در کتاب» مصیبت نامه «می گوید:

برد مجنون را سوی کعبه پدر *** تا دعا گوید شفا یابد مگر

چون رسید آن جایگه مجنون ز راه *** گفت اینجا کن دعا این جایگاه

گو خداوندا مرا بی درد کن *** عشق لیلی بر دل من سرد کن

تو دعا کن تا پدر آمین کند *** بو که حق این مهربانی کین کند

دست برداشت آن زمان مجنون مست *** گفت یا رب عشق لیلی ز آنچه هست

می توانی کرد و صد چندان کنی *** هر زمانم بیش سرگردان کنی

درد عشق او چو افزون گرددت *** هر چه داری تا به دل خون گرددت

چون همه عالم شود همرنگ خون *** ز آن همه خون یك دلت آید برون

آن دل آنگه در حضور افتد مدام *** شادی دل تا ابد گردد تمام(2)

همچنین در» مثنوی عشق نامه «از» شاه داعی شیرازی «شاعر و عارف نامی قرن نهم هجری آمده است:

پدر مجنون برای درمان عشق لیلی، مجنون را به کعبه برد

تا پدر بردش سوی کعبه و حجاز *** تا که باز آید دلش از عشق باز

حلقه گفتا گیر و گو ای دادگر *** عشق لیلی از دل من کن به در

گفت یا رب عشق لیلی کن زیاد *** لیلی ام هرگز مبر یارب ز یاد

اول عشقش چنین بود از میان *** قصه خواهم کرد با تو من بیان(3)

1- عطار نیشابوری، منطق الطیر، داستان شیخ صنعان، ص ۷۷.

2- عطار، مصیبت نامه، ص۲۷۵ و ۲۷٦

3- شاه داعی شیرازی، کلیات، مثنوی عشق نامه، ص ۳۱٤.

»آصفی هروی) «متوفی ۹۲۳) در همین زمینه گوید:

مجنون ز بند طره لیلی به کعبه رفت *** سر رشته جنون به سیه خانگی کشید(1)

آصفی هروی

»نظامی «شاعر قرن ششم همین داستان را به تفصیل و با شرح بیشتری در کتاب» لیلی و مجنون «خود ذکر کرده است. قسمتی از این داستان که مربوط به بردن مجنون به حج و دعای او در کنار کعبه است آورده می شود:

اندر بردن پدر مجنون، مجنون را به کعبه بهر خلاص یافت از عشق

چون رایت عشق آن جهانگیر *** شد چون مه لیلی آسمان گیر

هر روز خنیده نام تر گشت *** در شیفتگی تمام تر گشت

هر شیفتگی کز آن نورد است *** زنجیر بر او صداع مرد است

برداشته دل ز کار او بخت *** درمانده پدر به کار او سخت

می کرد نیایش از سر سوز *** تا زآن شب تیره بر دمد روز

حاجت گاهی نرفته نگذاشت *** الا که برفت و دست برداشت

خویشان همه در نیاز با او *** هر يك شده چاره ساز با او

بیچارگی ورا چو دیدند *** در چاره گری زبان کشیدند

گفتند باتفاق یکسر *** کز کعبه گشاده گردد این در

حاجت گه جمله جهان اوست *** محراب زمین و آسمان اوست

پذرفت چو موسم حج آید *** ترتیب کند چنانکه باید

چون موسم حج رسید برخاست *** اشتر طلبید و محمل آراست

فرزند عزیز را به صد جهد *** بنشاند چو ماه در یکی مهد

آمد سوی کعبه سینه پرجوش *** چون کعبه نهاده حلقه در گوش

گوهر به میان زر برآمیخت *** چون ریگ بر اهل ریگ می ریخت

شد در رهش از بسی خزانه *** آن خانه گنج گنج خانه

1- آصفی هروی، دیوان، ص ۱۰۶.

بگرفت به رفق دست فرزند *** در سایه کعبه داشت یك چند

گفت ای پسر این نه جای بازی است *** بشتاب که جای چاره سازی است

در حلقه کعبه حلقه کن دست *** کز حلقه غم بدو توان رست

گو یا رب از این گزاف کاری *** توفیق دهم به رستگاری

رحمت کن و در پناهم آور *** زین شیفتگی به راهم آور

دریاب که مبتلای عشقم *** آزاد کن از بلای عشقم

مجنون چو حدیث عشق بشنید *** اول بگریست پس بخندید

از جای چو مار حلقه برجست *** در حلقه زلف کعبه زد دست

می گفت گرفته حلقه در بر *** کامروز منم چو حلقه بردر

در حلقه عشق جان فروشم *** بی حلقه او مباد گوشم

گویند ز عشق کن جدایی *** این نیست طریق آشنایی

من قوت ز عشق می پذیرم *** گر میرد عشق من بمیرم

پرورده عشق شد سرشتم *** بی عشق مباد سرنوشتم

آن دل که بود ز عشق خالی *** سیلاب غمش براد حالی

یارب به خدایی خداییت *** وانگه به کمال پادشاییت

کز عشق به غایتی رسانم *** کو ماند اگر چه من نمانم

از چشمه عشق ده مرا نور *** این سرمه مکن ز چشم من دور

گر چه زشراب عشق مستم *** عاشق تر از این کنم که هستم

گویند که خو زعشق واکن *** لیلی طلبی زدل رها کن

یارب تو مرا به روی لیلی *** هر لحظه بده زیاده میلی

از عمر من آنچه هست برجای *** بستان و به عمر او درافزای

گرچه شده ام چو مویی از غم *** یك موی نخواهم از سرش کم

از حلقه او به گوشمالی *** گوش ادبم مباد خالی

بی باده او مباد جامم *** بی سکه او مباد نامم

جانم فدی جمال بادش *** گر خون خوردم حلال بادش

گر چه ز غمش چو شمع سوزم *** هم بی غم او مباد روزم

صفحه
۱۱۷

عشقی که چنین به جای خود باد *** چندانکه بود یکی به صد باد

می داشت پدر به سوی او گوش *** کاین قصه شنید گشت خاموش

دانست که دل اسیر دارد *** دردی نه دوا پذیر دارد

چون رفت به خانه سوی خویشان *** گفت آنچه شنید پیش ایشان

کاین سلسله خو که بند بگسست *** چون حلقه کعبه دید در دست

زو زمزمه ای شنید گوشم *** کآورد چو زمزمی به جوشم

گفتم مگر آن صحیفه خواند *** کز محنت لیلیش رهاند

او خود همه کام و رای او گفت *** نفرین خود و دعای او گفت(1)

نظامی

»جامی «شاعر نامدار قرن نهم در کتاب» هفت اورنگ «خود در اورنگ ششم یعنی» لیلی‌ومجنون «همین داستان را به گونه ای دیگربیان داشته که قسمتهایی ازآن چنین است:

چون باز سفید دم در این باغ *** بنشست بر آشیانه راغ...

رخشنده بصر بدید زاغی *** چون دود چراغی و چراغی...

بانگی دو سه زد لطیف و موزون *** نزدیك عرب به فال میمون

مجنون زان بانگ در طرب شد *** رقاص نشیمن طلب شد

یعنی که خوش است عالم امروز *** روزی گردد وصالم امروز

گر بار دهد به خاطر خوش *** سوی خودم آن نگار مهوش

1- نظامی، لیلی و مجنون، ص ٤٦ تا ٤٨

بر من باشد حجی پیاده *** يك حج چه بود كه صد زیاده

رفتن مجنون به حج بعد از اجازت خواستن از لیلی

شرط است وفا به عهد کردن *** در پاس عهود جهد کردن...

مجنون که وفا به عهد می کرد *** در رفتن کعبه جهد می کرد

از منزل دوست بی سر و پای *** شد بادیه گرد و راه پیمای

از گرمی ریگ و سختی سنگ *** کرد آبله پای سعی او لنگ...

چون کعبه روان ز بعد میقات *** لبيك زنان شدی در اوقات

او بسته لب از نوای لبيك *** لیلی گفتی به جای لبيك

چشمش به سواد مکه از دور *** چون شد ز جمال کعبه پر نور

آمد ز جمال لیلی اش یاد *** برداشت زداغ شوق فریاد...

زد بر در خانه شعله شوق *** در گردن جان ز حلقهاش طوق

از حلقه غم در آن تك و دو *** می بست ز حلقه اش برون شو

آنگه ز دو دیده خون دل ریخت *** در دامن ستر کعبه آویخت

کای پرده نشین جلمه ناز *** وی عقده گشای پرده راز...

از هر چه نه نيك توبه کردم *** بد کردم و ليك توبه کردم...

یا رب ز همه بتاب رویم *** وز حرف همه ورق بشویم

الا ز هوای روی لیلی *** وز دعوی آرزوی لیلی(1)...

مجاورت کعبه

درباره اقامت در مکه و مجاور مکه بودن اخبار و احادیث گوناگونی وجود دارد. برخی از این روایات حاجی را ازاقامت در مکه نهی کرده (2)و بعضی دیگر اقامت را

1- جامی، هفت اورنگ، لیلی و مجنون، ص۷۹۳ تا ۷۹۷

2- امام جعفر صادق)علیه السلام (می فرماید: هر گاه مناسك حج را به پایان بردید بر مرکب خود سوار شوید و به سوی اهل خود بروید زیرا اقامت در مکه قساوت قلب می آورد. (علل الشرایع، ج2 ، ص ٤٤٦.) و در مورد این که اقامت در مکه قساوت قلب می آورد احادیث گوناگونی ذکر شده است. (فروع کافی، ج ٤، ص ۲۳۰; علل الشرایع، ج۲، ص٤٤٦ (.امام صادق)علیه السلام(می فرماید: پس از پایان مراسم باز گرد تا بیشتر مشتاق بازگشت باشی. (فروع کافی، ج ٤، ص ۲۳۰(.

بی اشکال دانسته است(1).

در تاریخ بسیار بودند از اولیاء الله و بزرگان دین که سالها مجاور خانه خدا بوده و در آنجا به خودسازی و تهذیب نفس مشغول بودند، و بعضی نیز به جهت اقامت طولانی در آنجا ملقب به «جارالله» شدند.

گر عقل قبله ای است تو بر وی مقدمی *** ور فضل کعبه ای است تو در وی مجاوری(2)

ادیب صابر

به دست و به بازو و تیغ مقاتلان جهاد *** به صدق توبه و زهد مجاوران حرم(3)

ادیب صابر

جان فرستادی بهحج، حج کرد وآمدنزد تو *** دل مجاور گشت آنجا گر نیاید گو میای(4)

سنایی

نه در کعبه مجاور بود چندین سالها بلعم *** نه در کوی ضلالت بودچندین سالها عثمان

1- علی بن مهزیار می گوید: از امام رضا پرسیدم آیا اقامت در مکه فضیلتش بیشتر است یا از آنجا بیرون رفته و در شهرهای دیگر اقامت گزینم؟ در جواب نوشت» :المقام عند بیت الله افضل «اقامت نزد خانه خدا با فضیلت تر است. (تهذیب، ج ٥، ص ٤٧٦ به نقل از الحج فی الکتاب والسنه، ص ۱۷۰(.

امام باقر)علیه السلام (می فرماید: کسی که یك سال در مکه مجاور باشد خداوند گناهان نه ساله گذشته او و خانواده و بستگان و همسایگان و کسانی را که برای آنها استغفار می کند، می آمرزد و آنها را تا چهل سال از هر بدی نگه می دارد. (فروع کافی، ج ٦، ص ۲۷۰; تهذیب، ج ٥، ص ٤٤٤(.

2- ادیب صابر، دیوان، ص ۱۱٤.

3- همان، ص ٤٨٥.

4ـ سنایی، دیوان، ص ٦١١.

سنایی

خاطر خاقنی از آن کعبه شناس شد که او *** در حرم خدایگان کرده به جان مجاوری(1)

خاقانی

نه شگفت اگر مسیح در آید ز آسمان *** آرد طواف کعبه و گردد مجاورش(2)

خاقانی

زمزم صفت مدار دو چشم از برای چرخ *** چون در جوار کعبه دولت مجاوری(3)

شمس الدین طبسی

کعبه چیست اندر جوار افتادن است *** تو به تو در ناف عالم زادن است(4)

عطار

در بیان مجاورت مکه و به جا آوردن آداب

هر که در این کوی مجاور شود *** وز عدد سلك زو اهر شود

می سزد ار زآنکه کمال ادب *** آورد ازشوق به جا روز و شب

نقل چنین است کزین پیشتر *** تا که در ایام خود ابن عمر

در ره حج دره زدی هر که را *** مانده چو از قافله خود جدا

نیست جز این وجه که بیگاه و گاه *** حرمت این خانه بداری نگاه

از ره تکسیل تساهل کنی *** درگه تعجیل تعلل کنی

چون به طوافش کشد اندیشه رای *** شیوه آداب نیاری به جای

1ـ خاقانی، دیوان، ص ۲۱٦.

2ـ همان.

3ـ شمس الدین طبسی، دیوان، ص ۲۷۰.

4ـ عطار، مصیبت نامه، ص٤٥

گردی از آن آثم و عاصی شوی *** مبتلی قید معاصی شوی

رفته ز حد بی ادبیهای ما *** نیست از آنجای چنین جای ما(1)

محیی لاری

کعبه نشین

هم خدمت این حلقه به گوشان ختن به *** از طاعت آن کعبه نشینان (2)ریایی(3)

خاقانی

تاکی به رغم کعبه نشینان عروس وار *** چون کعبه سر ز شقه دیبا برآورم(4)

خاقانی

سمت کعبه

خانه کعبه در مکه معظمه برای کسانی که خانه خدا را می بینند قبله است و سمت خانه کعبه برای کسانی که خانه خدا را نمی بینند قبله می باشد. پس برای هر کاری که باید رو به قبله انجام شود در صورتی که خانه کعبه دیده نشود، سمت خانه کعبه قبله محسوب می شود. سنایی در حدیقه و مولوی در چند جای مثنوی کسی را که در کعبه از قبله و سمت قبله سخن بگوید نکوهش کرده است، سنایی گوید:

خرد اینجا تهی کند جعبه *** که تحری بد است در کعبه

پیش کعبه مگر که بوالهوسی *** بشنود علم سمت قبله بسی

هر که در کعبه با تحری مرد *** زیره تر به سوی کرمان برد(5)

سنایی

1- محیی لاری، فتوح الحرمین، ص ۷۷.

2- کعبه نشین همان مجاور کعبه است.

3- خاقانی، دیوان، ص ۲٤٦.

4- همان.

5- سنایی، حدیقة الحقیقه، دیوان، ص ۱۲۰.

چو مشتبه شود جهت کعبه نجات *** جز سمت درگهش نکند عقل اختیار(1)

ظهیر فاریابی

این قیاسات و تحری روز ابر *** یا به شب مر قبله را کرده است حبر

لیك با خورشید و کعبه پیش رو *** این قیاس و این تحری را مجو

کعبه نادیده مکن رو زو متاب *** از قیاس الله اعلم بالصواب(2)

مولوی

همچو قومی که تحری می کنند *** بر خیال قبله هر سو می تنند

چون که کعبه رو نماید صبحگاه *** کشف گردد که، که گم کرده است راه(3)

مولوی

در درون کعبه رسم قبله نیست *** چه غم ار غواص را پاچیله نیست(4)

مولوی

مولانا در ادامه داستان موسی و شبان، از قول خداوند به موسی می فرماید:

موسیا آداب دانان دیگرند *** سوخته جان و روانان دیگرند

عاشقان را هر نفس سوزیدنی است *** پرده ویران خراج و عشر نیست

گر خطا گوید ورا خاطی مگو *** گر شود پرخون شهیدان را مشو(5)

خون شهیدان را زآب اولیتر است *** این خطا از صد صواب اولیتر است

در درون کعبه رسم قبله نیست *** چه غم ار غواص را با چیله نیست

تو ز سرمستان قلاووزی مجو *** جامه چاکان را چه فرمایی رفو؟

1- ظهیر فاریابی، دیوان، ص ١٤.

2- باقیاسات بی مستند کعبه قابل مشاهده را نادیده فرض مکن مولوی، مثنوی به شرح جعفری، ج ٢، ص ٥٧٦ ;نیکلسون، ج ١، ص ٢١٠; رمضانی، ج ١، ص ٦٧.

3- مولوی، مثنوی به شرح جعفری، ج ١١، ص ١٨٧; نیکلسون ج ٣، ص ٢٣; رمضانی، ج ٥، ص ٢٨٤.

4- مولوی، مثنوی، به شرح جعفری ج ٤، ص ٣٢٨; نیکلسون، ج١، ص ٣٤٢; رمضانی، ج ٣، ص ١٠٦.

5- زراره عن ابی جعفر قال قلت له کیف رأیت الشهید یدفن بدمائه؟ قال نعم فی ثیابه بدمائه ولا یحنط ولا یغسل.

زراره می گوید: به حضرت باقر گفتم نظر شما چیست آیا شهید با خونهای خود دفن می شود؟ فرمود: بلی در لباسهایش با خونهای خود دفن می شود و حنوط و غسل ندارد. وسائل، ج ۱، باب ۱٤.

ملت عشق از همه دینها جداست *** عاشقان را مذهب و ملت خداست

لعل را گرمهر نبود باك نیست *** عشق در دریای غم غمناك نیست(1)

مولوی

ارکان کعبه

کعبه چهار رکن دارد هر گوشه کعبه را یك رکن گویند:

1ـ رکن شرقی که حجر الاسود در آن قرار دارد و به آن» رکن اسود «گویند و طواف خانه خدا از آنجا شروع می شود.

2ـ رکن شمالی که بعد از «باب بیت» قرار دارد و به آن رکن عراقی گویند.

موقتی است این پرش به صفحه بعدی حذف شود

1ـ مولوی، مثنوی، به شرح جعفری، ج ٤، ص ۳۲۸; نیکلسون، ج ۱، ص ۳٤۲; رمضانی، ج ۲، ص ۱۰٦.

صفحه
۱۲۳

رو به سوی رکن عراقی روان *** و زپی تسبیح و ثنا این بخوان(1)

3ـ رکن غربی که پس از میزاب و ناودان طلا قرار دارد و به آن رکن شامی گویند.

چونکه ره آری به سوی رکن شام *** از سر تعظیم بخوان این کلام(2)

4ـ رکن جنوبی که در کنار مستجار قرار دارد و آن را» رکن یمانی «نامند.

خاقانی نام این چهاررکن را در دو بیت آورده و آنها را باهم چهار برادر خوانده است.

بینی حجرش بلال کردار *** بیرون سیه و درون پر انوار

او را سه برادر اتفاقی *** شامی و یمانی و عراقی

زانگه که ز مادران بزادند *** هر چار به خدمت ایستادند(3)

از چهار رکن کعبه دو رکن بر دیگری ترجیح دارد که عبارت است از رکن حجرالاسود و رکن یمانی که استلام یعنی دست کشیدن به این دو رکن مستحب است و پیامبر خدا)صلی الله علیه وآله (آنها را استلام می کرد(4).

چون زره طوف نمایی قیام *** جانب وی رکن یمانی است نام

بوسه بر آن داده رسول امین *** باش تو نیز از رخ او بوسه چین(5)

در خبر است از کبرای سلف *** اینکه در این رکن ز راه شرف

هست موکل ملکی بر دوام *** کرده پی گفتن آمین قیام

خواهشت ار دُنیی و گردین بود *** از تو دعا، از ملك آمین بود

به که در آن حال نمایی ادا *** در طلب دنیا و دین این دعا(6)

محیی لاری

1ـ محیی لاری، فتوح الحرمین، ص٤٦

2ـ همان، ص٤٧

3ـ خاقانی، تحفة العراقین، ص١٢٩

4ـ علل الشرایع، ج٢، ص٤٢٤

5ـ امام جعفر صادق)علیه السلام (از قول جدش رسول خدا)صلی الله علیه وآله (می فرماید« :کان رسول الله)صلی الله علیه وآله (لا یستلم الا الرکن الاسود و الیمانی ثم یقبلهما و یضع خده علیهما و رایت ابی یفعله ;«. پیامبر خدا)صلی الله علیه وآله (استلام نمی کرد مگر رکن اسود و یمانی را سپس آنها را می بوسید و گونه اش را بر آن می نهاد و پدرم نیز چنین می کرد. (علل الشرایع، ج٢، ص٤٢٤; فروع کافی، ج٤، ص٤٠٦.(

6ـ امام صادق)علیه السلام (می فرماید« :یستحب ان تقول بین الرکن و الحجر اللهم آتنا فی الدنیا حسنة و فی الاخرة حسنة و قنا عذاب النار و قال ان ملکاً موکلاً یقول: آمین ;مستحب است بین رکن و حجر بگویی: خدایا! به ما، در دنیا و آخرت نیکویی عنایت کن و ما را از آتش برهان و فرمود همانا فرشته ای وکیل است که بگوید آمین) «.فروع کافی، ج ٤، ص ٤٠٨.(

محیی لاری، فتوح الحرمین، ص٤٧ منظور همین دعای مذکور در فوق است.

رکن

به قدس و کعبه و جودی و یثرب و عرفات *** به حق زمزم و رکن و مقام و مسجد نور(1)

رشید الدین وطواط

تفاخر نسب آن پیمبری که بدو *** شرف گرفت صفا و منا و رکن و مقام(2)

ادیب صابر

طوف جاهت را به از کوی تو کو رکن مقام *** کشت روزی را به از دست تو کو ابر مطیر(3)

انوری

کعبه چار رکن دولت و دین *** که جهان را حریم توست مآب(4)

اخسیکتی

رکن الدین، رکن کعبه دین *** آن بر حرمش قبای محرم(5)

اخسیکتی

از ما سلام بادا بر رکن و بر حطیم *** ای شوق ما به زمزم و آن منزل وفا(6)

مولوی

یارب امسال بدان رکن و مقامم برسان *** کام من دیدن کعبه است به کامم برسان(7)

اوحدی مراغی

حجر الاسود

کعبه چهار رکن دارد. در رکن شرقی آن «حجر الاسود» قرار دارد. ارتفاع آن از سطح زمین ۱/۵ متر است و حاجی باید هفت دور طواف خانه خدا را از حجر الاسود

1- رشید الدین وطواط، دیوان، ص ۲٦۹.

2- ادیب صابر ترمذی، دیوان، ص ۱٦۱.

3- انوری، دیوان، ص ۱٥۹.

4- اثیر اخسیکتی، دیوان، ص ۳۸۰

5- همان، ص۲۱۷

6- مولوی، غزلیات شمس، ص ٤۸.

7- اوحدی مراغی، دیوان، ص ٤۸.

شروع و به آن ختم کند.

حجر الاسود سنگی است بیضی شکل، سیاه رنگ مایل به سرخی، به قطر سی سانتیمتر که نقطه های قرمز رنگی روی آن وجود دارد این سنگ در پوششی از نقره قرار دارد و علامت شکستگی بر روی آن مشاهده می شود که بیانگر آسیبهایی است که در طول زمان بر این سنگ وارد آمده است. نخستین آسیب به دست

حجاج بن یوسف ثقفی واقع شد. زمانی که عبدالله زبیر به آنجا پناه برده بود حجاج با منجنیق خانه را خراب کرد. دومین آسیب به دست قرمطیان انجام شد که در حمله ای مردم مکه را کشتند و به خانه خدا بی حرمتی کردند و حجر الاسود را شکسته و با خود به بحرین یا احصا بردند و حدود ۲۲ سال حجر الاسود نزد آنان بود تا در سال ۳۳۹ عبیدالله بن محمد، ملقب به المهدی که از احفاد اسماعیل فرزند امام صادق بود نامه ای به مسبب این حادثه یعنی ابو طاهر نوشت و او را به خاطر این عمل توبیخ کرد و سرانجام حجرالاسود به جایگاه خود برگشت(1).

استلام» دست کشیدن «و تقبیل» بوسیدن «حجر الاسود

زمزم نمای بود به مدحش زبان من *** تا کرده بودم از حجر الاسود استلام(2)

خاقانی

همان گونه که گفته شد یکی از مستحبات طواف خانه خدا استلام رکن حجر است و اما استلام و تقبیل خود حجر الاسود نیز روایات بی شماری درباره آن آمده و به آن سفارش اکید شده است.

بار دگر از پی نیت گذر *** از پی تقبیل به سوی حجر

باز چو گشتی به حجر رو به روی *** دست بر آور به زبان این بگوی(3)

دسترس ار هست بر آن بوسه ده *** ورنه به اخلاص بر آن دست نه

1- شیخ عباس قمی، تتمة المنتهی، ص۴۱۰

2- خاقانی، دیوان.

3- بسم الله، الله اکبر که در روایت فروع کافی جلد ۴، ص ۴۰۴ از امام صادق)علیه السلام (روایت شده است.

کثرت خلق ار بود و ازدحام *** گت نبود جای پی استلام

باش به انگشت اشارت نما *** سوی وی این و به زبان کن ادا(1)

محیی لاری

یمین الله

از حجرالاسود به عنوان دست راست خدا در زمین تعبیر شده است. مردم چون با یکدیگر با دست راست پیمان می بندند در اینجا نیز به» یمین الله» تعبیر شده است، زیرا حجرالاسود واسطه ای بین خدا و بندگان است تا بدینوسیله با وی بیعت کنند و در جهت نیل و وصول و دوستی و رضا مصافحه نمایند(2).

سنگی از وی قدر و رفعت یافته *** پس یمین الله خلعت یافته(3)

عطار

گر یمین الله در عالم مراست *** حصن کعبه خانه خاص خداست(4)

عطار

سنگ سیاهش که از آن کوته است *** دست تمناش «یمین الله» است(5)

جامی

1- محیی لاری، فتوح الحرمین، ص ٤٦، مضمون اشعار فوق در همین حدیث موجود است. امام صادق)علیه السلام (می فرماید: «هنگامی که به حجر الاسود نزدیك شدی دستهای خود را بلند کن و حمد و سپاس خدا را بگوی و بر پیامبر خدا درود بفرست و از خدا بخواه که از تو بپذیرد. سپس استلام حجر کن و آن را ببوس و اگر نتوانستی آن را ببوسی، استلام کن و اگر قدرت بر استلام هم نداشتی با دست به سوی آن اشاره کن و بگو: پروردگارا! امانتم را ادا کردم و پیمانم را بستم تا شاهد بر وفای به پیمانم باشی; خدایا! کتاب تو و سنت پیامبر تو را تصدیق کردم...» و به همین جهت برای طواف کننده مستحب است در هر شوط ارکان خانه کعبه و حجر الاسود را استلام نماید و در وقت استلام حجر بگوید» :امانتي اديتها وميثاقي تعاهدته لتشهد لي بالموافاة ;«.امانتم را ادا کردم و پیمانم را بستم تا شاهد وفای به پیمانم باشی. (مناسك، ص ١٩٢; علل الشرایع، ج٢، ص٤٢٦.(

2- وافی، ج٢، ص١٢٥، به نقل از الحج فی الکتاب والسنة، ص١٢٢

3- عطار، منطق الطیر، ص ٢٠.

4- عطار، مصیبت نامه، ص٢٠٧

5- جامی، تحفة الاحرار.

نام یمین بر حجرالاسودش *** داغ یمین تو بود بر یدش(1)

محیی لاری

این گهر از جمله گهرها جداست *** گفت پیمبر که یمین خداست(2)

هر که بر آن دست نهاد از ندا *** دست نهاده است به دست خدا(3)

محیی لاری

در فارسی به حجرالاسود،» سنگ کعبه «هم گفته شده است.

کرد خواهم تا که باشد سیم و سنگ اندر جهان *** چون به سنگ کعبه حاجی من بدین سیم افتخار(4)

سیفی نیشابوری

ور همه سنگ کعبه را بوسه زنند حاجیان *** ما همه بوسه گه کنیم آن سر زلف سعتری

کوی مغان و ما و تو هر سر سنگ کعبه ای *** درد تو کرده زمزمی دست تو کرده ساغری(5)

خاقانی

گاهی» حجر «مطلق گویند و از آن حجر الاسود اراده کنند. و گاهی به صیغه تثنیه،» حجران «و» حجرین « گویند و از آن حجر الاسود و صخره بیت المقدس اراده کنند (6)و گاهی هم به حجر الاسود» رکن «گویند چنانکه در داستان نصب حجر الاسود به دست پیامبر اکرم)صلی الله علیه وآله (از آن به رکن تعبیر شده است(7).

1- محیی لاری، فتوح الحرمین، ص١٦

2- پیامبر خدا می فرماید» :وانّ الرکن یمین الله فی الارض یصافح بها خَلقه «...علل الشرایع، ج٢، ص٤٢٧

3- محیی لاری، فتوح الحرمین، ص٤١

امام علی ـ ع ـ می فرماید» :هو یمین الله فی ارضه یبایع بها خلقه ;«آن دست راست خداوند در زمین است و مردم با آن بیعت می کنند. (علل الشرایع، ج٢، ص٤٢٦.(

4- سیفی نیشابوری، دیوان، ص ٢٥٣.

5- خاقانی، دیوان.

6- دهخدا، لغت نامه.

7- تاریخ طبری، ج ١، ص ٥٢٦، الکامل فی التاریخ، ج ١، ص ٤٧٦.

حجر الاسود در آینه شعر

یکی از وابسته های کعبه که در شعر شعرا انعکاس وسیعی یافته حجر الاسود است که گسترده ترین کاربرد را بعد از کعبه به همراه زمزم به خود اختصاص داده است.

عنصری کلك و قلم ممدوحش را و سلمان ساوجی نقطه خط او را و سید حسن غزنوی پرچم عالم گشای شاه را که به رنگ سیاه است و جمال الدین اصفهانی و محیی لاری سیاهی چشم و مردم دیده ممدوحش را و سلمان ساوجی خال سیاه او را و خاقانی مهر کتف حضرت مصطفی) صلی الله علیه وآله وسلم (را و نظامی نافه خوشبوی مشك را به حجر الاسود تشبیه کرده اند.

کعبه است سرایش ز بزرگی ملکان را *** کلکش حجر الاسود و کف چشمه زمزم(1)

عنصری

حقا که به جز دست تو بر لب ننهادم *** جز بر حجر الاسود و بر خاك پیمبر(2)

ناصر خسرو

در وصل دلم را حجر الاسود خواندی *** هجر تو بدان بود کنارم را زمزم(3)

مختاری غزنوی

نامه اقبال خوان زآنکه تویی خوش زبان *** کعبه زوار را تو حجر الاسودی(4)

سنایی

بگشاد کارها حجر اسود و سزد *** کآمد به رنگ رایت عالم گشای شاه(5)

سید حسن غزنوی

1- عنصری، دیوان ص ۱۸۱.

2- ناصر خسرو، دیوان.

3- مختاری غزنوی، دیوان، ص ۲۴۱.

4- سنایی، دیوان، ص ۷۸۹.

5- سید حسن غزنوی.

کرد خواهم تا که باشد سیم و سنگ اندر جهان *** چون به سنگ کعبه حاجی من بدین سیم افتخار(1)

سیفی نیشابوری

از بهر آنکه هست به حلم تو نسبتش *** شد قبله جهان حجر الاسود از عرب(2)

قوامی رازی

بر کعبه حجر سواد عین است *** روشن شده زو فضای عالم(3)

جمال الدین اصفهانی

یکی آستانه همی بوسدش به رسم حجر *** یکی به چهره همی سایدش به شرط مقام(4)

ظهیر فارابی

زمزم نمای بود به مدحش زبان من *** تا کرده بودم از حجر الاسود استلام

خاقانی

خال سیاه او حجر الاسود است از آنك *** ماند به خال و زلف به هم حلقه درش

سنگ سیه مخوان حجر کعبه را از آنك *** خوانند روشنان همه خورشید اسمرش(5)

خاقانی

مصطفی کعبه است و مهر کتف او سنگ سیاه *** هر کس از بهر کف او زمزم افشان آمده

خاقانی

اولیتر آنکه چون حجر الاسود از پلاس *** خود را لباس عنبر سارا بر آورم(6)

خاقانی

1- سیفی نیشابوری، دیوان، ص ۲۵۲.

2- قوامی رازی، دیوان، ص ۳۵.

3- جمال الدین اصفهانی، دیوان، ص ۲٦۳.

4- ظهیر فارابی، دیوان، ص ۷۲.

5- خاقانی، دیوان، ص ۲۱۸.

6- خاقانی.

هستی حجر الاسود و کعبه علم شاه *** تا کعبه به جای است در آن کعبه به جایی(1)

خاقانی

عالم تر، دامن خشك از تو یافت *** ناف زمین نافه مشك از تو یافت(2)

نظامی

سنگی از وی قدر و رفعت یافته *** پس یمین الله خلعت یافته(3)

عطار

ای کعبه روی چو مهت قبله عالم *** خالت حجر الاسود و لب چشمه زمزم(4)

نقطه خط شهنشاه است یا سنگ حرم *** خال مشگینت که جان مقبلان را بوسه خواست(5)

سلمان ساوجی

زهی چو کعبه تو را صد هزار سر بردر *** دلت به بر حجرالاسودی است در مرمر(6)

کمال الدین خجندی

مروه سعی صفا حجر عرفات *** طیبه و کوفه و کربلا و فرات(7)

جامی

خانه تو دیده هر معبد است *** مردم دیده حجر الاسود است(8)

محیی لاری

1- خاقانی

2- نظامی، مخزن الاسرار، ص ۱۹۵.

3- عطار، منطق الطیر، ص ۲۰.

4- سلمان ساوجی، دیوان، ص ٤٤٨.

5- سلمان ساوجی، دیوان، ص ٤٤٨.

6- کمال خجندی، دیوان، ص ۲۰۸.

7- جامی، سبحه الابرار، سلسلة الذهب، ص۲۲٦

8- محیی لاری، فتوح الحرمین، ص ۱۷.

خاقانی در تحفة العراقین در وصف حجر الاسود، هم خود را هندو خوانده و هم حجر الاسود را، زیرا هندو به هشت معنی آمده است از آن جمله: غلام، نوکر، سیاه، زلف سیاه، خال رخسار، معشوق. آنجا که خود را هندو خوانده مراد غلام و نوکر است و آنجا که حجر الاسود را هندو خوانده منظور خال رخسار است.

و در مثنوی دوم ظاهر حجرالاسود را به بلال تشبیه می کند که باطنش پر از نور و روشنایی است.

وردش همه این بود سحرگاه *** کای بیت الله عمرك الله

تا بردر حکم توست کامش *** شد هندوی هندوی تو نامش

این هندو هندوش چه نام است *** یعنی حجر تو را غلام است

در صفت حجر الاسود

بینی حجرش بلال کردار *** بیرون سیه و درون پر انوار

آن سنگ زر خلاصه دین *** بر چهره کعبه خال مشکین

نور است در آن سواد پنهان *** چون در ظلمات آب حیوان

یا در خم طره جبهه حور *** یا در حدقه حدیقه نور

یا سرنبی میانه حرف *** یا در شب تیره صورت برف

آن هندوی بکر سالخورده *** بر خلق خدای مهر کرده

خلقان همه در برش گرفته *** بوسیده ولی کسش نسفته

او را سه برادر اتفاقی *** شامی و یمانی و عراقی

زانگه که ز مادران بزادند *** هر چار به خدمت ایستادند

تا روز قیام هم بدینسان *** قائم بینی به امر یزدان

از سنگ سیه چو بازگردی *** زی زمزم راه در نوردی(1)

خاقانی

1- خاقانی، تحفة العراقین، ص ۱۲۹.

باز شکن دامن شبرنگ او *** دیده جان سرمه کش از سنگ او

سنگ سیاهش که از آن کوته است *** دست تمناش یمین الله است

چون تو از آن سنگ شوی خوشه چین *** بوسه زن دست که باشی ببین

بر سر گردون زنی از فخر کوس *** گر رسدت دولت این دستبوس(1)

جامی

خال سیاهش که بود مشك ناب *** مردمك دیده از او نور یاب

سرمه کش چشم غزالان چین *** داده سیاهیش گواهی بر این

نقطه نه دایره آسمان *** نقطه صفت هست سیاهش از آن(2)

محیی لاری

در تکمیل این بنای جلیل(3)

خانه چو شد راست به سنگی دگر *** بهر نشان خواست زرنگی دگر

داد ندایی جبل بو قبیس *** کز یمن آن نعره شنیدی اویس

گفت که آن خانه چو جبریل برد *** سنگی از آن خانه ودیعت سپرد

باز ستانید ودیعت زمن *** باز نهیدش به حد خویشتن

ذره بیضاست در اصل خودش *** آنکه تو خوانی حجر الاسودش

قول رسول است که زین پیشتر *** بود درخشنده چو قرص قمر

پرتو دلها چو به رویش فتاد *** یافت زدلهای سیاه این سواد

1- جامی، تحفة الاحرار، ص ٥٤ و ٥٥.

2- محیی لاری، فتوح الحرمین، ص ٣٢.

3- مضمون اشعار محیی لاری این حدیث است:

ابی سعید خدری از علی) علیه السلام (روایت می کند که:

پس از آنکه آدم به زمین هبوط کرد حجر با او بود و آن را در جایگاه خودش در رکن قرار داد و ملائکه قبل از خلقت آدم حج می گزاردند پس از آن آدم و نوح حج گزاردند، سپس خانه ویران شد و پایه های آن کهنه گشت و حجر به کوه ابی قبیس به امانت سپرده شد. پس از آنکه ابراهیم و اسماعیل خانه را بازسازی کردند و پایه های آن را برافراشتند با وحی الهی حجر را از کوه ابی قبیس خارج کرده در جایگاه خود قرار دادند و آن از سنگهای بهشت است و در ابتدا مانند مروارید سفید بود و صفا و درخشندگی یاقوت را داشت ولی دستهای کفار و مشرکین که به آن رسید سیاه شد... (امالی طوسی، ج ٢، ص ٩١(.

گوهر پاکیزه عنبر سرشت *** کآمده با روح قدس از بهشت

بر وی این گونه اثرها رسید *** تا چه اثرها به دل ما رسید

این گهر از جمله گهرها جداست *** گفت پیمبر که یمین خداست

هر که بر آن دست نهاد از ندا *** دست نهاده است به دست خدا(1)

محیی لاری

سنگ سیه مخوان حجر کعبه را از آنك *** خوانند روشنان همه خورشید اسمرش(2)

خاقانی

حطیم

بین در خانه خدا و حجرالاسود مکانی است که آن را حطیم گویند. درباره مکان حطیم احتمالات دیگری نیز داده اند(3).

حطیم در لغت به معنی شکسته و خورد شده، و اسب شکسته زبون حال از پیری، و گیاه باقی مانده سال پیش است. و در وجه تسمیه آن بیشتر معنای شکنندگی و فشار را که در اثر ازدحام ایجاد می شود بیان کرده اند.

تیغ بر دوش نه و از دی و از دوش مپرس *** گر بخواهی که رسد نام تو تا رکن حطیم(4)

ابو حنیفه اسکافی

1ـ محیی لاری، فتوح الحرمین، ص ٤١.

2ـ خاقانی، دیوان، ص ٢٨١.

3ـ معجم البلدان در ذیل نام حطیم چنین می گوید:

مالك بن انس می گوید حطیم بین مقام و باب است و ابن جریح می گوید: حطیم بین رکن اسود و باب تا مقام است. جایی که مردم برای دعا کردن ازدحام می کنند و یکدیگر را درهم می فشارند.

معاویه بن عمار گوید: از امام صادق)علیه السلام (درباره حطیم سؤال کردم ایشان فرمود: بین حجر الاسود و باب بیت قرار دارد و از آن حضرت علت نامگذاری آن را به حطیم پرسیدم فرمود: چون مردم در آنجا در اثر ازدحام ـ همدیگر را می شکنند) .عن معویة بن عمار قال سألت ابا عبدالله)علیه السلام (عن الحطیم قال هو ما بین حجر الاسود و باب البیت قال و سألته لم یسمی الحطیم قال٧ لان الناس یحطم بعضهم بعضا هناك(.

4ـ ابو حنیفه اسکافی، شاعران بی دیوان، ص ٥٩٣.

باد میدان تو ز محتشمان *** چون به هنگام حج رکن حطیم(1)

ابو حنیفه اسکافی

تا بود کعبه و منا و صفا *** تا بود مشعر و مقام و حطیم

دشمنت باد همچو بنده اسیر *** مانده در دست روزگار لئیم(2)

عطاری رازی

تا بود کعبه و منا و صفا *** تا بود مشعر و مقام و حطیم

مر تو را باد در جلال مقام *** دولتت باد سال و ماه مقیم

دشمنت باد همچو بنده اسیر *** مانده در دست روزگار لئیم(3)

عمعق بخاری

به زمزم و عرفات و حطیم و رکن و مقام *** به عمره و حجر و مروه و صفا و منی(4)

ادیب صابر

به خاصیت حرم عدل او چنان ایمن *** که طعنها کشد از رکنهاش رکن حطیم(5)

انوری

به طهر کعبه و روی صفا و ضلع حطیم *** به بطن مکه و ناف زمین و معده غار(6)

کمال الدین اسماعیل

از ما سلام بادا بر رکن و بر حطیم *** ای شوق ما به زمزم و آن منزل وفا(7)

مولوی

1- تاریخ بیهقی، ص ۳۸۹ و شاعران بی دیوان، ص ۵۹۲.

2- عطاری رازی، شاعران بی دیوان، ص ۶۰۲.

3- عمعق بخاری، دیوان، ص ۱۸۲.

4- ادیب صابر ترمذی، دیوان، و مونس الاحرار فی دقایق الاشعار، تألیف جاجرمی، ص ۲۰۵.

5- انوری، دیوان، ص ۲۲۹.

6- کمال الدین اسماعیل، دیوان و مونس الاحرار فی دقایق الاشعار، تألیف محمد بن بدر جاجرمی، ص ۱۶۹.

7- مولوی، غزلیات شمس، ص ۸۳.

به حطیم و مقام و زمزم و رکن *** به سکون مجاوران دو سکن(1)

اوحدی مراغی

چون همی آورد امانت را زبیم *** شد به کعبه و آمد او اندر حطیم

از هوا بشنید بانگی کای حطیم *** تافت بر تو آفتابی بس عظیم

ای حطیم امروز آرد در تو رخت *** محتشم شاهی که پیك اوست بخت

ای حطیم امروز بی شك از نوی *** منزل جانهای بالایی شوی(2)

مولوی

و در دو بیت ذیل مولوی ظاهراً از حطیم معنی دیگری قصد کرده است.

تا شود زفت و نماید آن عظیم *** چون درآید سوی محفل در حطیم

روح را از عرش آرد در حطیم *** لاجرم مکر زنان باشد حطیم

مولوی

حرم و حل و بیت و رکن و حطیم *** ناودان و مقام ابراهیم(3)

جامی

چون گذر آری به حطیم از برون *** با دل خاشع جگر پر زخون

جانب دیوار حرم آر روی *** ناظر میزاب شو و این بگوی(4)

محیی لاری

ملتزم

ملتزم نیز مانند حطیم در خانه خدا و حجرالاسود قرار دارد. آنجا مکان استغفار و طلب آمرزش است(5).

1- اوحدی مراغی، دیوان، ص ٤٨٩.

2- مولوی، مثنوی به شرح جعفری، ج١٠، ص٥٨; نیکسون، ج٢، ص٣٣٣; رمضانی، ج٤، ص٢٣١

3- جامی، سبحة الابرار، سلسلة الذهب، ص٢٢٦

4- محیی لاری، فتوح الحرمین، ص٤٦

5- تفسیر عیاشی، ج ٢، ص ٦١٨، فروع کافی، ج٤، ص٤١١

و از رسول خدا)صلی الله علیه وآله (نقل شده که فرمود :ملتزم محلی است که دعا در آن مستجاب می شود و هیچ بنده ای نیست که آنجا خدا را بخواند و خداوند دعایش را مستجاب نکند(1).

جانب باب از حجر آور قیام *** ملتزم آمد به لقب آن مقام

ملتزم از شوق در آغوش گیر *** زنده به جانان شو و از جان بمیر

آتش پروانه ز دل بر فروز *** خویش بر آن شمع زن و خوش بسوز

عادت پروانه ندانی مگر *** چرخ زند اول و سوزد دگر(2)

محیی لاری

مقام ابراهیم(3)

مقام ابراهیم سنگی است که جای پای حضرت ابراهیم بر آن نمایان است. این سنگ هم اکنون درون گنبد شیشه ای کوچکی رو به روی در خانه خدا قرار دارد. فاصله آن تا کعبه ۲٦/٥ ذرع یعنی حدود چهارده متر است.

در مقام و عظمت این سنگ همین بس که دوبار نام آن در قرآن آمده است(4).

گفت نی گفتمش چو گشتی تو *** مطلع بر مقام ابراهیم

1ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ٦۱۸.

2ـ محیی لاری، فتوح الحرمین، ص ٤۸.

3ـ در تاریخچه این سنگ چند قول گفته اند:

1ـ امام صادق) علیه السلام (فرمود: زمانی که پروردگار به ابراهیم وحی کرد که مردم را به سوی این خانه فرا بخواند بر این سنگ که اثر قدمهای او پیداست ایستاد و با فریاد مأموریت خود را انجام داد. (علل الشرایع، ص ٤۲۳; طبرسی، مجمع البیان، ج۷ و ۸، ص۱۲۸ و ۱۲۹.(

2ـ ابراهیم هنگام ساختن خانه خدا بر روی این سنگ می ایستاد و پایه های خانه را بالا می برد. (طبرسی، ج ۱، ص ۱٥٦(.

3ـ وقتی ابراهیم برای بار دوم از فلسطین به مکه رفت تا با اسماعیل دیدار کند وی را در خانه نیافت و چون ابراهیم با همسرش ساره شرط کرده بود که قدم بر زمین نگذارد و برگردد، همسر اسماعیل سنگی آورده و زیر پای او گذاشت و سر او را شستشو داد تا بر خلاف عهد و پیمان رفتار نکرده باشد. (طبرسی، ج۱، ص۱٥٦; مجمع البیان، ج۲ و ۱، ص٤ ـ ۳۸۳(.

4ـ آل عمران، آیات۹٦ و ۹۷

کردی از صدق و اعتقاد ویقین *** خویشی خویش را به حق تسلیم(1)

ناصر خسرو

کعبه دولت است فتح آثار *** تا بود در مقام ابراهیم(2)

مسعود سعد سلمان

تا بود کعبه و منا و صفا *** تا بود مشعر و مقام و حطیم

دشمنت باد همچو بنده اسیر *** مانده در دست روزگار لئیم(3)

عمعق بخاری

به قدس و کعبه و جودی و یثرب و عرفات *** به حق زمزم و رکن و مقام و مسجد نور(4)

رشید الدین وطواط

تفاخر نسب آن پیمبری که بدو *** شرف گرفت صفا و منا و رکن و مقام

طوف جاهت را به از کوی تو کو رکن مقام *** کشت روزی را به از دست تو کو ابر مطیر(5)

انوری

کعبه چار رکن دولت و دین *** که جهان را حریم توست مآب(6)

اثیر اخسیکتی

رکن الدین، رکن کعبه دین *** آن بر حرمش قبای محرم(7)

اثیر اخسیکتی

از ما سلام بادا بر رکن و بر حطیم *** ای شوق ما به زمزم و آن منزل وفا(8)

مولوی

1- ناصر خسرو، دیوان، ص ۳۰۰

2- مسعود سعد سلمان، دیوان.

3- عمعق بخاری، دیوان، ص ۱۸۲، عطاری رازی، شاعران بی دیوان ص ۵۹۳، به هر دو شاعر نسبت داده اند.

4- رشید الدین وطواط، دیوان، ص ۲٦۹.

5- انوری، دیوان، ص ۱۵۹.

6- اثیر اخسیکتی، دیوان، ص ۳۸۰.

7- اثیر اخسیکتی، دیوان، ص ۲۱۷.

8- مولوی، غزلیات شمس، ص ۸۳.

یارب امسال بدان رکن و مقامم برسان *** کام من دیدن کعبه است و به کامم برسان(1)

اوحدی مراغی

سوی قدمگاه خلیل الله آی *** پاچو نیابی به پیش دیده سای(2)

جامی

حرم و حل و بیت و رکن و حطیم *** ناودان و مقام ابراهیم(3)

جامی

چون به در کعبه نمایی گذر *** سوی مقام افکن از آنجا نظر(4)

محیی لاری

پس بود اینت شرف روزگار *** کز اثر حکمت پروردگار

منزل تو گشته مقام خلیل *** جای تو آرامگه جبرئیل(5)

محیی لاری

حِجْر اسماعیل

در شمال خانه خدا دیواری است کمانی و منحنی شکل از سنگ مرمر به ارتفاع یك متر و نیم و به عرض یك متر و پنجاه سانت و به طول حدود هجده متر (6)که از رکن شمالی موسوم به رکن عراقی شروع و به رکن غربی موسوم به رکن شامی ختم می شود. فضای بین این نیم دایره تا کعبه را حجر اسماعیل گویند و مساحت آن هشت متر و سی و شش سانت است.

اینجا محل زندگی حضرت اسماعیل و مادرش هاجر بود. آن روزی که ابراهیم

1- اوحدی مراغی، دیوان، ص ٤٨.

2- جامی، تحفة الاحرار، ص ٥٥.

3- جامی، سبحة الابرار، سلسلة الذهب، ص٢٢٦

4- محیی لاری، فتوح الحرمین، ص٤٦

5- محیی لاری، فتوح الحرمین، ص٤٦

6- طول حجر اسماعیل در منابع پیدا نشد به تخمین حساب شده است.

آنان را کنار خانه خدا گذاشت در این مکان خیمه ای برپا کرده و زندگی را آغاز کردند. آغل گوسفندانشان نیز همین جا بوده است. حِجْر در لغت به معانی مختلفی آمده است از قبیل منع، دامن، پناه، عقل که معنی اصلی آن منع و بازداشتن است.

در حدیث آمده است زمانی که هاجر از دنیا رفت پسرش اسماعیل او را در این مکان دفن کرد و برای اینکه طواف کنندگان قبر مادرش را پایمال نکنند اطراف آن را دیواری کشید و بدینوسیله مانع ایجاد کرد.

اینجا محل دفن پیامبران نیز می باشد (1)و همچنین قبر حضرت اسماعیل (2)و دختران شوهر نکرده او در این مکان قرار دارد (3).نماز (4)و دعا (5)در آن بسیار سفارش شده است و در اهمیت آن همین بس که داخل در طواف و یکی از مصادیق «آیات بینات» است. ابن سفیان می گوید: از امام صادق)علیه السلام (درباره آیه «فیه آیات بینات(6)«سؤال کردم که منظور از آیات بینات چیست فرمود:

)سه چیز است) مقام ابراهیم که سنگی است و اثر پای ابراهیم بر آن قرار دارد; و حجر الاسود و منزل اسماعیل(7).

مستجار

در کنار رکن جنوبی که به آن «رکن یمانی» گویند مکانی است به نام «مستجار» که به طور دقیق در پشت خانه کعبه قرار دارد. و در گذشته که کعبه دارای دو در بوده، در دوم، همین جا قرار داشته است.

مستجار در لغت به معنی پناهگاه است و در جهت نامگذاری آن گویند: چون

1- وسائل، ج ۹ ص ۴۲۹.

2- همان، ص ۴۳۰.

3- همان، ص ۴۳۰.

4-» واکثر الصلوة فی الحجر «بحار الانوار، ج ۹۹، ص ۲۳۰.

5-» وادع عنده کثیرا «فقه رضوی، ص ۲۲۲.

6- آل عمران ۹۶ و ۹۷ در خانه خدا نشانه های روشنی است.

7- فروع کافی، ج ٤، ص ۲۲۳.

طواف کنندگان در این مکان گویا به صاحبخانه پناهنده می شوند به آن مستجار می گویند(1)

میزاب (ناودان طلا(2)(

ناودان کعبه که جنس آن از طلا می باشد و به آن «میزاب» گویند در بالای دیوار شمالی خانه و در قسمت حجر اسماعیل قرار دارد.

نماز خواندن در زیر ناودان مستحب است. امام رضا)علیه السلام (می فرماید» :واکثر الصلوة فی الحجر و تعمد تحت المیزاب ;(3)«.نماز را در حجر بخوان و زیر میزاب را قصد کن.

و هنگام طواف در مقابل میزاب دعا نیز وارد شده است.

جانب دیوار حرم آر روی *** ناظر میزاب شو و این بگوی(4)

محیی لاری آب میزاب نیز شفاست. هنگام بارش باران، طواف کنندگان به زیر آن می روند و برای شفا و تبرك از آن نوشیده بر سر و روی می مالند. و در روایت آمده است «ماء المیزاب شفی المریض (5).«آب ناودان کعبه بیمار را شفا می دهد.

1- و در روایت دارد به مستجار که رسیدی دستهای خود را بازکن و شکم و صورت خود را به خانه بچسبان و بگو:

»اللهم البیت بیتك و العبد عبدك و هذا مكان العائذ بك من النار) «.دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۳۱٤(.

خدایا این خانه، خانه توست و این بنده، بنده توست و این مکان، مکان پناه جستن از آتش است.

در بحار آمده است که در چند جا هست که دعای «موقت» یعنی معین و مقدری ندارد. نماز بر جنازه، قنوت، مستجار، صفا و مروه و وقوف به عرفات و دو رکعت نماز طواف. (بحار، ج ۹۹، ص ۱۹۹(.

2- کعبه ابتدا، ناودان نداشت و آب باران بر آن جمع و خطراتی متوجه خانه می شد. گویند ناودان را ابتدا حجاج بن یوسف بر بام کعبه نهاد و جنس آن از چوب بود و سپس از مس و در سال ۹۵۹ توسط سلیمان قانونی از نقره ساخته شد و در سال ۱۰۲۱ سلطان احمد آن را با طلا و لاجورد رنگین کرد و در سال ۱۲۷۳ به وسیله سلطان عبدالمجید عثمانی از طلای خالص ساخته شد که هم اکنون نیز باقی است.

3- بحار الانوار، ج ۹۹، ص ۲۳۰.

4- اللهمَّ اظلنی تحت ظلّ عرشك یوم لا ظلّ إلاّ ظلّك، اللهمَّ أسقنی من كأس محمّد) صلی الله علیه وآله وسلم (شربةً لا تَظمأ بعدها أبداً.

محیی لاری، فتوح الحرمین، ص٤٦ و ٤٧. نزدیك به همن عبارت دعایی در فقه الرضا، ص۲۷ آمده است.

5- بحار الانوار، ج ٦۲، ص ۲۸۳.

علم تو خود بام عقل و کعبه نفس است و طبع *** من چو حج کولان به زیر ناودان چون خوانمت(1)

سنایی

جوید به تبرك آب دستت *** چون حاج ز ناودان کعبه(2)

خاقانی

زمزم فشانم از مژه در زیر ناودان *** طوفان خون ز صخره صما برآورم(3)

خاقانی

ای تشنه ابر رحمت تو *** چون من لب ناودان کعبه(4)

خاقانی

در صفت ناودان زرین

با تشنه دلان برای تسکین *** آبی سوی ناودان زرین

بینی همه بحرها کم و کاست *** با ریزش نم که ناودان راست

رفته خطرات بحر اخضر *** پیش قطرات ناودان در

بام فلك است بهر تمکین *** محتاج به ناودان زرین(5)

خاقانی

حرم و حل و بیت و رکن و حطیم *** ناودان و مقام ابراهیم(6)

جامی

1- سنایی، دیوان، ص ١٠٤

2- خاقانی، دیوان، ص ٤٠٤.

3- خاقانی، دیوان، ص ٢٤٦.

4- خاقانی، دیوان، ص ٢٤٦.

5- خاقانی، تحفة العراقین، ص ١٣٠.

6- جامی، سبحة الاسرار، سلسلة الذهب، ص٢٢٦

زمزم

در مسجدالحرام چاهی است به نام زمزم. این چاه در شرق کعبه و بین حجرالاسود و مقام ابراهیم قرار دارد. فاصله آن تا کعبه کمتر از بیست متر است.

درباره فضیلت آب زمزم (1)و نوشیدن (2)و هدیه بردن (3)آن روایات زیادی وارد شده است. درباره پیدایش آن در فصل رویدادهای تاریخی سخن گفته شده است.

زمزم در آینه شعر

زمزم یکی از وابسته های کعبه و واژه های مربوط به حج است که پس از کعبه، به همراه حجرالاسود در شعر شعرا گسترده ترین انعکاس را داشته است. شعرا در صنعت تشبیه از زمزم بسیار استفاده کرده اند. عنصری و سنایی و خاقانی کف دست ممدوح خود را و منوچهری چشم خود را و دیگر شعرا، لب و لطف و دل و دیده و طبع و دُرد خام و فرورفتگی چانه را به زمزم تشبیه کرده اند.

به هنگام کمر بستن تو گویی *** همی بر آب زمزم نبود آذر(4)

منجیك ترمذی

همی تا بر جهان فضل است فرزندان آدم را *** چو بر هر چشمه ای حیوان و بر هر چاه زمزم را

بدین شایستگی جشنی بدین بایستگی روزی *** ملك را در جهان هر روز جشنی باد و نوروزی(5)

فرخی سیستانی

1- پیامبر خدا)صلی الله علیه وآله (فرمود: «خیر ماء ینبع علی وجه الارض ماء زمزم»; بهترین چشمه ای که بر روی زمین جاری است چشمه آب زمزم است. (الحج فی الکتاب والسنّة، به نقل از جعفریات، ص۹۰.(

2- امام رضا)علیه السلام (فرمود: آب زمزم شفای هر بیماری و امان از هر ترس و اندوهی است. (الحج فی الکتاب والسنة به نقل از فقه الرضا، ص٤٦). و در روایات متعدد دیگر آمده است که آب زمزم برای کسی که بنوشد و استعمال کند شفاست (همان و دعائم الاسلام، ج۱، ص۳۱۵.(

3- پیامبر خدا)صلی الله علیه وآله (زمانی که در مدینه بود آب زمزم را به عنوان سوغات و هدیه درخواست می کرد. (همان و دعائم اسلام، ج۱، ص۳۱۵.(

4- منجیك ترمذی (قرن چهارم) شاعران بی دیوان، ص ۲۲۸

5- فرخی سیستانی، دیوان، ص ٤۱۳

کعبه است سرایش ز بزرگی ملکان را *** کلکش حجرالاسود و کف چشمه زمزم(1)

عنصری

به سان چاه زمزم است چشم من *** که کعبه وحوش شد سرای او(2)

منوچهری

الا تا نه هر خانه باشد چو کعبه *** الا تا نه هر چاه باشد چو زمزم

خصال تو بادا و نام تو بادا *** چو زمزم مطهر چو کعبه معظم(3)

ازرقی هروی

گرد ره توست مشك تاتار *** خاك در توست آب زمزم(4)

ازرقی هروی

چگونه برهان آرد کسی که از ره قدر *** ز چاه زمزم گیرد قیاس رود فرات(5)

ازرقی هروی

ایا از نامداران مه چنانك از آبها زمزم *** ویااز کامرانان به چنانك از چوبها چندن(6)

جوهری صایغ هروی

اگر فضل رسول از رکن و زمزم جمله برخیزد *** یکی سنگی بود رکن و یکی شوراب چه زمزم

ناصر خسرو

وز بیم تشنگی قیامت همیشه تو *** در آرزوی قطر گکی آب زمزمی

ناصر خسرو

زمزم اگر زآبها چه پاکتر است *** پاکتر از زمزم است ازار مرا

ناصر خسرو

1- عنصری، دیوان، ص ١٨١

2- منوچهری، دیوان، ص ٩٣

3- ازرقی هروی، دیوان، ص ٥٤

4- همان، ص٨٨

5- همان، ص٥٨

6- جوهری صایغ هروی، شاعران بی دیوان، ص ٥٢٩

این ناخوش و خوار و همچو خون است *** وآن خوش و عزیز همچو زمزم(1)

ناصر خسرو

ای شسته سر و روی به آب زمزم *** حج کرده چو مردان و گشته بی غم

ناصر خسرو به عالم در فراوان سنگ و چاه است *** ولی چون صخره و چون زمزمی کو(2)

سنایی

خاك درش نظیف چون کعبه *** آب قدرش لطیف چون زمزم(3)

سنایی

کعبه ای بود در سخا و کفش *** ناسخ صد هزار زمزم بود(4)

سنایی

زمزم لطف آب خامه اوست *** کعبه اهل فضل نامه اوست(5)

سنایی

با چاه آن زنخدان بر آن لبان زمزم *** گویی که عاشقان را با کعبه گشت یکسان(6)

رشیدالدین وطواط

ایوان تو چو جنت و دستت چو کوثر است *** درگاه تو چو کعبهو طبعت چو زمزم است(7)

عبدالواسع جبلی

نه هست هیچ بنا را متانت کعبه *** نه هست هیچ چهی را مثابت زمزم(8)

ادیب صابر ترمذی

1- ناصر خسرو، دیوان.

2- سنایی، دیوان، ص ٥٨١

3- همان، ص٣٧٦

4- سنایی، دیوان، ص٣٨١

5- سنایی، حدیقة الحقیقه، ص ٢٥١

6- رشیدالدین وطواط، دیوان، ص ٥٦٨

7- عبدالواسع جبلی، دیوان، ص ٦١

8- ادیب صابر ترمذی، دیوان، ص ١٣١

ور نسیم لطف تو بر آتش دوزخ وزد *** دلو چرخ از دوزخ آبزمزم و کوثر کشد(1)

انوری

آب وی آب زمزم و کوثر *** خاك وی جمله عنبر و کافور(2)

وز ریگ روان روان همی کرد *** فر قدم تو چشمه زمزم(3)

جمال الدین اصفهانی

زمزم به سان دیده یعقوب زاده آب *** یوسف کشنده دلو ز چاه مقعرش(4)

خاقانی

او کعبه علوم و کف و کلك مجلسش *** بودند زمزم و حجرالاسود و مقام

خاقانی

کعبه ما طرف خم، زمزم ما درد خام *** مصحف ما خط جام، سبحه ما نام صبح

خاقانی

در صفت زمزم

ز آنجا گذرت به زمزم افتد *** چشمت به سواد اعظم افتد

بینی ثقلین عالم خاك *** استاده فراز چشمه پاك

همچون سگ کهف زیر ژنده *** لب خشك و زبان برون فکنده

با صفوت زمزم مطهر *** محتاج طهارت است کوثر

از بس کشش رسن به هر گاه *** دندانه شده دهانه چاه

میم است به شکل سین نوشته *** یا منشار است حلقه گشته

یاری ده ای حیات عالم *** با دلوکشان چاه زمزم

گر دلو همی دریده گردد *** یا گر رسنش بریده گردد

1- انوری، دیوان، ص ۹۲

2- کلیله.

3- جمال الدین اصفهانی، دیوان، ص ۲٦۲

4- خاقانی، دیوان، ص ۲۱۹

دلو فلك آوری به چاهش *** سازی رسن از نطاق ماهش(1)

خاقانی

چند یاد کعبه و زمزم کنی خاقانیا *** باده ده کز کعبه آزاد و زمزم فارغیم(2)

خاقانی

ای جنت انس را تو کوثر *** وی کعبه قدس را تو زمزم

خاقانی

سخنم هر آنکه جوید نرود به نظم دیگر *** که به کوثر آب خورده نکند حدیث زمزم(3)

نظامی

زمزم صفت مدار دو چشم از برای چرخ *** چون در جوار کعبه دولت مجاوری(4)

شمس الدین طبسی

آب از سر چاه زمزم آور *** آتش ز کلیسیای رهبان(5)

محمد بدر جاجرمی

سخن می رفت دوش از لوح محفوظ *** نگه کردم چو جام جم نباشد

هر آن کس کو از این یك جرعه نوشید *** مر او را کعبه و زمزم نباشد

عطار

به یمن خاك درت شد دل چو زمزم من *** چو آب عکس پذیر از صفای اندیشه(6)

سیف فرغانی

طواف کعبه عشق از کسی درست آید *** که دیده زمزم او گشت و دل مقام خلیل(7)

خواجوی کرمانی

1- خاقانی، تحفة العراقین، ص ۱۳۰

2- خاقانی، دیوان.

3- نظامی، دیوان، ص ۲۳۸

4- شمس الدین طبسی، دیوان، ص ۲۷۳

5- محمد بدر جاجرمی، مونس الاحرار فی دقایق الاشعار، ص ۸۲

6- سیف فرغانی، دیوان، ج ۳، ص ۳۵۰

7- خواجوی کرمانی، دیوان، ص ٤٥٣

بحمدالله مرا هستند فرزندان روحانی *** که حوراشان بپرورده است بر آغوش و رضوان هم

زلطف هر یکی گشته است غرق اندرخوی خجلت *** نه يك سرچشمه زمزم چه زمزم آب حیوان هم(1)

ابن یمین

آب انگور نکو خور، که مباح است و حلال *** آب زمزم نخوری بد که حرامت باشد(2)

ابن یمین

به آب زمزم و کوثر سفید نتوان کرد *** گلیم بخت کسی را که بافتند سیاه(3)

حافظ

کوی تو کعبه و لب تو آب زمزم است *** آبی چرا به تشنه زمزم نمی دهی(4)

کمال خجندی

آن کس است این که مکه و بطحا *** زمزم و بوقبیس و خیف و منا(5)

جامی

لب لعل و زنخدان هر دو با هم *** نموده آب خضر و چاه زمزم(6)

هلالی جغتایی

چنان با نيك و بد سر کن که بعد از مردنت عرفی *** مسلمانت به زمزم شوید و هندو بسوزاند(7)

عرفی

1- ابن یمین، دیوان، ص ٢٠٤

2- همان.

3- حافظ، دیوان، ص ١٧

4- کمال خجندی، دیوان، ص ٣٥٧

5- جامی، سلسلة الذهب، ص ٢٢٦

6- هلالی جغتایی، دیوان، صفات العاشقین، ص٣١٤

7- عرفی، دیوان.

طوف و سعی حرم عشق نیاورده به جای *** تشنه زمزم آن چاه زنخدان گشتم

زمزم و ترکیبات و مثلها

چاه زمزم را آلوده کردن:(1)

خود را با کاری زشت شهره کردن. برای کسب شهرت، عملی قبیح مرتکب شدن. گویند این کار برادر حاتم کرده است آنگاه که دید با سخا، صیت و آوازه برادر به دست نکند، آب چاه مقدس زمزم بیالود و بدین سبب مشهور گشت نظیر «خالِفْ تُشْهَر» مخالفت کن تا مشهور شوی(2).

زمزم آتش فشان، کنایه از آفتاب عالمتاب(3)

زمزم رسن ور، کنایه از آفتاب عالمتاب(4)

زمزم افشان، اشك ریزان. گریه کنان(5)

مصطفی کعبه است و مهر کتف او سنگ سیاه *** هر کس از بهر کف او زمزم افشان آمده

خاقانی

تا خیال کعبه نقش دیده جان دیده اند *** دیده را از شوق کعبه زمزم افشان دیده اند

خاقانی

نظاره در تو چشم ملایك، که چشم تو *** دیده جمال کعبه و زمزم فشان شده

خاقانی

1- اصل ضرب المثل به گونه ای دیگر است که عفت قلم ایجاب می کرد بدین صورت تغییر شکل یابد.

2- دهخدا، امثال و حکم، ج ۱، ص ۳۸۹

3- (برهان) (آنند راج) (از انجمن آرا.(

4- (فرهنگ رشیدی) (نظام الاطبا.(

5- (فرهنگ رشیدی) (ناظم الاطبا.(

فصل سوم

حرم و وابسته های آن

حجاز

هنگام که از حرم و وابسته ها و محدوده های آن سخن گفته می شود نام عربستان (1)و شبه جزیره عربستان (2)و حجاز نیز برده می شود که مختصری درباره

1- عربستان کشوری است که بیش از ۲ ۳ شبه جزیره عربستان را در برگرفته است .در بخش شرقی آن خلیج فارس و غرب آن دریای سرخ واقع شده است. وسعت این کشور در حدود ۲/۲٤۰/۰۰۰ کیلومتر مربع است. این کشور از سه منطقه جغرافیایی تشکیل شده است:

1- بیابان نجد که بخش اعظم این کشور را تشکیل می دهد و از بیابانهای وسیع پوشیده از ماسه تشکیل می شود. در این بیابان وزش باد، توده های ماسه را از سویی به سویی می برد. بخش جنوبی این بیابان را ربع الخالی می گویند زیرا بیابانی بی آب و علف و خالی است و خار مغیلان آن شهرت جهانی دارد. وسعت این بیابان به پانصد هزار کیلومتر مربع می رسد که تا کشور یمن ادامه می یابد. ربع الخالی یکی از پهناورترین بیابانهای خشك و خالی جهان است. به این بیابان،» بادیه «نیز می گویند که بسیاری از حجگزاران به خصوص در گذشته مجبور بوده اند برای ادای حج از آن بگذرند. بادیه در شعر شعرا انعکاس وسیع و بازتابی گسترده داشته است که در فصل اول، در بخش بادیه از آن سخن گفته شده.

2- مناطق ساحلی حجاز و عسیر که در کناره دریای سرخ قرار دارد و از بندر عقبه در شمال تا یمن در جنوب ادامه دارد.

3- منطقه احساء که در امتداد سواحل خلیج فارس واقع است.

2- این شبه جزیره از هفت واحد سیاسی تشکیل شده است که عبارتند از: عربستان، یمن، عمان، امارات متحده عربی، قطر، بحرین و کویت.

آنها در پاورقی و متن توضیح داده شده است.

»حجاز «یکی از بخشهای مهم عربستان است که در حاشیه غربی این کشور قرار دارد. حجاز در لغت به معنای مانع است و از حجز یعنی جدایی بین دو چیز گرفته شده است. حجاز به واسطه رشته کوههایی بین غور و شام و بادیه و پایین نجد و سراه یا نجد و تهامه و یا نجد و غور فاصله انداخته است (1).از مهمترین شهرهای حجاز، مکه و مدینه است.

برآمد بر این نردبان از حجاز *** خرامان خرامان به کشتی و ناز

فردوسی

همه کشت و بسته حجاز و یمن *** به رای و به مردان شمشیر زن

فردوسی

تو را هست محشر رسول حجاز *** دهنده به پول چو نبود جواز

عنصری

خدای طاعت خویش و رسول و سلطان خواست *** نکرد فرق بدین هر سه امر در فرقان

نجات خلق به حمد محمد و محمود *** سر نبی و نبی خدایگان جهان

از آنکه بد به حجاز آن و این به ایرانشهر *** حجاز دین را قبله است و ملك را ایران(2)

عنصری

چو عود قماری و چون مشك تبت *** چو عنصر سرشته یمان و حجازی(3)

ابو الطیب المصعبی

1- لسان العرب، ج ۳، ص ٦١.

2- عنصری، دیوان، در مدح سلطان محمود غزنوی.

3- تاریخ بیهقی، چاپ دکتر فیاض، ص ۳۷۷.

اندر عراق بزم کنی در حجاز رزم *** اندر عجم مظالم و اندر عرب شعار(1)

منوچهری

ذاکر فضل تو و مرتهن بر تواند *** چه طرازی به طراز وچهحجازی به حجاز(2)

منوچهری

فصاحت حجاز

مردم «حجاز» به فصاحت در گفتار شهرت جهانی دارند.

به شجاعت ز طرازی به سخاوت ز عرب *** به لطافت ز عراقی به فصاحت ز حجاز(3)

قطران تبریزی

لطیف تر به مدام اندرون ز اهل عرب *** فصیح تر به کلام اندرون ز اهل حجاز(4)

قطران تبریزی

خسروا با تندرستی و لطافت یار باش *** تا لطافت در عراق است و فصاحت در حجیز(5)

قطران تبریزی

به طبع از ظریفی در است از عراقی *** به لطف از لطیفی تمام از حجازی(6)

قطران تبریزی

ز مجد دین که زجدش سه جاء جاه گرفت *** یکی حجاز و دوم مکه و سوم بطحا(7)

ادیب صابر ترمذی

1ـ منوچهری، دیوان، ص ٤٠.

2ـ منوچهری، دیوان، ص٤٢.

3ـ قطران تبریزی، دیوان، ص١٨٢

4ـ همان، ص١٨٥

5ـ همان، ص٢٨٤

6ـ قطران تبریزی، دیوان، ص٤٠٣.

7ـ ادیب صابر ترمذی، دیوان، ص ٣٠٠.

چونکه راهت به سوی تبریز است *** هین مران ناقه را به سوی حجاز

نرسد در حجاز آن که رود *** سوی چین و ختا و شهر طراز(1)

سلطان ولد

در سفرها به مصر و شام و حجاز *** کردم ای دوست روز و شب تك و تاز(2)

شیخ محمود شبستری

کس نبیند که تشنگان حجاز *** به سر آب شور گرد آیند

هر کجا کعبه ای بود شیرین *** مردم و مرغ و مور گرد آیند(3)

سعدی

حاجیان چون روی در راه حجاز آورده اند *** مطرب عشاق گو بنواز راهی از حجاز

به رشحه قلمی کم نشد تعطش ما *** که ذکر کعبه زیادت کند هوای حجاز(4)

عماد فقیه

فکند زمزمه عشق در حجاز و عراق *** نوای بانگ غزلهای حافظ از شیراز(5)

حافظ

بهر خدا مطرب عاشق نواز *** ساز کن آهنگ مقام حجاز(6)

محیی لاری

بطحاء (7)و ابطح

شهر مکه به واسطه وجود کوههای اطراف آن دارای چندین تنگه و دره است. انتهای دره ای که کعبه در آن است «بطحا» گویند و تقریباً بین مکه و منی قرار دارد .

1- سلطان ولد، دیوان، ص ١٩٤.

2- شیخ محمود شبستری، سعادت نامه، ص ١٧١.

3- سعدی، گلستان، ص ٢٧.

4- عماد فقیه، دیوان، ص ٣٦٧.

5- حافظ، دیوان، ص ٢٣.

6- محیی لاری، فتوح الحرمین، ص٢٥

7- بطحاء در لغت به معنی مسیرسیل است که در آن سنگریزه وجود دارد; و البطحاء مسیل فیه دقائق الحصی. همچنین گفته اند سرزمینی است با خاکهای نرم که سیل آنها را آورده است.

مسافت آن از هر دو به یك اندازه و شاید به مِنی نزدیکتر است واز این جهت به مکه و منی هر دو نسبت داده می شود.

سید ابطحی، منسوب به ابطح و یکی از القاب حضرت رسول اکرم)صلی الله علیه وآله (می باشد.

اگر طبعش گذر سازد به سوی بصره و طائف *** و گر جودش گذر گیرد به سوی مکه و بطحا

شهی و شهد گرداند کشنده تخم در حنظل *** زر و یاقوت گرداند خلنده خار در خرما(1)

ازرقی هروی

از طاعت بر شد به قاب قوسین *** پیغمبر ما از زمین بطحا(2)

ناصر خسرو

شبستان مقامت قاب قوسین *** در درگاه تو بطحا و زمزم(3)

هوای دوست خواهی گر،شراب شوق جانان خور *** وصال یار اگر خواهی طواف جای بطحا کن(4)

سنایی

دیاری که خیل تو را گشت منزل *** ز تو حرمت ارض بطحا گرفته(5)

خاقانی

خود ملك خواهد تا چنبر این کوس شود *** تا صداش از جبل الرحمه بطحا شنوند(6)

خاقانی

1- ازرقی هروی، دیوان.

2- ناصر خسرو، دیوان.

3- سنایی، دیوان.

4- همان.

5- خاقانی، دیوان.

6- همان.

دجله خوناب است زین پس گر نهد سر در نشیب *** خاك نخلستان بطحا را کند از خون عجین(1)

سعدی

به پر دل به هر لحظه به بطحایی و در مکه *** به تن پرندهم مردان ببین آن گشت و جولان را(2)

سلطان ولد

ثنا گویم کریمی را که بی مثل است و بی همتا *** پس از آن نعت پیغمبر ز جان و دل کنم انشاء

عدوی ناکسش یکدم نباشد خالی از ماتم *** به حق کعبه و زمزم به حق یثرب و بطحا(3)

حافظ

عملش بر حرم بطحا زن *** تیغ قهرش به سر اعدا زن

جامی

دگر آن مقتدای اهل تقوی *** سمی آفتاب اوج بطحی(4)

آن کس است این که مکه و بطحا *** زمزم و بوقبیس و خیف و منا

جامی

حـــرم

حرم به منطقه اطراف مکه گفته می شود و مسافت آن از هر طرف مختلف است و امروزه با نصب دو ستون در دو طرف جاده حد آن را مشخص کرده اند. نزدیکترین آن

1ـ سعدی، غزلیات.

2ـ سلطان ولد، دیوان، ص ٣٤.

3ـ حافظ، قصاید، ص ٣٢٩.

4ـ حبیب السیر، چاپ خیام، ج ٢، ص ٣.

به مسجد الحرام تنعیم و دورترین آن مزدلفه است.(1)

احمد بن محمد یعنی ابی نصر گوید از امام رضا درباره حرم و نشانه های آن سؤال کردم و اینکه چرا برخی نزدیکتر و بعضی دورترند فرمود:

زمانی که آدم از بهشت رانده شد بر کوه ابو قبیس هبوط کرد، آنگاه از وحشت به خدا شکایت کرد، زیرا چیزی را که در بهشت می شنید دیگر به گوشش نمی خورد. پروردگار، یاقوت سرخی را بر او فرود آورد و آن را در مکان خانه (کعبه) گذاشت و آدم بر آن طواف می کرد و روشنایی آن یاقوت تا جای نشانه ها می رسید. آنگاه نشانه ها طبق روشنایی آن، علامت گذاری شد و خداوند آن را حرم قرار داد(2).

ز مینو چو آدم بر این که فتاد *** همی بود با درد و با سرد باد

ز دل دود و غم رفته بر آفتاب *** دو دیده چو دریا دو رخ جوی آب

به صد سال گریان به از روزگار *** همی خواست آموزش از کردگار...

فرستاد پس کردگار از بهشت *** به دست سروش خجسته سرشت

ز یاقوت یکپارچه لعل فام *** در افشان یکی خانه آباد نام

مر آن را میان جهان جای کرد *** پرستشگهی زو دل آرای کرد(3)...

اسدی طوسی

اصل بنا چون که شد اول بر آب *** چون نشود جمله بناها خراب

1- مسافت شش جهت تعیین شده تا مسجد الحرام به قرار زیر است.

1- «حدیبیه» که در راه جده به مکه قرار دارد، ۲۰ کیلومتر تا مسجدالحرام.

2- «تنعیم» که در راه مدینه به مکه قرار دارد، ٦ کیلومتر تا مسجدالحرام.

3- «بطن نمر» که در راه جعرانه به مکه قرار دارد، ۱۵ کیلومتر تا مسجدالحرام.

4- «وادی نخله» که در راه عراق به مکه قرار دارد، ۱٦ کیلومتر تا مسجدالحرام.

5- «مزدلفه» که در راه طائف به مکه قرار دارد و از عرفات می گذرد، ۲۱ کیلومتر تا مسجدالحرام.

6- «اضاة» که در راه یمن به مکه قرار دارد، ۱۲ کیلومتر تا مسجدالحرام.

در بعضی از روایات آمده است که شعاع حرم از کعبه چهار فرسخ است و بعضی از علما این قول را اختیار کرده اند.

اما ملاك عمل همین علامت گذاری امروزی است که حدود آن گفته شد و از روایت متن نیز به دست می آید که در زمان امام رضا)علیه السلام (نیز این تفاوت وجود داشته است.

2- وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۳۳٤ این روایت در کتب دیگری ذکر شده مانند تهذیب، ج ۱، ص ۵۷۵; فقیه، جلد ۱، ص ٦۸ ;عیون اخبار الرضا، ص ۱۵۸; فروع کافی، ج ۱، ص ۲۱۸; قرب الاسناد، ص ۱۵۹.

3- اسدی طوسی، گرشاسب نامه، ص۱۸

نقش بر آب است سراسر جهان *** خواه زمین گویی و خواه آسمان

گشت چو بر آب زمین را مکان *** آدم خاکی بسرشتند از آن

طینتش از روح روان ساختند *** سایر گلزار جنان ساختند

در حرم خلد بسی ماه و سال *** بود به ذکر احد ذوالجلال

عاقبت از خلد جنان دور ماند *** غمزده و واله و مهجور ماند

بهر تسلای وی آمد فرود *** گنبد یاقوت ز چرخ کبود

یافت بر آن عرصه تمکن که آن *** کعبه ما را بود اکنون مکان

گرد وی از غایت شوق و نیاز *** طوف کنان گشتی و کردی نماز(1)

محیی لاری

محدوده ای که حرم را تشکیل می دهد شکلی شبیه به قلب انسان دارد. حرم که خود قلب تپنده عالم اسلام، یعنی کعبه را در درون دارد از نظر ظاهر نیز شبیه به قلب است. همانگونه که قلب مرکز احساس و رمز حیات انسان است و خون را در رگها به جریان می اندازد و همان گونه که قلب اداره تن را به دست دارد و وسط بدن قرار گرفته است، حرم و خانه کعبه نیز مرکز احساس و رمز حیات و راز هستی مسلمانان است و در قلب دنیا و وسط کره زمین قرار دارد. از این رو کعبه را «ناف زمین» گفته اند.

مکه حرم کرد عرب را خدای *** عهد تو را کرد حرم در عجم

هر که در آمد همه باقی شدند *** باز فنا شد که ندید این حرم(2)

بسام کورد

گر آهویی بیا و کنار منت حرم *** آرام گیر و بامن و از من چنین مشم

خفاف

ابا ناله و بوق و با پیل رفت *** به دیدار جای سماعیل رفت

که خان حرم را برآورده بود *** بدو اندرون رنجها برده بود

فردوسی

1- محیی لاری، فتوح الحرمین، ص ۳۹.

2- همان گونه که شرح آن گذشت اولین شاعر پارسی گویی که نامی از مکه و حرم در اشعار او آمده «بسام کورد» نام دارد که در قرن سوم می زیسته است. در تاریخ سیستان نام او در ردیف اولین شاعران پارسی گوی است.

حرم یا یمن پاك در دست اوست *** به دریای مصر اندرون شست اوست

فردوسی

چو بشنید کآمد ز راه حرم *** جهانگیر پیروز با باد و دم

فردوسی

ولایت تو ای امیر ز امن چون حرم است *** ز خرمی و خوشی همچو روضه رضوان

فرخی

از عطا دادن پیوسته آن بار خدای *** خانه زائر او باز ندانی ز حرم

فرخی

زائران را سرای او حرم است *** مسند او منا و صدر صفا

فرخی

زبدخواه ایمن شود وزستم *** چو از چنگ یوز آهو اندر حرم

اسدی

گفت نی گفتمش چو می رفتی *** در حرم همچو اهل کهف و رقیم

ناصر خسرو

اندر حرم آی ای پسر ایرا که نمازی *** کان را به حرم در کنی از مزد هزار است

ناصر خسرو

بشناس حرم را که هم اینجا بدر توست *** با بادیه و ریگ مغیلانت چه کار است

ناصر خسرو

صاحب ستران همه بانگ بر ایشان زدند *** کاین حرم کبریاست بار بود تنگیاب

خاقانی

یارب این عشق چیست در پس و پیش *** هیچ عاشق در حرم نزده است

خاقانی

آن کعبه را کبوتر پرنده در حرم *** کآخر زبام کعبه نیارد گذار کرد

خاقانی

خاطر خاقنی از آن کعبه شناس شد که او *** در حرم خدایگان کرده به جان مجاوری

خاقانی

در کعبه مردان بوده اند کز دل وفا افزوده اند *** در کوی صدق آسوده اند محرم توی اندر حرم

سنایی

خواهی که درون حرم عشق خرامی *** در میکده بنشین که ره کعبه دراز است

عراقی

به طواف کعبه رفتم به حرم رهم ندادند *** که برون در چه کردی که درون خانه آیی

عراقی

تکاپوی حرم تا کی خیال از طبع بیرون کن *** که محرم گر شوی ذاتت حقایق را حرم گردد

سعدی

تا ز خود بیرون نیایی ره نیابی در حرم *** ور چه همچون کعبه باشی سال و مه اندر حجاز

سیف فرغانی

ای به گرد کوی تو جان همچو حاجی در طواف *** در پناه عشق تو دل همچو کعبه در حرم

سیف فرغانی

به عزم کعبه قربت چو بسته ایم احرام *** ز ما سعادت وصل حرم دریغ مدار(1)

خواجوی کرمانی

1- خواجوی کرمانی، دیوان، ص ۱۰۰.

ارکان کعبه حرمت سدره را مطاف *** واطراف موقف کرمت کعبه را مزار(1)

خواجوی کرمانی

تا قدم در حرم کعبه تجرید زدیم *** سخن دوست شنیدیم ز هر دیواری(2)

خیالی بخارایی

از آن به کعبه وصل تو ره ندارد جان *** که غیردرحرم خاص دوست محرم نیست(3)

خیالی

محرم کوی تو محروم ز دیدار چراست *** چون به گرد حرم کعبه طوافی دارد(4)

خیالی

چو هست کعبه مقصود، کوی او شاهی *** روا مدار که محروم از آن حرم باشیم(5)

شاهی سبزواری

حرم و حل و بیت و رکن و حطیم *** ناودان و مقام ابراهیم(6)

جامی

به کوی دوست هلالی ز راه کعبه مپرس *** تو ساکن حرمی از سفر چه می پرسی(7)

هلالی جغتایی

از در خویش مران همچو هلالی ما را *** حرمتی دار که ما ساکن بیت الحرمیم(8)

هلالی جغتایی

گر از طواف حریم کعبه کویت خبر یابد *** ز شوق آن پردروح از تن مرغ حرم بیرون(9)

هلالی جغتایی

1- همان، ص٥٦

2- خیالی بخارایی، دیوان ص ٢٥٧.

3- همان، ص٦٨

4- همان، ص٩٨

5- شاهی سبزواری، دیوان، ص ٧٠.

6- جامی، سبحة الابرار، سلسلة الذهب، ص٢٢٦

7- هلالی جغتایی، دیوان، ص١٨٨

8- همان، ص١٤٤

9- همان، ص١٥١

ویژگیهای حرم(1)

حرم امن و کعبه امان(2)

حق گفت ایمن است هرآن کو به حج رسید *** ای چرخ حق گزار ز آفات ایمنی

مولوی

1- حرم به خاطر قداست و احترامی که دارد دارای احکامی مخصوص به خود است که به برخی از آنها اشاره می شود. ١ ـ همانگونه که گفته شد ورود به حرم باید با تشریفات مخصوصی که همان احرام است صورت گیرد. ٢ ـ کشتن حیوانات وحشی و شکار آنها در این منطقه حرام است. (امام خمینی، مناسك حج.) ٣ ـ جنگ و خونریزی در این منطقه ممنوع است. (امام خمینی، مناسك حج.) ٤ ـ افراد غیر مسلمان حق سکونت

در این منطقه را ندارند. (توبه آیه ۲۸.) ۵ ـ کندن درختان و گیاهان حرم به جز اذخر که گیاه خوشبویی است جایز نیست. (تحریر الوسیله، ج ۱، ص ۴۲۸.) ٦ ـ حمل اسلحه و رفت و آمد مسلحانه در آن ممنوع است. (تحریر الوسیله، ج۱، ص۴۲۹.) ۷ ـ سکونت کسانی که در این سرزمین قصد الحاد به ظلم دارند یعنی می خواهند دزدی کنند و ستمگری و تعدی و فساد را پیشه خود سازند ممنوع است. (فروع کافی، ج ٤، ص ۲۳۹.) ۸ ـ کسی حق دست زدن به اشیای گم شده حرم را ندارد. (من لا یحضر، ج۱، ص ۹۱، تهذیب، ج ۱، ص ٥٦۷.) ۹ ـ اجاره دادن خانه های مکه صحیح نیست. (وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۹ ـ ۳٦۸.) ۱۰ ـ کسی که بیرون حرم مرتکب جنایتی شود اگر به حرم پناهنده شود نمی شود او را مجازات کرد بلکه باید به ترتیبی بر او سخت گرفت، مثلاً او را از آب و غذا محروم کرد تا مجبور شود از حرم بیرون رفته و مجازات شود، البته کسی که خود، احترام حرم را نگه ندارد و درون حرم مرتکب جرمی شود این امنیت برای او نیست. (صافی از فروع کافی، ج ۱، ص ۲۲۸، علل الشرایع، ج ۲، ص ٤٤٤، فروع کافی، ج ٤، ص ۲۲۸.) ۱۱ ـ کسی که در حرم بمیرد از سختی بزرگ قیامت در امان است و خدا او را داخل بهشت می نماید. (مستدرك، ج ۱، ص ۱۲۱.) و همچنین کسی که در حرم دفن شود. (فروع کافی، ج ٤، ص ۲۵۹.) ۱۲ ـ بیرون بردن سنگ از صفا و مروه جایز نیست و به طور کلی خارج کردن سنگریزه و خاك از مسجد الحرام و اطراف کعبه حرام است. (مناسك حج امام خمینی، ص ۳۳٦، وسائل الشیعه، ج ۹، ص338 ، فروع کافی، ج ٤، ص ۲۲۹.) ۱۳ ـ اقامت زیاد در مکه مکروه است و قساوت قلب می آورد. (وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۳٤۳.) ۱٤ ـ ساختن بنا و خانه ای بلندتر از کعبه جایز نیست. (وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۳٤۳.) ۱۵ ـ مسافر مخیر است در مسجد الحرام و مسجد النبی)صلی الله علیه وآله (و یا طبق بعضی از فتاوا در همه مکه و مدینه نماز را قصر و یا اتمام بخواند. (وسائل الشیعه، ج ۵، ص ٥٤۳ تا ٥٤۷.) ١٦ ـ تصرف در زیور کعبه ممنوع است. (نهج البلاغه، روایت ۲٦۲.) ۱۷ ـ عبور جنب و حائض ازمسجد الحرام جایز نیست. (وسائل الشیعه، ج ۱، ص ٤۹٥).

2ـ امنیت حرم و شهر مکه و مسجد الحرام و کعبه، از برکتهای دعای حضرت ابراهیم خلیل است زمانی که همسر و فرزندش را در کنار کعبه گذاشت عرض کرد» :رب اجعل هذا بلداً امناً) «.توبه: ۱۲٦) خدایا! این مکان را شهر امنی قرار بده. و پس از آن به خاطر پیدا شدن زمزم، آن مکان غیر ذی زرع و نا آباد به شهری آباد و مسکونی مبدل گشت و به همین جهت حضرت ابراهیم وقتی به آنجا آمد یکی از دعاهایش را که بلد شدن آن وادی بود مستجاب شده یافت و دعای دوم را مجدداً تکرار کرد و گفت» :واذ قال ابراهیم رب اجعل هذا البلد امناً) «.ابراهیم: ۳٦) خدایا! این بلد را امن و امان قرار بده. و به همین جهت است که بلد در آیه اول بدون «الف و لام» و در آیه دوم با «الف و لام» تعریف ذکر شده است. (تعبیر و تفسیر آیت الله جوادی آملی.) پس از آن دعای دوم حضرت ابراهیم هم مستجاب شد و «بلد» به «بلد الامین» تبدیل گشت» .والتین والزیتون و طور سینین و هذا البلد الامین) «.تین: ۱ و ۲); سوگند به انجیر و زیتون و سوگند به طور سینا و این شهر امن. و در آیات دیگری نیز برای امن بودن آن تأکید شده مثل» :اولم یروا انا جلعنا حرماً آمناً«.،)عنکبوت: ۳ (»و من دخله کان آمناً«.،) آل عمران: ۹۷» (الذی اطعمهم من جوع و آمنهم من خوف«.،)قریش: ٤» (اولم نمکن لهم حرماً آمناً یجبی الیه ثمرات کل شیء) «.قصص: ٥۷(

از ویژگیهای مهم و آشکار حرم امن بودن آن است و می توان بیشتر خصوصیات دیگر آن را در همین امنیت خلاصه کرد. زمانی که این محدوده به عنوان منطقه امن شناخته شد اعمالی را که بویی از نا امنی در آن مشاهده می شود نباید انجام داد

در این منطقه نه تنها انسانها، که حیوانات، گیاهان و جمادات (1)نیز از امنیت برخوردارند.

گر آهویی بیا و کنار منت حرم *** آرام گیر با من و از من چنین مشم

خفاف

زبد خواه ایمن شود وز ستم *** چو از چنگ یوز آهو اندر حرم

اسدی

ولايت تو ز امن اى امير چون حرم است *** ز خرمى و خوشى همچو روضه رضوان(2)

فرخى سيستانى

اى چو كعبه وحوش را همه امن *** خلق را قصر و درگهت مأمن

نيت كعبه كرد بنده تو *** بنده را زين مراد باز مزن

مسعود سعد سلمان

خايفان را حريم حضرت او *** در امان چون حريم بطحا شد(3)

رشيد الدين وطواط

كعبه امن و امانى لاجرم در مرتبت *** بارگاه و مجلس تو مكه و بطحا شدند(4)

اديب صابر

1ـ سنگهاى صفا و مروه را كه در حرم قرار دارد نمى شود به بيرون برد. مناسك حج امام خمينى، ص ٣٣٦.

2ـ فرخى سيستانى، ديوان، ص ٣٢٨.

3ـ رشيد الدين وطواط، ديوان، ص ١٢٧.

4ـ اديب صابر، ديوان، ص ٤٦.

در حريم او خواص كعبه هست از ايمنى *** در اساس استوار او ثبات طور باد(1)

انورى

سالكان راست ره باديه دهليز خطر *** لكن ايوان امان كعبه عليا بينند(2)

خاقانى

دانم كه به فر كعبه پاك *** مكه ز حوادث است بى باك

تا كعبه درون اوست ساكن *** شد ساحت او زساعت ايمن

خاقانى

كعبه زو تشريف بيت الله يافت *** گشت ايمن هر كه در وى راه يافت(3)

عطار

با یاد جمال جانفزایت *** هر زاویه کعبه امانی است(4)

کمند سعدی اگر شیر بیشه صید کند *** تو در کمند نیایی که آهوی حرمی(5)

سعدی

چون دل ببردی دین مبرهوش از سر مسکین مبر *** با مهربانان کین مبر لاتقتلوا صید الحرم(6)

سعدی

خون صاحبنظران ریختی ای کعبه حسن *** قتل اینان که روا داشت که صید حرمند

سعدی

1- انوری، دیوان، ص ۱۰۳.

2- خاقانی، دیوان، ص ۹۷.

3- عطار نیشابوری، منطق الطیر، ص ۲۰.

4- تاریخ ادبیات ص ۸۵۱.

5- سعدی، کلیات، غزلیات.

6- همان.

ای بر در تو دولت و اقبال پاسبان *** وی خاك آستانه تو کعبه امان(1)

عبید زاکانی

چو جنت باغ او دار الامانی *** چو کعبه گلشنش دار الامان باد(2)

عماد فقیه کرمانی

یارب مگیرش ارچه دل چون کبوترم *** افکند و کشت و عزت صید حرم نداشت

حافظ

مکـــه(3)

شهر مکه در سمت غربی شبه جزیره عربستان قرار دارد. از شمال به مدینه، از شرق به طائف، از جنوب به عسیر و یمن، و از غرب به جده و قسمت شرقی سواحل بحر احمر محدود می شود (4).ارتفاع مکه از سطح دریا در حدود ۳۳ متر می باشد.

شهر مکه بین دو رشته کوه، محصور گردیده و از این جهت بنای شهر از دور ناپیداست.

1ـ عبید زاکانی، دیوان، ص۲۹.

2ـ عماد فقیه کرمانی، دیوان، ص ۳۷۲.

3ـ درباره وجوه تسمیه و علتهای نامگذاری مکه و اشتقاق و معنی این کلمه سخنهای مختلفی گفته شده مانند: ۱ ـ مکیدن: ابن منظور در لسان العرب در ماده مك می گوید مك یمك مكاً و امتك و تمكّك و مكمكة به معنای امتص یعنی كودك شیرخوار آنچه در پستان مادر بود مكید. حال یا به علت كمی آب آنجاست كه مردم، آب آنجا را تا آخرین قطره استخراج می كنند. و یا به دلیل علاقه مردم به آنجاست مانند علاقه طفل به پستان مادر «لازدحام الناس». ۲ ـ به معنی وسط زمین و گسترش زمین از آن است. ۳ ـ به معنی هلاكت و نابودی و از بین بردن است به علتهای زیر: الف ـ زیرا هر كسی در آن ظلم كند هلاك می شود» سمیت مكه لانها تمك من ظلم ای تهلكه «و شاهد آن داستان اصحاب فیل است. ب ـ از بین بردن گناهان» ;لانها تمك الذنوب ای و تستخرجها و تذهب بها كلها «.ج ـ از بین بردن غرور و نخوت ستمگران» ;لانها تمك الجبارین ای تذهب نخوتهم 4 «.ـ به معنی سوت زدن است. امام رضا)علیه السلام (در پاسخ به محمد بن سنان كه پرسیده بود چرا مكه را مكه نامیده اند فرمود» :سمیت مكه لان الناس كانوا یمكون فیها و كان یقال لمن قصدها قد مكا و ذلك قول الله عزوجل و ما كان صلوتهم عند البیت الاّ مكاءً و تصدیة «.به این خاطر كه مردم زمان جاهلیت در هنگام حج سوت می كشیدند كسی كه می خواست حج بگزارد می گفتند «قدمكا» امام رضا به آیه ای از قرآن استناد می فرماید كه نیایش اعراب جاهلی در كنار خانه خدا فقط كف زدن و سوت كشیدن بود.

4ـ این شهر در ۲۱ درجه و ۲٦ دقیقه عرض شمالی و ۳۹ درجه و ٤۹ دقیقه طول شرقی واقع شده است.

این نام (مكه) از معروفترین نامهای شهر مكه است و نامش یك مرتبه در قرآن آمده است(1).

مكه حرم كرد عرب را خدای *** عهد تو را كرد حرم در عجم

هر كه در آمد همه باقی شدند *** باز فنا شد كه ندید این حرم(2)

بسام كورد

همه از باغ و بستان یاد مكه *** دل از زندان غم آزاد مكه

مكان دیگر و ملك دگر جوی *** وطن در این خراب آباد مكه(3)

بابا طاهر

چو از مكه شدم سوی مدینه *** خدایم داد توفیق زیارت

من به راه مكه آن دیدم ز فخر روزگار *** كز پیمبر دید در راه مدینه یار غار(4)

سید حسن غزنوی

نگو به احمد مرسل كه مكه را بگذاشت *** كشید لشكر و بر مكه گشت او والا(5)

مولوی

سرکش نشوم نه عکه ام من *** قانع بزیم که مکه ام من(6)

مولوی

گذر از قدس و ز عکه که رسی زود به مکه *** چو رهت سوی‌حجاز است چرا سوی مرندی(7)

سلطان ولد

آن کس است این که مکه و بطحا *** زمزم و بو قبیس و خیف و منا(8)

1- سوره فتح، آیه ٢٤.

2- بسام کورد قرن سوم، شاعران بی دیوان.

3- بابا طاهر.

4- سید حسن غزنوی، دیوان، ص ٩٠.

5- مولوی، کلیات شمس، ص ٩٠.

6- همان، ص ١٥٠.

7- سلطان ولد، دیوان، ص ٤٢٧.

8- جامی، سبحة الابرار، سلسلة الذهب، ص٢٢٦

مکه بر آن سطح زمین خلق گشت *** بود دگر جمله عدم کوه و دشت

داشت همین مکه تمکن بر آب *** هیچ اثر نی زجهان خراب(1)

محیی لاری

ام القری(2)

نام دیگر مکه، ام القری، یعنی مادر آبادیهاست که در قرآن دوبار نام آن آمده است(3).

شاعری عباس کرد و طلحه کرد و حمزه کرد *** جعفر و سعد و سعید و سید ام القری(4)

منوچهری

مرا سجده گه بیت بیت العنب بس *** که در بیت ام القری می گریزم(5)

خاقانی

تو را ام القری کی در حساب است *** نبی امی از ام الکتاب است(6)

عطار

چون خلیل الله اساس کعبه ام القری *** کرده ملك سلطنت را در جهان ذاتت بناست

تا عروس روی پوش عنبرین خال حرم *** در حجاب این نه آبا ساکن ام القراست

1ـ محیی لاری، فتوح الحرمین، ص۳۹

2ـ به مکه، ام القری گویند و علت آنکه آن را ام القری نامیده اند چند وجه ذکر کرده اند.

1ـ قبله بودن آن و چون مردم به آن اقتدا می کردند ام القری نام گرفته است. ۲ ـ مقدم بودن آن چون خانه خدا در آن واقع شده است. ۳ ـ مأمن بودن آن برای دیگر مردم شهرها. ٤ ـ مرکزیت زمین. ٥ ـ گسترش زمین از آن مکان.

3ـ شوری، آیه ۷ و أنعام، آیه ۹۲

4ـ منوچهری، دیوان، ص ۱۳۱.

5ـ خاقانی، دیوان.

6ـ عطار، خسرو نامه، ص ۱۸.

نو عروس دولت جاوید را بادا حرم *** بارگاه حضرتت کان کعبه عز و علاست(1)

سلمان ساوجی

گشت مکان حرم کبریا *** کرد خدایش لقب ام القرا(2)

محیی لاری

ناف زمین

مکه را «ناف زمین» گویند و چون مکه مرکز زمین است و زمین از آنجا بسط و توسعه یافته است بیشتر به وجه تسمیه ام القری نزدیك است(3).

فرستاد پس کردگار از بهشت *** به دست سروش خجسته سرشت

1ـ سلمان ساوجی، دیوان، ص ٤٤۹ و ٤٥٠.

2- محیی لاری، فتوح الحرمین، ص ۳۹.

3- و در این باره به آیات و روایات متعددی استناد کرده اند.

در تفسیر آیه ۱۹٦ سوره آل عمران» :ان اول بیت وضع للناس للذی ببکة مبارکاً«.

و آیه ۳۰ از سوره نازعات» :والارض بعد ذلك دحیها«.

آورده اند که در آغاز آفرینش، همه سطح زمین را آب فرا گرفته بود. و نخستین مکانی که از زیر آب خارج و قابل سکونت شد مکه بود و سپس خشکیهای دیگر زمین از آنجا بسط و گسترش پیدا کرد که در روایات از آن به» دحو الارض «تعبیر کرده اند.

و از نظر علمی و تاریخی نیز این مطلب برای بعضی از خشکیها و قاره ها و کوهها ثابت شده است و در علت نامگذاری مکه گفته شده است وجه اشتقاق مکه از «تمککت العظم» است که به هنگام در آوردن مغز استخوان گفته می شود و خلیل در این مورد گفته است که مکه وسط زمین قرار دارد به همان صورت که مغز استخوان در وسط آن قرار دارد) .المفردات ص ٤۹۱) در حدیث است عده ای از یهودیان خدمت رسول خدا)صلی الله علیه وآله (آمدند و سؤالاتی کردند که یکی از آنها این بود که چرا کعبه، کعبه نامیده شده است؟ پیامبر اکرم)صلی الله علیه وآله (فرمود: چون کعبه وسط دنیا قرار دارد» .لای شی سمیت الکعبه کعبه؟ فقال النبی)صلی الله علیه وآله(لانها وسط الدنیا) «.علل الشرایع، ج ۲، ص ۳۹۸ و امالی صدوق، ص ۱٦٦.) و کعب در لغت به معنی وسط آمده است.

امام هشتم)علیه السلام (می فرماید علت اینکه خانه کعبه در وسط زمین قرار دارد این است که تا مردم شرق و غرب از نظر آمدن به سوی آن یکسان و مساوی باشند.

»عن الرضا)علیه السلام (علة وضع البیت فی وسط الارض لیکون الفرض لاهل المشرق و المغرب سواء «.)وسائل الشیعه، باب حج(.

همچنین از امام رضا)علیه السلام (حدیثی نقل شده که فرمود علت قرار داشتن بیت در وسط زمین این است که آنجا مکانی است که از زیر آن زمین گسترش یافته است. (علل الشرایع، ج ۲، باب حج، که از آن به «دحو الارض» تعبیر کرده اند. والارض بعد ذلك دحیها، نازعات، آیه۳۰.(

زیاقوت یکپارچه لعل فام *** در افشان یکی خانه آباد فام

مر آن را میان جهان جای کرد *** پرستشگهی زو دل آرای کرد(1)

اسدی طوسی ای پاك سلاله مکرم *** در ناف زمین ز صلب عالم

چرخ ارنه به فرت ایستادی *** بر ناف زمین شکم نهادی

خاك عرب از تو شد زر خشك *** ناف زمی از تو نافه خشك(2)

خاقانی

ناف زمی است کعبه مگر ناف مشك شد *** کاندر سموم کرد اثر مشك اذفرش(3)

خاقانی

کعبه درناف زمین بهترسلاله است از شرف *** کاندر ارحام وجود از صلب فرمان آمده(4)

خاقانی

دهلیز سرات ناف فردوس *** چون ناف زمین میان کعبه(5)

خاقانی

عالم تر دامن خشك از تو یافت *** ناف زمین نافه مشك از تو یافت(6)

نظامی

سر نافه در بیت اقصی گشاد *** ز ناف زمین سر به اقصی نهاد(7)

نظامی

کعبه چیست اندر جوار افتادن است *** تو به تو در ناف عالم زادن است(8)

عطار

1- اسدی طوسی، گرشاسب نامه، ص۱۸

2- خاقانی، تحفة العراقین، ص ۱۳۲ و ۱۳۳.

3- خاقانی، دیوان، ص ۲۱٦.

4- همان، ص ۳۷۲.

5- همان، ص ٤۰٤.

6- نظامی، مخزن الاسرار، ص ۷۰۱۹٥; اوحدی مراغی، دیوان، ص ٤۸۹.

7- نظامی، دیوان.

8- عطار نیشابوری، مصیبت نامه، ص٤٥

پیشتر از جهان خدای لطیف *** جوهری آفرید پاك و شریف

پس به هیبت بدو گماشت نظر *** تا که بگداخت جمله جوهر

گشت یکسر چو بحر بی پایان *** عرش رحمان ستاده بر سر آن

پس ز ثقلش زمین فرو انداخت *** و آسمانها ز دود آن بر ساخت

همچو گویی بد آن زمین و براو *** بیت معمور و جای کعبه در او

پس بگسترد باز جمله زمین *** از بر گوی تا که گشت چنین(1)...

شیخ محمود شبستری

به دل کعبه و به ناف زمین *** به کتاب و به جبرئیل امین(2)

اوحدی مراغی

همچو مشك نافه عبد مناف از ناف ارض *** داده از تبریز خلقش بود تا چین وختاست(3)

سلمان ساوجی

بیت نخستین که بنا کرده اند *** کعبه بود کز پی ما کرده اند

پیشتر از خلق زمین چون حباب *** بود اساس متمکن در آب

گرد وی از هر طرف اللهیان *** طوف کنان بر صفت ماهیان

سال چو بگذشت هزاران بر این *** منبسط از پایه او شد زمین

مکه بر آن سطح زمین خلق گشت *** بود دگر جمله عدم کوه و دشت

داشت همین مکه تمکن بر آب *** هیچ اثرنی ز جهان خراب

از تك آن یافت زمین انبساط *** منزل عشرت شد و بزم نشاط

فرش زمین چون که شد انداخته *** کار فلك گشت از آن ساخته

گشت مکان حرم کبریا *** کرد خدایش لقب ام القرا(4)...

محیی لاری

1- شیخ محمود شبستری، سعادت نامه، ص ۲۲۵.

2- اوحدی مراغی، دیوان، ص ٤٨٩.

3- سلمان ساوجی، دیوان، ص ٤٤٩.

4- محیی لاری، فتوح الحرمین، ص ۳۸ و ۳۹.

از نامهای دیگر مکه: «بلد»، «بلدة»، «بلدة الامین» و «بلد الامین» است. که به معنی شهر و شهر امن و امان است. این کلمات پنج بار در قرآن به کار رفته است(1).

از تنگ کسوف جان ستانت *** بدهد بلد الامین امت(2)

خاقانی

دارد به کعبه طلبت روی اهتمام *** هم عابر به وادی و هم عاکف بلد(3)

جامی

تویی کعبه به هر شهری که باشی *** چو مکه نام او خیر البلاد است(4)

جامی

کوههای مکه

شهر مکه بین دو رشته کوه محصور گردیده و از این جهت بنای شهر از دور ناپیداست.

کوه ثبیر

ثبیر :کوهی است در مکه نزدیك مزدلفه و مشعر. در احادیث آمده است:

زمانی که ابراهیم می خواست اسماعیل را قربانی کند جبرئیل به جای او قوچی از قله کوه ثبیر آورد و در زیر دست ابراهیم قرار داد و ابراهیم آن را به عوض اسماعیل قربانی کرد (5).و همچنین گفته اند ابراهیم برای ساختن خانه خدا از سنگ پنج کوه استفاده کرد، حرا، ثبیر، لبنان، جبل الطور و جبل الحمر (6).حرا و ثبیر در مکه قرار دارد و

1- ابراهیم: ۳۵، بقره: ۱۲۵، بلد: ۲ و ۳، نمل: ۲۷

2- خاقانی، تحفة العراقین، ص ۱۲٦.

3- جامی، دیوان، ص ۲٤.

4- همان، ص ۲٤۰.

5- فروع کافی، ج٤، ص ٤۷; طبری، ج ۱، ص ۱٦٦ و ۱٦۷; المیزان، ج ۱۷، ص ۱٥٦.

6- مستدرك: ج۲، ص۱۳۸

طور در صحرای سینا در مصر و جبل حمر در دمشق واقع شده است.

نجنبد ز جای ای پسر چون درخت *** به باد سحر گاه کوه ثبیر(1)

ناصر خسرو

گفتم از يك شعر بار منتت كمتر كنم *** طبع گفت از بادكی زايل شود كوه ثبير(2)

مختاری غزنوی

يكی سفينه ز علمش هزار بحر محيط *** يكی دقيقه ز حلمش هزار كوه ثبير(3)

رضی نيشابوری

كوه ابوقبيس

كوه ابو قبيس در جنوب شهر مكه و رو به روی بيت الحرام و نزديك به كوه صفا و مروه قرار دارد. اين كوه از ساير كوههای مكه مشهورتر است و حوادث فراوانی از زمان آفرينش زمين تا صدر اسلام و پس از آن به خود ديده است.

نخستين حادثه، آفرينش خود اين كوه است، و در بحث ناف زمين و ام القری گفته شد كه در آغاز آفرينش، همه سطح زمين را آب فرا گرفته بود و نخستين مكانی كه از زير آب خارج شد مكه بود كه از آن به» دحو الارض «يعنی گسترش زمين تعبير كرده اند و نخستين كوهی كه تمكن يافت كوه ابو قبيس بود.

از پی تمكين زمين ذوالجلال *** كرد به هر سو متمكن جبال

كوه نخستين كه به روی زمين *** يافت تمكن چو به خاتم نگين

بود مسمی جبل بوقبيس *** ارفع واعلا جبل بوقبيس(4)

محيی لاری

دومين حادثه، هبوط حضرت آدم بر اين كوه است.

1ـ ناصر خسرو، ديوان.

2ـ مختاری غزنوی ديوان، قصايد، ص ۲۱۰.

3ـ رضی نيشابوری.

4ـ محيی لاری، فتوح الحرمين، ص ۳۹.

امام هشتم می فرمايد: زمانی كه خداوند، آدم را از بهشت بيرون كرد او بر كوه ابوقبيس فرود آمد(1).

سومین حادثه، امانت دار بودن این کوه است،از امام علی) علیه السلام (نقل شده است: پس از طوفان نوح که خانه خدا ویران شد و حَجَر به کوه ابوقبیس به امانت سپرده شد و پس از آنکه ابراهیم و اسماعیل پایه های خانه را برافراشتند با وحی الهی حجر را از کوه ابوقبیس خارج کرده و در جایگاه خود قرار دادند(2).

خانه چو شد راست به سنگی دگر *** بهر نشان خواست ز رنگی دگر

داد ندایی جبل بوقبیس *** کز یمن آن نعره شنیدی اویس

گفت که آن خانه چو جبریل برد *** سنگی از آن خانه ودیعت سپرد

باز ستانید ودیعت ز من *** باز نهیدش به حد خویشتن(3)

محیی لاری

حادثه چهارم شق القمر است که بر روی این کوه انجام گرفت.

در سال نهم بعثت، شب چهاردهم ذیحجه، گروهی از مشرکین از پیامبر خدا خواستند تا برای اثبات نبوت خود ماه دو قسمت گردد، آن حضرت با انگشت سبابه به ماه اشاره کرد و ماه دو نیم شد.

در کمرش موضع شق شد قمر *** گشته چو خورشید به عالم ثمر

به همین مناسبت بر روی این کوه مسجدی است به نام مسجد «شق القمر «نام دیگر این مسجد، مسجد بلال است.

رغم عدو از ره دین با بلال *** بر سر آن کوه قرین با بلال

بهر اذان کرد زبان آوری *** بر سر آن سنگ چو کبك دری(4)

محیی لاری

1- وسائل، ج ۹، ص ۳۳٤.

2- امالی طوسی، ج ۲، ص ۹۱.

3- محیی لاری، فتوح الحرمین، ص ٤۱.

4- محیی لاری، فتوح الحرمین، ص ٥٥.

برخی گفته اند که مقبره حوا و شیث بن آدم در کوه ابوقبیس قرار دارد.

بو قبیس آرامگاه انبیا بوده مقیم *** باز غضبان گاه اهل بغی و عصیان آمده(1)

خاقانی

عنان او بكشم تا جناب آن ملكى *** كه بوقبيس به شاهين حلم او مثقال(2)

منجيك ترمذى

ور مكان آمدند قدها خم *** مكه و يثرب و حرى و حرم(3)

سنايى

خهى ز جود تو يك قطره دجله و جيحون *** زهى ز حلم تو يك ذره بوقبيس و حرى(4)

سيد حسن غزنوى

دو نائبند ز جود تو دجله و جيحون *** دو چاكرند ز حلم تو بوقبيس و حرى

وجود خصم چه وزن آورد در آن ميزان *** كه بوقبيس ندارد محل پاسنگى(5)

اخسيكتى

حراق وار در فتد آتش به بوقبيس *** ز آهى كه چون شراره مجزا برآورم(6)

خاقانى

بو قبيس آرامگاه انبيا بوده مقيم *** باز غضبان گاه اهل بغى و عصيان آمده...

بو قبيس از شرم كعبه رفته در زلزال خوف *** كعبه را از روى ضجرت راى نقلان آمده(7)...

خاقانى

1- خاقانى: ديوان، ص٣٧١

2- منجيك ترمذى.

3- سنايى، حديقة الحقيقه، ص ٢٠٩.

4- سيد حسن غزنوى، ديوان، ص ١٩٦.

5- اخسيكتى.

6- خاقانى، ديوان، ص ٢٤٦.

7- خاقانى، ديوان، ص ٣٧١.

از زلزله مصاف خيزان *** شد قله بوقبيس ريزان(1)

نظامی

به فتوحات بوقبیس و حری *** به ثریای مکه تا به ثری(2)

اوحدی مراغی

آن کس است این که مکه و بطحا *** زمزم و بو قبیس و خیف و منا(3)

جامی

کان وفا بین جبل بوقبیس *** داغ غمش بر دل فرهاد و قیس

تیغ کشیده است به فرق سپهر *** سنگ زده بر قدح ماه و مهر

سایه فکنده است به چرخ رفیع *** گشته بر او تنگ جهان وسیع

قله اش از رفعت ممتاز او *** آمده با عرش برین راز گو

در کمرش موضع شق شد قمر *** گشته چو خورشید به عالم ثمر

کوه صفا و همه اعیان او *** آمده يك سنگ ز ایوان او

نیست به پیرامنش از مرغزار *** لاله نرسته اگرش بر کنار

کعبه چو گل سر زده از دامنش *** هشت بهشت آمده پیرامنش

هر که چنین یار کشد در کنار *** چون نکشد سر به فلك ز افتخار

هست یکی خانه در آن شعبه هم *** گشت در آفاق به خزران علم

خاك درش سرمه اهل نظر *** گشته در آن خانه مسلمان عمر

رغم عدو از ره دین با بلال *** بر سر آن کوه قرین با بلال

بهر اذان کرد زبان آوری *** بر سر آن سنگ چو کبك دری(4)

محیی لاری

1ـ نظامی، لیلی و مجنون، ص ٧١.

2ـ اوحدی مراغی، دیوان، ٤٨٩.

3ـ جامی: سبحة الابرار، سلسلة الذهب، ص٢٢٦

4ـ محیی لاری، فتوح الحرمین، ص ٥٤.

کوه ثور *** کوه ثور در جنوب مکه قرار دارد. این کوه یادآور یکی از بزرگترین رویدادهای تاریخ اسلام، یعنی «هجرت» می باشد. پس از آنکه علی) علیه السلام (در بستر پیامبر خدا) صلی الله علیه وآله وسلم(خوابید رسول گرامی اسلام با ابوبکر، سه شبانه روز در این غار پنهان بود.

حادثه بزرگ هجرت در سال سیزدهم بعثت در شب پنجشنبه اول ماه ربیع الاول روی داد. و در اهمیت آن همین بس که مسلمانان به پیشنهاد امیر المؤمنین علی) علیه السلام(آن را سرآغاز تاریخ خود قرار دادند.

حرم و وابسته های آن

در تعریف جبل ثور

فرسخ دیگر ز حرم دورتر *** زد جبل ثور بر افلاك سر

آمده در غایت فر و شکوه *** نیست معظم تر از این کوه کوه

سایه فکنده است به چرخ رفیع *** گشته بر او تنگ جهان رفیع

پای نبی چون به سر آن رسید *** فرق وی از فخر به گردون رسید

سنگ که افتاد در آن بیستون *** گشته ز رشکش جگر لعل خون

هست در آن کوه یکی غار تنگ *** طاق در این گنبد فیروز رنگ

چون نبی از مکه سفر کرده است *** وز همگی قطع نظر کرده است

رفته در آن کوه به امر خدای *** کرده دو شب جای در آن تنگنای

بوده به همراهی وی نامدار *** ثانی اثنین در آن یار غار

هست در این کوه یکی غار تنگ *** کرده نبی يك دو شب آنجا درنگ

تاخت از آنجا به مدینه عنان *** هجرت از آن گشته به عالم عیان

آمده آن واقعه تاریخ دور *** ز آن شده مشهور جهان غار ثور

هر که زیارت کند آن غار را *** پیش برد از همه کس کار را

هست قدمگاه رسول خدا *** شاید اگر جان کند آنجا فدا(1)

محیی لاری

1- محیی لاری، فتوح الحرمین، ص ٦٢

کوه صفائح

در جنوب مسجد خیف کوهی است به نام «کوه صفائح» و در آن غاری به نام «غار مرسلات» وجود دارد که مردم به آن تبرك می جویند چون آنجا را جای سر پیغمبر می دانند و بعضی می گویند سوره مرسلات در این مکان نازل شده است.

کوه عجیبی است به مسجد قریب *** در نظر اهل نظر بس مهیب

هست در آن غار یکی کز صفات *** آمده مشهور به «والمرسلات(1)«

محیی لاری

کوه حرا

حِرا بر وزن نِدا، کوه معروفی است در مکه که به آن» جبل النور«،» جبل القرآن «و» جبل الاسلام «نیز می گویند و امروزه در نزد مردم عرب به «جبل النور» (کوه نور) معروف است. این کوه در شمال شرقی مکه، در مسیر جاده عرفات، به فاصله ۱/۵ کیلومتری آن قرار دارد و امروزه تقریباً به شهر مکه متصل شده است. و در گذشته تا مکه حدود سه میل در حدود چهار کیلومتر فاصله داشته است. ارتفاع کوه حِرا تا سطح زمین ۲۵۰ متر است. «جبل النور» دارای غاری است که به نام غار حرا معروف است و در تورات» فاران « خوانده شده است. غار حرا تا قله کوه، پنجاه متر فاصله دارد، ارتفاع غار به اندازه قامت یك انسان است. کوه نور مشرف به مکه است و از دور، مکه و مسجدالحرام و گلدسته های آن دیده می شود. آنجا خلوتگاه راز رسول خدا و جای تفکر و عبادت اوست و به قول محیی لاری:

زاویه حضرت مولاست آن *** مهبط انوار تجلی است آن

نام این کوه در بسیاری از دیوانها آمده است.

1- همان، ص۷۰

ور مکان آمدند قدها خم *** مکه و یثرب و حری و حرم(1)

سنایی

خهی ز جود تو یك قطره دجله و جیحون *** زهی ز حلم تو یك ذره بوقبیس و حری(2)

سید حسن غزنوی

دو نایبند ز جود تو دجله و جیحون *** دو چاکرند ز حلم تو بوقبیس و حری

کاه ربای من که می کشد *** نه از عدم آوردم کوه حری(3)

مولوی

به فتوحات بوقبیس و حری *** به ثریای مکه تا به ثری(4)

اوحدی مراغی

آن کس است این که مکه و بطحا *** زمزم و بوقبیس و خیف و منا(5)

جامی

قرب دو میل او زمعلاست دور *** سر زده بر چرخ برین کوه نور

از گهرش لعل بدخشان به تاب *** در کمرش قرص مه و آفتاب

محو کند ریگ وی از فرط نور *** قصه موسی و تجلی و طور

لعل اگر شد به بدخشان مقیم *** معتکف او شده در یتیم

آن در یکدانه بسی سال و ماه *** کرده چو یاقوت در او جایگاه

قله آن کوه که اوج سماست *** پیشگهش ساحت خاص خداست

زاویه حضرت مولاست آن *** مهبط انوار تجلی است آن

طلعت جبریل ندیده رسول *** کرده در آن غار به ناگه نزول

1ـ سنایی، حدیقة الحقیقه، ص ۲۰۹

2ـ سید حسن غزنوی، دیوان، ص ۱۹۶

3ـ مولوی، کلیات شمس، ص ۱۰۵

4ـ اوحدی مراغی، دیوان، ص ٤۸۹

5ـ جامی، سبحة الابرار، سلسلة الذهب، ص ۲۲٦

سینه پاکش چو قمر کرده شق *** شسته در آن خانه به انوار حق

گوهر تحقیق به عالم نبود *** او در گنجینه معنی گشود

از صدفش ریخت در شب چراغ *** داد جهان را ز کواکب فراغ

هر که در او همچو شقایق دمید *** راست به معراج حقایق رسید(1)

مساجد منا

مسجد خیف(2)

مسجد خیف از وسیعترین و باسابقه ترین مساجدی است که در سرزمین منی وجود دارد. در صدر اسلام این مسجد حتی از مسجدالحرام نیز وسیعتر بوده است و حضرت رسول قبل از هجرت به مدینه، در این مسجد رفت و آمد داشته و در حجة الوداع نیز در ایام توقف در منی نمازهای خود را در این مسجد می خوانده و خطبه معروف او در منی در این مکان بوده است.

در سه جمره بوده پیش مسجد خیف اهل خوف *** سنگ را که انداخته بر دیو غضبان دیده اند(3)

خاقانی

قرب دو صد گام ز سوق منا *** مسجد خیف است صفا در صفا

1ـ محیی لاری، فتوح الحرمین، ص ٦١

2ـ خیف به معنی مکانی بلندتر از سطح زمین است. از امام صادق سؤال می کنند چرا مسجد خیف را خیف نامیده اند .فرمود: چون از سطح زمین بلندتر است و هر آنچه از سطح زمین بلندتر باشد خیف گویند. (علل الشرایع، ج ٢، ص ٤٣٦» .انما سمی الخیف لانه مرتفع عن الوادی(.

این مسجد دارای فضیلت بسیار و دارای سابقه تاریخی طولانی است. از ابن عباس نقل شده که قبر حضرت آدم صفی در این مسجد است. در مناسك حج عبدالرحمن محمد امین مصری است که هفتاد پیغمبر از جمله آنها حضرت موسی در این مسجد نماز خوانده اند.

حضرت ابراهیم، هنگامی که دشنه بر گلوی اسماعیل نهاد تا او را قربانی کند ندایی از جانب چپ خیف بلند شد که آنچه را در خواب به آن مأموریت یافتی انجام دادی. پس از آن حضرت ابراهیم در این مسجد شکرگزاری کرد.

ـ فروع کافی، ج ٤، ص ٢٠٨ .ثم نودی من میسرة مسجدالخیف: یا ابراهیم قد صدقت الرؤیا.

3ـ خاقانی، دیوان، ص٩٤

صفحه

١٨٠

خشت به خشتش همه عنبر سرشت *** وسعت آن فصحت صحن بهشت

از پی فراشی آن ابر و باد *** می رسد از چرخ به هر بامداد

کوه عجیبی است به مسجد قریب *** در نظر اهل نظر بس مهیب

هست در آن غار یکی کز صفات *** آمده مشهور به والمرسلات(1)

محیی لاری

مسجد صفائح و غار مرسلات

در جنوب مسجد خیف، کوهی است به نام کوه «صفائح» که در آن مسجدی به همین نام وجود دارد. در آن کوه غاری است به نام «غار مرسلات» که مردم به آن تبرك می جویند چون آنجا را جای سر پیغمبر می دانند و بعضی می گویند سوره مرسلات در این مکان نازل شده است.(2)

کوه عجیبی است به مسجد قریب *** در نظر اهل نظر بس مهیب

هست در آن غار یکی کز صفات *** آمده مشهور به «والمرسلات(3)»

محیی لاری

«مسجد الکبش» یا «مسجد النحر»

در شمال منا، کوهی است که در دامنه آن قربانگاه حضرت ابراهیم قرار دارد. در آنجا مسجدی است به نام «مسجد النحر» یعنی مسجد قربانی و به آن مسجد «کبش» نیز می گویند. کبش به معنی قوچ است و در علت نامگذاری آن گفته اند: قوچی که به جای حضرت اسماعیل ذبح گردید در این مکان بوده است. پیامبر اسلام در این مسجد نماز خوانده و قربانی خود را در کنار این مسجد انجام داده است.(4)

1- محیی لاری، فتوح الحرمین، ص۷۰

2- راهنمای حرمین شریفین، ج ٤، ص ۹٥

3- محیی لاری، فتوح الحرمین، ص ۷۰

4- راهنمای حرمین شریفین، ج ٤، ص ۹٥

در عقب کوه منا بر شمال *** سر زده کوهی است در اوج جلال

دامن آن کوه ز رب جلیل *** آمده قربانگه ابن خلیل(1)

محیی لاری

مقابر معروف مکه

قبرستان ابوطالب (مقبرة المعلی)

در شمال شرقی مکه نزدیك پل حجون قبرستانی است که به آن «مقبره ابوطالب» و «مقبرة المعلی» و «مقبره بنی هاشم» گویند. در این مقبره، بسیاری از بزرگان صدر اسلام و علما و مشایخ مدفونند. مانند:

1- عبدالمطلب، پدر بزرگ پیامبر اکرم - ص - که پس از مرگ عبدالله، پدر آن حضرت، دو سال سرپرستی رسول خدا را به عهده گرفت.

2- ابوطالب، عموی بزرگوار پیامبر اکرم و پدر امام علی - ع - و جعفر بن ابی طالب .او تا آخر عمر آشکارا از پیامبر خدا دفاع کرد و در سال دهم بعثت دارفانی را وداع گفت.

3- خدیجه - س - همسر گرامی پیامبر خدا، او اولین زنی بود که به پیامبر خدا ایمان آورد و تمام ثروت خود را وقف پیشبرد دین اسلام کرد او سه روز قبل از وفات ابوطالب درگذشت.

پیامبر خدا از مرگ این دو تن به گونه ای اندوهگین شد که آن سال را» عام الحزن «یعنی سال اندوه و غم نامگذاری کرد.

در تعریف عرصه معلی و چشمه آب زلال

خاك» معلی «(2)ست که تاج سراست *** نور ده دیده ماه و خور است

1- محیی لاری، فتوح الحرمین، ص ۷۱

2- قبرستان ابوطالب - ع -.

هر طرفش مغرب صد آفتاب *** پرده گل گشته به روشان نقاب

بوی مسیحا دهد از خاکشان *** نور فروزد ز دل پاکشان

رحمت حق باد بر آن خاکدان *** کین همه گنج است در آنجا نهان

»مسجد رایت «بود آنجا عیان *** گشته منور چو ریاض جنان

سر به سرش منبع نور و صفاست *** موضع رایات رسول خداست

طول منارش به فلك همعنان *** با شجر سدره شده همزبان

برکه آبی که در آن منزل است *** هر طرفش راه به جوی دل است

آب رخ چشمه خورشید از اوست *** تشنه او هر که بر طرف جوست

در تك آن آب عیان ریگ آن *** همچو نجوم از پس هفت آسمان

از تن سیمین بدنان پاکتر *** از دل حجاج، صفاناکتر

مصری اگر آب خورد زان سبیل *** تلخ نماید به لبش آب نیل

آب خضر باشد از آن آب دور *** منبع او ظلمت و این کوه نور

شامی اگر بر لبش آرد گذر *** کرده در آئینه حسنش نظر

یابد از او دیده معنیش نور *** نور و صفا در دلش آرد ظهور

ور گذراند به زبان نام او *** صبح سعادت دهد از شام او

هست زمینش به صفا باغ دل *** تخم محبت بفشانش به گل

هر چه برآرد سر ازین آب و خاك *** گرچه گیاه است شود نور پاك

یك طرفش مشهد» ابن عمر *** «بر زده مانند خور از كوه سر

پرتو علمش به جهان تافته *** عالم از او نور و ضیا یافته

گوشه نشین گشته در این خاكدان» *** شیخ عمر «مرشد اعرابیان

شد شجرش را كه در آن عرصه گشت *** سایه نشین طوبی باغ بهشت

هست ز عین شرف آن خاك در *** نور ده دیده اهل نظر

تربت او كآمده نورانی است» *** شیخ علی الحق كرمانی «(1)است

ز آب و گل او شجری سر زده *** وزشرفش سر به فلك بر زده

1- درباره او كه از صوفیان بنام قرن چهارم است: اسرار التوحید، ص ۷۱۲ - ۷۱۳ و مصادری كه در آنجا آمده سخن گفته است.

آمده ز آثار كرامت برش *** ساخته از شیره جان پرورش

گرچه ز نخلش رطبی نوش كرد *** نور و صفا در دل او جوش كرد

یك طرفش تربت» ابن زبیر *** «پر زده نورش به حوالی چو طیر

سبزه آن تربت عنبر سرشت *** سنبل مشكین ریاض بهشت

گرچه بود رنگ سیاهی بر او *** ریخته انوار الهی در او

هست در آن عرصه چو همسایگان» *** شیخ سماعیل «كه از شیروان

آمده چون شیر ژیان در خروش *** با دل پر جوش و زبان خموش

سوی حریم حرم كردگار *** یافته در ساحت آن عرصه بار

آمده و كرده در آنجا نزول *** خاك درش قبله اهل قبول

مقبره خواجه» فضیل عیاض *** (1)«روضه ای آمد ز بهشت آن ریاض

قرص قمر شمه ایوان او *** سر به فلك برزده بنیان او

هر كه بدانجا ره و رو یافته *** فیض دل از درگه او یافته

یك طرفش از ره صدق و صفا *** گشته حریم حرم مصطفا

مقبره پاك» خدیجه «دراوست *** نور و صفا داده نتیجه در اوست

فصحت آن ساحت با زیب و فر *** وسعت آن عرصه دولت اثر

هست زیارتگه اعیان بسی *** لیك نهان از نظر هر کسی

جمله در آن امکنه آسوده اند *** روی به خاك کرمش سوده اند

هر که نباشد قدمش در بهشت *** سر ننهاده است در آنجا به خشت

هست در اخبار که روزپسین *** کآمده از حق لقبش یوم دین

ارض» معلی «و زمین» بقیع *** «کآمده اند از ره معنی رفیع

هر دو ملاقی و ملاحق شوند *** با تبع خیل و علایق شوند

در طیران تا به فضای بهشت *** طوف نمایان به هوای بهشت

گوش نهاده به پیام سروش *** چشم به راه و دل و جان در خروش

منتظر رحمت پروردگار *** خاطرشان شاد و دل امیدوار

1- درباره او عطار نیشابوری در تذکرة الاولیاء صص ۸۹ - ۱۱۰ سخن گفته است) .در تذکرة الاولیاء به تصحیح نیکلسون، صفحات ۷٤ تا ۸۵ می باشد.

تا که از آنجا که عنایات اوست *** رحمت بیحد و رعایات اوست

گه زحضیض آید و گاهی ز اوج *** بحر عنایات الهی به موج

حکم شود کآنچه ز پیر و جوان *** باشد از اموات در ایشان نهان

تا بفشانند هزاران هزار *** همچو شکوفه ز نسیم بهار

هر که در آنجا شده مدفون تنش *** گلشن فردوس شود مسکنش

چون دلشان طالب محفل شده *** بی‌طلب آن خواسته حاصل شده

سبزه نوخیز به بزم نشاط *** زاطلس و سنجاب فکنده بساط

از پی بزم طرب افزایشان *** سدره شده بر صفت سایبان

ساقی ایشان شده غلمان و حور *** گشته قدح پر ز شراب طهور

شاد و خوشان گشته ز رب جلیل *** جرعه کشان از عسل و سلسبیل

رغبتشان چون به کباب آمده *** مرغ مثمن به شتاب آمده

گشته مشرف به نعیم بهشت *** فارغ از اندیشه هر خوب و زشت

دیده معنی بگشا و ببین *** هر طرفش روضه خلد برین

سر به فلك بر زده بنیان او *** قرص و قمر شمه دیوان او

این همه اعزاز و کرامت تو را *** از کرمش روز قیامت تو را

از پی آن است که در راه دوست *** آمده چون مغز برونی ز پوست

ای دل اگر ترك علایق کنی *** در ره او خدمت لایق کنی

یك قدم از خویش فراتر نهی *** بر قدم پیشروان سر نهی

هر چه تو در ظاهر و پنهان کنی *** در همه تبعیت ایشان کنی

صیقلی آینه دل شوی *** در ره دین سالك کامل شوی

ره به سوی کوی عبادت بری *** گوی ز میدان سعادت بری

هست تو را وسعت کسب همه *** به که شوی واقف گرگ و رمه

چیست رمه کثرت تقوا تو را *** راست روی در ره مولا تو را

گرگ پی قصد تو دیو لعین *** کرده به صد وسوسه هر سو کمین

در ره تقوا شوی ار رهنورد *** کی رسدت دیو در این ره به گرد

زو رمه ات را به جهان ای بزرگ *** نیست امان ز آفت دندان گرگ

جز به شبانی ز دل هوشیار *** کو بود از زهد و ورع کامکار

چون پی حفظ رمه شد زان شبان *** واقف و بی خواب نشیند شبان

یك دو سه روزی به شبانی گذار *** ز آفت این گرگ رمه پاس دار

در تو هزاران صد عدو هست پیش *** حیف که ضایع کنی اوقات خویش(1)

محیی لاری

شبیکه

قبرستانی است در پایین مکه به نام «شبیکه» پیامبر خدا ـ ص ـ زمین آن را خرید و وقف غریبان و بیچارگان کرد.

در تعریف «شبیکه» که حضرت کاینات و خلاصه موجودات آن را خریده اند

ارض شبیکه که به جان پرورید *** داد روا حضرت و آن را خرید

وقف غریبان و فروماندگانست *** هر که در آن خاك شد از خواندگانست

در ته آن خاك شد اندوخته *** سینه بریان و دل سوخته

سر زده زان برج چو شمس و قمر *** عم نبی حمزه و دیگر عمر

بوی دل سوخته در این مقام *** می شنود هر که ندارد زکام

گفت پیمبر که زشق یمن *** بوی خدا دم به دم آید به من(2)

محیی لاری

خانه های معروف مکه

خانه حضرت خدیجه (مقام مُدّعا(

خانه حضرت خدیجه، در کوچه ای نزدیك «شارع المدعی» قرار دارد که

1- محیی لاری، فتوح الحرمین، ص٥٦ تا ٦٠، پاورقیهای ص١٨١ تا ١٨٣ نیز از مصحح کتاب فتوح الحرمین، رسول جعفریان است.

2- محیی لاری، فتوح الحرمین، ص ٦٠ و ٦١

حضرت فاطمه و دیگر فرزندان پیامبر در آنجا متولد شده اند(1).

این محل هم اکنون خراب و تبدیل به مدرسه ای برای حفظ قرآن شده است(2).

در تعریف مقام مدعا و اجابت دعا

روی طلب نه به سوی مدعا *** بی شك و شبهه است قبول دعا

گوش کن از من صفت مدعا *** زآنکه اجابت شود آنجا دعا

بر سر آن راه به وقت وصول *** بهر دعا کرده توقف رسول

هر که دعا می کند آنجا رواست *** هر چه بخواهد شود آنجا رواست

چون رسی آنجا ز سر افتقار *** دست برآور به دعا زینهار

اشك فشان از مژه بگشای لب *** حاجت خود را ز خدا کن طلب

خاك رهش هست به از توتیا *** دیده حایر بود از وی ضیا

ریگ که افتاده در آن رهگذار *** هر یك از آن هست در شاهوار

خار و خس آن گل ریحان بود *** مردمك دیده اعیان بود

رایحه اش زنده کند مرده را *** راحت از آن خاطر افسرده را

برده و میلش ز یمین و یسار *** از دل و جان مایه صبر و قرار

پر ز نعیم است دکانهای او *** پیر و جوان را سر و سودای او

نقد روان گر کنی آنجا تلف *** تیر دعای تو رسد بر هدف

2هر که نهد بر سر آن کوچه پا *** دست برآرد ز برای دعا

حق کندش رحمت و گردد روا *** در دو جهان آنچه بود مدعا

هر چه کند خواهش از الطاف حق *** خواهش او جمله پذیرد نسق

حق کندش رحمت و گردد روا *** در دو جهان آنچه بود مدعا(3)

محیی لاری

1ـ راهنمای حرمین شریفین، ج ۱، ص ۲٤٥

2ـ آثار اسلامی مکه و مدینه، رسول جعفریان، ص ٤٩

3ـ محیی لاری، فتوح الحرمین، ص ٥٦

محل ولادت پیامبر)صلی الله علیه وآله) (سوق اللیل(

خانه ای که پیامبر ـ ص ـ در آن متولد شده» مولد النبی «گویند که در محله» سوق اللیل «قرار دارد(1).

برخی نیز گویند در جوار محل ولادت پیامبر اکرم ـ ص ـ ، محل ولادت علی بن ابیطالب است (2).ولی بر پایه بسیاری از روایات امام علی در کعبه متولد شده است.

در تعریف «سوق اللیل» که مولد «نبی» و «علی» در آنجاست

و آثار نور منجلی است

نکهت جنت دمد از «سوق لیل» *** خارکش کوچه آن گل به ذیل

سر زده خورشید جهانتاب از او *** روضه رضوان شده در تاب از او

طالع از آن برج شده اختری *** کز اثر اوست ثرا تا ثری

دیده و دل هر دو در آن منجلی *** کوچه مولود «نبی» و «علی«

بوالعجب است آنكه شده يك مقام *** مجمع قرص خور و ماه تمام

بهر همین مهر و مه آسمان *** پهلوی هم نیز بود جایشان

این چه مقام است که آن آفتاب *** بوده شب و روز در آن بی نقاب

این چه زمین است که «دُرّ نجف» *** پرورش او شده در این صدف

»خانه زهرا» ست در آن شعب هم *** پهلوی «صدیق» به يك دو قدم

مشتری و زهره و شمس و قمر *** بوده قرانشان همه با یکدگر

1ـ این خانه را پیامبر ـ ص ـ به عقیل بخشید و اولاد عقیل آن خانه را به محمد بن یوسف برادر حجاج فروختند و او آن را ضمیمه خانه خود کرد. در زمان هارون الرشید، خیزران مادر او قسمت خانه پیامبر را از محمد بن یوسف خرید و تبدیل به مسجد کرد و در سال ٦٥٩ ملك مظفر والی یمن در عمارت آن مسجد کوشید.

شیخ عباس قمی که در سال ١٣٥٠ می زیسته می گوید: این مسجد به همان حال باقی است و مردم به زیارت آنجا می روند و در وقت ولادت آن حضرت غرائب بسیار به ظهور رسیده است. (منتهی الامال، ج ١، ص ١٣) و هم اکنون در اینکه این خانه در کجا واقع شده اختلاف نظر است گروهی گویند در طرح توسعه، جزء مسجدالحرام شده و برخی گویند این خانه در «سوق اللیل» در ساختمان دو طبقه ای است به نام «مكتبة مكة المكرمة» یعنی کتابخانه مکه مکرمه که نزدیك به محوطه جلو مسجدالحرام می باشد. و برخی گویند محل کنونی کتابخانه، خانه حضرت خدیجه است که ولادت حضرت فاطمه در آن واقع شده است.

2ـ محمد امین مصری، مناسك، به نقل از راهنمای حرمین شریفین.

سر به سر این کوی نشیب و فراز *** بوده خرامشگه آن سرو ناز

بر سر آن کوی چه سان پا نهم *** بی ادب است آنکه نهد دیده هم

بام و درش يك به يك از هم جدا *** بارد از او رحمت خاص خدا(1)

محیی لاری

1ـ محیی لاری، فتوح الحرمین، ص ٥٥

فصل چهارم

حج و رویدادهای تاریخی

حضرت ابراهیم یکی از نیاکان پیامبر اسلام است وی در سرزمین «بابل» در شهر «اور» به دنیا آمد. بابل کشوری بود که در «بین النهرین» یعنی بین دجله و فرات قرار داشت. از این سرزمین که هم اکنون جزء کشور عراق است هیچ گونه اثری دیده نمی شود. مبارزات پی گیر حضرت ابراهیم با نمرود و بت پرستی سبب شد او را از این سرزمین تبعید کنند. وی به ناچار زادگاه خود را ترك و به سرزمین فلسطین و شام و مصر هجرت کرد. تاریخ نویسان محل ولادت حضرت ابراهیم را گوناگون نوشته اند و برخی تولد او را «شوش «واقع در» اهواز «می دانند، از این رو برخی معتقدند ابراهیم جد ایرانیان است و پیغمبر بزرگ یکتا پرست و بت شکن نسب با ایرانیان قدیم دارد. یکی از سرایندگان عرب گفته است: «ما و ایرانیان را در آغاز کار، پدری به هم مربوط کرده است، پدر ما خلیل الله است و پروردگار ما خداست و به عطیه و تقدیر خداوند خشنودیم.«

»اسحق «پسر دیگر ابراهیم را در زبان فارسی «ویرك» می گفته اند و این نسبت از

فرزندان فریدون و فرزندان اسحق است.

ایرانیان به احترام خانه کعبه و جدشان ابراهیم به زیارت خانه کعبه می رفتند و هدایای گرانبهایی پیشکش می کردند چنانکه شاعر گوید:

و ساسان بن بابك سار حتی *** اتی البیت العتیق یطوف دینا

یعنی ساسان پسربابك به سوی خانه خدامی شتافت و آن را طواف می کرد و همچنین ایرانیان بر سر چاه زمزمه می کردند و از این نظر به چاه زمزم نامیده شده است.

زمزمت الفرس علی زمزم *** وذاك من سابقها الاقدم(1)

فردوسی درباره رفتن به کعبه و خانه ابراهیم می گوید:

نهیبی به دل ز آن فراز آمدش *** سوی کعبه رفتن نیاز آمدش

نبیره سماعیل پیغمبر است *** که پور براهیم نیك اختر است

از آنجای با گنج و دیهیم رفت *** به دیدار خانه براهیم رفت

فردوسی

فردوسی در جاهای مختلف شاهنامه، نژاد بعضی از بزرگان و پادشاهان ایران را به اسماعیل فرزند ابراهیم می رساند و می گوید:

نبیره ی سماعیل پیغمبر است *** که پور براهیم نیك اختر است

سماعیل چون زین جهان در گذشت *** جهانگیر قحطان بیامد ز دشت

نژاد سماعیل را بر کشید *** هر آن کس که او مهتری را سزید

پیاده بیامد به بیت الحرام *** سماعیلیان زو شده شادکام

خداوند خواندش بیت الحرام *** بدو شد تو را راه یزدان تمام

جهانی گرفته به مشت اندرون *** نژاد سماعیل دل پر ز خون

اسماعیل و زمزم

حضرت ابراهیم پس از مهاجرت و یا تبعید از بابل، فلسطین را برای سکونت

1ـ مسعودی، مروج الذهب، ج۱، ص۲٤۲

اختیار کرد. وی از همسرش ساره دارای فرزند نمی شد. ابراهیم به پیشنهاد ساره با هاجر ازدواج کرد و اسماعیل دیده به جهان گشود. ساره پس از آن پشیمان شد و با آنها به مخالفت پرداخت. تا آنکه ابراهیم همسر و فرزندش ـ هاجر و اسماعیل ـ را به سرزمین خشك و بی آب و گیاه نزد خانه خدا برد و به دیار خود فلسطین بازگشت(1)زمانی نگذشت که آب و غذای هاجر تمام شد و تشنگی به فرزند شیرخوارش غلبه کرد. هاجر برای یافتن آب تلاش بسیار نمود(2).

وی به تصور آب مسیر بین کوه صفا و مروه را هفت بار طی کرد اما آبی نیافت(3).

1ـ در این هنگام هاجر به ابراهیم گفت: ما را به که می سپاری اینجا نه آبی و نه غذایی است. آیا این امر خداست؟ «الله أمرك بهذا؟» ابراهیم گفت: بلی، این امر خداست. هاجر گفت» :اذاً لا یُضیعُنا ;«اگر چنین است خدا ما را وانمی گذارد و ضایع نمی کند. (تاریخ طبری، ج۱، ص١٥٤(

در روایت دیگری آمده است :قالت هاجر یا ابراهیم: «الی من تدعنا؟» قال: «ادعکما الی ربّ هذه البنیّة ;« هاجر گفت: ما را به که می سپاری؟ ابراهیم جواب داد: به پروردگار این بنا.

در تفسیر عیاشی از قول موسی بن جعفر) علیه السلام (نقل می کند که ابراهیم هنگام خدا حافظی و مراجعت وقتی مشاهده کرد که هاجر و اسماعیل هر دو گریه می کنند به آنها گفت: من شما را در حرم خدا و محبوبترین سرزمینها نزد خانه خدا آورده ام. هاجر گفت: ای ابراهیم من هیچ پیامبری را ندیدم که مانند تو رفتار کرده باشد تو زن و کودکی ضعیف و بیچاره را در جایی قرار می دهی که نه بشری، نه آبی، نه زراعتی و نه حیوانی که بتوان از شیر آن استفاده کرد وجود دارد. ابراهیم از این سخن دلشکسته شد و اشك از دیدگانش جاری گشت. سپس به سوی بیت الله الحرام آمد و چوب کعبه را گرفت و گفت» :ربّنا إني اسکنت من ذریتی بواد غیر ذي زرع عند بیتك المحرم، ربّنا لیقیموا الصلوة فاجعل افئدةً من النّاس تهوي إلیهم وارزقهم من الثمرات لعلّهم یشکرون) «ابراهیم، آیه۳۷); پروردگارا! من ذریه خود را در سرزمینی بی آب و علف و غیر قابل کشت نزد خانه با حرمت تو سکونت دادم تا نماز به پای دارند و تو دلهای مردم را به سوی آنها مایل گردان و از ثمرات، روزیشان گردان تا شکرگزاری کنند. (تفسیر عیاشی، ج۲، ص۲۳۲(

2ـ در تاریخ طبری آمده است که هاجر در اطراف خود به دقت نگریست و گوش فرا داد تا بلکه صدایی بشنود و یا کسی را ببیند. به نظرش رسید از جانب کوه صفا صدایی بلند شد، به آنجا رفت و کسی را ندید. سپس صدایی از جانب کوه مروه شنید، به آنجا رفت کسی را ندید و سپس به صفا آمد.

عرصه بر او تنگ شده بود. خدا را خواند و برای اسماعیل دست استغاثه و دعا بلند کرد اما نتیجه ای نبخشید سپس به مروه آمد.

ـ تاریخ طبری، ج ۲ ص ١٥٤.

3ـ تفسیر قمی، ص ٥٢

در روایت دیگری آمده است وقتی از کوه صفا بالا رفت از دور سرابی دید پنداشت آب است خود را به آن رساند آبی ندید از آنجا مجدداً به ناحیه صفا سرابی دید، خود را به آن رساند و آبی نیافت) .امام صادق ـ ع ـ می فرماید» :صنعت ذلك سبعا فاجری الله ذلك سُنّة «او مسیر بین کوه صفا و مروه را (که حدود ٤٢٠ متر است) هفت بار طی نمود و به همین جهت خداوند آن را سنت قرار داد. ـ فروع کافی، ج ٤، ص ٢٠٢(

او در این هنگام صدای درندگان بیابان را شنید و سریع و وحشت زده خود را به اسماعیل رساند که مبادا به او آسیبی رسیده باشد و با ناباوری چشمه ای دید که از زیر دستهای اسماعیل روان گشته است، او در اطراف آن با خاك و سنگ حصاری کشید تا مبادا آب جریان پیدا کند (1)و به همین جهت زمزم نامیده شد(2).

از برکت او دولت تو گشت پدیدار *** از پای سماعیل پدید آمد زمزم(3)

فرخی سیستانی

وگر به ریگ عرب زیر پای اسماعیل *** گشاد زمزم فرخنده داد ده داور(4)

ازرقی هروی

چو سماعیل ز هر جای که برداری پای *** به طفیل قدمت چشمه زمزم گردد(5)

امامی هروی

بختش آن طفل مبارك طلعت فرخ پی است *** کش چو اسماعیل، زمزم رشحه ای از خاك پاست(6)

سلمان ساوجی

ابراهیم و اسماعیل در ساختن خانه کعبه

ابراهیم پس از نهادن هاجر و اسماعیل در کنار خانه خدا به وطن خود بازگشت. وی در این مدت دو یا سه بار به دیدار آنان رفت و در آنجا برای آبادی و امنیت شهر مکه دعا نمود. و در مرحله آخر از طرف خداوند مأموریت یافت که خانه کعبه را بنا کند. او به یاری فرزندش، اسماعیل که جوان رشیدی شده بود پایه های خانه کعبه را بالا برد

1ـ طبری، ج ۱، ص ١٥٥

2- زَمْزَم یعنی جمع کرد آنها را و اطرافش را بست تا منتشر نشود.

3- فرخی سیستانی، دیوان، ص ۲۳۹

4- ازرقی هروی، دیوان، ص ۱۸

5- امامی هروی، دیوان، ص ۹۳

6- سلمان ساوجی، دیوان، ص ٤٤٩

و این مأموریت الهی را به انجام رساند(1).

ورت باید که سنگ کعبه سازی *** چو اسماعیل فرمان پدر کن(2)

سنایی

چنانکه کعبه ملت بنا نهاد خلیل *** خجسته کعبه دولت بنا نهاده تویی(3)

سید حسن غزنوی

آن بنای انبیا بی حرص بود *** زان چنان پیوسته رونقها فزود

کعبه را که هر دمی عزی فزود *** آن ز اخلاصات ابراهیم بود

فضل آن مسجد ز خاك و سنگ نیست *** لیك در بناش حرص و جنگ نیست

محسنان مردند و احسانها بماند *** ای خنك آن را كه این مركب براند(4)

محمد طبسی

چون که فرس راند به میدان خلیل *** خانه بنا کرد به امر جلیل

1- از آیات قرآن به خوبی استفاده می شود که خانه خدا پیش از ابراهیم ساخته شده بود و او به همراه فرزندش پایه های ساخته شده را بالا آورد. و در احادیث به روشنی اشاره شده که آن خانه در زمان حضرت آدم بنا گردیده بود و در بعضی دیگر از روایات سابقه بنای آن را پیش از آدم و نزد فرشتگان رسانده اند که در مبحث «بیت المعمور» و ناف زمین و «ام القری» و» حجرالاسود» اشاره مختصری به آن شده است.

»واذ یرفع ابراهیم القواعد من البیت و اسماعیل ربّنا تقبّل منّا إنّك أنت السمیع العلیم«، هنگامی که ابراهیم و اسماعیل پایه های خانه کعبه را بالا می بردند (می گفتند) پروردگارا از ما بپذیر که همانا تو شنوا و دانایی.

از آیه ۳۷ سوره ابراهیم هم نتیجه می گیریم که خانه خدا در زمان حضرت ابراهیم وجود داشته است، آن زمانی که حضرت ابراهیم با همسرش هاجر و فرزندش اسماعیل به سرزمین مکه آمد فرمود» :ربّنا إنّي أسكنت من ذريّتي بواد غير ذي زرع عند بيتك المحرّم ;«پروردگارا! من بعضی از فرزندانم را در سرزمینی خشك نزد خانه با حرمت تو سكونت دادم.

و در آیه ۲٦ سوره حج می فرماید:

»و اذ بوأنا لإبراهيم مكان البيتِ أن لا تشرك بي شيئاً و طهّر بيتي للطائفين والقائمين والركّع السجود ;«زمانی که مکان خانه کعبه را برای ابراهیم آماده کردیم (تا آن را بازسازی کند) و اینکه چیزی را شریك من قرار مده و خانه ام را برای طواف کنندگان و قیام کنندگان و رکوع کنندگان و سجود کنندگان پاك گردان.

از این آیه استفاده می شود که خانه کعبه قبل از حضرت ابراهیم هم وجود داشته است که در اثر طوفان نوح ویران و آثارش محو شده بود و خداوند جای آن را به ابراهیم نشان داد (به واسطه وزیدن باد و کنار رفتن خاکها) و او با همراهی فرزندش اسماعیل پایه های خانه را بالا برد.

2ـ سنایی، دیوان، ص ۹۸۰

3ـ سید حسن غزنوی، دیوان، ص ۱۹۷

4ـ محمد طبسی، دیوان، ص ۳۵۱، تا بیت سوم از مولوی نیز نقل شده است، مثنوی به شرح جعفری، ج ۱۰، ص ۱۰۵

خود شده مشغول به کار بنا *** دست به کار و به زبان ربنا

شیره جان آب و گلش از دل است *** کار دل این است نه کار گل است

داد سماعیل مدد کاریش *** کرد خداوند جهان یاریش

کعبه مپندار از آب و گل است *** در تن آفاق به جای دل است

تازه گلی رسته به باغ جهان *** روشن از آن چشم و چراغ جهان

دیر نپاید گل این مرغزار *** تازه شود باز به هر نوبهار(1)

محیی لاری

اعلام عمومی برای حج (وأذّن في النّاس بالحجّ(...

پس از بنای کعبه به دست ابراهیم خداوند به وی دستور داد (2):مردم را دعوت عمومی به حج کن تا پیاده و بر مرکبهای لاغر از هر راه دور بیایند.

فطوبی لبیت کبیت العتیق *** حوالیه من کل فج عمیق

سعدی

ابراهیم سپس، بر مقام ایستاد و صدا زد:

ای مردم! خداوند شما را به سوی حج می خواند. آنگاه مردم در جواب گفتند: »لبيك اللهم لبيك.«(3)

اذن فی الناس ندایی است عام *** تو به جواب آمده بین الانام

کار چو بر وجه ثواب آمدش *** اذن فی الناس خطاب آمدش

خانه دل چون نبود ز آب و گل *** داد اذان تا شنود گوش و دل

هر که در اصلاب و در ارحام بود *** زمزمه صیت اذانش شنود

1- محیی لاری، فتوح الحرمین، ص ٤٠

2- حج /٢٧» ;واذن فی الناس بالحج یا توك رجالاً و علی کل ضامر یأتین من کل فج عمیق) .«رجال جمع راجل به معنی پیاده، و ضامر به معنی حیوان لاغر، و فج به معنی راه و جاده های وسیع، و عمیق به معنی دور است.(

3- یا ایها الناس ان الله دعاکم الی الحج فاجابوا بلبیك اللهم لبیك. (طبرسی، مجمع البیان، ج٧ و ٨، ص١٢٨ و ١٢٩(

هر شنونده به شتابندگی *** ساخته سر را قدم از بندگی

خلق از آن روز قدم سوده اند *** روز و شب از سیر نیاسوده اند

آنکه به ره گم شده و بی کس است *** بانگ خلیلش جرس ره بس است(1)

محیی لاری

عام الفیل و هجوم ابرهه به مکه

هنگامی که عبدالمطلب جد پیامبر خدا ریاست مکه را به عهده داشت ابرهه با سپاهی که مرکب آنان فیل بود برای تخریب خانه خدا به مکه هجوم برد. در نزدیکیهای مکه فیل از حرکت باز ایستاد و پرندگانی نیز از جانب دریا نمایان شدند و با سنگریزه هایی که با خود داشتند لشکر ابرهه را تار و مار کردند و همه با وضع رقت بار و دردناکی به هلاکت رسیدند. آن سال را «عام الفیل» یعنی سال فیل نام نهادند و مبدأ تاریخ قریش شد.

کعبه را می که خواست کرد خراب *** سورة الفیل را بده تفصیل

ناصر خسرو

حبشه تاخته سوی یثرب *** فیل با ابرهه زمرغ هرب(2)

سنایی

یکی اعدات پیل آورد زی کعبه فراوان را *** یکی از کرکسان آورد بر گردونت پیمایی(3)

سنایی

در مکه دین ابرهه نفس علم زد *** تو طیر ابابیل ورا زخم حجر باش

سنایی

گر خلق جهان ابرهه دین تو باشند *** تو بر فلك سیرت ایشان چو قمر باش

سنایی

1- محیی لاری، فتوح الحرمین، ص٤١، و٤٢

2- سنایی، حدیقة الحقیقه، ص ١٨٧

3- سنایی، دیوان، ص ٦٠٠

تا در نوادر قصص آید که ابرهه *** در کفر لشکری سوی بیت الحرم کشید(1)

عبدالواسع جبلی

زهی کعبه ویران کن دیر ساز *** تو ز اصحاب فیلی نه ز اصحاب غار

خاقانی

آنچه دیده دشمنان کعبه از مرغان به سنگ *** دوستان کعبه از غوغا دو چندان دیده اند(2)

خاقانی

با سنگ تو هر که داشت غضبان *** مرغانش کنند سنگ باران(3)

خاقانی

ز اقبال تو سنگسار گردد *** چون پیل زیان رسان کعبه(4)

خاقانی

با قطار خوك در بیت المقدس پا منه *** با سپاه پیل بر درگاه بیت الله میا(5)

خاقانی

ای ابابیل هین که بر کعبه *** لشکر و پیل بی کران آمد(6)

مولوی

همچو آن اصحاب فیل اندر حبش *** کعبه ای کردند و حق آتش زدش

قصد خانه ی کعبه کرده زانتقام *** حالشان چون شد فروخوان از کلام(7)

ذکر اسمعیل و ذبح و جبرئیل *** ذکر قصه ی کعبه و اصحاب فیل(8)

مولوی

1- عبدالواسع جبلی، دیوان، ج ۱، ص ٦٩

2- خاقانی، دیوان، ص ۹٥

3- خاقانی، تحفة العراقین، ص ١٤١

4- خاقانی، دیوان، ص ٤٠٤

5- همان.

6- مولوی، کلیات شمس، ص ٤٠٠

7- مولوی به شرح جعفری، ج ٥، ص ۳۱۲; نیکلسون، ج ۱، ص ٤٠۹; رمضانی، ج ۲، ص ۱۲۳

8- جعفری، شرح مثنوی، ج ۹، ص ۱۱۱; نیکلسون، شرح مثنوی، این بیت را ندارد; رمضانی، شرح مثنوی، ج ۳، ص ۲۰٥

ابرهه با پیل بهر ذل بیت *** آمده تا افکند حی را چو میت

تا حریم کعبه را ویران کند *** جمله را زان جای سرگردان کند

تا همه زوار گرد او تنند *** کعبه او را همه قبله کنند

وز عرب کینه کشد اندر گزند *** که چرا در کعبه ام آتش زنند

عین سعیش عزت کعبه شده *** موجب اعزاز آن بیت آمده

مکیان را عز یکی بد صد شده *** تا قیامت عزشان ممتد شده

او و کعبه اش می شودمخسوف تر *** از چه است این؟ از عنایات قدر

از جهاز ابرهه همچون دده *** آن فقیران عرب منعم شده

او گمان برده که لشکر می کشد *** بهر اهل بیت خود زر می کشد

اندر این فسخ عزایم و آن همم *** در تماشا بوده بر ره هر قدم(1)

مولوی

امتناع پیل از سیران بیت *** با جد آن پیلبان و بانگ هیت

جانب کعبه نرفتی پای فیل *** با همه لت نی کثیر و نی قلیل

گفتیی که خشك شد پاهای او *** یا برد آن جان هول افزای او

پیل را حق جان آگه می کند *** وان خسان را گول و گمره می کند

چونکه کردندی سرش سوی یمن *** پیل نر صد اسبه گشتی گام زن

حس پیل از زخم غیب آگاه بود *** چون بود حس ولی با ورود؟(2)

نصب حجر الاسود به دست امین قریش

پنج سال پیش از بعثت پیامبر گرامی اسلام، کعبه به دنبال جاری شدن سیل ویران شد. قریش خانه کعبه را بازسازی کرد و در هنگام نصب حجرالاسود به اختلاف افتاد. تدبیر پیامبر خدا سبب شد تا سنگ را در پارچه ای نهادند و هر کدام گوشه ای از

1- مولوی، مثنوی، به شرح جعفری، ج ١٤، ص ٤٧٩، نیکلسون، ج ٣، ص ٥٢٦، رمضانی، دفتر ٦، ص ٤١٧

2- مولوی، مثنوی، به شرح جعفری، ج ١٤، ص ١٩٩ سطر ٢١، نیکلسون، ج ٣، ص ٤٢٩، سطر ١٣، رمضانی، دفتر ٦، ص ٣٩٤، سطر ٣

آن را گرفته تا جایگاه نصب آوردند. آنگاه خود آن حضرت حجرالاسود را برداشته در مکان کنونی قرار داد.

نظامی شاعر گرانقدر قرن ششم در بیتی به این حادثه اشاره کردده و در مدح رسول اکرم) صلی الله علیه وآله وسلم (می گوید:

عالم تر، دامن خشك از تو یافت *** ناف زمین، نافه مشك از تو یافت(1)

نظامی

یعنی، مردم تر دامن و گناهکار، خشك دامنی و نیکوکاری از تو یافت و ناف زمین یعنی کعبه، نافه مشك یعنی حجرالاسود را از تو گرفت.

ارتفاع کعبه در این بنا تا حدود نه متر رسید، کعبه تا آن روز سقفی نداشت و اشیای گران قیمت آن از دستبرد و سرقت در امان نبود. از همین رو قریش برای آن سقفی قرار داد و ناودانی نیز در ناحیه ای که حجراسماعیل قرار دارد بر آن نصب کرد.

ماند بر آن وضع ز عهد قریش *** تازه شدش وضع به جهد قریش

شش گز از آن ماند به حجر از برون *** هفت فلك گشت از آن رهنمون

تا که زشش سوی به او رو نهند *** هر چه نه زان روست به یك سو نهند(2)

محیی لاری

بت در بیت الحرام

زمانی که پیامبر خدا برای هدایت مردم برانگیخته شد سراسر سرزمین عربستان را بت و بت پرستی فراگرفته بود. خانه خدا که به دست بت شکن تاریخ، حضرت ابراهیم، بنا شده و مرکز توحید و خدا پرستی بود، پایگاه بت و مرکز بت پرستی شده بود. مردم مکه و اکثریت ساکنین جزیرة العرب، هر يك در منزل خود بتی داشتند که در اوقات گوناگون آن را می پرستیدند و به هنگام خروج از منزل به آن تبرك می جستند .

1- نظامی، مخزن الاسرار، ص١٩٥

2- محیی لاری، فتوح الحرمین، ص ٤٢

بت پرستی از زمان حکومت قبیله جرهم شروع شد. زمانی که آنان ریاست مکه را به دست داشتند، مرم خداپرست مکه بت پرست شدند، زیرا یکی از آنان از شام بتی را به نام هبل به مکه آورد و به تدریج بت پرستی شیوع پیدا کرد. آنها به تعداد روزهای سال، ٣٦٠ بت داشتند و از معروفترین بتهای آنها هبل، لات و عزی بود .ابوسفیان در جنگ احد این بتها را به همراه داشت.

نام بعضی از بتهای آنها در قرآن آمده است. در سوره نجم نام «لات» و «عزی» و «منات «(1)و در سوره نوح نام «ود»، «سواع»، «یغوث»، «یعوق» و «نسر» ذکر شده است.(2)

همیشه خانه ام از نیکوان زیبا روی *** چو کعبه بود به هنگام کفر پراصنام(3)

منطقی رازی

منات و لات و عزی در مکه سه بت بودند *** ز دستبرد بت آرای آن زمان آزر

همه جهان همی آن هر سه بت پرستیدند *** جز آن کسی که بدو بود از خدای نظر

دو زان پیمبر بشکست و هر دو را آن روز *** فکنده بودستان پیش کعبه پای سپر

منات را زمیان کافران بدزدیدند *** به کشوری دگر انداختند از آن کشور(4)

فرخی سیستانی

بود بتخانه ی گروهی ساحت بیت الحرام *** بود بدعت جای قومی بقعه شالنکیان

این دو موضع چون ز دیدار دو احمد نور یافت *** قبله سنت شد این و کعبه خدمت شد آن(5)

سنایی

1- افرأیتم اللات و العزی و منوة الثالثة الاخری، نجم /٢٢

2- ولا تذرن ودا ولا سواعا ولا يغوث و يعوق و نسرا، نوح /۲۳

3- منطقی رازی، شاعران بی دیوان، ص ۲۰۲

4- فرخی سیستانی، دیوان، ص ٦٩

5- سنایی، دیوان، ص ٤۲۱

خانه کعبه گشته بتخانه *** بگرفته به غصب بیگانه(1)

سنایی

گرحرم را چون حریم حرمتت بودی شکوه *** در درون کعبه هرگز نامدی عزی و لات(2)

انوری

چو بت به کعبه نگونسار بر زمین افتد *** به پیش قبله رویت بتان فرخاری(3)

به لا قامت لات بشکست خرد *** به اعزاز دین آب عزی ببرد

نه از لات و عزی برآورد گرد *** که تورات و انجیل منسوخ کرد(4)

سعدی

استمداد از بتها

زمانی که مردم مکه دچار مشکلی می شدند به خانه کعبه که به بتخانه تبدیل شده بود روی می آوردند و از بتها یاری می طلبیدند.

مولوی در کتاب شریف مثنوی در این باره می گوید:

قصه یاری خواستن حلیمه از بتان چون عقیب فطام،

مصطفی - ع - را گم کرد و لرزیدن و سجده بتان و گواهی دادن ایشان

بر عظمت کار مصطفی - ع -

قصه راز حلیمه گویمت *** تا زداید داستان او غمت

مصطفی را چون ز شیر او باز کرد *** بر کفش برداشت چون ریحان و ورد

می گریزانیدش از هر نیك و بد *** تا سپارد آن شهنشه را به جد

1- سنایی، حدیقة الحقیقه، ص ۱۸۷

2- انوری، دیوان، ص ۳٦

3- فرخار: دیر، معبد، بتخانه، و شهری در تبت که بتخانه های آن معروف بوده.

4- سعدی، بوستان، ص ۱۰

چون همی آورد امانت را زبیم *** شد به کعبه و آمد او اندر حطیم

از هوا بشنید بانگی کای حطیم *** تافت بر تو آفتابی بس عظیم

ای حطیم امروز آید بر تو زود *** صد هزاران نور از خورشید جود

ای حطیم امروز آرد در تو رخت *** محتشم شاهی که پیك اوست بخت

ای حطیم امروز بی شك از نوی *** منزل جانهای بالایی شوی

جان پاکان طلب طلب و جوق جوق *** آیدت از هر نواحی مست شوق

گشت حیران آن حلیمه زان صدا *** نی کسی در پیش نی سوی قفا

شش جهت خالی ز صورت وین ندا *** شد پیاپی آن ندا را جان فدا

مصطفی را بر زمین بنهاد او *** تا کند آن بانگ خوش را جست و جو

هین مرا بنمای آن شاه نظر *** کش بود از حال طفل من خبر

برد او را پیش عزی کاین صنم *** هست در اخبار غیبی مغتنم

ما هزاران گم شده زو یافتیم *** چون به خدمت سوی او بشتافتیم

پیر کرد او را سجود و گفت زود *** ای خداوند عرب وی بحر جود

گفت ای عزی تو بس اکرامها *** کرده ای تا رسته ایم از دامها

بر عرب حق است از اکرام تو *** فرض گشته تا عرب شد رام تو

این حلیمه سعدی از امید تو *** آمد اندر ظل شاخ بید تو

که از او فرزند طفلی گم شده است *** نام آن کودك محمد آمده است

چون محمد گفت آن جمله بتان *** سرنگون گشتند و ساجد آن زمان

که برو ای پیر این چه جست و جوست *** آن محمد را که عزل ما از اوست

مانگون و سنگسارانیم از او *** ما کساد و بی عیارانیم از او

آن خیالاتی که دیدندی ز ما *** وقت فترت گاه گاه اهل هوا

گم شود چون بارگاه او رسید *** آب آمد مر تیمم را درید

دور شو ای پیر فتنه کم فروز *** هین ز رشگ احمدی ما را مسوز

دور شو بهر خدا ای پیر تو *** تا نسوزی ز آتش تقدیر تو

زین خبر خون شد دل دریا و کان *** زین خبر لرزان شود هفت آسمان

چون شنید از سنگها پیر این سخن *** پس عصا انداخت آن پیر کهن

از شکوه ترس و لرز آن ندی *** پیر دندانها به هم بر می زدی

آنچنان کاندر زمستان مرد عور *** او همی لرزید و می گفت ای ثبور

چون در آن حالت بدید آن پیر را *** زان عجب گم کرد زن تدبیر را

گفت پیرا گر چه من در محنتم *** حیرت اندر حیرت اندر حیرتم

ساعتی بادم خطیبی می کند *** ساعتی سنگم ادیبی می کند

باد با حرفم سخنها می دهد *** سنگ و کوهم فهم اشیا می دهد

گاه طفلم را ربوده غیبیان *** غیبیان سبز پوش آسمان

از که نالم با که گویم این گله *** من شدم سودایی اکنون صد دله

چشم می انداخت آن دم سو به سو *** که کجایست آن شه اسرار گو

کاین چنین بانگ بلند از چپ و راست *** می رسد یا رب رساننده کجاست

چون ندید آن خیره و نومید شد *** جسم لرزان همچو شاخ بید شد

باز آمد سوی آن طفل رشید *** مصطفی را در مکان خود ندید

حیرت اندر حیرت آمد بر دلش *** گشت بس تاریك از غم منزلش

سوی منزلها دوید و بانگ داشت *** که که بر دردانه ام غارت گماشت

مکیان گفتند ما را علم نیست *** ما ندانستیم کاینجا کودکی است

ریخت چندان اشکها او با فغان *** که از او گریان شدند آن مکیان

سینه کوبان آن چنان بگریست خوش *** کاختران گریان شدند از گریه اش

حکایت آن پیر عرب که دلالت کرد حلیمه را به استعانت بتان(1)

پیر مردی پیشش آمد با عصا *** کای حلیمه چه فتاد آخر ترا؟

کاین چنین آتش ز دل افروختی *** وین جگرها را زماتم سوختی

گفت احمد را رضیعم معتمد *** پس بیاوردم که بسپارم به جد

چون رسیدم در حطیم آوازها *** می رسید و می شنیدم از هوا

من چو آن الحان شنیدم از هوا *** طفل را بنهادم آنجا زآن صدا

1ـ مضمون این داستان که جلال الدین مطرح کرده است در تفسیر ابوالفتوح رازی با تغییر مختصری وارد شده است. ج ٥، ص ٥٤٦ و ٥٤٧

تا ببینم این ندا آواز کیست؟ *** که ندایی بس لطیف و بس شهی است

نه کسی دیدم به گرد خود نشان *** نی ندا می منقطع شد یك زمان

چونکه واگشتم ز حیرتهای دل *** طفل را آنجا ندیدم وای دل

گفتش ای فرزند تو انده مدار *** که نمایم من تو را یك شهریار

که بگوید گر بخواهد حال طفل *** او بداند منزل وتر حال طفل

پس حلیمه گفت ای جانم فدا *** مر تو را ای شیخ خوب خوش ندا

غیرتش از شرح غیبم لب ببست *** اینقدر گویم که طفلم گم شده است

گر بگویم چیز دیگر من کنون *** خلق بندندم به زنجیر جنون

گفت پیرش کای حلیمه شاد باش *** سجده شکر آر و رو را کم خراش

غم مخور یاوه نگردد او ز تو *** بلکه عالم یاوه گردد اندرو

هر زمانش از رشك و غیرت پیش و پس *** صد هزاران پاسبان است و حرس

آن ندیدی کان بتان ذوفنون *** چون شدند از نام طفلت سرنگون

این عجب قرنی است بر روی زمین *** پیر گشتم من ندیدم جنس این(1)

بت شکنی پیامبر)صلی الله علیه وآله (و علی)علیه السلام(

در سال هشتم هجرت پیامبر خدا ـ ص ـ مکه را بدون خونریزی فتح کرد. مردم مکه به مسجدالحرام پناه بردند زیرا پیامبر خدا اعلام کرده بود هر کس به مسجد وارد شود در امان است. پیامبر خدا به طواف پرداخت و در حین طواف و بعد از آن با چوبی که در دست داشت در جلو چشم بت پرستان بتها را یك به یك شکست و هنگام شکستن بتها این آیه را تلاوت می کرد» :وقل جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا«(2)، حق آمد و باطل نابود شد و همانا باطل از نخست نیز نابود بود.

رسید عشق وز اغیار گشت صافی دل *** پیمبر آمد و شد کعبه از بتان خالی(3)

سیف فرغانی

1ـ مولوی، مثنوی به شرح علاّمه محمّدتقی جعفری، ج ۱۰، ص۵۸; نیکلسون، ج ۲، ص ۳۳۳; رمضانی، ج ٤، ص ۲۳۱

2ـ اسراء /۸۱

3ـ سیف فرغانی، دیوان، ج ۲، ص ۱

برخی از این بتها به وسیله امیر مؤمنان علی ـ ع ـ شکسته شد و به علت بلندی دیوارکعبه،علی ـ ع ـ پابر دوش پیامبر ـ ص ـ نهاد و بت بزرگ قریش را بر زمین انداخت.

شرك پادار شد هلاکش کن *** کعبه بتخانه گشت پاکش کن

مر علی را تو این عمل فرمای *** تا نهد بر عزیز کتف تو پای

کعبه از بت به جمله پاك کند *** مشرکان را همه هلاك کند(1)

سنایی

کعبه را از بتان مطهر کن *** شمع توحید را منور کن

سنایی

نگر که پای ابر کتف مصطفی که نهاد *** بتان ز کعبه که افکند و پاك کرد مقام(2)

سوزنی سمرقندی

برید دین اسدالله حیدر کرار *** که پاك کرد حواشی کعبه از اصنام(3)

بدر الدین جاجرمی

ساقی کوثر امام رهنما *** ابن عم مصطفی شیر خدا

گشته اندر کعبه آن صاحب قبول *** بت شکن بر پشتی دوش رسول(4)

عطار

نبی جا برکتف کردی ولی را *** نگه کن پایه قدر علی را(5)

اهلی شیرازی

اعلام ولایت علی)علیه السلام (از سوی پیامبر)صلی الله علیه وآله (در غدیر خم

یکی از حوادث مهمی که در ایام حج و در نزدیکی مکه اتفاق افتاد، اعلام ولایت

1- سنایی، حدیقة الحقیقه، ص ۲۱۳

2- سوزنی سمر قندی، دیوان، ص ۳۲

3- بدرالدین جاجرمی، مونس الاحرار فی دقایق الاشعار، ج ۱، ص ۱٦

4- عطار نیشابوری، منطق الطیر، ص ۲۹

5- اهلی شیرازی، مثنوی شمع و پروانه، ص ٥۷٤

و جانشینی علی ـ ع ـ بود. پیامبر اکرم در اواخر سال دهم هجرت حدود سه ماه قبل از وفات خویش برای آخرین بار عازم مکه گشت. این سفر تاریخی به» حجة الوداع «مشهور شد. وی پس از بازگشت از این سفر، هنگامی که کاروان به «غدیر خم» که نزدیك» جحفه «قرار داشت رسید، از طرف پروردگار علی ـ ع ـ را به جانشینی خویش برگزید .این حادثه تاریخی به صورت متواتر در کتب شیعه و سنی ذکر شده است. اهل تسنن آن را از صد و ده تن از صحابی و هشتاد و نه تن از تابعین نقل کرده اند .این حادثه نه تنها در میان تاریخ نویسان و محدثان و مفسران متواتر است بلکه شعرا نیز پس از این حادثه تا به امروز درباره آن شعر سروده اند .علامه امینی در کتاب گرانقدر «الغدیر» به تفصیل در این باره سخن گفته و اشعار شعرای عرب زبان را از صدر اسلام به بعد ذکر کرده است. در اشعار فارسی نیز این واقعه نه تنها انعکاس وسیع یافته بلکه تأثیر به سزایی نیز در رشد و شکوفایی و غنای آن داشته است و از آن به عنوان» غدیریه «نام برده اند. بیشتر شعرا هنگامی که زبان به مدح علی ـ ع ـ گشوده اند از» غدیر خم» نیز یاد کره اند. نگارنده در صدد جمع آوری اشعاری که در مدح آن حضرت سروده شده نیست که خود کتابی خواهد شد که برای شمارش صفحاتش آب بحر کافی نیست و این در صورتی است که کس را چه زور و زهره که وصف علی کند. به همین جهت وی از میان این مدایح و اوصاف و از بین این مدحیه هایی که در دیوان شعرای فارسی زبان آمده است تنها به ذکر آن بیتهایی پرداخته که به نوعی نام غدیر آمده و به این حادثه تاریخی اشاره شده است.(1)

فرزند اوست حرمت او چون ندانیش *** پس خیره خیره امید چه داری به رحمتش

آگه نه ای مگر که پیمبر که را سپرد *** روز «غدیر خم» ز منبر ولایتش(2)

ناصر خسرو

بنگر که خلق را به که داد و چگونه گفت *** روزی که خطبه کرد نبی بر سر «غدیر«

دست علی گرفت و بدو داد جای خویش *** گردست او گرفت جز از دست او مگیر(3)

1- برخی از ابیات غدیریه از مقاله دکتر سید محمود طباطبایی اردکانی از مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی، شماره ۱ و ۲، سال ۲۹، ص ۱۷۹ اخذ شده است.

2- ناصر خسرو، دیوان، ص ٦١٤

3- همان، ۱۵۸

با خرد باش يك دل و همبر *** چون نبی با علی به روز غدیر

شرف چیز به هنگام پدید آید از او *** چون پدید آید تشریف علی روز غدیر

بر سر خلق مر او را چو وصی کرد نبی *** این به اندوه در افتاد از او آن به زحیر(1)

ناصر خسرو

آنکه بیش از دگران بود به شمشیر و به علم *** و آنکه بگزید و وصی کرد نبی بر سر ماش

آنکه معروف بدو شد به جهان روز غدیر *** وز خداوند ظفر خواست پیمبر به دعاش(2)

ناصر خسرو

پس از خطبه ی غدیر خم شنیدی *** علی او را ولی باشد به پیمان

چنین بوده است پیمان پیمبر *** در آن معدن که منبر کرد پالان(3)

ناصر خسرو مر نبی را «وصی» و هم «داماد» *** جان پیغمبر از جمالش شاد

نائب مصطفی به روز غدیر *** کرده در شرع مر ورا به امیر(4)

سنایی

ولی نعمت اهل دین از رسول *** ولی عهد پیغمبر کردگار(5)

قوامی رازی

همی ندانی ای کوردل به عمری خویش *** که احمد قرشی را وصی که بود و کدام؟

نگر که پای ابرکتف مصطفی که نهاد *** بتان ز کعبه که افکند و پاك کرد مقام؟

نگر که دست که بگرفت مصطفی به غدیر *** که را امام هدی خواند و فخر و زین همام؟

امام آنکه خدای بزرگ، روز غدیر *** به فضل کرد به نزديك مصطفی پیغام(6)

سوزنی سمرقندی

1- همان، ص ۱۹۵ زحیر به معنی صدا و ناله است.

2- همان، ص ۲۲۱

3- همان، ص۳۱۵

4- سنایی، حدیقة الحقیقه، ص ۲۴۷

5- قوامی رازی، دیوان، ص ۱۴۲

6- سوزنی سمرقندی، دیوان، ص ۳۲

حق تعالی گفت در خم غدیر *** با رسول الله ز آیات منیر...

مرتضی ولی عهد من بود *** هر که این سر را نداند زن بود(1)

عطار

نقل دارم از ثقات با صفا *** آنکه روزی حضرت خیر الوری

چون که او برگشت از حج الوداع *** در غدیر خم مکان کرد آن مطاع...

گفت هر کس را منم مولای او *** پس علی مولای او باشد نکو

حیدر از فرمان ربّ کائنات *** شد ولی بر مؤمنین و مؤمنات(2)

عطار

در بیان حدیث نبوی که «من کنت مولاه فهذا علی مولاه»

زین سبب پیغمبر با اجتهاد *** نام خود و آن علی مولا نهاد

گفت هر کو را منم مولا و دوست *** ابن عم من علی مولای اوست

کیست مولا آنکه آزادت کند *** بند رقیت ز پایت بر کند

چون به آزادی نبوت هادی است *** مؤمنان را زانبیا آزادی است

ای گروه مؤمنان شادی کنید *** همچو سرو و سوسن آزادی کنید(3)

مولوی

آن را که پیشوای دو عالم علی بود *** نزد خدای منزلتی بس علی بود...

هر کس که مؤمن است به فرمان مصطفی *** مولاش اگر عناد ندارد علی بود(4)

ابن یمین

می کنم اقرار و دارم اعتقاد آنکه نیست *** در ره دین رهبری همچون تو بعد از مصطفی

1- عطار، مظهر العجائب و مظهر، ص

2- همان.

3- مولوی، مثنوی به شرح جعفری، ج ١٤، ص ٥١٩

4- ابن یمین، دیوان، ص٤٠

ختم شد بر تو ولایت چون نبوت بر رسول *** شیر یزدان ابن عم مصطفی جفت بتول(1)

سلمان ساوجی

بی نور ولایت نبود شمع نبوت *** هم قول رسول است در این نکته مؤید

بابا فغانی

فراز منبر «یوم الغدیر» این رمز است *** که سر زجیب «محمد» «علی» برآورده(2)

نظیری نیشابوری

بنای ابن زبیر

کعبه، پس از ساختمان قریش تا سال ٦٤ هجری، یعنی حدود نود سال هیچ گونه تغییری در آن روی نداد .یزید در سال ٦٤ هجری به جهت سرکوبی عبدالله زبیر که به خانه کعبه پناهنده شده بود آن را ویران ساخت (3). عبدالله زبیر هنگام تجدید بنای خانه

1- سلمان ساوجی، دیوان، ص ٣٢٥

2- نظیری نیشابوری، دیوان، ص ٤٩٤

3- مسلم بن عقبه که فرماندهی سپاه یزید را به عهده داشت پس از کشتار وسیع در مدینه و بی حرمتی به روضه پیغمبر به سمت مکه حرکت کرد تا عبدالله زبیر را که مردم مکه به عنوان خلافت به او گرویده بودند سرکوب کند اما در بین راه در موضعی معروف به» قدیر «در گذشت. پس از او» حصین بن نمیر «فرمانده لشکر شد و مکه را محاصره کرد، عبدالله زبیر با مختار و جمعی دیگر که با او بیعت کرده بودند به کعبه پناهنده شدند، لشکر یزید بر فراز کوههایی که مشرف بر مسجد الحرام بود مستقر شدند و از آنجا به وسیله منجنیق با سنگ و گلوله های نفتی خانه خدا را به آتش بستند در نتیجه بنای کعبه منهدم شد. در همین بین مژده

مرگ یزید به مکه رسید و ابن نمیر دست از محاصره برداشته و عقب نشینی کرد و به دمشق بازگشت. ابن زبیر تا ده سال بعد یعنی تا سال ۷۳ بدون مزاحم ادعای خلافت می کرد و کار او رونق گرفت و بر عراق و عربستان تسلط یافت. از کارهای مهمی که او انجام داد تجدید بنای خانه کعبه بود. اما جرأت و یا گستاخی که از خود نشان داد تغییر بنای خانه بود. او دیوارهای کعبه و کف آن را برداشته و با سطح زمین برابر کرد. در حالی که بنایی که به وسیله قریش انجام پذیرفته بود یك قامت از سطح زمین بلندتر بود. دوم اینکه برای کعبه دو در گذاشت یکی شرقی و دیگری غربی و سوم اینکه حدود سه متر و اندی از جهت حجر اسماعیل بر خانه افزود. او برای توجیه کار خود متوسل به شهادت هفتاد تن از شیوخ شد که گفته بودند بنای قریش بر اساس بنای حضرت ابراهیم بنیان نشده بود. بعضی از صحابه پیغمبر با او به مخالفت برخاستند ولی او استناد به حدیثی که از عایشه شنیده بود کرد. گفت: پیغمبر به عایشه فرمود» :لولا قومك حدیثو عهد بکفر لرددت البیت علی قواعد ابراهیم ولجعلت له بابین شرقیاً وغربیاً ;«اگر قوم تو تازه عهد به کفر نبودند خانه را بر اساس قواعد ابراهیم بنا می کردم و دو باب در جهت شرق و غرب برای او قرار می دادم. سرانجام با سه تغییری که گفته شد ساختمان کعبه را به پایان برد.

خدا در آن تغییراتی داد. بعضی از صحابه پیامبر با او به مخالفت برخاستند. وی به حدیثی که از عایشه شنیده بود استناد کرد و سرانجام با سه تغییر ساختمان کعبه را به پایان برد.

ماند بر آن وضع ز عهد قریش *** تازه شدش وضع به جهد قریش

شش گزاز آن ماند به حجر از برون *** هفت فلك گشت از آن رهنمون

تا که ز شش سوی به او رو نهند *** هر چه نه زان روست به یك سو نهند

کرد در امثال و در اقوال سیر *** چونکه ولی عهد شد «ابن زبیر«

ساخت احادیث نبی را دلیل *** خانه بنا کرد به وضع خلیل(1)

محیی لاری

نه سال بعد، حجاج فرمانده سپاه عبدالملك مروان در سال ۷۳ هـ . ق. برای سرکوبی عبدالله زبیر به مکه لشکر کشید این بار نیز ابن زبیر به کعبه پناه برد و حجاج بن یوسف هم مانند ابن نمیر با منجنیق کعبه را به سنگ و گلوله های نفتی بست حجاج پس از قتل ابن زبیر با مشورت عبدالملك افزوده های ابن زبیر را برهم زد و آن را به همان شیوه ای که قریش ساخته بودند و در زمان رسول گرامی اسلام بود بنا ساخت. کار ساختمان که به اتمام رسید حجاج از امام زین العابدین تقاضا کرد تا حجرالاسود را در محل خود نصب فرماید و ساختمان تا به امروز به جز تعمیرات سطحی به همان شکل دست نخورده باقی مانده است.

باز چو حجاج در آمد به جیش *** قاعده بنهاد به جای قریش

گر چه زده دست بر او اجنبی *** عاد کما عاد بعهد النبی

ریخته و ساخته شد چند بار *** کیست که آگه شود از سرکار(2)

محیی لاری

1- محیی لاری، فتوح الحرمین، ص ۴۲

2- همان.

فصل پنجم

حج و سیاست

یکی از ابعاد مهم و حکمتهای بزرگ حج بعد سیاسی آن است که «از همه ابعاد آن مهجورتر و مورد غفلت تر بوده است.(1)«

نگارنده تنها به حوادثی که در این زمینه در اشعار شاعران تا قرن دهم انعکاس یافته بسنده کرده و اگر بخواهد تمام رویدادهای سیاسی حج را که در شعر شاعران منعکس نشده بررسی کند خود کتابی جداگانه خواهد شد.

ناگفته نماند قیام امام حسین و حرکت آن حضرت از مدینه تا کربلا و بخصوص اقامت چهار ماهه آن امام در مکه که بیانگر بعدی مهم از ابعاد سیاسی حج است در اشعار شاعران بازتاب گسترده و وسیعی داشته است به طوری که کمتر دیوانی را می توان یافت که در این باره قصاید و غزلیات و اشعاری نداشته باشد و در اینجا به جهت گستردگی موضوع درباره این رویداد مهم سخنی نگفته و شاهدی از دواوین

1- امام خمینی، صحیفه نور، ج ۱۹، ص ۴۳

شعرا نیاورده است و فقط به ذکر بعضی از رویدادهای سیاسی دیگر که به حج مربوط است اکتفا کرده است.

عمره قضا و نمایش قدرت

در اواخر سال ششم هجرت، پیامبر خدا به قصد زیارت خانه خدا، با هزار و سیصد تن از یارانش از مدینه روانه مکه شد; اما مشرکین به آنها اجازه ورود ندادند. در نزدیك مکه در مکانی به نام» حدیبیه «عهد نامه ای امضا شد که به قطعنامه «صلح حدیبیه» معروف گردید. یکی از مواد این پیمان این بود که مسلمانان امسال اجازه اعمال عمره ندارند ولی در سال بعد می توانند عمره را در طی سه روز به جا آورند(1).

احمد مرسل بیامد سال اول حج نیافت *** گر نیاید احمد عارف شگفتی کم نمای(2)

سنایی

سال بعد بر اساس این معاهده، پیامبر خدا با دو هزار نفر از یاران خود جهت عمره قضا وارد مکه شدند. کاملاً پیدا بود که عمره پیامبر خدا یك مانور توحیدی با شعارهای توحیدی است. ندای ملکوتی» لبیك اللهم لبیك « منطقه را پوشاند. مشرکین نظاره گر طواف پیامبر خدا شدند. آن حضرت در این سفر به مسلمانان دستور داد شانه های خود را عریان کنند تا مشرکین بازوان قوی و پرتوانشان را بنگرند.

دستور پیامبر خدا درباره عریانی شانه و هروله و رمل (تند رفتن و دویدن) هنگام طواف، یك عمل موقت برای نشان دادن توان مسلمانان بود و از اینکه در سالهای بعد چنین نکردپی می بریم که هدف پیامبر خدا قدرت نمایی و مانور توحیدی

1-» عبدالله رواحه «که زمام شتر پیامبر خدا را در دست داشت با خواندن اشعاری می گفت: ای فرزندان کفر راه را باز کنید بدانید که سعادت در قبول دین رسول خدا است .آنگاه رسول خدا به عبدالله رو کرد و گفت: دعای مخصوص را با آهنگ خود تلاوت کند. (سیره ابن هشام: ج۲، ص۳۷(

وقت نماز ظهر فرا رسید، بلال بر بام کعبه رفت و ندای توحید و شهادتین را سر داد و سپس نماز ظهر را با جماعت و با شکوه هر چه تمامتر برگزار کردند. عظمت و شکوه این اعمال در مردم مکه اثری عمیق گذارد، به طوری که پس از مراجعت مسلمانان به مدینه، عمرو عاص و خالد بن ولید به مدینه آمده و مسلمان شدند.

2- سنایی، دیوان، ص ٦١٠

بوده است(1).

»رمل«(2)، »هروله«(3)، »اضطباع«(4)

گفت نی، گفتمش به وقت طواف *** که دویدی به هروله چو ظلیم

از طواف همه ملائکتان *** یاد کردی به گرد عرش عظیم(5)

ناصر خسرو

هزار هرولی بیش باشد اندر روی *** که کعبه بر سر ایشان همی کند پرواز(6)

سعدی

اگر چه گه سعی در کار علم *** چوحاجی رمل می کنی در مطاف

تو گر کعبه باشی به فضل و شرف *** در این گوی گردان نیاری طواف(7)

یف فرغانی

طرف ردا در کن از دوش راست *** کین و رمل هر دو نخستی رواست

نیست به جز این روش اضطباع *** جلوه نما بر صفت هر شجاع

جرأت و اظهار تجلد نکوست *** خاصه به شغلی که بود بهر دوست

1- شخصی از ابن عباس سؤال کرد که بعضی گمان می کنند که پیامبر خدا به رمل) تند رفتن و دویدن) در هنگام طواف فرمان داده، گفت: هم راست می گویند و هم دروغ. گفتم: چگونه ممکن است؟ گفت: پیامبر خدا برای عمره قضا در حالی وارد مکه شد که مردم مشرك بودند و به آنها گفته بودند که یاران محمّد سختی کشیده و خسته اند و به همین جهت پیامبر خدا ـ ص ـ فرمود» :رحم الله رجلا اراهم نفسه جلداً، فامرهم، فحسروا عن اعضادهم و رملوا بالبیت ثلثة اشواط ;«خدا رحمت کند کسی را که به آنان چالاکی و چابکی خود را نشان دهد، پس آنها را فرمان داد. آنان نیز بازوان خود را برهنه کرده و سه شوط رمل کردند و در این حال پیامبر خدا بر ناقه بود و عبدالله بن رواحه زمام شتر او را در دست داشت و مشرکین روبه روی میزاب و ناودان، آنان را تماشا می کردند، پس از آن بار دیگر پیامبر حج گذارد اما نه خود رمل کرد و نه دیگران را امر به آن نمود. پس هم راست گفتند و هم دروغ. (مستدرك الوسائل: ج۲، ص۱۵۱ و چاپ جدید: ج۹، ص۳۹۵(

2- رمل به معنی تند رفتن هنگام طواف است.

3- هروله نیز به معنی تند رفتن هنگام طواف است که نزد اهل سنت مستحب است. هروله ای نیز در بین صفا و مروه وجود دارد که نزد شیعه و سنی مستحب است.

4- اضطباع به معنی باز گذاشتن بازوی دست راست است که هم اکنون اهل سنت به خصوص در طواف چنین می کنند.

5- ناصر خسرو، دیوان، ص ۳۰۱

6- سعدی، کلیات، قصاید، ص۲۹

7- سیف فرغانی، دیوان، ج ۳، ص ۲٤

از پی نیت سه کرت در طواف *** در تك و دو شو نه به حد گزاف

زانکه بدینسان رمل و اضطباع *** فعل نبی بوده به حج وداع

این سه بود جرأت و فرخندگی *** چار دگر راحت و افکندگی

هر يك از این دوره ز روی نظر *** تابع دوری است ز چرخی دگر

زانکه بود زهره و تیر و قمر *** در تك از آن چار دگر پیشتر(1)

محیی لاری

برائت از مشرکین در روز حج اکبر

در اواخر سال نهم هجرت، پیامبر خدا ـ ص ـ از جانب پروردگار مأموریت یافت تا در روز «حج اکبر» پیامی چهار ماده ای برای مشرکان مکه ابلاغ کند و در طی این پیام آنان وظیفه داشتند در مدت چهار ماه تکلیف خود را با حکومت اسلامی روشن نمایند. این فرمان در نخستین آیات سوره برائت) توبه) چنین آمده است:

اعلامی است از جانب پروردگار و پیامبر وی به مردم در روز «حج اکبر» که همانا خداوند و رسول او از مشرکین بیزارند.(2)

از امام باقر ـ ع ـ درباره مواد پیام برائت نقل شده که علی ـ ع ـ در مراسم حج آن سال خطبه ای خواند و فرمود:

از این پس نباید هیچ برهنه ای طواف خانه خدا کند و هیچ بت پرستی حق شرکت در مراسم حج ندارد. و کسانی که پیمانشان با پیامبر ـ ص ـ مدت دارد تا پایان مدت محترم است و آنها که پیمانشان مدت ندارد. مدتش چهار ماه خواهد بود.(3)

از این پیام نتیجه می گیریم که حج تنها برای انجام مناسك و اعمال عبادی نیست بلکه الغای پیمان مشرکین و ممنوع بودن ورود آنها در خانه خدا و اعلام بیزاری و برائت از آنها که یکی از مهمترین اعمال سیاسی است در مکه و در سرزمین منی انجام پذیرفته است.

1ـ محیی لاری، فتوح الحرمین، ص٤٥

2ـ واذان من الله و رسوله الی الناس یوم الحج الاکبر ان الله بریٌ من المشرکین و رسولُه.

3ـ تفسیر مجمع البیان، ج ٥، ذیل آیات نخستین سوره توبه، تفسیر نمونه، ج ٧، ذیل آیات مورد نظر.

ای زبان آفتاب احرار کیهان را بگوی *** دولتی کز حج اکبر حاج کیهان دیده اند(1)

خاقانی

عید قربان است و ما را شوق کویت در سراست *** زانکه طوف کعبه کوی تو حج اکبر است(2)

فیضی

حاجیان کعبه در هر سال حجی می کنند *** خاکساران تو را هر روز حج اکبر است(3)

فیضی

تا ابد باد درت قبله گه و کامروا *** که طواف حرمت را حج اکبر گیرند(4)

فیضی

حج اکبر در ضرب المثل نیز آمده است مانند :دل به دست آور که حج اکبر است.(5)

دل به دست آور که حج اکبر است *** از هزاران کعبه یك دل بهتر است

کعبه بنیاد خلیل داور است *** دل گذرگاه خلیل اکبر است(6)

فرزدق و مدح کردن امام سجاد در کنار کعبه

هشام فرزند عبدالملك پنجمین خلیفه اموی برای انجام مراسم حج به مکه رفت. هنگام طواف نتواست حجرالاسود را استلام کند، جایگاهی در کنار کعبه برای او مهیا کردند. او در آنجا نشست و جمعی از شامیان

در اطراف او حلقه زدند. در این هنگام چشمش به امام زین العابدین افتاد که چگونه مردم راه را باز می کنند تا او حجرالاسود را استلام نماید. یکی از شامیان به هشام گفت: این مرد کیست؟ گفت :

1- خاقانی، دیوان، ص ٩٤

2- فیضی، دیوان، ص ١٣٧

3- همان، ص ١٣٧

4- همان، ص٢٠

5- دهخدا، امثال و حکم.

6- مولوی، مثنوی، به شرح جعفری، ج ٩، ص ٢٧٢; نیکلسون، ج ٢، ص ٢٧٨; رمضانی، ج ٤، ص ٢١٦

نمی شناسم .فرزدق با آنکه مداح بنی امیه بود نتوانست این حق پوشی را تحمل کند گفت: «ولکنی اعرفه» من او را می شناسم سپس بالبداهه و بی درنگ در وصف امام سجاد قصیده ای که ٤١ بیت است سرود:

هذا الذی تعرف البطحاء و طأته *** والبیت یعرفه والحل والحرم

هشام از این سروده غضبناك شد و فرزدق را به زندان انداخت و نام او را از دفتر جایزه بگیران حذف کرد. امام سجاد وقتی ماجرا را شنید دوازده هزار درهم برای او فرستاد، ولی وی نپذیرفت و گفت برای صله شعر نسرودم و فقط برای خشنودی خدا و رسول شعر گفتم. امام سجاد پیام فرستاد و فرمود: به خاطر حقی که من بر تو دارم این مبلغ را بپذیر. و آنگاه فرزدق مبلغ را پذیرفت. امام سجاد برای رهایی او از زندان دعا کرد. او پس از آزادی خدمت امام سجاد رسید و عرضه داشت هشام نام مرا از دیوان عطا محو کرده. امام سجاد عطایی که چهل سال او را کفایت کند به او عنایت کرد.جامی این قصیده را در «سلسلة الذهب» به فارسی به نظم در آورده و در آخر می گوید: شخصی پس از وفات فرزدق او را در خواب دید از او پرسید که خدای با تو چه کرد؟ گفت: خدا مرا به سبب آن قصیده که در مدح امام سجاد گفتم آمرزید. جامی می گوید: اگر خداوند به برکت این قصیده همه عالم را بیامرزد شایسته و سزاوار است.

نتیجه مهمی که از این حادثه گرفته می شود این است که امام سجاد قصیده فرزدق را که کاملاً سیاسی بود و در کنار کعبه سروده شد ستود و حرکت معترضانه او را بر ضد هشام تأیید کرد و در زندان برای او صله فرستاد و پس از آزادی، از او دلجویی کامل نمود. چنانکه جامی خود در آخرین بیت این قصیده می فرماید:

مستعد شد رضای رحمان را *** مستحق شد ریاض رضوان را

زانکه نزدیك حاکم جابر *** کرد حق را برای حق ظاهر

در تعریف و تمدیح امام زین العابدین ـ ع ـ

پور عبدالملك به نام هشام *** در حرم بود با اهالی شام

می زد اندر طواف کعبه قدم *** لیکن از ازدحام اهل حرم

استلام حجر ندادش دست *** بهر نظاره گوشه ای بنشست

ناگهان نخبه نبی و ولی *** زین عباد بن حسین علی

در کسای بهاء و حله نور *** بر حریم حرم فکند عبور

هر طرف می گذشت بهر طواف *** در صف خلق می فتاد شکاف

زد قدم بهر استلام حجر *** گشت خالی ز خلق راه گذر

شامیی کرد از هشام سؤال *** کیست این با چنین جمال و جلال

از جهالت در آن تعلل کرد *** وز شناساییش تجاهل کرد

گفت نشناسمش ندانم کیست *** مدنی یا یمانی یا مکی است

بو فراس آن سخنور نادر *** بود در جمع شامیان حاضر

گفت من می شناسمش نیکو *** زو چه پرسی به سوی من کن رو

آن کس است این که مکه و بطحا *** زمزم و بوقبیس و خیف و منا

حرم و حل و بیت و رکن و حطیم *** ناودان و مقام ابراهیم

مروه، سعی صفا حجر عرفات *** طیبه و کوفه کربلا و فرات

هر یك آمد به قدر او عارف *** بر علو مقام او واقف

قرة العین سید الشهداست *** زهره شاخ دوحه زهراست

میوه باغ احمد مختار *** لاله راغ حیدر کرار

چون کند جای در میان قریش *** رود از فخر بر زبان قریش

که بدین سرو ستوده شیم *** بی نهایت رسید فضل و کرم

ذروه عزت است منزل او *** حامل دولت است محمل او

از چنین عز و دولت ظاهر *** هم عرب هم عجم بر او قاصر

جد او را بمسند تمکین *** خاتم انبیاست نقش نگین

لایح از روی او فروغ هدی *** فایح از خوی او شمیم وفا

طاعتش آفتاب روز افروز *** روشنایی فزای و ظلمت سوز

جد او مصدر هدایت حق *** از چنان مصدری شده مشتق

از حیا نایدش پسندیده *** که گشاید به روی کس دیده

خلق از او نیز دیده خوابانند *** کز مهابت نگاه نتوانند

نیست بی سبقت تبسم او *** خلق را طاقت تکلم او

در عرب در عجم بود مشهور *** کو مدانش مغفلی مغرور

همه عالم گرفت پرتو خور *** گر ضریری ندید از آن چه ضرر

شد بلند آفتاب بر افلاك *** بوم از آن گرنیافت بهره چه باك

بر نکو سیرتان و بد کاران *** دست او ابر موهبت باران

فیض آن ابر بر همه عالم *** گر بریزد نمی نگردد کم

هست از آن معشر بلند آیین *** که گذشتند ز اوج علیین

حب ایشان دلیل صدق و وفاق *** بغض ایشان نشان کفر و نفاق

قربشان پایه علو و جلال *** بعدشان مایه عتو و ضلال

گر شمارند اهل تقوی را *** طالبان رضای مولی را

اندر آن قوم مقتدا باشند *** واندر آن خیل پیشوا باشند

گر بپرسد ز آسمان بالفرض *** سایلی من خیار اهل الارض

بر زبان کواکب و انجم *** هیچ لفظی نیاید الا هم

هم غیوث الندی اذا وهبوا *** هم لیوث الثری اذا نهبوا

ذکرشان سابق است در افواه *** بر همه خلق بعد ذکر الله

سر هر نامه را رواج فزای *** نام ایشانست بعد نام خدای

ختم هر نظم و نثر را الحق *** باشد از یمن نامشان رونق

غضب کردن هشام بر فرزدق و حبس کردن وی

چون هشام آن قصیده غرا *** که فرزدق همی نمود انشا

کرد از آغاز تا به آخر گوش *** خونش اندر رگ از غضب زد جوش

بر فرزدق گرفت حالی دق *** همچو بر مرغ خوش نوا عقعق

ساخت در چشم شامیان خوارش *** حبس فرمود بهر آن کارش

اگرش چشم راست بین بودی *** راست کردار و راست دین بودی

دست بیداد و ظلم نگشادی *** جای آن حبس خلعتش دادی

ای بسا راست دین که شد مبدل *** از حسد حس او وشد احول

آنکه احول بود ز اول کار *** چون شود حالش از حسد هش دار

آفت دیده حسد رمد است *** رمد دیده خرد حسد است

از حسد دیده خرد شد کور *** وز رمد دیده حسد بی نور

جان حاسد ز داغ غم فرسود *** وز غم آسوده خاطر محسود

دایماً از طبیعت فاسد *** بر خدا معترض بود حاسد

که چنان مال یا منال چرا *** مر فلان را همی دهد نه مرا

گر بدانم نمی کند خوش دل *** کاش از او نیز داردش زایل

حسد المرء یأکل الحسنات *** وان اعتاد کسبها سنوات

نکشد از شر شرر هیزم *** آن ضرر کز حسد کشد مردم

آن حسد خاصه کاهل نفس و هوا *** می برند از گزیدگان خدا

جای اینان مقر قرب و وصال *** جای آنان جحیم بعد و نکال

ز آسمان مه همی دهد پرتو *** بر زمین سگ همی زند عوعو

ز آسمان خور همی درخشد فاش *** بر زمین کور می شود خفاش

خبر یافتن امام زین العابدین از مدیح فرزدق

و دوازده هزار درهم فرستادن برای وی

قصه مدح بو فراس رشید *** چون بدان شاه حق شناس رسید

از درم بهر آن نکو گفتار *** کرد حالی روان ده و دوهزار

بو فراس آن درم نکرد قبول *** گفت مقصود من خدا و رسول

بود از آن مدح نی نوال و عطا *** زانکه عمر شریف را ز خطا

همه جا از برای هر همجی *** کرده ام صرف در مدیح هجی

تافتم سوی این مدیح عنان *** بهر کفارت چنان سخنان

قلته خالصاً لوجه الله *** لالان استعین ما اعطاه

قال زین العباد و العباد *** ما نودیه عوض لایر داد

زآنکه ما اهل بیت احسانیم *** هر چه دادیم باز نستانیم

ابر جودیم بر نشیب و فراز *** قطره از ما به ما نگردد باز

آفتابیم بر سپهر علا *** نفتد عکس ما دگر سوی ما

چون فرزدق به آن وفا و کرم *** گشت بینا قبول کرد درم

از برای خدای بود و رسول *** هر چه آمد از او چه رد چه قبول

بود از آن هر دو قصدش الحق حق *** می کنم من هم از فرزدق دق

رشحه ای زان سحاب لطف و نوال *** که رسیدش از آن خجسته مآل

زان حریفم اگر رسد حرفی *** بندم از دولت ابد طرفی

صادقی از مشایخ حرمین *** چون شنید آن نشید دور از شین

گفت نیل مراضی حق را *** بس بود این عمل فرزدق را

که جز اینش ز دفتر حسنات *** بر نیاید نجات یافت نجات

مستعد شد رضای رحمن را *** مستحق شد ریاض رضوان را

زآنکه نزدیك حاکم جابر *** کرد حق را برای حق ظاهر(1)

جامی

قیام امام زمان از کنار کعبه

از دیگر رویدادهایی که آشکارا به بعد سیاسی حج عنایت دارد این است که حضرت مهدی ـ ع ـ در کنار کعبه قیام و ظهور می کند و گروه زیادی از مردم بین رکن و مقام با آن حضرت بیعت می نمایند. این عمل بیانگر این است که نه تنها مطرح کردن مسائل سیاسی در مراسم حج جایز است که آغاز قیام و نهضت آخرالزمان نیز از آنجا صورت می پذیرد.

چو آید به سر مدت مصلحت *** نشیند ز باران رحمت غبار

برون آید از کنج، عیار دین *** جهان را زعدلش بگردد عیار

ز کعبه ندا در دهد جبرئیل *** که باطل نهان گشت و حق آشکار(2)

قوامی رازی

1- جامی، سبحة الابرار، ص ۲۲۵ تا ۲۳۱

2- قوامی رازی، دیوان، ص ۱٤٤

فصل ششم

پیش از شروع این مبحث لازم به تذکر است که علاوه بر فصل ششم در همه فصلهای این کتاب به نوعی حج از نظر عرفان بحث شده است، به ویژه در بخشهایی از مقدمه و نیز در اواخر فصل اول زیر عنوان آرزوی وصال کعبه به بعد و همچنین در اواسط فصل دوم زیر عنوان آویزان شدن به پرده کعبه تا سمت کعبه و نیز در همه مباحث فصل هفتم.

حج در آینه عرفان

یکی از عمیق ترین نگاههایی که تاکنون به حج شده است نگاه عرفانی است. اساساً نگاه عرفا به حج با دیگر نگاهها فرقی اساسی دارد. آنها پوست و قشر و ظاهر را رها کرده در جستجوی لب و مغز آنند و از اعمال ظاهر به باطن و از بیرون به درون نگریسته و از پوست به دوست و از خانه به خدای خانه نظر کرده اند.

»هجو یری (1)«گوید:

حج دو گونه است: در غیبت و در حضور، آنکه از خدا غایب است در مکه نیز همچنان است که در خانه خویش، و آنکه با خداست در خانه خود چنان است که در خانه کعبه، و مقصود از حج نه دیدن خانه خدا که دیدن خانه خدا است(2).

1- ابوالحسن علی بن عثمان الجلابی الهجویری الغزنوی، صاحب «کشف المحجوب»، یکی از عرفای بنام قرن چهارم هجری است.

2- هجو یری، کشف المحجوب، از ص ۹۱، به بعد.

کوی دوست و روی دوست

یکی از نگاههای عرفانی به حج تفاوت قائل شدن بین کوی دوست و روی دوست است. چنانکه عارفان گفته اند:

حج دو نوع است: یکی قصد کوی دوست و آن حج عوام است و یکی میل روی دوست و آن حج خاص انام است(1).

اما در حقیقت باید گفت کوی دوست، همان روی دوست است و منظور عارف از رفتن به کعبه دیدن خدای کعبه است و در حقیقت کعبه هم یار است و هم دیار. و عارف، کعبه را چون کوی دوست است می خواهد. اگر در کعبه نشانی از دوست نباشد سنگ و گلی بیش نیست و اگر کعبه قبله گشته است از این جهت است که آن را بر سر کوی دوست بنیاد نهاده اند.

بنیاد کعبه بر سر کویت نهاده اند *** زان گشت قبله همه اخیار و اصفیا

مولوی در دیوان شمس گوید: ای کسانی که به حج رفته و خانه بدون صاحبخانه را دیده اید و نتوانسته اید جمال محبوب را مشاهده کنید شما دستاوردی از این سفر جز رنج و سرگردانی در بادیه ندارید. اگر توانسته اید با دیدن خانه، صاحبخانه را بیابید باید آثار این دریافت در شما وجود داشته باشد و اگر به راستی خواجه خانه را پیدا کرده اید چه نشانی با خود دارید؟ اگر گل باغ وصل را بوییده اید کجاست دسته های گل و دستاوردهای این وصال؟ و اگر به دریای وصال، وصل شده اید و به اقیانوس عشق پرودگار پیوسته اید کجاست گوهرهای درخشان و ثمرات این پیوستگی؟

ای قوم به حج رفته کجایید کجایید *** معشوق همینجاست بیایید بیایید

معشوق تو همسایه و دیوار به دیوار *** در بادیه سرگشته شما در چه هوایید

گر صورت بی صورت معشوق ببینید *** هم خواجه و هم خانه و هم کعبه شمایید

ده بار از آن راه بدان خانه برفتید *** یك بار از این خانه بر این بام برآیید

آن خانه لطیف است نشانهاش بگفتید *** از خواجه آن خانه نشانی بنمایید

یکدسته گل کو اگر آن باغ بدیدیت *** یك گوهر جان کو اگر از بحر خدایید

1- ملاحسین واعظ کاشفی، لب لباب مثنوی، ص ۵۱

با این همه آن رنج شما گنج شما باد *** افسوس که بر گنج شما پرده شمایید(1)

از این رو عرفا کسانی را که فقط خانه را می بینند و خدای خانه را نمی نگرند و از ظاهر به باطن و از اسم به معنی نمی روند نکوهش می کنند.

جلوه بر من مفروش ای ملك الحاج که تو *** خانه می بینی و من خانه خدا می بینم(2)

حافظ

سفر کعبه نمودار ره آخرت است *** گر چه رمز رهش از صورت دنیا شنوند

جان معنی است به اسم صوری داده برون *** خاصگان معنی و عامان همه اسما شنوند(3)

خاقانی

و بدین جهت عرفا می گویند:

حج خانه خلیل آسان است; اما حج حرم جلیل کار شیر مردان است (4).ولکل عمل رجال(5).

مولوی در چند جای مثنوی و دیوان شمس این سخن را این گونه بیان می کند: حج اصلاحی و ظاهری زیارت کردن خانه است، اما حج مردان و حج واقعی به گونه ای دیگر است و آن دیدن» ربّ البیت «و خدای خانه است.

آن مجاز است و این حقیقت و مسجد و کعبه جز درون مردان الهی نیست. و این مسجد که در درون اولیاء است جایگاه حضور پروردگار و سجده گاه مردم است و کعبه مردان الهی ازآبو گل نیست بلکه این دل است که «بیت الله «و نظرگاه خلیل اکبر است.

خوش بکش این کاروان را تا به حج *** ای امیر صبر و مفتاح الفرج

حج زیارت کردن خانه بود *** حج رب البیت مردانه بود

1ـ مولوی، کلیات شمس، ص ۲۵۹

2ـ حافظ، دیوان، ص ۲۱۷

3ـ خاقانی، دیوان، ص ۱۰۲

4ـ و ممکن است حدیث امام باقر ـ ع ـ اشاره به همین معنی باشد، آنجا که می فرماید: «ما اکثر الضجیج واقلّ الحجیج»; چه بسیارند ضجه کنندگان و چه کمند حجگزاران.

5ـ لب لباب مثنوی، ص ۵۲

کعبه را گر هر دمی عزی فزود *** آن ز اخلاصات ابراهیم بود

فضل آن مسجد ز خاك و سنگ نیست *** لیك در بناش حرص و جنگ نیست

بر در این خانه گستاخی ز چیست *** گر همی دانید کاندر خانه کیست؟

جاهلان تعظیم مسجد می کنند *** در جفای اهل دل جد می کنند

آن مجاز است این حقیقت ای خران *** نیست مسجد جز درون سروران

مسجدی کان اندرون اولیاست *** سجده گاه جمله است آنجا خداست

کعبه مردان نه از آب و گل است *** طالب دل شو که بیت الله دل است

صورتی کان فاضل و عالی بود *** او ز بیت الله کی خالی بود

کعبه بنیاد خلیل آذر است *** دل نظر گاه خلیل اکبر است(1)

مولوی

مولوی در این باره به بیانی دیگر می گوید: هر کس برای خود قبله ای دارد. ولکلٍّ وجهة هو مُوَلّیها(2)، قبله بنده شکم، سفره است و قبله فیلسوف عقل گرا، خیال و قبله آزمند، کیسه زر، قبله اهل صورت نقش سنگ و قبله ظاهر پرستان، روی زنان و در کل قبله اهل باطل ابلیس است.

اما به عکس، قبله عارف، نور وصال و قبله زاهد، یزدان پاك و قبله باطن بینان پروردگار ذوالمنن و در کل قبله عاشقان، جمال جمیل حق است.

کعبه جبریل و جانها سدره ای *** قبله عبدالبطون شد سفره ای

قبله عارف بود نور وصال *** قبله عقل مفلسف شد خیال

قبله زاهد بود یزدان بر *** قبله مطمع بود همیان زر

قبله معنی روان صبر و درنگ *** قبله صورت پرستان نقش سنگ

قبله باطن نشینان ذوالمنن *** قبله ظاهر پرستان روی زن

قبله عاشق حق آمد ای پسر *** قبله باطل بلیس است ای پدر(4)(3)

مولوی

1ـ مولوی، مثنوی، به شرح جعفری، ج ۹، ص ۲۷۲; نیکلسون ج ۲، ص ۲۷۸; رمضانی، ج ٤، ص ٢١٦

2ـ سوره بقره: آیه١٤٨

3ـ اشاره به آیه ١٤٨ از سوره بقره دارد» :ولِكُلٍّ وِجْهَةٌ هُوَ مُوَلّيهاً ;«هر کس برای خود قبله ای دارد.

4ـ مولوی، مثنوی، به شرح جعفری، ج ۱۳، ص ٦٠٤; نیکلسون ج ۳، ص ۳۸۱; رمضانی، ج ٦، ص ۳۸۰

»عطار نیشابوری «در» مصیبت نامه «می گوید:

آن یکی پرسید از مجنون مگر *** کز کدامین سوی قبله است ای پسر

گفت اگر هستی کلوخی بی خبر *** اینکت کعبه است در سنگی نگر

کعبه عشاق مولی آمده است *** آن مجنون روی لیلی آمده است

چون نه تو اینی نه آن هستی کلوخ *** قبله ات سنگ است ای بی شرم شوخ

گرچه کعبه قبله خلق جهانست *** لیك دایم قبله جای کعبه جانست

در حرم گاهی که قرب جان بود *** صد هزاران کعبه سرگردان بود(1)

عطار در قسمتی دیگر از» مصیبت نامه «می گوید:

عاشقی می رفت سوی حج مگر *** شد بر معشوق بر عزم سفر

گفت اینك در سفر افتاده ام *** هر چه فرمایی به جان استاده ام

در زمان معشوق آن مرد نژند *** نیم خشتی سخت در عاشق فکند

همچو درویش از زمین برداشت مرد *** بوسه بر داد و در او سوراخ کرد

پس به گردن در فکند آن را به ناز *** می نکرد از خویشتن یك لحظه باز

هر که زو پرسید کاین چیست ای عزیز *** گفت از این بیشم چه خواهد بود نیز

در همه عالم بدین گیرم قرار *** کاینم از معشوق آمد یادگار

هر که را بویی رسد از سوی او *** هر دو عالم چیست خاك کوی او

گر از او راهی بود سوی تو باز *** تو از این دولت توانی کرد ناز

گر تو را آن راه گردد آشکار *** هر چه تو گویی بود از عین کار(2)

1ـ عطار، مصیبت نامه، ص۱۹۸ و ۱۹۹

2ـ عطار، مصیبت نامه، ص۲۹۹

مولوی به بیانی دیگر مقصود از حج و طواف را نه طواف در و دیوار که طواف یار و نگار می داند و می گوید:

کعبه جانها تویی، گرد تو آرم طواف *** جغد نیم، بر خراب هیچ ندارم طواف

پیشه ندارم جز این، کار ندارم جز این *** چون فلکم روز و شب پیشه و کارم طواف

بهترازاین یارکیست خوشترازاین کار چیست *** پیش بت من سجود گرد نگارم طواف

رخت کشیدم به حج تا کنم آنجا قرار *** برد عرب رخت من، برد قرارم طواف

تشنه چه بیندبه خواب؟چشمهوحوضو سبو *** تشنه وصل توام، کی بگذارم طواف؟

چونك بر آرم سجود باز رهم از وجود *** كعبه شفيعم شود چونك گزارم طواف

حاجی عاقل طواف چند كند؟ هفت هفت *** حاجی ديوانه ام، من نشمارم طواف

گفتم گل را كه: خار كيست؟ ز پيشش بران *** گفت: بسی كرد او گرد عذارم طواف

گفت به آتش هوا: دود نه در خورد توست *** گفت: بهل تاكند گرد شرارم طواف

عشق مرا می ستود كو همه شب همچو ماه *** بر سر و رو می كند گرد غبارم طواف

همچو فلك می كند بر سر خاكم سجود *** همچو قدح می كند گرد خمارم طواف

خواجه عجب نيست اينك من بدوم پيش صيد *** طرفه كه بر گرد من كرد شكارم طواف

چار طبيعت چو چار گردن حمال دان *** همچو جنازه ميا بر سر چارم طواف

هست اثرهای يار در دمن اين ديار *** ور نه نبودی بر اين تيره ديارم طواف

عاشق مات ويم تا ببرد رخت من *** ور نه نبودی چنين گرد قمارم طواف

سرو بلندم كه من سبز و خوشم در خزان *** نی چو حشيشم بود گرد بهارم طواف

از سپه رشك ما تير قضا می رسد *** تا نكنی بی سپر گرد حصارم طواف

خشت وجود مرا خرد كن ای غم، چوگرد *** تا كه كنم همچو گرد گرد سوارم طواف

بس كنوچون ماهيان باش خموش اندر آب *** تا نه چو تابه شود بر سر نارم طواف(1)

مولوی

عطار نيشابوری در مصيبت نامه به شرح حال غلامی می پردازد كه عاشقانه به سفر حج رفت تا خدای را در خانه اش ببيند ولی نااميد بازگشت.

1- مولوی، ديوان شمس، غزليات، ص ۵۳۱

هندويی بوده است چون شوريده ای *** در مقام عشق صاحب ديده ای

چون به راه حج برون شد قافله *** ديد قومی در ميان مشغله

گفت ای آشفتگان دل ربای *** در چه كاريد و كجا داريد رای

آن يكی گفتش كه اين مردان راه *** عزم حج دارند هم زين جايگاه

گفت حج چه بود بگو ای رهنمای *** گفت جايی خانه ای دارد خدای

هر که آنجا یك نفس ساکن شود *** از عذاب جاودان ایمن شود

شورشی در جان هندوی اوفتاد *** ز آرزوی کعبه در روی اوفتاد

گفت ننشینم به روز و شب ز پای *** تا نیارم عاشق آسا حج به جای

همچنان می رفت مست و بی قرار *** تا رسید آنجا که آنجا بود کار

چون بدید او خانه گفتا کو خدای *** ز آنکه او را می نبینم هیچ جای

حاجیان گفتند ای آشفته کار *** او کجا در خانه باشد شرم دار

خانه آن اوست او در خانه نیست *** داند این سر هر که او دیوانه نیست

زین سخن هندو چنان فرتوت شد *** کز تحیر عقل او مبهوت شد

هر نفس می کرد هر ساعت فغان *** خویشتن بر سنگ می زد هر زمان

زار می گفت ای مسلمانان مرا *** از چه آوردید سرگردان مرا

من چه خواهم کرد بی او خانه را *** خانه گور آمد کنون دیوانه را

گر من سرگشته آگه بودمی *** این همه راه از کجا پیمودمی

چون مرا این جایگه آورده اید *** بی سر و بن سر به ره آورده اید

یا مرا با خانه باید زین مقام *** یا خدای خانه باید والسلام

هر چه او در چشم جز صانع بود *** گر همه صنعت بود ضایع بود

تا که جان داری ز صانع روز و شب *** جان خود را چشم صانع بین طلب(1)

حج در آینه عرفان

شاه داعی شیرازی از جمله کسانی است که کعبه را با هیچ چیز برابر نمی نهد و به کسانی که آدمی را بهتر از کعبه می دانند اعتراض می کند و از زبان کعبه می گوید: انوار پروردگار از میان همه مرا انتخاب کرد و به من روی آورد و من نقطه ای هستم که باید

1- مصیبت نامه، ص۱۹۷ و ۱۹۸

جهان برگرد من بچرخد. کعبه سپس می گوید: اگر چه انسان، مجملی از هستی است ولی باید بر گرد من بچرخد. پس ای انسان! بدان که من در جهان چیستم و مظهر و سایه ذات چه کسی هستم; سر ذات ذو الجلالم.

حکایتی در تحقیق

ابن اعرابی امام اهل کشف *** محیی آثار و نام اهل کشف

گفت بودم در طواف کعبه من *** کعبه با من اندر آمد در سخن

لیك نه در صورت معهود خویش *** سنگوچوبو جامه موجود خویش

بلکه بودی او جوانی، فرخی *** سرو بستان قامتی، تازه رخی

آمده در جلوه صد مرحبا *** خوش میان در بسته پوشیده قبا

من همی کردم طواف اندر مطاف *** ناگهانی با من آمد در مصاف

با من بیچاره کشتی در گرفت *** تند خویی و درشتی در گرفت

هر چه کردم زور او بسیار بود *** زور عالم گوییش در کار بود

چونکه پرخاش و نبرد از حد گذشت *** من فتادم او به رویم در نشست

گفت هان تا چند گویی در جهان *** کآدمی بهتر ز کعبه است اَیْنَ کان

من به جرم آنچه گفتی از تو کین *** می کشم تا آن نگویی بعد از این

تو نمی دانی که بی وصف جهات *** مظهرم من در تجلیهای ذات

تو نمی بینی که چون انوار او *** با همه از من در آورده است رو

تو نه ای واقف که سر ذوالجلال *** چون نمود از مظهر من تان جمال

تو ندیدی نقطه من در میان *** دایره بر گرد آن جمله جهان

گر چه انسان شد ز هستی مجملی *** گرد من می بایدش گشتن بلی

پس بدان که در جهان من چیستم *** مظهر که، ظل ذات کیستم

آنچه آوردم زشیخ با تمیز *** در حقیقت هست کشفی بس عزیز

هر که او نسبت شناس آمد ز عشق *** در مجال اقتباس آمد ز عشق

داند آن که نسبت کعبه بدوست *** از نسبهایی است کان از ذات اوست

وان که خیلی وصفها دایم به او *** در زمانه می شود قایم به او

وین ندانی تو بهل این کشف و باز *** پرتوی دیگر شنو زین نظم ساز

پرتوی دیگرنه شطح است و نه حرف *** بلکه حیرت در چنین دریای ژرف(1)

عارف که وجه خدا را در نظر دارد در وجود حق مستغرق است و به ماسوی نمی اندیشد. این حالت که به عارف دست می دهد حالت استغراق و از خود بی خود شدن گویند. که در این حالت هیچ چیز را به جز خدا نمی بیند و از آنچه که در اطراف او می گذرد غافل است.

مولوی به ذکر داستانی از این گونه زاهدان می پردازد و می گوید: در مسیر راه کعبه در میان بادیه زاهدی غرق عبادت بود و از سموم و بادهای زهر آلود و خطرناك بادیه بیمی به خود راه نمی داد وی بر ریگهای تفتیده بادیه که از شدت گرما دیگ آب را به جوش می آورد به نماز ایستاده بود گویی بر سبزه و گل و بر حریر و حله نشسته ویا بر اسب رهوار سوار است.

زاهدی بد در میان بادیه *** در عبادت غرق چون عبادیه

حاجیان آنجا رسیدند از بلاد *** دیده شان بر زاهد خشك او فتاد

جای زاهد خشك بود، او تر مزاج *** از سموم بادیه بودش علاج

حاجیان حیران شدند از وحدتش *** و آن سلامت در میان آفتش

در نماز استاده بد بر روی ریگ *** ریگ کز تفش بجوشد آب دیگ

گفتیی سرمست در سبزه و گل است *** یاسواره بر براق و دلدل است

یا که پایش بر حریر و حله هاست *** یا سموم او را به از باد صباست

پس بماندند آن جماعت با نیاز *** تا شود درویش فارغ از نماز

چون ز استغراق باز آمد فقیر *** زآن جماعت زنده یی روشن ضمیر

دیدکآبش می چکید از دست و زو *** جامه اش تر بود از آثار وضو

پس بپرسیدش که: «آبت از کجاست؟» *** دست را برداشت کز سوی سماست

گفت: «هر گاهی که خواهی می رسد؟» *** بی ز چاه و بی ز حبل من مسد؟

1ـ شاه داعی شیرازی، دیوان، مثنوی عشق نامه، ص ۲۹۹

مشکل ما حل کن ای سلطان دین! *** تا ببخشد حال تو ما را یقین

وا نما سری ز اسرارت به ما *** تا ببریم از میان زنارها

چشم را بگشود سوی آسمان *** که: «اجابت کن دعای حاجیان»

رزق جویی را زبالا خو گرم *** تو زبالا بر گشودستی درم

ای نموده تو مکان از لامکان *** فی السماء رزقکم کرده عیان

در میان این مناجات ابرخوش *** زود پیدا شد چو پیل آب کش

همچو آب از مشك باریدن گرفت *** در گو و در غارها مسکن گرفت

ابر می بارید چون مشك اشکها *** حاجیان جمله گشاده مشکها

یك جماعت زآن عجایب کارها *** می بریدند از میان زنارها

قوم دیگر را یقین در ازدیاد *** زین عجب، والله اعلم بالرشاد

قوم دیگر ناپذیرا، ترش و خام *** ناقصان سرمدی، تم الکلام(1)

مولوی

این نکته نیز قابل ذکر است که نزد عارف گاهی یك آه که از فراق حج کشیده شود از دهها حج مقبول بالاتر است که در این زمینه در فصل اول زیر عنوان آرزوی وصال کعبه به اختصار سخن گفته شده است.

»عطار «در» مصیبت نامه «به داستان جوانی می پردازد که چون به حج اسلام (حج واجب) نرسید آهی از دل برکشید یکی از عرفا به نام سفیان که آنجا حاضر بود به وی گفت: من چهار حج به جا آورده ام و آنها را با آه تو عوض می کنم. جوان پذیرفت و معامله انجام شد. سفیان در عالم خواب دید تنها تجارت پرفایده ای که در عمر خود انجام داده این معامله بوده است.

شد جوانی را حج اسلام فوت *** از دلش آهی برون آمد به صوت

بود سفیان حاضر آنجا غمزده *** آن جوان را گفت ای ماتم زده

چار حج دارم بر این درگاه من *** می فروشم آن بدین یك آه من

آن جوان گفتا خریدم و او فروخت *** آن نکو بخرید وین نیکو فروخت

1ـ مولوی، مثنوی، به شرح جعفری، ج ٥، ص ٤٣٤ و ٤٣٥; نیکلسون ج ١، ص ٤٦١; رمضانی، ج ٢، ص ١٣٦

دید آن شب ای عجب سفیان به خواب *** کآمدی از حق تعالیش این خطاب

کز تجارت سود بسیار آمدت *** گر به کاری آمد این بار آمدت

شد همه حجها قبول از سود تو *** تو زحق خشنود و او خشنود تو

کعبه اکنون خاك جان پاك توست *** گر حج است امروز بر فتراك توست(1)

حج بر توکل

حج بر توکل بدین گونه بوده که برخی عرفا بدون برداشتن اسباب سفر و بی زاد و راحله به این سفر طاقت فرسا دست می زدند و آن را نشانه توکل می دانستند. از آن جمله» شیخ نصرآباد «است که چهل حج بر توکل انجام داد و» عطار نیشابوری «در» منطق الطیر «به ذکر حکایت آن پرداخته است و به مناسبتی در فصل ششم زیر عنوان «خرابات، دیر، بتخانه» آمده است و با این بیت آغاز می شود:

شیخ نصر آباد را بگرفت درد *** کرد چل حج بر توکل اینت مرد

»عطار نیشابوری «در» اسرارنامه «نیز به نمونه ای دیگر از حج بر توکل اشاره کرده و می گوید:

توکل کرده ای کار اوفتاده *** به جای آورد چل حجّ پیاده

مگر در حج آخر با خبر بود *** گذر کردش به خاطر این خطر زود

که چل حج پیاده کرده ام من *** به انصافی بسی خون خورده ام من

چو دید آن عجب در خود مرد برخاست *** منادی کرد در مکه چپ و راست

که چل حج پیاده این ستمکار *** به نانی می فروشد کو خریدار

فروخت آخر به نانی و به سگ داد *** یکی پیر از پسش در رفت چون باد

زدش محکم قفایی و بدو گفت *** که ای خر این زمان چو خر فروخفت

تو گر چل حج به نانی می فروشی *** قوی می آیدت چندین چه جوشی

که آدم هشت جنت جمله پر نور *** به دو گندم بداد از پیش من دور

1- عطار، مصیبت نامه، ص۳۰۸

نگه کن ای ز نامردی مرایی *** که تا مردان کجا و تو کجایی(1)

از دیگر کسانی که حج بر توکل انجام دادند» حاتم اصم «است که زاد و توشه ای نیز در منزل نگذاشت و همسرش هم مانند او توکل داشت» .سنایی غزنوی «در» حدیقة الحقیقه «به ذکر داستان وی پرداخته و می گوید:

فی توکل العجوز

حاتم آنگه که کرد عزم حرم *** آنکه خوانی ورا به اصم

کرد عزم حجاز و بیت حرام *** سوی قبر نبی علیه سلام

مانده بر جای یك گره زعیال *** بی قلیل و کثیر و بی اموال

زن به تنها به خانه در بگذاشت *** نفقت هیچ نی وره برداشت

مر ورا فرد و ممتحن بگذاشت *** بود و نابود او یکی پنداشت

بر توکل زنیش رهبره بود *** که ز رزاق خویش آگه بود

در پس پرده داشت انبازی *** که ورا بود با خدا رازی

جمع گشتند مردمان بَرِ زن *** شادمان جمله تا درِ زن

حال وی سر به سر بپرسیدند *** چو ورا فرد و ممتحن دیدند

در ره پند و نصیحت آموزی *** جمله گفتند بهر دلسوزی

شوهرت چون برفت زی عرفات *** هیچ بگذاشت مر تو را نفقات

گفت بگذاشت راضیم ز خدای *** آنچه رزق من است ماند بر جای

باز گفتند رزق تو چند است *** که دلت قانع است و خرسند است

گفت چندانك عمر مانده استم *** رزق من كرد جمله در دستم(2)...

»هلالی جغتایی «در» صفات العاشقین «به ذکر داستان عارفی می پردازد که همراه فرزندش به حج رفت. در بین راه با عاشقی برخورد کرد که از روی توکل حج کرده است. عارف او را طلبید و به منزل مقصودش رسانید.

1- عطار، اسرار نامه، ص۸٤

2- سنایی، حدیقة الحقیقه، ص۱۱۷ و ۱۱۸

حکایت عاشقی که به پای توکل راه برید

و در منزل اول به کعبه وصال رسید

...قضا را مرد عارف بعد يك چند *** به سوی کعبه شد همراه فرزند

یکی از عاشقان بی تحمل *** روان برجست از روی توکل

به سر می رفت تا منزلگه او *** که یعنی می نهم سر در ره او

چو در منزل توقف کرد عارف *** بر آن صاحب توکل گشت واقف

طلب کرد و بسی الطاف بنمود *** رسانیدش به منزلگاه مقصود

بلی هر کس توکل همسفر یافت *** به يك منزل وصال کعبه دریافت

الهی تا به کی وابسته باشم *** چه باشد کز تعلق رسته باشم؟

توکل ده کزان خوشنود گردیم *** به گرد کعبه مقصود گردیم(1)

حج خونین

حج چیست از پا و سر بیرون شدن *** کعبه دل جستن و در خون شدن(2)

عطار

عارفان و کسانی که با دیدن خانه، خدای خانه را می بینند و با دیدن کوی دوست به روی دوست نظر می کنند، اینها از هستی خود می گذرند و از وجود و انانیت خویش دست می کشند و درون خویش هیچ چیز به جز خدا نمی بینند و از این جهت غمی جانکاه پیوسته در وجودشان نهفته است که روز به روز آنها را ضعیف تر و چهره آنها را زردتر می کند.

روزی رسول خدا ـ ص ـ جوانی را مشاهده کرد که رنگش پریده و تنش نحیف شده حضرت پرسید: در چه حالی هستی گفت: در حال یقین... پیامبر خدا ـ ص ـ به یارانش فرمود: او بنده ای است که خداوند دلش را به نور ایمان روشن کرده است سپس به جوان گفت: حالت را حفظ کن. جوان گفت دعا کنید شهید شوم. سپس غزوه ای پیش

1- هلالی جغتایی، دیوان، صفات العاشقین، ص۳۱۲

2- عطار، مصیبت نامه، ص۴۳

آمد و جوان در آن جنگ به شهادت رسید(1).

عطار نیشابوری در کتاب الهی نامه در این باره به ذکر حکایتی می پردازد و آن اینکه روزی شبلی برای زیارت خانه خدا عزم سفر کرد .در بادیه جوانی را دید رعنا و خوش اندام که او نیز عزم خانه خدا دارد. پس از گفتگویی از هم جدا شدند. شبلی پس از آنکه به حرم و خانه خدا رسید جوانی لاغر اندام، ناتوان، دل از دست داده و نزدیك به مرگ مشاهده کرد. جوان شبلی را شناخت و به او گفت من همان جوانی هستم که در بادیه دیدی، خداوند مرا به سوی خویش طلبید و هر چه را می خواستم به من داد تا آنکه روزی مرا از خود بیخود کرد و آتش عشق در من انداخت و دلم پرخون گشت و به بیماری و فقر مبتلا شدم و امروز می بینی که به این روز افتاده ام و اینها در اثر این است که می گوید یا باید تو باشی یا ما، باید از هستی خویش بگذری تا جان و خرد را دریابی.

ولیکن تا تو خواهی بود خود را *** نخواهی یافت جان را و خرد را

او سود مرا جز نابودی نمی داند و می گوید: باید از پیش چشم خویش برخیزی تا رهایی یابی.

حکایت شبلی با آن جوان در بادیه

مگر شبلی چو شمعی سر به سر سوز *** به راه بادیه می رفت یك روز

جوانی دید همچون شمع مجلس *** به دست آورده شاخی چند نرگس

قصب بر سر یکی نعلین در پای *** خرامان بالباسی مجلس آرای

قدم می زد به زیبایی و نازی *** چو کبکی کو بود ایمن زبازی

بر او رفت شبلی از سر مهر *** بدو گفت ای جوان مشتری چهر

چنین گرم از کجا رفتی چنین شاد *** جوان ماه رو گفتش ز بغداد

برون رفتم از آنجا صبحگاهی *** کنون در پیش دارم سخت راهی

دو ساعت بود از بنگاه رفته *** برآمد پنج روز از راه رفته

چو شد القصه شبلی تا حرمگاه *** یکی را دید مست افتاده در راه

1- کافی.

سته گشته ضعیف و ناتوان هم *** دلش رفته زدست و بیم جان هم

حکایت کرد شبلی نزد یاران *** که چون دید او مرا آهسته نالان

مرا از پیش کعبه داد آواز *** که ای بوبکر می دانی مرا باز

من آن نازك تن تازه جوانم *** که دیدی در فلان جایی چنانم

مرا با صد هزاران ناز و اعزاز *** به پیش خویش خواند و کرد درباز

به هر ساعت مرا گنجی دگر داد *** به هر دم آنچه جستم بیشتر داد

کنون چون آمدم با خود به یکبار *** بگردانید بر فرقم چو پرگار

دلم خون کرد و آتش در من انداخت *** ز صحن گلشنم در گلخن انداخت

به بیماری و فقرم مبتلا کرد *** ز گردونم به یك ساعت جدا کرد

نه دل ماند و نه دنیا و نه دینم *** چنین کامروز می بینی چنینم

از او پرسید شبلی کای جوانمرد *** چنین کت امر می آید چنان گرد

جوابش داد کای شیخ یگانه *** که را این برگ باشد جاودانه

نمی دانم من مست این معما *** که می گوید تو باشی جمله یا ما

از آن می سوزم و زان می گدازم *** که مویی در نمی گنجد چه سازم

تو خود در پیش چشم خود نشستی *** ز پیش چشم خود بر خیز و رستی

فرستادند بهر سودت اینجا *** ندیدم سود جز نابودت اینجا

چو بهره از همه چیزیت هیچ است *** همه قسمت ز چندین پیچ پیچ است

اگر تو ره روی عمری بسوزی *** که جز هیچت نخواهد بود روزی(1)

عطار نیشابوری

حاجی عارف در اندیشه عرفانی خویش و در اعتقاد و فکر و عمل هیچ چیز به جز خدا نمی بیند و اگر آنی از او غافل شود و به غیر او بیندیشد و غیر او را ببیند شمشیر غیرت پروردگار از نیام کشیده شده و او را تنبیه می نماید.

عطار نیشابوری در الهی نامه به ذکر داستانی در این باره می پردازد و می گوید :

1- عطار نیشابوری، الهی نامه، ص ۱۸۸

ابراهیم ادهم (1)زمانی که به حج می رفت در ذات العرق (2)چشمش به هفتاد جان باخته افتاد از یکی از آنها که نیمه جان بود سبب مرگ را پرسید. وی گفت: ای ابراهیم! بترس از دوستی که با شمشیر بزرگی خویش جان ما را بی باکانه گرفت و ما را مانند کافران رومی به خاك نشاند. او با حاجیان ستیز دارد و جان آنها را می خواهد.

ما هفتاد نفر بودیم و عزم کعبه داشتیم و با هم عهد کرده بودیم که به چیزی جز پروردگار نیندیشیم و به غیری جز او ننگریم و مانند پروانه غرق شمع باشیم. زمانی که بادیه را طی کردیم و به ذات العرق رسیدیم خضر را دیدیم که به ما سلام کرد و ما جواب گفتیم، پس از رفتن او لحظه ای در این اندیشه فرو رفتیم که ما کسانی هستیم که خضر به استقبال ما آمد و از این سفر نیکو، اقبال دیدیم تا این اندیشه غیر الهی از خاطر ما گذشت هاتفی ندا داد: ای مدعیان و دروغگویان! و ای کج روان بی خور و خواب! عهد و قول شما پذیرفته نیست زیرا شما مشغول غیر ما شدید و از این بابت سزاوار مرگ گشتید.

ابراهیم ادهم پرسید پس چرا تو جزء کشته شدگان قرار نگرفتی؟ گفت: به من گفتند تو هنوز خامی، زمانی که پخته گردی به آنها ملحق می شوی تا این بگفت او نیز به آنها پیوست.

حکایت ابراهیم ادهم در بادیه

چنین گفته است ابراهیم ادهم *** که می رفتم به حج دلشاد و خرم

چو چشم من به ذات العرق افتاد *** مرقع پوش دیدم مرده هفتاد

همه از گوش و بینی خون گشاده *** میان رنج خواری جان بداده

چو لختی گرد ایشان در دویدم *** یکی را نیم مرده زنده دیدم

برفته جان و پیوندش بمانده *** شده عمر و دمی چندش بمانده

شدم آهسته پیش او خبر جوی *** كه حالت چیست آخر حال بر گوی

1- یكی از اولیاء الله كه ابتدا تخت نشین بود و سپس به سلك خاك نشینان در آمد.

2- یكی از میقاتهای شش گانه است كه حاجی از آنجا احرام می بندد. (در مبحث میقات و احرام توضیح داده شده است(.

زبان بگشاد و گفتا ای براهیم *** بترس از دوستی كز تیغ تعظیم

به زاری جان ما را كشت بی باك *** به سان كافران روم در خاك

غزای او همه با حاجیان است *** كه با او جان اینها در میان است

بدان شیخا كه ما بودیم هفتاد *** كه ما را سوی كعبه عزم افتاد

همه پیش از سفر با هم نشسته *** به خاموشی گزیدن عهد بسته

دگر گفتیم یك ساعت در این راه *** نیندیشیم چیزی جز كه الله

به غیری ننگریم و جمع باشیم *** چو پروانه غریق شمع باشیم

چو روی اندر بیابان در نهادیم *** به ذات العرق با خضر اوفتادیم

سلامی كرد خضر پاك ما را *** جوابی گشت از ما آشكارا

چو ما از خضر استقبال دیدیم *** از این نیكو سفر اقبال دیدیم

به جان ما چو این خاطر در آمد *** ز پس در هاتفی آخر درآمد

كه هان ای كژ روان بی خورو خواب *** همه هم مدعی هم جمله كذاب

شما را نیست عهد و قول مقبول *** كه غیر ما شما را كرد مشغول

چو از میثاق ما یك ذره گشتید *** زبد عهدی به غیری غره گشتید

شما را تا نریزم خون به زاری *** نخواهد بود روی صلح و یاری

كنون این جمله را خون ریخت برخاك *** نمی دارد زخون عاشقان باك

از او پرسید ابراهیم ادهم *** كه تو از مرگ چون ماندی مسلم

چنین گفت او كه می گفتند خامی *** نبینی تیغ ما چون ناتمامی

چو پخته گردی ای بی روی بی راه *** به ایشان در رسانیمت هم آن گاه

بگفت این و برآمد جان او نیز *** نشان گم گشت چون ایشان از او نیز

چه وزن آرد در این ره خون مردان *** که اینجا آسیا از خونست گردان

گروهی در ره او دیده بازند *** گروهی جان محنت دیده بازند

چو تو نه دیده در بازی و نه جان *** که باشی تو؟ نه این باشی و نه آن

»عطار «در» مصیبت نامه «نیز عاقبت کار حاجیان را سرگردانی، سرنگونی و غرق خون شدن می داند.

کاملی گفته است از پیران راه *** هر که عزم حج کند از جایگاه

کرد باید خان و مانش را وداع *** فارغش باید شد از باغ و ضیاع

خصم را باید خوشی خوشنود کرد *** گر زیانی کرده باشی سود کرد

بعد از آن ره رفت روز و شب مدام *** تا شوی تو محرم بیت الحرام

چون رسیدی کعبه دیدی چیست کار *** آن که نه روزت بود نه شب قرار

جز طوافت کار نبود بر دوام *** کار سرگردانیت باشد مدام

تا بدانی تو که در پایان کار *** نیست کس الاّ که سرگردان کار

عاقبت چون غرق خون افتادن است *** همچو گردون سرنگون افتادن است

آن چه می جویی نمی آید به دست *** وز طلب یك لحظه می نتوان نشست(1)

عطار همچنین ضمن حکایتی دیگر کعبه را عروسی رعنا و سرفراز معرفی می کند که کارش ناز و جلوه گری است و بدین وسیله درویشان را بی جان و جهانیان را حیران و عاشقان را در بند می کند و سرانجام گروهی را می کشد.

در حرم بادی مگر می جسته بود *** شیخ نصرآباد خوش بنشسته بود

جمله استار کعبه در هوا *** خوش همی جنبید از باد صبا

شیخ را خوش آمد آن از جای جست *** در گرفت آن دامن پرده به دست

گفت ای رعنا عروس سرفراز *** در میان مکه بنشسته به ناز

جلوه داده چون عروسی خویش را *** کرده بی جان عالمی درویش را

صد جهان مردم چو حیرانی ز تو *** گشته هر زیر مغیلانی ز تو

عاشقی را هر نفس بندی کنی *** کشته چندین جلوه تا چندی کنی

این تفاخر وین تکبّر تا به کی *** ای میان تو تهی پر تا به کی

گر تو را یك بار «بیتی» گفت یار *** گفت «یا عبدی (2)»مرا هفتاد بار

هر که در سر محبّت بنده شد *** تا ابد هم محرم و هم زنده شد

سر او برتافت از پیشان کار *** دوستان را در ربود از نور و نار

تا ز دوزخ فرد و آزاد آمدند *** بی بهشت عدن دلشاد آمدند(3)

1- عطار، مصیبت نامه، ص۱۹۹

2- عبدی اطعنی حتی اجعلك مثلی.

3- عطار، مصیبت نامه، ص۱۹۹

کوی دوست و روی دوست در شعر

بنیاد کعبه بر سر کویت نهاده اند *** زان گشت قبله همه اخیار و اصفیا

مرغ به گل عاشق است ما به گلستان او *** کعبه ما کوی او کعبه مرغان چمن(1)

حسن دهلوی

گر ببینند کعبه کویش *** اهل تقوا قضا کنند نماز(2)

حسن متکلم

کعبه جان روی جانان دیدن است *** روی او در کعبه جان دیدن است

گر چنین بینی جهان بین خوانمت *** ور نه نابینای بی دین خوانمت(3)

عطار

خوش بکش این کاروان را تا به حج *** ای امیر صبر و مفتاح الفرج

حج زیارت کردن خانه بود *** حج رب البیت مردانه بود(4)

مولوی

تا روی تو قبله نظر کردم *** از کوی تو کعبه دگر کردم(5)

سعدی

هر دو عالم فروغ روی وی است *** کعبه ما هوای کوی وی است(6)

ابن یمین

خضر چو سعی کند در طواف کعبه کویت *** هزار غسل برآرد در آب چشمه حیوان(7)

عماد فقیه کرمانی

1- حسن دهلوی، دیوان، ص ۳۱۰

2- حسن متکلم، تاریخ ادبیات، ص ۸۵۱

3- عطار، مصیبت نامه، ص۱۹۸

4- مولوی، مثنوی به شرح جعفری، ج ۹، ص ۲۷۲; نیکلسون، ج ۲، ص ۲۷۸; رمضانی، ج ٤، ص ۲۱٦

5- سعدی.

6- ابن یمین، دیوان، ص ۲٤۹

7- عماد فقیه کرمانی، دیوان، ص ۲۳۱ و ۲۳۵

طواف حاجیان در کعبه باشد *** طواف عاشقان در کوی جانان(1)

عماد فقیه کرمانی

زایر حرم کعبه گزید از پی فردوس *** ما کوی تو آن کعبه فردوس شما را(2)

سلمان ساوجی

حج صدیقان همه عمره طواف کوی اوست *** هر که راهست این مقام صدق دایم در صفاست(3)

سلمان ساوجی

کعبه روی تو را قبله از آن ساخت جنید *** که نمودش خم ابروی تو محرابی خوش(4)

جنید شیرازی

جلوه بر من مفروش ای ملك الحاج که تو *** خانه می بینی و من خانه خدا می بینم(5)

حافظ

دل کز طواف کعبه کویت وقوف یافت *** از شوق آن حریم ندارد سر حجاز(6)

حافظ

در کعبه کوی تو هر آن کس که در آید *** از قبله ابروی تو در عین نماز است(7)

حافظ

کسی که قبله ابروی تو شناخت اگر *** به سوی کعبه گزارد نماز نیست قبول(8)

حافظ

1- عماد فقیه کرمانی، دیوان، ص ۲۳۱ و ۲۳۵

2- سلمان ساوجی، دیوان، ص ۳٦۷ و ٤٤۸

3- سلمان ساوجی، دیوان، ص ۳٦۷ و ٤٤۸

4- جنید شیرازی، دیوان، ص ۲۳

5- حافظ، دیوان.

6- حافظ، دیوان، ص ۱۲۱

7- همان، ص ٤۳

8- همان، ص ۲٦۲

به عزم کعبه کویت برای دیدن رویت *** قطعت وصل ثقاتی دخلت فی الخلواتی(1)

شمس مغربی

پیش ما کعبه به جز خاك سر کوی تو نیست *** قبله اهل نظر جز خم ابروی تو نیست(2)

ابن نصوح شیرازی

حجاج ره به کعبه اهل صفا نبرد *** تا در حریم تو منزل نیافتند(3)

ابن حسام خوسفی

شرف کعبه بود کوی تو را *** زاده الله تعالی شرفا

زایر کوی تو از کعبه گذشت *** سر کوی تو کجا کعبه کجا(4)

جامی

ای درت کعبه ارباب نجات *** قبلتی وجهك فی کل صفات

بر سر کوی تو ناکرده وقوف *** حاجیان را چه وقوف از عرفات(5)

جامی

هر که دارد وقوف از این سر کوی *** لایرید الوقوف بالعرفات(6)

جامی

چو هست کعبه مقصود کوی او شاهی *** روا مدار که محروم از آن حرم باشیم(7)

امیر شاهی سبزواری

آخر توان به کعبه کویش طواف کرد *** چون عزم کرده و احرام بسته ایم(8)

امیر شاهی سبزواری

1- شمس مغربی، دیوان، ص ۲۰۱

2- ابن نصوح شیرازی، شاعر قرن هشتم.

3- ابن حسام خوسفی.

4- جامی، دیوان، ص ۱۳٤

5- همان، ص ۱۸۲

6- همان، ص ۱۸۷

7- امیر شاهی سبزواری، دیوان، ص ۷۱

8- همان، ص۷۰

حاجی به ره کعبه و من طالب دیدار *** او خانه همی جوید و من صاحب خانه(1)

خیالی بخارایی

بس که از کعبه کوی تو مرا مانع شد *** گر همه قبله شود رو نکنم سوی رقیب

هلالی جغتایی حج و تصوف

در مبحث حج و عرفان درباره دیدگاه عرفا به حج بحث شد که می تواند از یك نظر با دیدگاه صوفیه مشترك باشد; اما به نظر می رسد کمی درباره آن نیز جداگانه بحث شود. برخورد صوفیه و بزرگان آنها با حج دو

گونه بوده است; گروهی هم خود حج می گزاردند و هم دیگران را به سفر حج تشویق می کردند و گروه دیگر این چنین نبودند. در تذکرة الاولیاء از عطار نیشابوری در این باره حکایتی است که:

ابو عمرو بر اثر گناهی، قرآن را فراموش کرد، پیش حسن بصری آمد، حسن گفت: اکنون وقت حج است برو حج بگزار، چون فارغ شوی به مسجد خیف برو که پیری بینی در محراب نشسته... بگو تا دعا کند. بو عمرو همچنان کرد(2).

این گروه نه تنها به مکه می رفتند بلکه مجاور و مقیم مکه نیز می شدند که می توان از مجاورین مکه ابن عربی(3)، ابو محمد خراز و علی بن محمد المزین (4)را نام برد.

گروه دیگر با حج برخورد منفی داشتند و یا از ظاهر گفتار و از حکایات آنها این گونه نتیجه گیری می شود که برخوردشان با حج برخورد نامقبولی است، مانند این حکایت:

نقل است که یکی با» بُشر «مشاورت کرد که دو هزار درم حلال دارم، می خواهم که به حج شوم. گفت: تو به تماشا می روی اگر برای رضای خدای می روی برو و وام کسی بگزار یا بده به یتیم و یا به مردی مقل حال که آن راحت که به دل مسلمانی رسد از صد

1ـ خیالی بخارایی، دیوان، ص ۲۴۱

2ـ عطار نیشابوری، تذکرة الاولیاء، ج ۱، باب ۳، ص ۳۲

3ـ دکتر عبدالحسین زرینکوب، ارزش میراث صوفیه، ص ۱۱۱

4ـ همان، ص ۱۵۸

حج اسلام پسندیده تر. گفت: رغبت حج بیشتر می بینم. گفت از آنك این مالها نه از وجه نیکو به دست آورده ای تا به ناوجوه خرج نکنی قرار نگیری(1).

از یکی از صوفیه قدیم آورده اند که مریدی را گفت به جای مکه رفتن بازگرد و مادرت را خدمت کن! یکی از مشایخ (متوفی ۳۱۹) گوید: «عجب دارم از آنکه به هوای خود به خانه او رود و زیارت کند، چرا قدم بر هوای خود ننهد تا بدو رسد و به او دیدار کند (2).«و از جمله آثار ابوحیان توحیدی متکلم معتزلی مشرب که شکل و نشان صوفیان داشت کتاب «الحج العقلی اذا ضاق القضاء عن الحج الشرعی است» که در سال ۳۸۰ تألیف کرده است و در احوال نظام الملك وزیر قرن پنجم آورده اند که با اجازه ملکشاه عازم حج شد پس چون در آن سوی دجله خیمه زدند فقیری که سیمای صوفیان داشت به چادر وزیر آمد و نامه ای سربسته تقدیم داشت که در آن نوشته بود: پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم را به خواب دیدم فرمود برو به حسن (نظام الملك (بگوی چرا به مکه می روی؟ حج تو همینجاست. مگر امر نکرده بودیم که پیش این ترك (ملکشاه) بایست و حاجتمندان امت را یاری کن ـ و نظام الملك بازگشت(3).

شبیه این داستان را بهاءالدین محمد بلخی معروف به سلطان ولد ـ فرزند مولانا جلال الدین بلخی رومی صاحب مثنوی ـ در دیوان خویش آورده است. با این تفاوت که به جای «ملك» «شیخ «است و فرموده: دور شدن از شیخ و رفتن به کعبه کاری نارواست.

بگو به حاجی ما ارصواب و رواست *** ولیکن از بر شیخت سفر به کعبه خطاست

بدانکه آب چو نبود تیممت نیکوست *** چو آب دست دهد آن تیمم تو هباست

مرادت از حج کردن چو ارتضای حق است *** یقین به خدمت شیخت بدن بهینه رضاست

1- عطار نیشابوری، تذکرة الاولیاء، ص ۱۱۱

2- از تذکرة الاولیاء، ج ۲، ص ۷٤ (احوال محمد بن فضیل بلخی(

3- آدم متز، تمدن اسلامی، ج ۲، ص ٥٦

از این رسی به خدا و از آن به اجر و ثواب *** ثواب اگر چه بلند است این از آن بالاست

ثواب نیز گهی باشدت که بهر خدا *** کنی حجی و طوافی که آن بری زریاست

عبادتی که به اخلاص می کنند از جان *** از آن عبادت در دل اثر حیات و صفاست

ولیك آنچه برای قبول خلقان است *** که تا عوام بگویند کز خواص خداست

یقین بدان که نیرزد به حبه ای آن حج *** چو پر ز رنج و بلا و تهی ز گنج ولاست

کس از کلیم فزونتر نباشد اندر دین *** نه خضر را به دعا او زجان و دل می خواست

اگر نه صحبت او بد ورای طاعتهاش *** چرا ز عشق خضر هر زمان زغم می کاست

دعا چو از دل و جان کرد مستجاب آمد *** رسید زود به مقصود و گشت کارش راست

بدید روی خضر را وشد بر او روشن *** که پیش آن شه بینا نهان ها پیداست

هر آنچه یافت ز طاعت کلیم در همه عمر *** ز خضر برد فزونتر چو از خودی برخاست

اگر نه پاسخ «ارنی»ش «لن ترانی» بود *** خضر بگفت کنون آن گذشت وقت لقاست

ز من بری تو عطایی که جان طاعتهاست *** از آنکه حضرت ما را از آن قبیل عطاست

به هر گدا که رسد پیش من شهی بخشم *** نه شاهیی که ورا عاقبت زوال و فناست

همیشه باشد باقی چو نور حق با حق *** چنانکه نور خور از قرص خوردمی نه جداست

دویی نگنجد هرگز بدان در این وحدت *** وزیر شاه کجا گردد آن خسی (1)که گداست

ولد خموش و مکن شرح حال آن مردان *** که این بداند بی شرح هر که او داناست(2)

سلطان ولد

مولوی نیز در این باره ضمن حکایتی می گوید:

»بایزید «به هنگام سفر حج در پی یافتن خضر زمان خود بود تا آنکه به پیری رسید نابینا، ولی روشن ضمیر با دلی چون آفتاب، پیش او نشست و راهنمایی طلبید. پیر گفت: عزم کجا داری بایزید پاسخ داد: قصد کعبه دارم. گفت زاد و توشه چه با خود داری؟ پاسخ داد: دویست درم نقره.

پیر گفت: اینك بهتر از حج و طواف کعبه را به تو می آموزم و آن این است که هفت بار بر گرد من طواف کنی و درمها را پیش من نهی تا به مراد خویش که حج مقبول است برسی و به حقیقت حق سوگند که خداوند مرا بر بیت خود، کعبه، برگزیده است، زیرا خدای، وقتی کعبه را ساخت درون آن نرفت ولی وقتی که مرا آفرید درون من جای گرفت و از همین رو خدمت به من اطاعت و ستایش خداست و من از خدا جدا نیستم، با چشم بصیرت در من نگاه کن تا نور حق را در بشر ببینی.

خانه ای نو ساخت روزی نومرید *** پیر آمد خانه نو را بدید

گفت شیخ آن نو مرید خویش را *** امتحان کرد آن نکو اندیش را

روزن از بهر چه کردی ای رفیق *** گفت تا نور اندر آید زین طریق

گفت آن فرع است این باید نیاز *** تا از این ره بشنوی بانگ نماز

»بایزید «اندر سفر جستی بسی *** تا بیابد» خضر «وقت خود کسی

1- آن کسی.

2ـ سلطان ولد، دیوان، غزلیات، ص ١٠٦ و ١٠٧

دید پیری با قدی همچون هلال *** دید در وی فر و گفتار رجال

دیده نابینا و دل چون آفتاب *** همچو پیلی دیده هندستان به خواب

چشم بسته خفته بیند صد طرب *** چون گشاید آن نبیند، ای عجب!

بس عجب در خواب روشن می شود *** دل درون خواب روزن می شود

آن که بیدار است و بیند خواب خوش *** عارف است او، خاك او در دیده کش

پیش او بنشست و می پرسید حال *** یافتش درویش و هم صاحب عیال

گفت: عزم تو کجا ای بایزید؟ *** رخت غربت را کجا خواهی کشید؟

گفت: قصد کعبه دارم از پگه *** گفت: هین! با خود چه داری زاد ره

گفت: دارم از درم نقره دویست *** نك ببسته سخت بر گوشه ردی است

گفت: طوفی کن به گردم هفت بار *** وین نکوتر از طواف حج شمار

و آن درمها پیش من نه ای جواد! *** دان که حج کردی و حاصل شد مراد

عمره کردی، عمر باقی یافتی *** صاف گشتی، بر صفا بشتافتی

حق آن حقی که جانت دیده است *** که مرا بر بیت خود بگزیده است

کعبه هر چندی که خانه ی سر اوست *** خلقت من نیز خانه سر اوست

تا بکرد آن خانه را در وی نرفت *** و اندر این خانه، به جز آن حی نرفت

چون مرا دیدی خدا را دیده ای *** گرد کعبه ی صدق برگردیده ای

خدمت من طاعت و حمد خداست *** تا نپنداری که حق از من جداست

چشم نیکو باز کن در من نگر *** تا ببینی نور حق اندر بشر

بایزید آن نکته ها را هوش داشت *** همچو زرین حلقه اش در گوش داشت

آمد از وی بایزید اندر مزید *** منتهی در منتها آخر رسید(1)

این حکایت نیز مانند دو حکایت گذشته ـ که دور شدن از «ملك» و «شیخ» را ناروا می دانست ـ نهی از سفر حج، و امر به طواف برگرد «پیر» دارد و در ظاهر غیر قابل قبول جلوه می کند اما با کمی دقت می توان دریافت که در نظر مولانا و همه عارفان، حجی که بی راهنمایی پیر صورت گیرد حج کوی دوست است نه حج روی دوست، حج

1ـ مولوی، مثنوی، به شرح جعفری، ج ٤، ص ١١٦

خانه است نه حج خدای خانه، حج ظاهر است نه حج باطن و زمانی حج معنی می دهد که با هدایت «پیر طریق» و تحت نظر او باشد و این همان است که در مبحث حج و ولایت گفته شده است که حج بیولایت حج نیست و نه تنها حج که بلکه سایر اعمال نیز در سایه ولایت و رهبری معنی پیدا می کند و چنان که امام باقر می فرماید» :بنی الاسلام علی خمس: علی الصلوة و الزکوة و الصوم و الحج و الولایة ولم یناد بشیء کما نودی بالولایة «اسلام بر پنج پایه استوار است: نماز، زکات، روزه، حج و ولایت و هیچ چیز فراخوانده تر و بااهمیت تر از ولایت نیست(1).

حج و ولایت

یکی از مباحث مهم عرفان جهت پیمودن راه و رسیدن به مقصود، وجود راهنما و مرشد است که به آن «ولی»، «انسان کامل» و «پیر» می گویند .سالك برای پیمودن این راه و جهت رسیدن به قرب پروردگار باید تحت مراقبت این پیر باشد و بدون نظر و سرپرستی او کاری انجام ندهد زیرا او این راه را طی کرده و با خطرات و رموز این راه آشناست. او می تواند هر چه زودتر و بهتر رهرو را به رشد و کمال برساند و به اسرار و معارف و بواطن شریعت آگاه سازد. او می تواند معانی واقعی و حکمتهای عالی احکام را بیاموزد و از ظاهر به باطن سوق دهد. گویا فرقی که بین عرفا و فقها در مسأله «ولی» وجود دارد این است که عارفان

می گویند هر کسی می تواند «ولی» باشد اما فقها می گویند باید این ولی حق و رهبر و انسان کامل، پیامبر و امام و یا جانشین امام باشد; یعنی همانهایی که در قرآن و سنت به صراحت از آنها نام برده شده است(2).

1- اصول کافی، ج ۲، ص ۱۸

2- مضامین بسیاری از احادیث ما این است که هیچ عملی بدون ولایت پذیرفته نیست و شرط پذیرش اعمال «ولایت» است .و چون صحبت ما پیرامون ولایت و حج است فقط اشاره ای به چند حدیث که در این زمینه وارد شده و شرط پذیرش حج را ولایت می داند و امامان معصوم را به عنوان دلیل و راهنما معرفی می کند می اندازیم.

یقین بدان که نیرزد به حبه ای آن حج *** چو پر زرنج و بلا و تهی زگنج ولاست

)سلطان ولد بهاء الدین محمد بلخی پسر مولوی، دیوان، ص۱۰۷(

امام باقر ـ ع ـ در ذیل آیه ۳۷ از سوره ابراهیم می فرماید:

»اما انّه لم يقل الناس كلهم، أنتم أولئك ونظراؤكم، إنّما مثلكم في النّاس مثل الشعرة البيضاء في الثور الاسود او مثل الشعرة السوداء فی الثور الابیض ينبغی للناس أن يحجّوا هذا البيت ويعظّموه تعظيم الله ايّاه وأن يلاقونا حيث كنّا، «نحن الادلاّء على الله) .«ابراهیم: آیه۳۷(

آن حضرت از حرف «من» که در فاجعل أفئدة من الناس تهوي إليهم» به کار رفته نتیجه می گیرد که مقصود، بعضی از مردم هستند نه همه مردم و آن گروه شما و امثال شما هستید. همانا مثل شما در مردمم مانند مثل موی سفید است در موهای سیاه و یا موی سیاه در موهای سفید .سزاوار است که مردم خانه خدا را به خاطر عظمت پروردگار، عظیم بشمارند و سپس هر کجا که ما هستیم به ملاقات ما بیایند و «راهنمایان و دلیلان به سوی خدا ما هستیم». در ارتباط با همین آیه در اصول کافی روایتی از امام باقر ـ ع ـ آمده که:

قال:نظر الى الناس يطوفون حول الكعبة، فقال: هكذا كانوا يطوفون فی الجاهلية، إنّما امروا أن يطوفوا بها، ثمّ ينفروا إلينا فيعلمونا ولايتهم ومودّتهم ويعرضوا علينا نصرهم، ثمّ قرأ هذه الآية : «فاجعل أفئدة من النّاس تهوي إليهم». (اصول کافی، ج۱، ص۳۹۲(

امام باقر ـ ع ـ به مردمی که در حال طواف کعبه بودند نگاه کرد و فرمود: در زمان جاهلیت نیز این چنین طواف می کردند. به این مردم فرمان داده شده که طواف کنند سپس به سوی ما کوچ کنند و ولایت و دوستیشان را اعلام کنند و نصرت و یاری خود را بر ما عرضه نمایند سپس این آیه را تلاوت کرد. و در این زمینه احادیث متعدد دیگری وجود دارد که از آن خودداری می شود. (علل الشرایع، ج۲، ص٤۰٦; اصول کافی، ج۱، ص۳۰۳(

ابن حمزه می گوید: روزی علی بن الحسین ـ علیهما السلام ـ به ما گفت کدام بقعه و سرزمین بر دیگر بقعه ها برتری دارد؟ گفتیم خدا و رسول بهتر می دانند. فرمود: با فضیلت ترین مکانها (کنار کعبه) بین رکن و مقام است و اگر کسی عمر نوح کند و در آن مقام روزها را روزه بدارد و شبها را نماز گزارد سپس مرگ او را فرارسد در حالی که ولایت ما را نداشته باشد هیچ سودی برای او ندارد. (عقاب الاعمال، ص٢٤٤(

وروایت طولانی دیگری نیز به همین مضمون از امام باقر وارد شده که آخر روایت چنین است:

»والله لو أنّ عبداً صفّ قدميه فی ذلك المكان قام الليل مصلياً حتّى يجيئه النهار وصام النهار حتّى يجيئه الليل ولم يعرف حقنا وحرمتنا أهل البيت لم يقبل الله منه شيئاً أبداً.» (عقاب الاعمال، ص٢٦٤(

»به خدا قسم اگر بنده ای در آن مكان ـ ركن اسود و مقام و باب كعبه ـ قدم خود را محكم كند شبها را تا به صبح نماز بخواند و روزها را تا به شب روزه بگيرد ولی حق ما را نشناسد و حرمت ما اهل بيت را نداند هيچ چيز از او پذيرفته نيست.» آری چه شگفت سخنی است» ما اكثر الضجيج واقلّ الحجيج.«

سدير صيرفی گويد: با امام صادق ـ ع ـ در عرفات بودم، ناله حجاج به آسمان بلند بود. با خود گفتم آيا اينها همه بر ضلالت و گمراهيند؟ امام صادق مرا صدا زد و گفت تأمل كن، من تأمل كردم و در اين هنگام جمعيتی از ميمون و خوك مشاهده كردم. (المناقب، ج٤، ص١٨٦، به نقل از الحج فی الكتاب و السنة، ص٣٢٨ و متن حديث چنين است:

وفي المناقب: سدير الصيرفي قال: كنت مع الصادق ـ عليه السلام ـ في عرفات فرأيت الحجيج و سمعت الضجيج فتوسمت و قلت في نفسي، أترى هؤلاء كلهم على الضلال؟ فنادانی الصادق ـ عليه السلام ـ فقال: تأمّل فتأملتهم فإذا هم قردة و خنازير (.در دو روايت ديگر امام باقر به «ابا بصير» و امام سجاد به «زهری» فرمود :ما اكثر الضجيج و اقل الحجيج ;چه بسيارند ضجه كنندگان و چه كمند حجگزاران. (مناقب، ج٤، ص١٨٤ و مستدرك، ج٢، ص١٦٧، وفي المناقب: قال ابو بصير للباقر ـ عليه السلام: ما اكثر الحجيج و اعظم الضجيج، فقال: بل ما اكثر الضجيج و اقل الحجيج. وفي المستدرك: نقلا عن تفسير العسكری ـ عليه السلام ـ قال علی بن الحسين ـ عليهما السلام ـ وهو واقف بعرفات للزهري: كم تقدر ههنا من الناس؟ قال: أقدّر اربعمائة الف و خمسمائة الف كلّهم حجاج قصدوا الله بأموالهم و يدعونه بضجيج أصواتهم فقال له: يا زهري ما اكثر الضجيج و أقلّ الحجيج؟(!، سنايی می گويد:

حسن در بصره پر بينند ليكن در بصره افزون *** بدن در كعبه پر آيند ليكن در نظر نقصان

)سنايی، ديوان، ص٣٠٠(

صد هزار آوازه يابی در هوای حج و ليك *** عالم السر نيك داند های هوی از های های

سنايی

از مجموعه اين روايات می آموزيم كه هيچگاه نبايد بدون ولی زيست و پيوسته بايد با او در تماس بود و از او مسائل و احكام را آموخت و او را به عنوان دليل و راهنما انتخاب كرد و علاوه بر آن بايد حمايت و نصرت خود را بر او عرضه كرد و دوستی و ولايت او را اعلام نمود. عرفا در اين مسأله يعنی اطاعت و پيروی از ولی و برگزيدن او به عنوان رهبر و راهنما با فقها اشتراك دارند و همان گونه كه گفته شد تنها تفاوتی كه ميان آنها موجود است در مصداق «ولی» است كه ولی چه كسی بايد باشد. فقها می گويند: آيا ما حق داريم ولايت هر كسی را كه مدعی رهبری و ولايت باشد بپذيريم يا بايد اين شخص را خدا و پيامبر و يا امام تعيين نمايد. و بدين ترتيب نزد فقها، صاحبان امر و حكومت و ولايت پس از رسول خدا، دوازده امام معصوم و در زمان غيبت صغری «نواب اربعه» می باشند كه نايبان خاص هستند و در زمان غيبت كبری نايبان عام می باشند.

در هر حال نزد» اهل ولا «شرط پذيرش اعمال و گمراه نشدن از صراط مستقيم، پيروی از «ولی»، «امام«، »راهبر»، «شيخ»، «دليل راه» «اديب عشق» و يا به تعبيرات ديگر «خضر»، «مرغ سليمان» و «طاير قدس» است(1).

و حاجی نيز جهت رسيدن به كعبه و برای به سلامت پيمودن اين باديه پرخوف و خطر بايد تحت نظر راهنما حركت كند و بدون راهنمايی و هدايت او قدم از قدم برندارد، زيرا بعد مسافت و سختی راه، بيابانهای پهناور و خشك، بادهای سياه و خارهای زهر آلود، بی آبی و درد و مرگ، وجود دزدان و راهزنان و... همه و همه ايجاب

1- حافظ می گوید:

به کوی عشق منه بی دلیل راه قدم *** که گم شد آنکه در این ره به رهبری نرسید

طی این مرحله بی همرهی خضر مکن *** ظلمات است بترس از خطر گمراهی

من به سرمنزل عنقا نه به خود بردم راه *** قطع این مرحله با مرغ سلیمان کردم

همتم بدرقه راه کن ای طایر قدس *** که دراز است ره مقصد و من نو سفرم

به صد امید نهادیم در این مرحله پای *** ای دلیل دل گمگشته فرو نگذارم

ای بی خبر بکوش که صاحب خبر شوی *** تا راهرو نباشی کی راهبر شوی

در مکتب حقایق و پیش «ادیب عشق» *** هان ای پسر بکوش که روزی پدر شوی

حافظ در این ابیات به صراحت اعلام می دارد که اگر من به جایی رسیدم در سایه رهبری و «دلیل راه» رسیدم و هر چه کوشیدم که بدون راهنما به کوی عشق قدم گذارم میسر نشد.

به کوی عشق منه بی دلیل راه قدم *** که من به خویش نمودم صد اهتمام و نشد

می کند که جهت طی این مسیر وجود «راهنما» «دلیل راه»، «هادی»، «پیر»، «مرشد»، «ولی حق»، و «انسان کامل» لازم است.

»سنایی «در کتاب» حدیقة الحقیقة «به ذکر داستان» حامد لقّاف «می پردازد که در سفرش به سوی کعبه با پیری برخورد می کند که پیر به ارشاد و راهنمایی وی می پردازد.

آن شنیدی که حامد لفاف *** در حریم حرم چو کرد طواف

ناگهی باز خورد بر وی پیر *** آنکه در عصر خود نداشت نظیر

گفت شیخا بگوی تا چونی *** تا به رنج زمانه مرهونی

گفت حالم سلامت و خیر است *** لفظ من سال و ماه لاغیر است

گفت وَیحَكَ سخن خطا گفتی *** همچو نادان به خود برآشفتی

آدمی خیر آنگهی دارد *** که صراط دقیق بگذارد

تو هنوز از صراط نگذشتی *** خیر چون باشد ای دد دشتی

بعد از آن در بهشت و دار سلام *** چون سلامت بود نیافته کام

چون از این هر دو فارغ آیی تو *** آنگهی خیر را بشایی تو

ایمن از هر نهاد زشت شوی *** به سلامت چو در بهشت شوی

مر تو را هست هر دوان در پی *** خویش را خیر گفته عز علی

از حقیقت چنان به دل دوری *** که نه ای اوستاد مزدوری

یك زمان از نهاد خود برخیز *** در ركاب محمدی آویز

آنچه گفته است شرع آمده گیر *** و آنچه مقدور كائنا شده گیر

یك زمان شرع را متابع شو *** بس مرفه به دشت در بغنو(1)

سنایی

مولوی در کتاب مثنوی در داستان حج کردن بایزید بسطامی می گوید: وی هنگام سفر، به دنبال خضر زمان خود می گشت تا او را در این سفر راهنمایی کند که شرح آن در بحث «حج و تصوف» آمده است.

بایزید اندر سفر جستی بسی *** تا بیابد «خضر» وقت خود کسی

1ـ سنایی، حدیقة الحقیقه، ص٤٦٨

مولوی در جایی دیگر از مثنوی درباره ضرورت اتخاذ استاد می گوید:

اگر کسی بدون استاد، شغلی و پیشه ای انتخاب کند باعث رسوایی او می شود و هر که بدون رهبر مسیری را طی کند راه دو روزه را صد ساله می پیماید و هر که در بیابان کعبه بدون راهنما حرکت کند سرگشته و ذلیل می شود و خیلی کم اتفاق می افتد که شخصی بدون راهنما به مقصد برسد، درست مانند آن است که شخص بدون پدر و مادر به دنیا بیاید و یا بدون کسب و کار و به طور اتفاقی به گنجی دست یابد.

هر که گیرد پیشه ای بی اوستا *** ریشخندی شد به شهر و روستا

هر که در ره بی قلاووزی رود *** هر دو روزه راه صد ساله شود

هر که تازد سوی کعبه بی دلیل *** همچون این سرگشتگان گردد ذلیل

زآنکه نادر باشد اندر خافقین *** کآدمی سر برزند بی والدین

مال او یابد که کسبی می کند *** نادری باشد که بر گنجی زند

مصطفایی کو که چشمش جان بود *** تا که رحمن علم القرآن بود

اهل تن را جمله علم بالقلم *** واسطه افراشت در بذل کرم

هر حریصی هست محروم ای پسر *** چون حریصان تك مرو آهسته تر(1)

دیگر شعرا نیز هر کدام به بیانی شرط به سلامت رسیدن به کعبه مقصود را وجود دلیل و راهنما می دانند.

بی تو کس کی به سلامت رسد اندر کعبه *** که به هرگام در آن ره خطری نیست که نیست(2)

قطب الدین بختیار کاکی

ما بی هدایت تو به مجمع کجا رسیم *** هرگز کسی به کعبه نرفته است بی دلیل(3)

عماد فقیه کرمانی

مرا به کعبه مقصود رهنمایی نیست *** میان این همه بیگانه آشنایی نیست

1- مولوی، مثنوی، به شرح جعفری، ج ٦، ص ٣٦٦; نیکلسون ج ٢، ص ٣٤; رمضانی، ج ٣، ص ١٤٦

2- قطب الدین بختیار کاکی، قرن هفتم، دیوان، ص ٦١

3- عماد فقیه کرمانی، دیوان، ص ٢٠٠

مگر دلالت من، خضر پی خجسته کند *** در این میان بیابان که ره به جایی نیست

اگر دلیل نباشد به کعبه نتوان رفت *** ز رهروان چه گشاید که رهنمایی نیست(1)

عماد کرمانی

ترسم نرسی به کعبه ای اعرابی *** کاین ره که تو می روی به ترکستان است

سعدی

کعبه دل(2)

یکی دیگر از نگاههای عارفانه به کعبه، مقایسه کعبه با دل است. در قداست و

1- همان، ص ٣١٢

2- صاحب شرح گلشن راز گوید: دل لطیفه ای است نهانی و دل نفس ناطقه است و محل تفصیل معانی و به معنی مخزن اسرار حق است که همان قلب باشد. و محل ادراك حقایق واسرار معارف است.

دل چه باشد مخزن اسرار حق *** خلوت جان بر سر بازار حق

دل امین بارگاه محرمی است *** دل اساس کارگاه آدمی است

کاشانی می گوید: مراد از دل به زبان اشارت آن نقطه است که دایره وجود از دور حرکت آمد و بدو کمال یافت و سر ازل و ابد را به هم پیوست و مبتدای نظر در وی به منتهای بصر رسید و جمال و جلال وجه باقی بر او متجلی شد و عرش رحمان و منزل قرآن و فرقان و برزخ میان غیب و شهادت و روح و نفس و مجمع البحرین ملك و ملكوت و ناظر و منظور شد. و آن را خلوتخانه محبت خدا دانند که هر گاه از آلودگیهای طبیعت پاك و منزه شود انوار الهی در آن تجلی کرده متجلی به جلوات محبوب گردد.

)از فرهنگ مصطلحات عرفا به نقل از شرح گلشن راز، کشاف اصطلاحات الفنون و اصطلاحات صوفیه.(

صاحب آنند راج در این مورد گوید: دل لطیفه ربانی و روحانی و او حقیقت انسان است و مدرك و عالم و عارف و عاشق و مخاطب و معاتب همان است. هر که دل را دریافت خدا را دریافت و هر که به دل رسید به خدا رسید. دانی که دل چیست و کجاست؟ دل منتظر خداست و مظهر جلال و جمال کبریایی و منظور لطف الهی است و چون قالب رنگ دل گیرد و همرنگ دل شود قالب نیز منظور الهی باشد. (از فرهنگ مصطلحات عرفا به نقل از شرح گلشن راز، کشاف اصطلاحات الفنون و اصطلاحات صوفیه.(

اگر یك قطره را دل برشکافی *** برون آید از او صد بحر صافی

به هر جزوی ز خاك ار بنگری راست *** هزاران آدم اندر وی هویداست

مولوی

درون حبه ای صد خرمن آمد *** جهانی در دل یك ارزن آمد

بدان خردی که آمد حبه دل *** خداوند دو عالم راست منزل

شبستری

ـ شیخ محمود شبستری، مجموعه آثار، به نقل از «لاهیجانی» شرح گلشن راز، ص۷۳

ـ دهخدا، واژه دل.

حرمت دل همین بس که آن را به کعبه تشبیه کرده و با کعبه مساوی و مقابل قرار داده اند و گفته اند:

تا می توانی شکست دل دوستان مخواه *** کاین خانه را به کعبه مقابل نهاده اند(1)

جامی

بلکه پا را از این فراتر نهاده و گفته اند:

دل به دست آور که حج اکبر است *** از هزاران کعبه یك دل بهتر است(2)

و نیز گفته اند دل «بیت الله» و خانه پروردگار است:

کعبه مردان نه از آب و گل است *** طالب دل شو که بیت الله دل است(3)

مولوی

و این تشبیه ـ یعنی تشبیه دل به کعبه ـ یکی از گسترده ترین و بیشترین تشبیهاتی است که عرفا و شعرا در نظم و نثر خود آورده اند و وجه شبه آن را این گونه بیان کرده اند که:

چنانکه در ظاهر کعبه ای است قبله خلق و آن از آب و گل است در باطن نیز کعبه ای است منظور نظر حق و آن دل صاحبدل است.

اگر کعبه گل محل طواف خلایق است، کعبه دل مطاف الطاف خالق است. آن مقصد زوار است و این «مهبط انوار» آنجا خانه است و اینجا «خداوند خانه(4).«

کعبه بنیاد خلیل آزر است *** دل نظر گاه خلیل اکبر است

مولوی

»خواجه عبدالله انصاری «در» مناجات نامه «در مقایسه دل با کعبه گوید:

ای عزیز: در رعایت دلها بکوش و عیب کسان می پوش و دل به دنیا مفروش. بدان که خدای تعالی در ظاهر، کعبه بنا کرده که او را از سنگ و گل است و در باطن کعبه ای ساخته

1ـ جامی، دیوان، ص ۱۲٦

2ـ امثال و حکم، دهخدا، واژه حج.

3ـ مولوی، مثنوی به شرح جعفری، ج ۹، ص ۲۷۲; نیکلسون، ج ۲، ص ۲۸۲; رمضانی، ج ٤، ص ۲۱٦

4ـ ملاحسین واعظ کاشفی، لب لباب مثنوی، ص ٥۱

که از جان و دل است. آن کعبه، ساخته ابراهیم خلیل است و این کعبه، نظرگاه رب جلیل است .آن کعبه، منظور نظر مؤمنان است و این کعبه، نظرگاه خداوند رحمان است. آن کعبه حجاز است و این کعبه راز است. آنجا چاه زمزم است و اینجا آه دمادم، آنجا مروه و عرفات است و اینجا محل نور ذات .حضرت محمد مصطفی ـ ص ـ آن کعبه را از بتان پاك کرده، تو این کعبه را از اصنام هوا و هوس پاك گردان(1).

»محیی لاری «عارف قرن دهم) متوفی ۹٤۳) سخنی فراتر از سخن دیگر عرفا دارد و آن این که کعبه که گروهی آن را آب و گل تصور کرده اند تصوری نادرست است بلکه این کعبه نه تنها گل نیست بلکه در حقیقت دل است که در بدن جهان آفرینش قرار دارد.

کعبه مپندار از آب و گل است *** در تن آفاق به جای دل است

کعبه دل در آینه شعر

کعبه است دل من که بدان کعبه نیاید *** بی دوستی آل نبی قافله حاج(2)

سوزنی

ای سنایی ز جسم و جان بگسل *** هر چه آن غیر اوست ز آن بگسل

چند گردی به گرد کعبه گل *** یك نفس كن طواف کعبه دل(3)

سنایی

دل مؤمن چو کعبه دان به درست *** زمزم و رکن او مبارك و چست(4)

سنایی

کعبه را از بتان مطهر کن *** شمع توحید را منور کن(5)

سنایی

1- خواجه عبدالله انصاری، مناجات نامه.

2- سوزنی، دیوان، ص ۱٤٥

3- سنایی، مثنوی طریق التحقیق.

4- سنایی، حدیقة الحقیقه، ص ٥٨٨، ٣٤٠، ١٤٦

5- سنایی، حدیقة الحقیقه، ص ٥٨٨

از در چشم تا به کعبه دل *** عاشقان را هزار و یك منزل(1)

کعبه دل ز حق شده منظور *** همت سگ بر استخوان مقصور(2)

سنایی

نیست کن هر چه راه و رای بود *** تات دل خانه خدای بود

تا تو را بود با تو در ذات است *** کعبه با طاعتت خرابات است

ور ز ذات تو بود تو دور است *** بتکده از تو بیت معمور است(3)

سنایی

خاك ره عوام زیارتگه خواص *** دل کعبه حقیقت و ما آستانه ایم(4)

ظهیر فارابی

عاشقان اول طواف کعبه جان کرده اند *** پس طواف کعبه تن فرض فرمان دیده اند(5)

خاقانی

آنم که یاد و کعبه مرا حق خدمت است *** آری بر این دو کعبه توان جان نثار کرد(6)

خاقانی

ما شبروان بادیه کعبه دلیم *** وین یك دو روز ترك خرابات می کنیم(7)

عطار

حج چیست از پا و سر بیرون شدن *** کعبه دل جستن و در خون شدن(8)

عطار

1- همان، ص۳٤۰

2- سنایی، حدیقة الحقیقه، ص١٤٦

3- همان.

4- ظهیر فارابی، دیوان، ص ۲٦١

5- خاقانی، دیوان، ص ۹۰

6- همان، ص ۹۰

7- عطار، دیوان، ص ٥١٩

8- عطار، مصیبت نامه، ص٤٥

دل به کعبه می رود در هر زمان *** جسم طبع دل بگیرد زامتنان(1)

مولوی

طواف کعبه دل کن اگر دلی داری *** دل است کعبه معنی تو گل چه پنداری

طواف کعبه صورت حقت از آن فرمود *** که تا به واسطه آن دلی به دست آری

هزار بار پیاده طواف کعبه کنی *** قبول حق نشود گر دلی بیازاری

عمارت دل بیچاره دو صد پاره *** ز حج و عمره به آید به حضرت باری(2)

کعبه مردان نه از آب و گل است *** طالب دل شو که بیت الله دل است

صورتی کان فاضل و عالی بود *** او ز بیت الله کی خالی بود

کعبه بنیاد خلیل آزر است *** دل نظرگاه خلیل اکبر است(3)

مولوی

خربت کعبة قلبی، ذهبت فی العتبات *** ز سیئات همی غافل از پی حسناتی

سعدی

ای کعبه دل کویت، وای قبله جان رویت *** وی باد سمن بویت الحمد و تحیاتم(4)

علاءالدوله سمنانی

کعبه دل بهر عشق دلربا پرداختم *** جان جانان حجره جان مکرم ساختم(5)

علاء الدوله سمنانی

گر پرسد که هر دو جهان *** گفته ای کاندر آدمی است نهان

اندر این کعبه شد به صورت کم *** حجری و اندر آن حجر زمزم

حجرش سازگار و سازنده *** زمزم او حجر گدازنده

پرگهر حجرهاست در حجرش *** زهره طالع ز مطلع فجرش

1- مولوی، مثنوی، به شرح جعفری، ج ۹، ص ۳٤۸; نیکلسون، ج ۲، ص ۳۰۹

2- مولوی، کلیات شمس، ص

3- مولوی، مثنوی، به شرح جعفری، ج ۹، ص ۲۷۲; نیکلسون، ج ۲، ص ۲۸۲

4- علاءالدوله سمنانی، دیوان، ص ۱۵۳

5- همان، ص١٥٤

ذهب و گنج در رصاصه او *** قمر و شمس هر دو خاصه او

خیز و این کعبه را طوافی کن *** به کراماتش اعترافی کن

سعی کن در صفای روح و بدن *** تا شود تن چو جان و جان چون تن(1)

اوحدی مراغی

میان کعبه و ما گرچه صد بیابان است *** دریچه ای زحرم در سراچه جان است

به جان ملازم آن آستانه باش ای دل *** که بار تن به در کعبه بردن آسان است

اگر عزیمت خاك در حرم داری *** کفن بپوش چو آیی چنانکه فرمان است

زبوستان رخت گل کسی تواند چید *** که خار بادیه اش در نظر چو ریحان است

به بال همت اگر می پری ز خار مپرس *** چرا که طایر قدس ایمن از مغیلان است

بیا و بنگر اگر چشم خرده بین داری *** که سنگریزه بطحا عقیق و مرجان است

مپای خواجه که خضر از برای خدمت تو *** زلال برکف و موقوف در بیابان است

شنیده ام که به حجاج عاشقی می گفت *** که کعبه من سرگشته کوی جانان است

طواف کعبه دل گر میسرت گردد *** عماد، حج پذیرفته در جهان آن است(2)

عماد فقیه کرمانی

خانه آسا کعبه دل را بپرداز از بتان *** تا نهندت راستان بر آستان روی نیاز(3)

جامی

آن رهروان که رو به در دل نهاده اند *** بی رنج راه رخت به منزل نهاده اند

تا می توان شکست دل دوستان مخواه *** کاین خانه را به کعبه مقابل نهاده اند(4)

بابا فغانی

جای جانان قلب مومن باشد ای دلبر بدان *** کعبهدل رازیارت کن که کعبه ی سنگ نیست

راه دور کعبه را گم کرده ای حاجی چرا *** کعبهدل رازیارت کن که فرسنگش کم است

1- اوحدی مراغی، دیوان، ص ٥٢٥ و ٥٢٦

2- عماد فقیه کرمانی، دیوان، ص ٤١

3- جامی، دیوان، ص ١٢٦

4- بابا فغانی، دیوان.

کعبه مپندار از آب و گل است *** در تن آفاق به جای دل است

تازه گلی رسته به باغ جهان *** روشن از آن چشم و چراغ جهان

دیر نپاید گل این مرغزار *** تازه شود باز به هر نوبهار(1)

محیی لاری

دور بینان که زکونین نظر برگیرند *** کحل توفیق به اکسیر برابر گیرند

چون نظر بر حرم کعبه دل اندازند *** نه فلك را ز ره پای کبوتر گیرند

چون مقدس قدمان نیت احرام کنند *** کعبه را در حرم دل بت آزر گیرند

حاجیان معنی تجرید اگر دریابند *** از بیابان حرم راه قلندر گیرند

عید ایجاد تو را معتکفان جبروت *** دو جهان خلق دو قربانی لاغر گیرند

تا ابد باد درت قبله گه و کام روا *** که طواف حرمت را حج اکبر گیرند(2)

فیضی

خرابات، دیر، بتخانه

شعرای عارف، اصطلاحات و کلمات بسیاری را به همراه کعبه به کار برده اند که به سه دسته تقسیم می شوند. گروه اول کلماتی است مانند :خرابات، میخانه، خانه خمار، خمخانه، میکده، خمار، ساقی، ساغر، جام، خمره، باده، می و شراب که همه از يك خانواده و نام مایع سکر آور و مست کننده معروف می باشد (3) گروه دوم کلماتی است، مانند بتکده، بتخانه، کنشت، دیر، کلیسا، مسجد، مدرسه، محراب، شبستان، اذان، ناقوس، بت، زنار، تسبیح، صلیب، سجاده و چلیپا که همگی نام اشیا و جاهای پرستش و مکانهای مقدسی است که نزد اقوام و ملل موجود جهان محترم است.

دسته سوم کلماتی است مانند: چشم، لب، زلف، خط، خال، عذار، عارض، رخسار، گیسو، قد، بالا، لب، دندان، ابرو، رخ، شمع، شاهد، بربط، رند، حریف، نرد، مناجات، نی

1- محیی لاری، فتوح الحرمین، ص ٤٠

2- ابوالفضل فیضی (متوفی ١٠٠٤)، دیوان، ص ٢٠

3- خرابات در اصطلاح صوفیان جای مرتبه خراب شدن صفات بشری و ترك علایق دنیوی و به عکس معنی لغوی آن دنیای پاك جویندگان حق است (کتاب دوم دبیرستان، ص ١٠٣.(

و ارغنون که همگی اسباب و وسائل عشرت و عشق و عاشقی می باشند.

باید دید این اصطلاحات در نزد عرفا به چه معنی است و چرا آنها را در ردیف نامها و مکانهای مقدسی مانند کعبه آورده اند و چه ضرورتی داشت که شعرا برای بیان مطالب خویش از این کلمات استفاده کنند.

در اینجا فقط به ذکر یك وجه آن اشاره شده است. و آن اینکه عرفا همه این مکانها را بدون استثنا خانه دوست و دیار یار می دانند و هیچ مکان و سرایی را بدون وجود محبوب و خالی از دلبر نمی دانند زیرا که» فاینما تولوا فَثَمَّ وجه الله «(1)هر کجا که بروید و روی آورید آنجا وجه خداست.

خوشا آنان که از پا سرندونند *** میون شعله خشك و تر ندونند

کنشت و کعبه و بتخانه و دیر *** سرایی خالی از دلبر ندونند

بابا طاهر عریان

در مسجد و در کعبه و بتخانه دویدیم *** هر جا که رسیدیم به جز یار ندیدیم

در حضرت ارباب بسیار بگردیم *** لبیك حق از کعبه و بتخانه شنیدیم(2)

قاسم انوار

عطار نیشابوری (متوفی ٦٢٧) در «منطق الطیر» به ذکر داستانی در این باره می پردازد که شیخ نصرآباد پس از آنکه چهل حج انجام داد زنار بست و به طواف آتشگاه گبری پرداخت.شخصی گفت:چه شد که پس از چندین حج و سروری کافر شدی؟

شیخ گفت: ذره ای حیرت در من پدیدار گشت و این گونه در خانه و رخت من آتش افتاد و خرمن مرا بر باد داد و اینجاست که عرفا این مکانها را جای شعلهور شدن آتش عشق الهی می دانند و آن را با کعبه و مسجد برابر می نهند.

1- بقره، ١١٥

2- قاسم انوار، دیوان، ص ٢١٧

حکایت

شیخ نصر آباد را بگرفت درد *** کرد چل حج بر توکل اینت مرد

بعد از آن موی سپید و تن نزار *** برهنه دیدش کسی با یك ازار

در دلش تابی و در جانش تفی *** بسته زناری و بگشاده کفی

آمده نی از سر دعوی ولاف *** گرد آتشگاه گبری در طواف

گفت شخصی ای بزرگ نامدار *** این چه کار توست آخر شرم دار

کرده چندین حج و چندین سروری *** حاصل این جمله آمد کافری

این چنین کار از سر خامی بود *** اهل دل را از تو بدنامی بود

این کدامین شیخ کرد این راه کیست *** می ندانی تو که آتشگاه چیست

شیخ گفتا کار من سخت اوفتاد *** آتشم در خانه و رخت اوفتاد

شد از این آتش مرا خرمن به باد *** داد کلی نام و ننگ من به باد

گشته ام کالیو کار خویشتن *** می ندانم حیله ای زین بیش من

چون درآید این چنین آتش به جان *** کی گذارد نام و ننگم یك زمان

تا گرفتار چنین کار آمدم *** از کنشت و کعبه بیزار آمدم

ذره ای گر حیرتت آید پدید *** همچو من صد حسرتت آید پدید(1)

عطار نیشابوری

خیالی بخارایی (متوفی ۸۵۰) غزل معروفی دارد که همه جا را سرای دوست می داند و خانه به خانه چه در دیر و چه مسجد به طلب دوست می رود.

ای تیر غمت را دل عشاق نشانه *** خلقی به تو مشغول و تو غایب ز میانه

گه معتکف دیرم و گه ساکن مسجد *** یعنی که تو را می طلبم خانه به خانه

هر کس به زبانی سخن عشق تو راند *** عاشق به سرود غم و مطرب به ترانه

افسون دل افسانه عشق است دگر نه *** باقی به جمالت که فسون است و فسانه

تقصیر خیالی به امید کرم توست *** باری چه گنه را به از این نیست بهانه(2)

خیالی بخارایی

1- عطار نیشابوری، منطق الطیر، ص ۲۵٤ و ۲۵۵

2- خیالی بخارایی، دیوان، ص۲٦۰

شیخ بهایی بر غزل فوق تضمینی دارد که در پاورقی آمده است(1).

کعبه و خرابات(2)

1- (مخمس زیر، تضمینی است بر غزل خیالی بخارایی از شیخ بهاءالدین، محمد بن حسین عاملی، معروف به شیخ بهایی. وی از دانشمندان بنام دوره صفویه است .اصل وی از «جبل عامل» شام بود. او هشتاد و هشت

کتاب و رساله نوشته و به فارسی و عربی نیز شعر می سروده است. وی در سال ۹۳۵ هجری متولد و در سال 1030 وفات نمود.) تا کی به تمنای وصال تو یگانه *** اشکم شود از هر مژه چون سیل روانه

خواهد به سرآید غم هجران تو یا نه؟ *** ای تیر غمت را دل عشاق نشانه

جمعی به تو مشغول و تو غایب ز میانه

رفتم به در صومعه عابد و زاهد *** دیدم همه را پیش رخت راکع و ساجد

در میکده رهبانم و در صومعه عابد *** گه معتکف دیرم و گه ساکن مسجد

یعنی که تو را می طلبم خانه به خانه

هر در که زنم صاحب آن خانه تویی تو *** هر جا که روم پرتو کاشانه تویی تو

در میکده و دیر که جانانه تویی تو *** مقصود من از کعبه و بتخانه تویی تو

مقصود تویی کعبه و بتخانه بهانه

بلبل به چمن زان گل رخسار نشان دید *** پروانه در آتش شد و اسرار عیان دید

عارف صفت روی تو در پیر و جوان دید *** یعنی همه جا عکس رخ یار توان دید

دیوانه منم من که روم خانه به خانه

عاقل به قوانین خرد، راه تو پوید *** دیوانه برون از همه آیین تو جوید

تا غنچه بشکفته این باغ که بوید؟ *** هر کس به زبانی صفت حمد تو گوید

بلبل به غزلخوانی و قمری به ترانه

بیچاره بهائی که دلش زار غم توست *** هر چند که عاصی است ز خیل و خدم توست

امید وی از عاطفت دم به دم توست *** تقصیر خیالی به امید کرم توست

یعنی که گنه را به از این نیست بهانه

)شیخ بهایی، دیوان، ص ٧٦ و ٧٧، با اندکی تلخیص از متون ادب پارسی، سال دوم ادبیات و علوم انسانی، ص ٧٥ و ٧٦(

2- خرابات به معنی، شرابخانه، میخانه و میکده است که در اصطلاح صوفیان جای مرتبه خراب شدن صفات بشری و ترك علایق دنیوی و به عکس معنی لغوی آن دنیای پاك جویندگان حق است و وجه دومی که ذکر کرده اند که چرا عرفا از این اصطلاحات استفاده کرده اند و چرا الفاظی مانند خرابات، دیر و بتخانه را در ردیف کعبه قرار داده اند این است که این کلمات نزد عرفا رمز است و رمز آن را بی خبران نمی دانند.

اصطلاحاتی است مر ابدال را *** که از آن نبود خبر غفال را

مولوی

و عرفا گفته اند که معانی ظاهری این کلمات مورد نظر آنها نیست و چون الفاظ برای بیان مقاصد عرفانی کوتاه و نارساست چاره ای جز به کار بردن آن ندارند زیرا با این اصطلاحات معانی بلند و مفاهیم عمیقی را بیان می کنند.

معانی هرگز اندر حرف ناید *** که بحر بی کران در ظرف ناید

شبستری

و از همین روست که بعضی از عرفا به توضیح و تفسیر بعضی از این کلمات پرداخته اند و به صراحت معانی مورد نظر خود را بیان کرده اند چنانکه حافظ در این بیت بین مستی عشق و خمر و آب انگور تفاوت قائل است و می گوید:

مستی عشق نیست در سر تو *** رو که تو مست آب انگوری

ویا در این بیت تصریح می کند که مراد از می، می حقیقت است نه مجاز.

خم ها همه در جوش و خروشند ز مستی *** و آن می که در آنجاست حقیقت نه مجاز است

و یا در این ابیات مرااد از می را «می الست» و «باده ازل» و مست این باده را، «مست وحدت» و «مست باده ازل» می داند.

به هیچ دور نخواهید یافت هشیارش *** چنین که حافظ ما مست باده ازل است

خرم دل آن که همچو حافظ *** جامی ز «می الست» گیرد

شود «مست وحدت» ز «جام الست» *** هر آن کو چو حافظ «می صاف» خورد

گروه دیگری از عرفا هستند که صریحاً این اصطلاحات را معنی کرده اند.

چنانکه شمس مغربی (متوفی ۸۰۹) این شاعر بلند آوازه عارف که معاصر حافظ است می گوید:

اگر بینی در این دیوان اشعار *** خرابات و خراباتی و خمار

بت و زنار و تسبیح و چلیپا *** مغ و ترسا و گبر و دیر و مینا

شراب و شاهد و شمع و شبستان *** خروش بر بط و آواز مستان

می و میخانه و رند و خرابات *** حریف و ساقی و نرد و مناجات

نوای ارغنون و ناله نی *** صبوح و مجلس و جام پیاپی

خم و جام و سبوی می فروشی *** حریفی کردن اندر باده نوشی

ز مسجد سوی میخانه دویدن *** در آنجا مدتی چند آرمیدن

گرو کردن پیاله خویشتن را *** نهادن بر سر می جان و تن را

گل و گلزار و سرو و باغ و لاله *** حدیث شبنم و باران و ژاله

خط و خال و قد و بلا و ابرو *** عذار و عارض و رخسار و گیسو

لب و دندان و چشم و شوخ سرمست *** سر و پا و میان و پنچه و دست

مشو زنهار از این گفتار در تاب *** برو مقصود از آن گفتار دریاب

مپیچ اندر سر و پای عبارت *** اگر هستی ز ارباب اشارت

نظر را نغز کن تا نغز بینی *** گذر از پوست کن تا مغز بینی

نظر گر برنداری از ظواهر *** کجا گردی ز ارباب سرائر

چو هر يك را از این الفاظ جانی است *** به زیر هر يك از اینها جهانی است

تو جانش را طلب از جسم بگذر *** مسمی جوی باش از اسم بگذر

فرو نگذار چیزی از دقایق *** که تا باشی ز اصحاب حقایق

و همچنین شیخ شبستری (متوفی ۷۲۰) که از عرفای نامدار تاریخ عرفان است در کتاب «گلشن راز» به صورت سؤال و جواب به شرح این اصطلاحات می پردازد. وی در پرسش و پاسخی در این زمینه می گوید:

سؤال

شراب و شمع و شاهد را چه معنی است *** خراباتی شدن آخر چه دعوی است

جواب

شراب و شمع و شاهد عین معنی است *** که در هر صورتی او را تجلی است

شراب و شمع، سکر و ذوق عرفان *** ببین شاهد که از کس نیست پنهان

شراب اینجا زجاجه، شمع مصباح *** بود شاهد فروغ نور ارواح

زشاهد بر دل موسی شرر شد *** شرابش آتش و شمعش شجر شد

شراب و شمع، جام و نور اسری است *** ولی شاهد همان آیات کبری است

شراب و شمع و شاهد جمله حاضر *** مشو غایب ز شاهد بازی آخر

شراب بیخودی در کش زمانی *** مگر کز دست خود یابی امانی

بخور می تا ز خویشت وا رهاند *** وجود قطره با دریا رساند

شرابی خور که جامش روی یار است *** پیاله چشم پاك باده خوار است

شرابی را طلب بی ساغر و جام *** شرابی باده خوار ساقی آشام

شرابی خور ز جام وجه باقی *** «سقاهم ربهم» او راست ساقی

طهور آن می بود کز لوث هستی *** تو را پاکی دهد در وقت مستی

اشارت به خرابات

خراباتی شدن از خود رهایی است *** خودی کفر است اگر خود پارسایی است

نشانی داده اندت از خرابات *** که «التوحید اسقاط الاضافات«

خرابات از جهان بی مثالی است *** مقام عاشقان لاابالی است

خرابات آشیان مرغ جان است *** خرابات آستان لامکان است

خراباتی خراب اندر خراب است *** که در صحرای او عالم سراب است

خراباتی است بی حد و نهایت *** نه آغازش کسی دیده نه غایت

اگر صد سال در وی می شتابی *** نه کس را و نه خود را بازیابی

گروهی اندر او بی پا و بی سر *** همه نه مؤمن و نه نیز کافر

شراب بیخودی در سر گرفته *** به ترك جمله خیر و شر گرفته

شرابی خورده هر یك بی لب و کام *** فراغت یافته از ننگ و از نام

قبله چون میخانه کردم پارسایی چون کنم *** عشق بر من پادشا شد پادشایی چون کنم

کعبه یارم خرابات است و احرامش قمار *** من همان مذهب گرفتم پارسایی چون کنم(1)

سنایی

طلب ای عاشقان خوش رفتار *** طرب ای نیکوان شیرین کار

1- سنایی، دیوان، ص ۳۹۳

تا کی از خانه هین ره صحرا *** تا کی از کعبه هین در خمار(1)

سنایی

خانه طامات عمارت مکن *** کعبه آفاق زیارت مکن

سر به خرابات و خرابی در آر *** صومعه را هیچ عمارت مکن(2)

سنایی

ای سنایی در ره ایمان قدم هشیار زن *** در مسلمانی قدم با مردم دعوی دار زن

خانه خمار اگر شد کعبه پیش چشم تو *** لاف از لبیك او در خانه خمار زن(3)

سنایی

هم از قبله سخن گوید هم از لات *** همش کعبه خزینه هم خرابات(4)

نظامی

مرا کعبه خرابات است و آنجا *** حریفم قاضی و ساقی امام است(5)

نظامی

اندر ره تو کعبه و خمار نماند *** یك کس ز می عشق تو هشیار نماند(6)

عطار نیشابوری

بی یاد تو کعبه ها خرابات *** بی نام تو نامها همه ننگ(7)

عطار نیشابوری

ما ره ز قبله سوی خرابات می کنیم *** و اندر قمار خانه مناجات می کنیم

1- همان، ص١٩٦

2- همان، ص٥٠٦

3- همان، ص٥٠٦

4- نظامی، دیوان، ص ٢٧٠

5- همان، ص ٢٧٠

6- عطار نیشابوری، دیوان، ص ٢٤٨

7- همان، ص٣٣٩

ما شبروان بادیه کعبه دلیم *** و این یك دو روز ترك خرابات می کنیم(1)

عطار نیشابوری

در خود منگر نرگس مخمور بتان بین *** در کعبه مرو چون در خمار گشادند(2)

عراقی

در کعبه چونکه نیست مرا جاری لاجرم *** قلاش وار بر در خمار مانده ام(3)

عراقی

میان کعبه و میخانه هیچ فرقی نیست *** به هر طرف که نظر می کنی برابر اوست(4)

حافظ

قصه جنت و آوازه بیت المعمور *** شرحی از جلوه خمخانه بیت العنب است

در ازل بر سر هر کس قلمی رفت خموش *** کعبه و میکدهودوزخ وجنت سبب است(5)

حافظ

آنکه جز کعبه مقامش نبد از یاد لبت *** بر در میکده دیدم که مقیم افتاده است(6)

حافظ

قاسم کمال عشق کسی را بود که او *** در میکده مجاور بیت الحرام ماست(7)

قاسم انوار

دل چه دیده است که دیوانه خمارشده است *** جان چه نوشیده که پیمانه اسرار شده است

من چه گویم که چه افتاده دلم را که مدام *** کعبه بگذاشته و جانب خمار شده است(8)

قاسم انوار

1- همان، ص۴۲۷

2- عراقی، دیوان، ص ۱۹۲

3- عراقی، دیوان، ص۲۲۶

4- حافظ دیوان، ص۲۳۵

5- همان، ص۲۴۵

6- همان، ص۲۲

7- قاسم انوار، دیوان، ص ۴۳

8- همان، ص۴۶

حاجی زره کعبه پشیمان شد و برگشت *** چون باده نپیمود ره بادیه پیمود(1)

قاسم انوار

ندانم قبله ای جز روی آن یار *** اگر در کعبه و خمار باشم(2)

قاسم انوار

زاهد حرام گفت می لعل را بلی *** ما زائریم و میکده بیت الحرام ماست(3)

امیر شاهی

کعبه و دیر(4)

از کعبه کلیسیا نشینم کردی *** آخر در کفر بی قرینم کردی

بعد از دو هزار سجده بر درگه دوست *** ای عشق چه بیگانه ز دینم کردی

رودکی

گر بر در دیر می نشانی ما را *** گر در ره کعبه می دوانی ما را

اینها همگی لازمه هستی ماست *** خوش آنکه ز خویش و ارهانی ما را

ابو سعید ابوالخیر

گرکعبه می خوانی نیم ور دیر می خوانی نیم *** مشغول خاقانی نیم مقبول خاقان نیستم

خاقانی

1ـ همان، ١٤٦

2ـ همان، ص۲۱۰

3ـ امیر شاهی سبزواری، دیوان، ص ۱۹۱

4ـ دیر: خانه ای است که راهبان در آن عبادت کنند و غالباً از شهرهای بزرگ به دور است و در بیابانها و قله های کوهها بر پاگردد و هرگاه در شهر بنا گردد آن را کنیسه (کلیسا) یا بیعه گویند و بعضی میان این دو فرق گذارند که کنیسه از آن یهود است و بیعه متعلق به نصاری.

ـ دهخدا، ماده دیر. و در این باره شیخ محمود شبستری در سؤال و جوابی چنین گوید:

سؤال

بت و زنار و ترسایی در این کوی *** همه کفر است اگر نه چیست برگوی

اشارت به ترسایی (و دیر(

ز ترسایی غرض تجرید دیدم *** خلاص از ورطه تقلید دیدم

جناب قدس وحدت دیر خانه است *** که سیمرغ بقا را آشیانه است

گر از کعبه در دیر صادق دل آیی *** به از دیر حاجت روایی نیابی

خاقانی

دلبر ترسای من کعبه روحانی است *** کعبه و دیر از کجا این چه مسلمانی است

گفتمش ای جان و دل کعبه چرا دیر شد *** گفت نظامی خموش گنج به ویرانی است(1)

نظامی

هر دو عالم فروغ روی وی است *** کعبه ما هوای کوی وی است

از نظر کعبه رفت و دیر نماند *** همه شد یار و نقش غیر نماند(2)

ابن یمین

تنها نه کعبه جلوه گه طالبان اوست *** در هیچ بقعه نیست که این جستجو نرفت(3)

عماد فقیه کرمانی

کعبه را کردم کنشت از بیخودی *** وا ندانستم نکویی از بدی(4)

قاسم انوار

خواهی در کعبه گیر و خواهی دیر *** دوست مشغول دوست است نه غیر(5)

شاه داعی شیرازی

بردم ز کعبه جانب دیر مغان نیاز *** ساقی نمی گذاشت به زاری در آمدم(6)

آصفی هروی

در دیر چونکه کعبه وصلت میسر است *** بهر چه سوی بادیه رخت سفر کشیم(7)

فانی

1- نظامی، دیوان، ص ۲۷۰

2- ابن یمین، دیوان، ص ۲٤۹

3- عماد فقیه کرمانی، دیوان، ص ۳۱

4- قاسم انوار، دیوان، ص ۳٦۳

5- شاه داعی شیرازی، دیوان، ص ۱٦٤

6- آصفی هروی، دیوان، ص ۱٤۳

7- فانی، دیوان، ص ۱٤۰

گاه در دیر عاكف حرمیم *** گاه در كعبه عابد و ثنیم(1)

فیضی

كعبه و بتخانه(2)

خوشا آنان كه از پا سر ندونند *** میون شعله خشك و تر ندونند

كنشت و كعبه و بتخانه و دیر *** سرایی خالی از دلبر ندونند

بابا طاهر

به سر شوق سركوی تو دیرم *** به دل مهر مه روی تو دیرم

1- فیضی، دیوان، ص ۱۷۳

2- شیخ محمود شبستری، عارف مشهور قرن هفتم و هشتم هجری در كتاب «گلشن راز» به صورت سؤال و جواب به توضیح مصطلحات شعرا پرداخته و منظور و مقصود شعرا را از بت چنین بیان می دارد:

سؤال

بت و زنار و ترسایی در این كوی *** همه كفر است، اگر نه چیست بر گوی

جواب

بت اینجا مظهر عشق است و وحدت *** بود زنار بستن عهد خدمت

چو كفر و دین بود قائم به هستی *** بود توحید عین بت پرستی

چو اشیا هست هستی را مظاهر *** از آن جمله یكی بت باشد آخر

نكو اندیشه كن ای مرد عاقل *** كه بت از روی هستی نیست باطل

وجود آنجا که باشد محض خیر است *** و گر شری است در وی آن ز غیر است

مسلمان گر بدانستی که بت چیست *** بدانستی که دین در بت پرستی است

و گر مشرك ز بت آگاه گشتی *** کجا در دین خود گمراه گشتی

ندید او از بت الا خلق ظاهر *** بدان علت شد اندر شرع کافر

تو هم گر زو نبینی حق پنهان *** به شرع اندر نخوانندت مسلمان

ز اسلام مجازی گشت بیزار *** که را کفر حقیقی شد پدیدار

درون هر بتی جانی است پنهان *** به زیر کفر ایمانی است پنهان

همیشه کفر در تسبیح حق است *** «وان من شی» گفت اینجا چه دق است

چه می گویم که دور افتادم از راه *** «فذرهم بعد ما جائت قل الله«

بدان خوبی رخ بت را که آراست؟ *** که گشتی بت پرست ار حق نمی خواست؟

همو کرد و همو گفت و همو بود *** نکو کرد و نکو گفت و نکو بود

یکی بین و یکی گوی و یکی دان *** بدین ختم آمد اصل و فرع ایمان

نه من می گویم این بشنو ز قرآن *** تفاوت نیست اندر خلق رحمان

بت من کعبه من قبله من *** تویی هر سر نظر سوی تو دیرم

بابا طاهر

بتخانه و کعبه خانه بندگی است *** ناقوس و اذان ترانه بندگی است

محراب و کلیسیا و زنار و صلیب *** حقا که همه نشانه بندگی است

عمر خیام

بر در کعبه طامات چه لبیك زنیم *** که بتخانه نیابیم همی جای نشست(1)

سنایی

گر چه اندر کعبه ای بیدار باش و تیز رو *** ور چه در بتخانه ای هشیارباش و پی فشار(2)

سنایی

روی چون زی کعبه کردی،رای‌بتخانه مکن *** دشمنان دوست را جز حنظل قاتل مباش(3)

سنایی

در کعبه و بتخانه تو را چند پرستم *** چون میل به سجاده و زنار منت نیست(4)

نظامی

عشق فتوا می دهد کز کعبه در بتخانه شو *** یار دعوی می کند کز عاشقی دیوانه شو(5)

نظامی

تو از همه کس فارغ و اندر طلب وصلت *** در کعبه و بتخانه هر کس به تمنایی

در کار کش این عقل به کار آمده را *** تا راست کند کار به هم بر شده را

از نقش خیال بر دلت بتکده ای است *** بشکن بت و کعبه ساز این بتکده را(6)

افضل الدین کاشانی

1- سنایی، دیوان، ص ۸۹

2- همان، ص ۲۲٦

3- همان، ص۹۰٦

4- نظامی، دیوان، ص ۲۷۳

5- همان، ص۳۲٤

6- بابا افضل، دیوان.

برون کردندم از کعبه به خواری *** درون بتکده کردند جایم(1)

عراقی

هرگز نپرسد از کسی کعبه نشینان را نشان *** مستی که او قبله کند چونوی بتی طناز را(2)

حسن دهلوی

خواجو سخن از کعبه و بتخانه چه گویی *** خاموش که این جمله فسون است و فسانه

رو عارف خود باش که در عالم معنی *** مقصود تویی کعبه و بتخانه بهانه(3)

خواجوی کرمانی

حاجیان را کعبه بتخانه است و ایشان بت پرست *** ور ببینی در حقیقت کعبه جز بتخانه نیست(4)

خواجوی کرمانی

چون طهارت نبود کعبه وبتخانه یکی است *** نبود خیر در آن خانه که عصمت نبود(5)

حافظ

از در خویش مرا بر در غیری ببری *** باز گویی به در غیر چرا می گذری

گرچه در بتکده رفتم ز در کعبه رواست *** هم در توست در بتکده چون درنگری

از تو هم پیش تو هم بر در تو داد مرا *** فتنه گوییم و تو گویی که چرا فتنه گری

کعبه و دیر تویی کعبه کجا دیر کجاست *** نیست غیر از تو کسی غیر که را می شمری

کعبه گر شد ز تو پر بتکده هم خالی نیست *** کمیی نیست تو را کز همه بسیار تری

جویمت گه به در کعبه و گه بر در دیر *** چون گدای تو شدم از تو شد این دربدری

رفت آوازه که امسال به حج رفت کمال *** بس مبارك سفری چون تو به او همسفری(6)

کمال خجندی

1- عراقی، دیوان، ص ۲٤۳

2- حسن دهلوی، تاریخ ادبیات.

3- خواجوی کرمانی، دیوان، ص ٤۹۰

4- همان، ص ٤۰۳

5- حافظ، دیوان، ص ۱۰۲

6- کمال خجندی، دیوان، ص ۳۳۵

وز کعبه و بتخانه و زنار و چلیپا *** وز میکده و کوی خرابات گذشتیم(1)

شمس مغربی

در مسجد و در کعبه و بتخانه دویدیم *** هر جا که رسیدیم به جز یار ندیدیم

در حضرت او یارب بسیار بگردیم *** لبیك حق از کعبه و بتخانه شنیدیم(2)

قاسم انوار

از مسجد و میخانه وز کعبه و بتخانه *** مقصود خدا عشق است باقی همه افسانه(3)

قاسم انوار

مقصود من از کعبه و بتخانه تویی تو *** مقصود تویی کعبه و بتخانه بهانه(4)

خیالی بخارایی

بتی را کعبه ای بنیاد کردن(5)

که احسنت ای جهاندار معانی *** که در ملك سخن صاحب قرانی

پس از پنجاه چله در چهل سال *** مزن پنجه در این حرف ورق مال

در این روزه که هستی پای بر جای *** به مردار استخوانی روزه مگشای

نکرده آرزو هرگز تو را بند *** که دنیا را نبودی آرزومند

چو داری در سنان نوك خامه *** کلید قفل چندین گنج نامه

مسی را زر بر اندون غرض چیست *** زر اندر سیم تر زین می توان زیست

چرا چون گنج قارون خاك بهری *** نه استاد سخن گویان دهری؟

1- شمس مغربی، دیوان، ص ۱۷۱

2- قاسم انوار، دیوان، ص ۲۱۷

3- همان، ص ۲۱۷

4- خیالی بخارایی، دیوان، ص ۲٤۰

5- نظامی نیز از کسانی است که از بتخانه، کعبه ساخته است. او وقتی که خسرو و شیرین را می سرود دوستی به او اعتراض می کند که چرا رسم مغان را تازه می کند و این داستان را که پیش از اسلام و دوره زرتشتیان اتفاق افتاده به شعر درمی آورد؟ نظامی در جواب چند بیت از سروده های خود را بر زبان می آورد، دوست معترض در می یابد که نظامی به داستان آرایش دیگر داده و از بتخانه، کعبه ای ساخته است، لذا به تشویق نظامی زبان می گشاید. (به نقل از احوال و آثار نظامی تألیف دکتر زنجانی، ص۸۸.(

در توحید زن کآوازه داری *** چرا رسم مغان را تازه داری

سخندانان دلت را مرده دانند *** اگر چه زند خوانان زنده خوانند

ز شورش کردن آن تلخ گفتار *** ترشرویی نکردم هیچ در کار

ز شیرین کاری شیرین دلبند *** فرو خواندم به گوشش نکته ای چند

وزآن دیبا که می بستم طرازش *** نمودم نقشهای دلنوازش

چو صاحب سنگ دید آن نقش ارژنگ *** فروماند از سخن چون نقش بر سنگ

بدو گفتم ز خاموشی چه جویی *** زبانت کو که احسنتی بگویی

به صد تسلیم گفت ای من غلامت *** زبانم وقف بر تسبیح نامت

چو بشنیدم ز شیرین داستان را *** ز شیرینی فرو بردم زبان را

چنین سحری تودانی یاد کردن *** بتی را کعبه ای بنیاد کردن

مگر شیرین بدان کردی دهانم *** که در حلقم شکر گردد زبانم

اگر خوردم زبان را من شکروار *** زبان چون تویی بادا شکر بار

به پایان برچو این ره برگشادی *** تمامش کن چو بنیادش نهادی

در این گفتن ز دولت یاریت باد *** برومندی و برخورداریت باد(1)

نظامی

1- نظامی، خسرو شیرین، ص ٣٦

فصل هفتم

اعمال و مناسك حج

»عمره تمتع«

پیش از بررسی اعمال و مناسك حج، ابتدا چند اصطلاح مربوط به حج توضیح داده می شود.

مناسك(1)

مناسك جمع منسك است و به معنی جاهای عبادت حاجیان است که به مجاز ذکر محل و اراده حال به معنی اعمال و افعال حج است(2).

و کتابی که در بیان آداب واعمال و مراسم حج برای استفاده مردم و حج گزاران نوشته شده به نام «مناسك حج» نامیده می شود.

1- مناسك جمع منسك است که به معانی مختلفی آمده است مانند: قربانگاه، طاعتگاه، ذات عبادت، خود عبادت و... و در کشاف اصطلاحات الفنون چنین آمده است: منسك مصدر «نسك لله» است یعنی قربانی کردن لوجه الله. سپس این لفظ را در مورد هر عبادتی استعمال کردند و از آن پس این لفظ عام به عبادت خاص، مخصوص و مشهور شد .فاذا قضیتم مناسککم فاذکروا الله، هنگامی که اعمال حج را به جا آوردید یاد خدا کنید.

2- دهخدا، ماده مناسك، لسان العرب، ماده نسك، ج ١٤، ص ١٢٧

تا بیابی گر بجویی از برای حج و غزو *** درمناسك حکمحجواندرسیرحکم غزا(1)

سنایی

تا بیابد حاجی و غازی همی اندر دو اصل *** درمناسك حکمحجواندرسیرحکم غزا(2)

سنایی

به مشعر و به مناسك به عمره و احرام *** به موقف و به منا و به کعبه و زمزم(3)

صابر ترمذی

پس گشته صد هزار زبان آفتاب وار *** تا نسخه مناسك حج گردد از برش(4)

خاقانی

خوانده اند از لوح دل شرح مناسك بهر آنك *** در دل از خط یدالله صد دبستان دیده اند(5)

خاقانی

اعمال مناسك ار ندانی *** از مجتهدانش باز خوانی(6)

خاقانی

به مغرب گروهی است صحرا خرام *** مناسك رها کرده ناسك به نام

به مشرق گروهی فرشته سرشت *** که جز منسکش نام نتوان نوشت

گروهی چو دریا جنوبی گرای *** که بوده است هابیلشان رهنمای

گروهی شمالی است اقلیمشان *** که قابیل خوانی ز تعظیمشان

گذر بر سپید و سیاه آوری *** چو تو بارگی سوی راه آوری

زناسك به منسك درآری سپاه *** ز هابیل یابی به قابیل راه(7)

اقبالنامه

1- سنایی، دیوان، ص ۱۰۵

2- همان، ص ٤

3- صابر ترمذی، دیوان، ص ۱۳٦

4- خاقانی، دیوان، ص ۲۱٦

5- همان، ص ۸۹

6- خاقانی، تحفة العراقین، ص ۱۱۹

7- اقبالنامه به تصحیح وحید، ص ۱۳۹

زدم گردن فور قتال را *** گرفتم به چین جای چیپال را

زقابیل و هابیل کین خواستم *** زناسك به منسك ره آراستم(1)

استطاعت(2)

حج بر هر مكلفی كه مستطیع و جامع شرایط (3)باشد در همه عمر یك بار واجب است.

استطاعت بر من نیست وگرنه نیمی *** ساعتی از در آن كعبه حاجت غایب(4)

ادیب صابر

حدیث كعبه چه گویم چواستطاعت نیست *** شكسته پای، چه مرد ره حرم باشد(5)

عماد كرمانی

بدین قدم نتوانی شدن عماد به كویش *** شكسته پایی و داری طواف كعبه تمنا(6)

عماد كرمانی

میقات

میقات، اولین محلی است که حاجی برای ورود به بارگاه پروردگار خود را آماده می سازد و لباسهای خود را از تن برون آورده و لباس احرام می پوشد. و چون می خواهد به حرم; یعنی محضر خاص پروردگار وارد شود باید لباس حضور بپوشد و از این در

1- همان، ص ۲٤۳

2- ولله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلاً و من کفر فان الله غنی عن العالمین) .سوره آل عمران، آیه۹۷(

بر مردم آنانکه استطاعت دارند حج خانه خدا واجب است و کسی که کفر پیشه کند (به خدا ضرر نمی زند) پس همانا پروردگار از همه جهانیان بی نیاز است.

3- و این شرایط عبارتند از: ۱ ـ بلوغ 2 ـ عقل ۳ ـ حریت ٤ ـ استطاعت از جهت مال و صحت بدن و توانایی و باز بودن راه و آزادی آن و وسعت وقت و کفایت آن. (امام خمینی، مناسك حج، ص ۱٤(

4- ادیب صابر، دیوان، ص ۳۹۸

5- عماد فقیه کرمانی، دیوان، ص ۱۲٤

6- همان، ص۳۰٥

مخصوص شرفیاب محضر ربوبی شود و بدون احرام و عبور از این در حضور ممکن نیست.

تا کی کنی به عادت در صومعه عبادت *** کفراست زهدوطاعت تانگذری ز میقات(1)

عراقی

بیابیاگذری کن ببین زکات ملك *** به طور موسی عمران و غلغل میقات(2)

مولوی

مکانهایی که احرام از آن جا بسته می شود به جهت اختلاف راهها متعدد است و عبارت است از:

1- مسجد شجره(3)

2- جحفه(4)

از شام» ذات جحفه «و از بصره» ذات عرق *** «با تیغ و با کفن شده اینجا که ربنا(5)

مولوی

1- عراقی، دیوان، صفحه ۱۱٤

2- مولوی، کلیات شمس، ص ۱۹٦

3- مسجد شجره که آن را «ذوالحلیفة «می نامند و مردم مدینه آن محل را «آبار علی» یا «آبیار علی» می گویند) .آبار جمع بئر است یعنی چاههایی که علی - ع - خود حفر کرده است). این مسجد در حدود ده کیلومتری مدینه منوره به طرف مکه واقع شده و میقات کسانی است که از این ناحیه به سوی بیت الله الحرام می روند.

این میقات معتبرترین میقاتهاست، زیرا رسول گرامی اسلام - ص - و بعضی از همسران آن حضرت و ائمه معصومین - ع - از آنجا محرم گشته اند.

4- دومین میقات است که رسول خدا - ص - برای اهل مصر و شامات و کسانی که از آن مسیر به سوی مکه معظمه می آیند تعیین کرده است. جحفه روستای بزرگی است که تپه های مرتفع و بلندی دارد و در مسیر راه مدینه به مکه واقع شده و فاصله آن تا مکه از راه اتوبان هجرت حدود ۲۲۰ کیلومتر می باشد.

در نزدیکی جحفه «غدیر خم» با فاصله سه میل یعنی ٥٧٦٠ متر واقع شده که چشمه ای در آن جاری است و به همین جهت درختان زیادی در آنجا وجود دارد. رویداد تاریخی غدیر خم در این منطقه انجام پذیرفته است که رسول خدا - ص - در بازگشت از حجة الوداع، علی بن ابیطالب - ع - را به جانشینی خود معرفی کرد.

5- مولوی، غزلیات شمس، ص ۸۳

3- وادی عقیق(1)

چون مقدمت از عراق دانند *** میقات تو ذات عرق خوانند(2)

خاقانی

از شام «ذات جحفه» و از بصره «ذات عرق» *** با تیغ و با کفن شده اینجا که ربنا(3)

مولوی

4- قرن المنازل(4)

5- یَلَمْلَم(5)

نظافت و غسل قبل از احرام(6)

حاجی پس از ورود به میقات چند عمل واجب و مستحب انجام می دهد.

یکی از مستحبات قبل از احرام پاکیزه نمودن بدن و ناخن و شارب گرفتن و ازاله

1- وادی عقیق بین نجد و تهامه واقع شده و امام صادق - ع - فرموده است: رسول خدا وادی عقیق را میقات برای مردم عراق و کسانی که از آن جهت عبور می کنند معین فرمود. ابتدای عقیق «مسلخ» و میانه آن «نمره» و انتهای آن «ذات عرق «است تا مکه ۹٤ کیلومتر فاصله دارد.

2ـ خاقانی، تحفة العراقین، ص ۱۲۰

3ـ مولوی، غزلیات شمس، ص ۸۳

4ـ و آن میقات اهل یمن و طائف است. و یا میقات اهل نجد می باشد. گفته شده قرن المنازل دهی است که تا مکه ۵۱ میل یعنی ۹٤ کیلومتر فاصله دارد.

5ـ آخرین میقاتی است که برای اهل یمن و کسانی که از آن طریق عبور می کنند معین شده. این میقات در جنوب شهر مکه واقع شده و تا مکه حدود ۸٤ کیلومتر فاصله دارد. در آن سرزمین، مسجد «معاذ بن جبل» قرار دارد.

6ـ یکی از اسرار نظافت و غسل در میقات، پاك کردن و شستشوی خود از گناهاان و لغزشها و توبه از خطاهاست.

امام سجاد ـ ع ـ به شبلی فرمود: آیا در میقات نظافت کردی؟ گفت: آری. امام فرمود» :نویت انك تنظفت بنور التوبة الخالصة لله تعالی «آیا در آن هنگام نیت کردی که خود را با نور توبه خالص برای خدای متعال پاك کنی؟ گفت: نه. امام فرمود: پس تو نظافت نکردی. امام فرمود :فحین اغتسلت نویت انك اغتسلت من الخطایا و الذنوب؟ هنگامی که غسل کردی و خود را شستشو دادی آیا نیت کردی که خود را از گناهان و خطاها شستشو دهی؟ شبلی گفت: نه. امام فرمود: پس غسل نکردی. (مصباح الشریعه به نقل از مستدرك الوسائل، ج۲، ص۱۸۷(

امام صادق ـ ع ـ می فرماید :ثمّ اغسل بماء التوبة الخالصة ذنوبك ;در میقات ـ با آب توبه خالص ـ خود را شستشو بده.

موی زیر بغل و عانه با نوره است و غسل نیز مستحب است حتی برای زنهایی که عذر زنانگی دارند(1).

حافظ هر آن که عشق نورزید و وصل خواست *** احرام کعبه دل و جان بی وضو ببست(2)

محیی لاری یکی از شعرای قرن نهم و دهم در کتاب فتوح الحرمین در قسمتی از مثنوی خود به مستحباتی که ذکر شد اشاره کرده و فلسفه آن را بیان می کند و می گوید.

جمله خلایق ز عرب تا عجم *** بادیه پیما به هوای حرم

نعره زنان جامه دران می شدند *** جمله به فریاد و فغان می شدند

رنج سفر برده و تشویش راه *** تا که رسیدند به احرامگاه

رفته قمرشان همه در میغ گرد *** گونه دگرگونه شد از گرم و سرد

دست شده کوته و گردن دراز *** سینه پر زآتش و دل در گداز

زآتش دل شعله فروز آمدند *** جمله در آن عرصه فرود آمدند

پیر خرد گفت در آن مرحله *** از ره تعلیم که ای قافله

سنت راه است که در این مقام *** پاك نمایند یکایك تمام

____

1ـ مناسك حج امام خمينى، ص ٩٤

2ـ حافظ، ديوان، به تصحيح حسين پژمان، ص ١٧

آينه خويش جلايى دهند *** زنگ زدايند و صفايى دهند

غسل برآرند در آب از نخست *** تاشود احرام برايشان درست

گرد و غبارى است كه بر خاطر است *** نى همه آن گرد كه بر ظاهر است

موى سرت جمله علاقات دل *** كآنست به اسباب جهان متصل

يك به يك آنها همه را دور ساز *** كعبه صفت خانه پر از نور ساز

اول از آلايش تن پاك شو *** پس به حريم دل او خاك شو(1)

محيى لارى

نماز احرام(2)

حاجى پس از ورود به ميقات بايد احرام ببندد و مستحب است كه احرام را در صورت تمكن بعد از نماز ظهر و يا نماز واجب ديگر ببندد و در صورت عدم تمكن، بعد از شش يا دو ركعت نماز نافله، يعنى مستحب انجام دهد.

جان به نياز آر و بدن در نماز *** سجده كن آنگاه بربى نياز

بعد نماز از سر صدق و يقين *** نيت احرام نما اين چنين

اى شده در جستن حج ره نورد *** هست در اين نيت حج تو فرد

ور بودت ميل به حج قران *** نيت از اين سان گذران بر زبان

____

1ـ محيى لارى، فتوح الحرمين، ص٢٧

2ـ درباره اين نماز، امام سجاد ـ ع ـ به شبلى فرمود :فحين صليت ركعتين نويت انك تقربت الى الله بخير الاعمال من الصلوة واكبر حسنات العباد ;هنگامى كه دو ركعت نماز گزاردى آيا نيت كردى كه با بهترين اعمال از نماز و بزرگترين نيكيهاى بندگان خدا به خدا تقرّب جويى؟ گفت: نه. فرمود: پس نماز نگزاردى.

ور پى عمره بكشد دل تو را *** بلكه به اين لفظ كنى ابتدا

حج تمتع بود ارکام تو *** به که در اشهر بود احرام تو

ای ز تمتع شده احرام بند *** سازمت از اشهر حج بهره مند

غره شوال بود ابتداش *** هشتم ذی الحجه بود انتهاش

نیت احرام پی عمره گیر *** لیك در اشهر بودت ناگزیر

حج تو عمره بود آن ابتدا *** نیت آن لیك در اشهر نما

هم به همین سال به هنگام حج *** عزم نما از پی احرام حج

نیت حج تو به موسم شود *** حج تمتع به تو لازم شود(1)

محیی لاری

احرام(2)

حاجی پس از ورود به میقات باید احرام ببندد که شیوه آن ابتدا پوشیدن دو جامه احرام و نیت و سپس گفتن تلبیه استوباچنین حالتی باید وارد حرم شود که توضیح هر

1- محیی لاری، فتوح الحرمین، ص ۲۸

-2

چون همی خواستی گرفت احرام *** چه نیت کرردی اندر آن تحریم

جمله بر خود حرام کرده بدی *** هر چه مادون کردگار قدیم

ناصر خسرو

در حدیثی که امام صادق اسرار حج را بیان می نماید به احرام که می رسد می فرماید :واحرم عن کلّ شيء یمنعك من ذکر الله و یحجبك عن طاعته) .مصباح الشریعة، ص١٦ و ١٧ به نقل از مستدرك الوسائل، ج٢، ص١٨٧); هر چیزی که تو را از یاد خدا باز دارد و از اطاعت او ممانعت کند بر خود حرام کن.

در مباحثه ای که بین امام سجاد و شبلی واقع شد امام به شبلی فرمود: آیا نظافت کردی و احرام و پیمان بستی؟ گفت: آری. فرمود: به هنگام نظافت و محرم شدن و پیمان حج بستن آیا نیت و تصمیم آن را داشتی که با نور توبه خالص برای خدای متعال، خود را پاکیزه کنی؟ گفت: نه. فرمود: «فحین احرمت نویت انك حرمت علی نفسك کلّ محرم حرّمه الله عزّوجلّ»; زمانی که محرم شدی آیا نیت و تصمیم آن را داشتی که هر چه پروردگار بزرگ حرام کرده برخود حرام کنی؟ گفت: نه. فرمود: هنگامی که پیمان حج بستی آیا نیت داشتی که پیمانهای غیر الهی را بازکنی؟ گفت: نه... امام سجاد ـ ع ـ به شبلی فرمود: بنابراین نه نظافت کردی و نه محرم شدی و نه پیمان حج بستی. (مستدرك الوسائل، ج٢، ص١٨٦(

هجو یری گوید: یکی به نزدیك جنید آمد، وی را گفت: ...چون محرم شدی به میقات، از صفات بشریت جدا شدی چنانکه از جامه؟ گفت: نی. گفت: پس محرم نشدی. (هجو یری، کشف المحجوب، ص٤٢٤(

دهخدا گويد: نزد عرفا و صوفيه احرام عبارت است از ترك شهوت نسبت به مخلوقات. و خروج از احرام نزد آنان عبارت است از گشاده رويى با خلق و فرود آمدن به سوى ايشان بعد العندية في مقعد صدق. (دهخدا، لغت نامه، ماده احرام(

كدام در جاى خود خواهد آمد.

احرام در اصل به معنى منع است و گويا مُحرِم ازچيزهايى كه شرع او را از انجام دادن آن منع كرده است اجتناب مى كند (1)مانند بوى خوش، ازدواج و صيد(2).

چون همى خواستى گرفت احرام *** چه نيت كردى اندر آن تحريم

جمله برخود حرام كرده بدى *** هر چه مادون كردگار قديم(3)

ناصر خسرو

چوعلمت هست خدمت كن چوبى علمان كه زشت آيد *** گرفته چينيان احرام و مكى خفته در بطحاء(4)

سنايى

حرم كعبه ملكش چو بنا كرد قضا *** شير لبيك زد آهو بره احرام گرفت(5)

انورى

سپهر و مهر چو حجاج كعبه اسلام *** به عزم كعبه اسلام بسته اند احرام(6)

ظهير فارابى

پس قرص آفتاب به صابون زند مسيح *** كاحرام را ازار سپيد است در خورش

خاقانى

بينى به موقف عرفات آمده مسيح *** از آفتاب جامه احرام در برش(7)

خاقانى

لبيك بر كشيده احراميان راهش *** چون حربيان به غوغاچون خاكيان به محشر(8)

نظامى

1- و احرام در نماز هم به همين معناست و گويا نمازگزار با گفتن تكبيرة الاحرام، بعضى چيزها مثل سخن گفتن و خوردن، بر او ممنوع مى شود.

2- ابن منظور، لسان العرب، ج ۳، ص ۱۳۸، ماده حرم.

3- ناصر خسرو، دیوان، ص۳۰۰

4- سنایی، دیوان.

5- انوری، دیوان.

6- ظهیر فارابی.

7- خاقانی، دیوان، ص ۲۱۶

8- نظامی، دیوان، ص ۲۳۳

لبیك عشق زن تو در این راه خوفناك *** واحرام دردگیر در این کعبه رجا(1)

عطار نیشابوری

به عزم کعبه قدست چو بسته ایم احرام *** زما سعادت وصل حرم دریغ مدار(2)

خواجوی کرمانی

بدان رسیده ام اکنون که بردرت شب و روز *** نمی توانم بستن به بندگی احرام(3)

عبید زاکانی

حافظ هرآن که عشق نورزیدووصل خواست *** احرام کعبه دل و جان بی وضو ببست(4)

حافظ

آراستم به طوف حریمت جنازه را *** احرام بستم و به عماری در آمدم(5)

آصفی هروی

محرمات احرام(6)

حاجی پس از آنکه در میقات لباس احرام پوشید و نیت کرد و لبیك گفت مُحرم

1- عطار نیشابوری، دیوان، ص ۳۷

2- خواجوی کرمانی، دیوان، ص ۷۰۰

3- عبید زاکانی

4- حافظ، دیوان، ص ۱۷

5- آصفی هروی، دیوان، ص ۱۴۳

6- این محرمات عبارتند از: صید، هر نوع لذت شهوانی زن و مرد، عقد و ازدواج، استمناء، استعمال عطریات، پوشیدن چیز دوخته، سرمه کشیدن چه مرد و چه زن، نگاه کردن در آینه، پوشیدن چیزهایی که تمام روی پارا می گیرد مثل کفش و چکمه و گیوه و جوراب، فسوق است مثل دروغ و فحش و تفاخر، جدال است و آن گفتن «لا والله» و «بلی والله» است، کشتن جانورانی که در بدن ساکن می شوند، انگشتر به دست کردن به جهت زینت، و حنا نیز به قصد زینت نبندد، پوشیدن زیور است برای زن به جهت زینت اما زینتهایی را که قبلا می پوشیده لازم نیست برای احرام بیرون آورد ولی نباید آن را به مردی حتی شوهر خود نشان دهد، روغن مالیدن است به بدن، ازاله مو از بدن، پوشانیدن سر از برای مردان، پوشانیدن صورت از برای زنان، زیر سایه رفتن از برای مردان، بیرون آوردن خون از بدن، ناخن گرفتن، کندن دندان، کندن درخت یا گیاهان که در حرم روییده باشد، سلاح در بر داشتن بنابر احوط مثل شمشیر و نیزه و تفنگ.

قاتل مشتاق گو تیغ مکش در حرم *** رهزن عشاق گو چنگ مزن در حجاز

خواجوی کرمانی

- خواجوی کرمانی، ص ۲۷۵.

صفحه
۲۹۱

می شود. و کسی که محرم شد ۲۴ چیز بر او حرام می شود. که اول آنها صید و شکار است.

ای چون کعبه وحوش را همه امن *** خلق را قصر و درگهت مأمن(1)

مسعود سعد سلمان

دلم شکار تو گشت ای نگار آهو چشم *** تو از شکار من ایمن چو آهوان حرم(2)

ادیب صابر ترمذی

اندر حریم کعبه حرام است رسم صید *** صیاد دست کوته و صید ایمن از شرش(3)

خاقانی

کمند سعدی اگر شیر بیشه صید کند *** تو در کمند نیایی که آهوی حرمی(4)

سعدی

چون دل ببردی دین مبر هوش از من مسکین مبر *** با مهربانان کین مبر «لاتقتلوا صیدالحرم(5)«

سعدی

خون صاحب نظران ریختی ای کعبه حسن *** قتل اینان که روا داشت که صید حرمند(6)

سعدی

شکسته بال تر از من میان مرغان نیست *** دلم خوش است که نامم کبوتر حرم است(7)

سعدی

1- مسعود سعد سلمان، دیوان.

2- ادیب صابر ترمذی، دیوان، ص ۱۳۱.

3- خاقانی، دیوان.

4- سعدی، کلیات، ص۲۷٦

5- همان.

6- همان.

7- همان.

ما صید حریم حرم کعبه قدسیم *** ما راهبر بادیه عالم جانیم(1)

خواجوی کرمانی

دگر به صید حرم تیغ بر مکش زنهار *** وزآن که با دل ما کرده ای پشیمان باش(2)

حافظ

یا رب مگیرش ارچه دل چون کبوترم *** افکند و کشت و عزت صید حرم نداشت(3)

دوم از محرمات احرام بردن هر نوع لذت و تمتع شهوانی زن و مرد از یکدیگر، چه حلال و چه حرام.

چونکه به احرام نمایی قیام *** بر تو شود فعل طبیعت حرام(4)

محیی لاری

به ذات ایزد و توحید و حرمت او *** به حق کعبه و آن کس که کرد کعبه بنا

به زمزم و عرفات و حطیم و رکن و مقام *** به عمره و حجر و مروه و صفا و منا

و گر خلاف تو هرگز روا داشته ام *** حلال داشته ام در حریم کعبه زنا(5)

ادیب صابر ترمذی

از دیگر محرمات احرام ازاله و از بین بردن مو از بدن است از هر نقطه که باشد حتی ازاله یك نخ مو هم حرام است.

گر سر مویی کنی از خود جدا *** برتو شود واجب و لازم فدا

زآن که تو از خویش نه ای آن زمان *** ار ببری دست به مال کسان

مال کسان به که امانت کنی *** جرم کنندت چو خیانت کنی

آنچه در احرام حرام است از آن *** دور شو و میل مکن سوی آن(6)محیی لاری

1- خواجوی کرمانی، دیوان، ص ٢٦٤.

2- حافظ، دیوان.

3- همان.

4- محیی لاری، فتوح الحرمین، ص٢٧

5- ادیب صابر ترمذی، دیوان.

6- محیی لاری، فتوح الحرمین، ص ٢٨ و ٢٩.

راز درآوردن لباس دوخته و پوشیدن لباس احرام(1)

پس از ورود به میقات، ابتدا لباس دوخته را درمی آورد و سپس دو جامه احرام می پوشد که یکی را مثل لنگ بر کمر می بندد و دیگری را مانند ردا بر دوش می اندازد.

شعرا هر کدام به نوعی در این زمینه سخن گفته اند. از جمله حکمت درآوردن لباس دوخته را کندن لباس گناه و معصیت از خود می دانند و دربر کردن لباس احرام را به معنی پوشیدن لباس اطاعت و فرمانبرداری، راستی و صفا و تواضع و فروتنی می دانند.

»جمال الدین عبدالرزاق اصفهانی «در وصف» رکن الدین صاعد «که از سفر حج برگشته قصیده ای سروده و جدا شدن او را از جامه، مجرد گشتن از علایق و ترك دوخته واندوخته می داند و برهنگیش را همانند برهنگی شمشیر در میدان جنگ معرفی می کند.

تو مجرد گشته از جمله علایق مردوار *** اندر آن موقف که هر کس می شد از جامه جدا

صوفیان گفته ترك دوخته و اندوخته *** گشته از جامه برهنه همچو تیغ اندر وغا(2)

»ملا عبدالرحمن جامی «عارف و شاعر قرن نهم، میقات را مکان تجرد و وارستگی می داند و فلسفه نپوشیدن خلعت سوزن زده و جامه ندوخته را برهنگی و رهایی از تعلقات معرفی می کند و سپس دربرکردن جامه سپید احرام را به پوشیدن کفن مانند می کنند.

بار به میعاد تعبد رسان *** رخت به میقات تجرد رسان

1- امام صادق - ع - می فرماید :والبس کسوة الصدق و الصفاء والخضوع والخشوع،) مصباح الشريعة، ص۱۷ و ۱۸ به نقل از مستدرك، ج۲، ص۱۸٦); لباس راستی و صفا و خضوع را بپوش. امام سجاد - ع - به شبلی فرمود :حجيت يا شبلي؟ قال: نعم، أنزلت الميقات و تجردت عن مخيط الثياب واغتسلت؟ قال :نعم. قال - ع: فحين نزلت الميقات نويت انك خلعت ثوب المعصية و لبست ثوب الطاعة. قال: لا. قال - ع - فحين اغتسلت نويت انك اغتسلت من الخطايا والذنوب؟ قال: لا. قال - ع: فما نزلت الميقات و لا تجردت عن مخيط الثياب ولا اغتسلت) .مستدرك، ج۲، ص۱۸٦). امام سجاد به شبلی فرمود: آیا در میقات فرود آمدی و از لباس دوخته اجتناب کردی و غسل نمودی؟ گفت: بلی. امام - ع - فرمود: در میقات هنگامی که لباس دوخته را از تن در آوردی آیا نیت کردی از گناه خارج شده ای؟ و زمانی که لباس دوخته را بر تن کردی نیت کردی لباس طاعت را پوشیده ای؟ گفت: نه. امام - ع - فرمود: به هنگام غسل آیا نیت کردی خود را از لغزشها و گناهان شستشو داده ای؟ گفت :نه. امام - ع - فرمود: پس تو در میقات فرود نیامدی و از لباس ندوخته برهنه نشدی و غسل نکردی.

2- جمال الدين عبدالرزاق اصفهانی، دیوان، ص۲۳٤

رشته تدبیر ز سوزن بکش *** خلعت سوزن زده از تن بکش

هر چه بر آن بخیه زدی ماه و سال *** آر برون از همه سوزن مثال

باز کن از بخیه زده جامه خوی *** بو که تو را بخیه نیفتد به روی

گرنه زمرگ است فراموشیت *** بو که بود کار کفن پوشیت

لب بگشا یافتن کام را *** نعره لبيك زن احرام را(1)

جامی

اگر عزیمت خاك در حرم داری *** کفن بپوش چو آیی چنانکه فرمان است(2)

عماد فقیه کرمانی

»خاقانی «شاعر قرن ششم، میقات را محل تجمع فرشته های آسمان و نقبای عرش الهی به همراه گروههای مختلف مردم می داند که همه نشانه های تفاخر و شناسایی را از خود دور کرده و به لبیك گفتن و تسبیح پروردگار مشغولند. بزرگان حمایل بند و سران عمامه دار همه نمودارهای امتیاز و تشخص را از خود دور کرده و به دو جامه سپید احرام بسنده می کنند آنگاه آنجا را به صحرای محشر و حاجیان برهنه و کفن پوش را به برخاستگان از صور اسرافیل تشبیه می کند و در بیتی دیگر آنان را مانند شاخه های بی برگ پائیزی که از بهار هم بهتر هستند می داند .خاقانی برهنگی در میقات را موجب آرایش و زینت مردان می داند و سپس با بیانی لطیف و زیبا این عریانی را به عریانی شمشیر در هنگام نبرد تشبیه می کند و صفای دریا و بهای گوهر را از تجرد و برهنگی می داند و او را همانند قرآن می داند که بی نیاز از جلد است و ارزش آن به خاطر غلاف و پوشش آن نیست.

در صفت احرامگاه

آیی به حواله گاه احرام *** میقاتگه خواص اسلام

چون مقدمت از «عراق» دانند *** میقات تو» ذات عرق «خوانند(3)

1ـ جامی، تحفة الاحرار، ص٥٤

2ـ عماد فقیه کرمانی، دیوان، ص٤١

3ـ محل احرام کسانی است که از ناحیه عراق قصد تشرف به بیت الله الحرام دارند.

اعمال مناسك ارندانی *** از مجتهدانش باز خوانی

بینی نقبای عرش صف صف *** استاده میان قاع صف صف(1)

کرده سپر ملائك از پر *** بر عالم سایبان اخضر

بر بسته مظله چون علامات *** از اجنحه طیور جنات

افکنده مهان حمایل از بر *** بنهاده سران عمامه از سر

لبیك عبارت برونشان *** سبحانك اشارت درونشان

برخاسته یکسر از سر جان *** چون خاستگان صور، عریان

از شاخ به ماه دی تهی تر *** اما زبهار نو بهی تر

عریانی هست زیب مردان *** عریان تیغ است روز میدان

بر چهره تیغ آسمان وار *** جوهر ز برهنگی است دیدار

از خلد برهنه آمد آدم *** ایمان نه برهنه خوانده ای هم

دریا ز مجردی صفا یافت *** گوهر ز برهنگی بها یافت

قرآن نه به جلد سرفراز است *** مصحف ز غلاف بی نیاز است

مردان که به صبح دین نمایند *** در زیر لباس در نیایند

کان آینه را که نوطرازند *** از بیم تری غلاف سازند(2)

خاقانی

نیت

دوم از واجبات احرام نیت است. در مرتبه اول باید بداند عمره و حج و اجزای آنها از عبادات است و باید با نیت خالص و برای طاعت خداوند تعالی به جا آورد و اگر حج را به نیت خالص به جا نیاورد و به ریا و غیر آن باطل کند باید سال دیگر عمره و حج را اعاده کند(3).

چون همی خواستی گرفت احرام *** چه نیت کردی اندر آن تحریم

1- زمین صاف و بی گیاه «لسان العرب «و یسئلونك عن الجبال فقل ینسفها ربی نسفا ۱۰٦ فیذرها قاعاً صفصفاً طه ۱۰٦

2- خاقانی، تحفة العراقین، ص ۱۲۰

3- مناسك حج، ص ۸٤

صفحه ۲۹٦

جمله بر خود حرام کرده بُدی *** هر چه مادون کردگار قدیم

ناصر خسرو

لبیك بزن بر نیت من شو محرم *** کاری مکن از حج به ریا باز آی به محرم(1)

مختاری غزنوی

آنکه به روح حج کند از زر و زور فارغ است *** آنکه به زور و زر کند با دل شاد در غم است(2)

سیف الدین اسفرنگی

ای به دنیا متمتع اگر این عمره و حج *** از پی نام کنی کعبه تو را حانوت است(3)

سیف فرغانی

گر تو صد بادیه هر دم به ریا قطع کنی *** در ره کعبه اخلاص به کامی نرسی(4)

جنید شیرازی

اعمال و مناسك حج

تلبیه «روحانی ترین لحظه احرام«

سوم از واجبات احرام «تلبیه (5)«یعنی «لبیك گفتن» است که صورت صحیح تر آن چنین است:

»لبیك اللهم لبیك، لبیك لا شریك لك لبیك«

1- مختاری غزنوی، دیوان، ص ۲٤۱

2- سیف الدین اسفرنگی، دیوان، ص ۱٦۰

3- سیف فرغانی، دیوان، غزلیات، ج ۲، ص ٤۲

4ـ جنید شیرازی، دیوان، ص ۱۱

5ـ امام صادق ـ ع ـ فرمود :ولب بمعنی اجابة صافیة خالصة زاکیة لله عزّوجلّ في دعوتك متمسكاً بالعروة الوثقی ;لبیك بگو به گونه ای که دعوت پروردگار بزرگ را اجابت کرده باشی اجابتی صاف و خالص و پاك در حالی که به ریسمان محکم الهی چنگ زده باشی.

امام سجاد به شبلی فرمود :فحین لبیت نویت انك نطقت لله سبحانه بكل طاعة وصمت عن كلّ معصية ;زمانی که لبیك گفتی آیا نیت کردی که در هر طاعتی برای پرودگار پاك سخن بگویی و در هر گناه سکوت کنی؟ گفت: نه. فرمود: پس لبیك نگفته ای.

صفحه
۲۹۷

اِنَّ الحمد والنِّعْمَةَ لكَ والملك لاشریك لك لبیك;«

اجابت می کنم دعوت تو را، خدایا! اجابت می کنم دعوت تو را، اجابت می کنم دعوت تو را، شریکی برای تو نیست، اجابت می کنم دعوت تو را، به راستی ستایش و نعمت و پادشاهی برای توست، شریکی برای تو نیست، اجابت می کنم دعوت تو را(1).

پس از بنای خانه خدا به دست ابراهیم، خداوند به وی فرمان داد مردم را دعوت عمومی به حج کن تا پیاده و بر مرکبهای لاغر از هر راه دور بیایند(2).

ابراهیم سپس بر مقام ایستاد و صدا زد: ای مردم! خداوند شما را به سوی حج فرا می خواند و مردم در جواب گفتند: «لبیك اللهم لبیك (3)»و حتی آیندگان یعنی کسانی که در پشت پدران بودند با تلبیه جواب او را دادند (4) از این رو مردم از دورترین نقاط زمین به سوی آن می آیند و لبیك می گویند(5).

و به راستی یکی از روحانی ترین لحظه های احرام، تلبیه است. از این رو بزرگان دین در این لحظات معنوی دچار حالات روحی خاصی می شدند (6).چنانکه این تغییر و تحول روحی به هنگام گفتن تلبیه به امام سجاد دست داد.

سفیان بن عیینه می گوید: امام سجاد زمانی که احرام بست و بر مرکب سواریش نشست رنگش زرد شد و بدنش به لرزه افتاد و نتوانست لبیك بگوید به او گفتند چرا لبیك نمی گویی؟ فرمود: می ترسم پروردگار در جوابم بگوید: ندای تو را پاسخی و سؤال

1ـ در مواردی که باید ترجمه را بگوید اگر کلمه دعوت را هم نگوید کفایت می کند، مناسك حج، ص ۱۲۳

2ـ حج، ۲۷

3ـ طبرسی، مجمع البیان، ج ۷ و ۸، ص ۱۲۸ و ۱۲۹

4ـ علل الشرایع، ص ۴۲۳، مجمع البیان، ج ۷ و ۸، ص ۱۲۹

5ـ طبری، ج ۱، ص ۱۵٦

6ـ در کتاب خصال دگرگونی حال امام صادق ـ ع ـ را هنگام تلبیه از قول مالك بن انس چنین توصیف می کند: مالك بن انس فقیه معروف مدینه و یکی از امامان و رهبران دینی چهارگانه اهل سنت می گوید: سالی با امام صادق حج می گزاردم، زمانی که با شترش به احرامگاه و میقات رسید وقتی خواست لبیك بگوید دیدم توانایی گفتن لبیك را ندارد و هر چه تلاش می کرد که لبیك بگوید، صدا در گلویش می شکست و نزدیك بود

که از شتر به زمین بیفتد، سپس گفتم: ای فرزند رسول خدا چاره ای جز گفتن لبيك نيست. در جواب فرمود: ای فرزند ابن ابی عامر چگونه جسارت بورزم و» لبيك اللهم لبيك «بگویم در حالی که می ترسم پروردگار عزوجل در جوابم بگوید» لالبيك ولا سعديك «يعنی ندای تو را پاسخی و سؤال تو را جوابی نیست.

تو را جوابی نیست. آن گاه پس از گفتن لبيك غش كرد و از مرکب به زمین افتاد و پیوسته این حالت بر او عارض می شد تا آنکه حج را به پایان برد(1).

این ماجرا در مثنوی محیی لاری چنین انعکاس یافته است:

حکایت از خود بی خود شدن علی بن الحسین

علیه الصلوات والسلام در حالت تلبیه گفتن

سرو گل روضه صدق و صفا *** تازه نهال چمن اصطفا

قرة العینین نبی و ولی *** میوه بستان بتول و علی

داده جمالش دل و دین زیب و زین *** کعبه آمال علی حسین

در ره حج قافله سالار بود *** چونکه به میقات فتادش ورود

رفت در احرام چو ماه تمام *** ره بر از او قافله مصر و شام

گشته رفیقان همه لبيك گو *** او شده در بحر تحير فرو

غنچه اش از باد کسان وا نشد *** از جهت تلبیه گویا نشد

لرزه به شمشاد فتادش چو بید *** زرد شده لاله و نرگس سپید

جعد مطراش (2)در آمد به هم *** شاخ گلش گشت ز اندیشه خم

خلق در آن فکر که این حال چیست *** شد متکلم چو زمانی گریست

گفت که لبيك به جای خود است *** ليك مرا گریه ز بیم رد است

خوف ردم هست و رجای قبول *** مانده در این خوف و رجایم ملول

چون که به لبيك زبان برگشود *** بیخودی صعب بر او رو نمود

ناقه اش افکند به روی زمین *** کرد زمین را فلك چارمین

گرفتد از ناقه به خاك او چه باك *** نور فتد نیز ز گردون به خاك

آنکه سپهرش بود احرام گاه *** جامه احرام کند گرد راه

1ـ قال سفيان بن عيينة: حج علي بن الحسين ـ عليهما السلام ـ فلمّا احرم و استوت به راحلته اصفر لونه وانتفض ووقع عليه الرعدة ولم يستطع ان يلبّي فقيل له :لم لا تلبى؟ فقال: اخشى أن يقول ربي: لا لبيك ولا سعديك، فلمّا لبى غشى عليه و سقط من راحلته فلم يزل يعتريه ذلك حتى قضى حجه.

2ـ مطرا به معناى: تر و تازه، نم دار كرده شده.

تا كه به اتمام نشد مهتدى *** زو نشدى رعشه و آن بيخودى

آنكه كريم بن كريم است او *** سوخته آتش بيم است او

سلسله شان سلسله من ذهب *** هر يك از ايشان عجب من عجب

هر كه به آن سلسله پيوسته شد *** از ستم حادثه وارسته شد

آنكه بود آل رسول امين *** وقت عبادت بود احوالش اين

ما چه كسانيم و سگ كيستيم *** ما نشناسيم كه ما چيستيم

غره شده بر عمل خويشتن *** تكيه زده بر كرم ذوالمنن

بار خدايا به حق بيم او *** كآورى آن بيم به ما هم فرو

كآنچه به جز توست به يك سو نهيم *** سوى حريم حرمت رو نهيم(1)

محيى لارى

* * *

گفت نى گفتمش زدى لبيك *** از سر علم و از سر تعظيم

مى شنيدى نداى حق و جواب *** باز دادى چنانكه داد كليم(2)

ناصر خسرو

لبيك بزن بر نيت من شو محرم *** كارى مكن از حج به ريا بازآى به محرم(3)

مختارى غزنوى

حج مپندار گفت لبيكى *** جامه مفكن بر آتش از كيكى(4)

سنايى

حرم كعبه ملكش چو بنا كرد قضا *** شير لبيك زد آهو بره احرام گرفت(5)

انورى

1- محیی لاری، فتوح الحرمین، ص ۲۹ و ۳۰

2- ناصر خسرو، دیوان، ص ۳۰۰

3- مختاری غزنوی، دیوان، ص ۲٤۱

4- سنایی، حدیقة الحقیقه، ص٤٦٥

5- انوری، دیوان، ص ٦٥

جان روحانیان قدسی را *** وقت لبیك شرمسار کنند(1)

جمال الدین اصفهانی

زهره ز سماع و وجد لبیك *** بر چرخ گسسته زیر بابم(2)

جمال الدین اصفهانی

انجم ماده فش آماده حج آمده اند *** تا خواص از همه لبیك مثنا شنوند(3)

خاقانی

لبیك بر کشیده احرامیان راهش *** چون حربیان به غوغا،چون خاکیان به محشر(4)

نظامی

لبیك عشق زن تو در این راه خوفناك *** واحرام درد گیر در این کعبه رجا(5)

عطار

در آسمان ز غلغل لبیك حاجیان *** تا عرش نعره ها و غریو است از صدا(6)

مولوی

به لبیك حجاج بیت الحرام *** به مدفون یثرب علیه السلام(7)

سعدی

لب بگشا یافتن کام را *** نعره لبیك زن احرام را(8)

جامی

1- جمال الدین اصفهانی، دیوان، ص ۱۴۲

2- همان، ص۲۶۲

3- خاقانی، دیوان، ص ۱۰۲

4- نظامی، دیوان، ص ۲۳۳

5- عطار، دیوان، ص ۲

6- مولوی، غزلیات شمس، ص ۸۳

7- سعدی، بوستان، ص ۲۴۴

8- جامی، تحفة الاحرار

رو به ره آنان که گراینده اند *** نعره لبیك سراینده اند

تلبیه را ساز به نیت قرین *** زان که حدیثی است موافق بر این

تانکنی تلبیه محرم نه ای *** کسب کن ار واقف عالم نه ای

تلبیه این است نکو گوش دار *** نعره با تلبیه گفتن برآر

نعره لبیك به بانگ بلند *** هست بر اهل بصیرت پسند

تلبیه با نیت چون گشت یار *** دست ز افعال طبیعت برآر

گر سر مویی کنی از خود جدا *** بر تو شود واجب و لازم فدا

زآنکه تو از خویش نه ای آن زمان *** ار ببری دست به مال کسان

مال کسان به که امانت کنی *** جرم کنندت چو خیانت کنی

آنچه در احرام حرام است از آن *** دور شو و میل مکن سوی آن

اذن فی الناس ندایی است عام *** تو به جواب آمده بین الانام

دعوی خاصی کنی و امتیاز *** خاص نباشد همه کس جز ایاز

بهر همین شد دل خاصان دو نیم *** حالت لبیك ز امید و بیم(1)

محیی لاری

در بیان آنکه الله گفتن نیازمند عین لبیك گفتن حق است

آن یکی الله می گفتی شبی *** تا که شیرین گردد از ذکرش لبی

گفت شیطانش خمش ای سخت رو *** چند گویی آخر ای بسیار گو

این همه الله گفتی از عتو *** خود یکی الله را لبیك گو

می نیاید یك جواب از پیش تخت *** چند الله می زنی با روی سخت

او شکسته دل شد و بنهاد سر *** دید در خواب او خضر را در خضر

گفت هین از ذکر چون وامانده ای *** چون پشیمانی از آن کش خوانده ای؟

گفت لبیکم نمی آید جواب *** زان همی ترسم که باشم رد باب

گفت او را که خدا گفت به من *** که برو با او بگو ای ممتحن

1- محیی لاری، فتوح الحرمین، به کوشش رسول جعفریان، ص ۲۸

نی که آن الله تو لبیك ماست *** آن نیاز و سوز و دردت پیك ماست

نی تو را در کار من آورده ام *** نه که من مشغول ذکرت کرده ام

حیله ها و چاره جوییهای تو *** جذب ما بود و گشاد آن پای تو

ترس و عشق تو کمند لطف ماست *** زیر هر یا رب تو لبیك هاست

جان جاهل زین دعا جز دور نیست *** زانکه یارب گفتنش دستور نیست

بردهان و بر لبش قفل است و بند *** تا ننالد با خدا وقت گزند

داد او فرعون را صد ملك و مال *** تا بکرد او دعوی عز و جلال

در همه عمرش ندید او دردسر *** تا ننالد سوی حق آن بد گهر

داد او را جمله ملك جهان *** حق ندادش درد و رنج و اندهان

درد آمد بهتر از ملك جهان *** تا بخوانی تو خدا را در نهان

زآنکه درد و رنج و بار اندهان *** شد نصیب دوستانش در جهان

خواندن بی‌درد از افسردگی است *** خواندن با درد از دل بردگی است

آن کشیدن زیر لب آواز را *** یاد کردن مبدأ و آغاز را

آن شده آواز صافی و حزین *** کای خدا ای مستغاث و ای معین(1)

مولوی

چون بنالد زار بی شکر و گله *** افتد اندر هفت گردون غلغله

هردمش صدنامه صد پیك از خدا *** «یاربی» ز و شصت «لبیك» از خدا(2)

مولوی

بهر حق این خلق زرها می دهند *** صد اساس خیر و مسجد می نهند

مال و تن در راه حج دور دست *** خوش همی بازند چون عشاق مست

هیچ می گویند کان خانه تهی است *** این سخن کی گوید آن کش آگهی است

پرهمی بیند سرای دوست را *** آنکه از نور الهستش ضیا

بس سرای پر ز جمع و انبهی *** پیش چشم عاقبت بینان تهی

1- مولوی، مثنوی، به شرح جعفری، ج ٦، ص ٢٠٣; نیکلسون، ج ٢، ص ١٣، رمضانی، ج ٣، ص ١٤١.

2- مولوی مثنوی به شرح جعفری، ج ١، ص ٦٩٤; نیکلسون، ج ٣، ص ٣٢٢; رمضانی دفتر ٦، ص ٣٨٢.

هر که را خواهی تو در کعبه بجو *** تا بروید در زمان پیش تو او

صورتی کو فاخر و عالی بود *** او ز بیت الله کی خالی بود

او بود حاضر منزه از رتاج *** باقی مردم برای احتیاج

هیچ می گویند کاین لبیك ها *** بی ندایی می کنیم آخر چرا

کو ندا تا خود تو لبیکی دهی *** از ندا لبیك تو چون شد تهی

بلکه توفیقی که لبیك آورد *** هست هر لحظه صدایی از احد

من به بودانم که این قصر و سرا *** بزم جان افتاد و خاکش کیمیا

مس خود را بر طریق زیر و بم *** تا ابد بر کیمیا اش می زنم

تا بجوشد زین چنین ضرب سحور *** در درافشانی زبخشایش بحور(1)

مولوی

مُحرم

حاجی پس از آنکه لباس احرام پوشید و نیت کرد و تلبیه گفت مُحرم می شود و به اختصار به کسی که احرام حج بسته باشد مُحرم گویند.

محرم او بود کعبه جان را *** محرم او بوده سر یزدان را(2)

سنایی

ای محرم خانه محرم *** وی محرم کعبه معظم(3)

جمال الدین عبدالرزاق

شبروان در صبح صادق کعبه جان دیده اند *** صبح را چون محرمان کعبه عریان دیده اند(4)

خاقانی

1- مولوی، مثنوی، به شرح جعفری، ج ۱۳، ص ۳۳٦ و ۳۳۷; نیکلسون ج ۳، ص ۳۲۳; رمضانی، دفتر ٦، ص ۳٦۵.

2- سنایی، حدیقة الحقیقة، ص۲۵۱

3- جمال الدین عبدالرزاق، دیوان.

4- خاقانی، دیوان، ص ۸۸

هر سال محرمانه ردا گیرد آفتاب *** ورطیلسان مشتری آرند میزرش(1)

خاقانی

در حریم کعبه جان محرمان الیاس وار *** علم خضر و چشمه ماهی بریان دیده اند(2)

خاقانی

محرمان چون ردی از صبح درآرند به کتف *** کعبه را سبز لباسی فلك آسابینند(3)

خاقانی

به سوی حرم

حاجی پس از احرام به سوی حرم حرکت می کند.

شعله زد از دور چراغ حرم *** همچو گل سرخ ز باغ ارم

آتش موسی ز دلم بر فروخت *** شعله زد و خرمن هستی بسوخت

من به همان نور شدم سوی طور *** چونکه رسیدم به حوالی نور

بس که مهابت به دلم رو نمود *** چشم نیازستم از اول گشود

محیی لاری

هنگامی که به حرم رسید مستحب است دهان را با «اذخر» که گیاه خوشبویی است معطر سازد.

صبحی بود ز خواب بخیزیم گرد ما *** از اذخر و خلیل به ما بو دهد صبا(4)

مولوی

طواف

حاجی از حرم که گذشت وارد شهر مکه می شود و اولین واجب در این شهر طواف

1- همان، ص ۲۱۶

2- همان، ص ۸۹

3- همان، ص ۹۵

4- مولوی، غزلیات شمس، ص ۸۳.

خانه خداست.

طواف زینت کعبه (1)و یکی از زیباترین و در عین حال مشکلترین اعمال حج است که در طی اعمال به طور واجب سه بار تکرار می شود: طواف عمره تمتع ۲ ـ طواف حج تمتع ۳ ـ طواف نساء و به طور مستحب هرچه که بخواهد می تواند تکرار کند و در اعمال حج، طواف، تنها عملی است که مانند نماز، تکرار آن فضیلت دارد و روشن است که طواف نیز مانند دیگر اعمال باید از روی آگاهی و معرفت انجام پذیرد و به طور کلی اسلام برای عبادت و اطاعت ناآگاهانه و بدون بصیرت ارزشی قائل نیست و همیشه به کیفیت عمل و درستی آن می اندیشد نه به کمیّت و کثرت آن (2)و اعمال حج و طواف خانه خدا نیز از این قاعده کلی جدا نمی باشد.

حج وقتی آگاهانه و «عارفاً به (3)«صورت پذیرد و طواف و نماز هنگامی که با کیفیت و به طریق «احسن (4)«برگزار شود. خداوند به چنین طواف کنندگانی مباهات می کند (5).و گناهانشان را مانند روزی که از مادر متولد می شوند می آمرزد (6)و ثواب آزاد کردن بنده به آنان عنایت می کند(7).

و طواف اگر این گونه و از روی شناخت و معرفت انجام پذیرد گاه ممکن است به

1- زين الايمان الاسلام كما إنّ زين الكعبة الطواف ;مستدرك، ج ۲، ص ١٤٧.

2- امام صادق - ع - می فرماید :ليس يعنى اكثر عملا و لكن اصوبكم عملا ;خداوند كثرت و زيادی عمل را نمی خواهد بلكه درستی آن را می خواهد. تفسير برهان، ج ۲، ص ۲۰۷; تفسير نمونه، ج ۹، ص ۲۷.

3- امام صادق - ع - فرموده است:

من جاء الى هذا لبيت عارفاً به فطاف به اسبوعاً و صلى ركعتين فى مقام ابراهيم عليه السلام كتب الله عشرة آلاف حسنة و رفع له عشرة آلاف درجة الخير .كسی كه به سوی اين خانه بيايد در حالی كه آگاه به حق اين خانه باشد و آن را هفت بار طواف كند و در مقام ابراهيم دو ركعت نماز گزارد خداوند برای او ده هزار حسنه می نويسد و ده هزار درجه خير به او عنايت می كند. (مستدرك، ج ۲، ابواب طواف، ص ١٤٧.(

4- و امام باقر فرموده است:

ما من عبد مؤمن طاف بهذا البيت اسبوعاً و صلى ركعتين و احسن طوافه و صلاته الا غفرالله له ;هر بنده مؤمنی كه اين خانه را هفت بار طواف كند و دو ركعت نماز گزارد و طواف و نماز آن را نيكو انجام دهد خداوند او را بيامرزد. (مستدرك، ج ۲، ص.(147

5- عن النبى)صلى الله عليه وآله (قال :ان الله يباهى بالطائفين .مستدرك، ج ۲، ص ١٤٧

6- مستدرك، ج ۲، ص ١٤٧

7- همان.

خاطر انجام حاجت برادر دينی آن را قطع كرد حتی اگر طواف واجب باشد (2).(1)كه در اين هنگام حل مشكلورفع نياز از برادر مؤمن ثوابی فزونتر و گاهی ده چندان از طواف دارد(3).

گفت نی گفتمش به وقت طواف *** كه دويدی به هروله چو ظليم

از طواف همه ملائكتان *** ياد كردی به گرد عرش عظيم(4)

ناصر خسرو

به شرع اندر زبهر طوف كعبه *** ز چينی و ز زنگی محرمی كو

عاشقانت همی طواف كنند *** گرد كوی و سرای و خانه تو(5)

آن شنيدی كه حامد لفاف *** در حريم حرم چو كرد طواف(6)

سنايی

بر گرد طالع سعدت كه كعبه فلك است *** هزار دور طواف سعود گردون باد

عاشقان اول طواف كعبه جان كرده اند *** پس طواف كعبه تن فرض فرمان ديده اند

پيش كعبه گشته چون باران زمين بوس از نياز *** وآسمان را در طوافش هفت دوران ديده اند

1- در حدیثی از امام صادق پس از آنکه فضیلت بی شمار طواف را برای اسحق بن عمار شمرد فرمود:

»من قضی لأخیه المؤمن حاجة کتب الله له طوافاً وطوافاً وطوافاً حتی بلغ عشراً ;«کسی که حاجت مؤمنی را برآورده سازد خداوند برای او ثواب ده طواف می نویسد.

سخنی است از ابا احمد که گفت: با امام صادق در حالی که دستش در دستم بود طواف می کردم در این هنگام شخصی برای انجام حاجت خود از من کمك خواست من با دست به او اشاره کردم که همانجا بایستد تا طواف را به پایان برسانم. در این هنگام امام صادق به من گفت این کیست؟ گفتم مردی است که از من برای رفع مشکلش کمك خواسته .فرمود: مسلمان است؟ گفتم: بله. فرمود: حاجتش را برآور. گفتم: طواف را قطع کنم؟ فرمود: بله. گفتم: حتی اگر واجب باشد؟ فرمود: بله و اگر چه واجب باشد سپس آن حضرت فرمود :مَنْ مشی مع أخیه المسلم في حاجته کتب الله له ألف ألف حسنة ومحی عنه ألف ألف سیّئة ورفع له ألف ألف درجة.

2- فروع کافی، ج ٤، ص ٤١٥

3- ثواب الاعمال، ص ٧٣

4- ناصر خسرو، دیوان، ص٣٠٠

5- سنایی، دیوان، ص ٥٨١

6- سنایی، حدیقة الحقیقه، ص٤٦٨

در طواف کعبه جان ساکنان عرش را *** چون حلی دلبران در رقص و افغان دیده اند(1)

خاقانی

در آن حضرت چو قصد سیر کردم یافتم خود را *** چو دیگر سالکان اندر طواف کعبه علیا(2)

امامی هروی

به طواف کعبه رفتم به حرم رهم ندادند *** که تو دربرون چه کردی که درون خانه آیی

عراقی

ای به گرد کوی تو جان همچو حاجی در طواف *** در پناه عشق تو دل همچو کعبه در حرم(3)

سیف فرغانی

اگر چه گه سعی در کار علم *** چو حاجی رمل می کنی در مطاف(4)

تو گر کعبه باشی به فضل و شرف *** در این گوی گردان نیاری طواف(5)

سیف فرغانی

حجاج گرد کعبه طوافی همی کنند *** بر خاك می نهند سر از غایت صفا(6)

همام تبریزی

ارکان کعبه حرمت سدره را مطاف *** واطراف موقف کرمت کعبه را مزار(7)

خواجوی کرمانی

1- خاقانی، دیوان، ص ٩٤

2- امامی هروی، دیوان.

3- سیف فرغانی، دیوان، ج ٢، ص ١٥٣

4- رمل یا هروله به معنی تندتر رفتن و کمی حالت دو به خود گرفتن در سه شوط اول طواف است که نزد اهل سنت مستحب و نزد شیعیان جایز است. (مستدرك، ج٢، ص١٥١.(

5- سیف فرغانی، دیوان، ج ٣، ص ٢٤

6- همام تبریزی، دیوان، ص ٣٢

7- خواجوی کرمانی، دیوان، ص ٥٦

محرم کوی تو محروم ز دیدار چراست *** چون به گرد حرم کعبه طوافی دارد(1)

بخارایی

در بیان طواف کردن

ای که در این کوی قدم می نهی *** روی توجه به حرم می نهی

پای ز اول به سر خویش نه *** خویش رها کن قدمی پیش نه

چونکه نهی بر سر هر کام گام *** یابی از آن سیر به هر گام کام

پای به اندازه در این کوی نه *** پای اگر سوده شود روی نه

روی نهد عاشق حسن مجاز *** بر در معشوق به چندین نیاز

پای ز سر کرده به سویش رود *** آینه سان روی به رویش رود

تا که به فیض نظر او رسد *** ظل ظلیلش به سر او رسد

گر نشود ناظر دیدار تو *** روی نهد بر در و دیوار تو

این در معشوق حقیقی است هان *** تا ننهی پای جسارت در آن

شرط ره این است که بی شستو شو *** روی توجه ننهی سوی او

غسل کن آنگاه به سویش گرای *** پای نه و از دگران بر سرای

آنچه نه پاك است از او پاك شو *** بر در او با دل صد چاك شو

طرف ردا در کن و از دوش راست *** کین و رمل (2)هر دو نخستی رواست

نیست به جز این روش اضطباع *** (3)جلوه نما بر صفت هر شجاع

جرأت و اظهار تجلد نکوست *** خاصه به شغلی که بود بهر دوست

پیش رو و کعبه گذار از یسار *** جانب دل را به سوی دل سپار

از پی تقبیل حجر پیش رو *** با دل خاشع جگر ریش رو

یك دو قدم سوی یسار از حجر *** جانب دیوار حرم کن نظر

1- خیالی بخارایی، دیوان، ص ۹۸

2- رمل: حرکت تند شبیه لکه رفتن در سه شوط اول طواف (از نظر سنیان) و در سعی در بین دو چراغ سبز در همه مذاهب فقهی. درباره آرای فقها در این باره نك: الفقه الاسلامی و ادلته ج ۳، ص 166 ـ ۱۶۷

3- اضطباع به معنای باز گذاشتن بازوی راست در احرام که سنیان چنین می کنند بیشتر در طواف و برخی در سعی نك :الفقه الاسلامی و ادلته ج ۳، ص ۱٦٨

طوف وی از بهر خدا دان یقین *** نیتش آور به زبان این چنین(1)

از پی نیت سه کرت در طواف *** در تك و دو شونه به حد گزاف

زآنکه بدینسان رمل و اضطباع *** فعل نبی بوده به حج وداع

این سه بود جرأت و فرخندگی *** چار دگر راحت و افکندگی

هر یك از این دوره ز روی نظر *** تابع دوری است ز چرخی دگر

زآنکه بود زهره و تیر و قمر *** در تك از آن چار دگر پیشتر

خواندن ادعیه مأثوره را *** به که به هر دور نمایی ادا

طایف این خانه نباشد به فرش *** بل چو ملك طوف کند گرد عرش

بار دگر از پس نیت گذر *** از پی تقبیل به سوی حجر

باز چو گشتی به حجر رو به روی *** دست برآور به زبان این بگوی(2)

دسترس ار هست بر آن بوسه ده *** ورنه به اخلاص بر آن دست نه

کثرت خلق اربود و ازدحام *** کت نبود جای پی استلام

باش به انگشت اشارت نما *** سوی وی این و به زبان کن ادا(3)

چون به در کعبه نمایی گذر *** سوی مقام افکن از آنجا نظر

باش در آن حال روان در مطاف *** وز سر اخلاص بخوان بی خلاف(4)

رو بسوی رکن عراقی روان *** وز پی تسبیح و ثنا این بخوان(5)

چون گذر آری به حطیم از برون *** با دل خاشع جگری پر زخون

جانب دیوار حرم آر روی *** ناظر میزاب شو و این بگوی(6)

چونکه ره آری به سوی رکن شام *** از سر تعظیم بخوان این کلام(7)

1- اللهم انی اطوف لقدوم البیت العتیق سبعاً کاملاً.

2- بسم الله الله اکبر.

3- اللهم ایماناً بك و تصدیقاً بکتابك و وفاء بعهدك واتباعاً لسنة نبیك محمد صلی الله علیه و آله وسلم.

4- اللهم هذا البیت بیتك والحرم حرمك والامن امنك و هذا مقام العائذ بك من النار.

اللهم بیتك العظیم و وجهك الکریم و انت ارحم الراحمین اعذنی من النار و من الشیطان الرجیم و حرم لحمی و دمی علی النار و امنی من اهوال القیامة.

5- اللهم انی اعوذبك من الشرك والشك و الشقاق و النفاق و سوء الاخلاق و سوء المظنة فی الأهل والولد.

6- اللهم اسقنی من کأس محمد صلی الله علیه وآله وسلم شربة لا نظمأ بعدها ابدا.

7- اللهم اجعله حجاً مبروراً وسعیاً مشکوراً و تجارةً لن تبور، یا غفور یا عزیز، رب اغفر وارحم و تجاوز عماتعلم و اکرم.

چون زره طوف نمایی قیام *** جانب وی رکن یمانی است نام

بوسه بر آن داده رسول امین *** باش تو نیز از رخ او بوسه چین

در خبر است از کبرای سلف *** اینکه در این رکن ز راه شرف

هست موکل ملکی بر دوام *** کرده پی گفتن آمین قیام

خواهشت ار دنیا و گر دین بود *** از تو دعا، از ملك آمین بود

به که در آن حال نمایی ادا *** در طلب دنیا و دین این دعا(1)

چون فتدت باز به سوی حجر *** آخر این دوره اول گذر

در طلب مغفرتت کن قیام *** در ره اخلاص بخوان این کلام(2)

گشت یکی دوره ز طوفت تمام *** پس ز پی دوره ثانی خرام(3)

نماز طواف

باید بعد از هر طواف واجب، دو رکعت نماز در پشت مقام ابراهیم به جای آورد و این را نماز طواف گویند.

اکنون که هفت بار طوافت قبول شد *** اندر مقام دو رکعت کن قدوم را(4)

مولوی

کار تو چون گشت از آنجا تمام *** روی نه از خانه به خلف مقام

گر نبود جای ز اهل نیاز *** جانب حجر آی برای نماز

کز ره تحقیق طواف و صلات *** هر دو به هم سیر کند در جهات

طایف این خانه نباشد به عرش *** بل چو ملك طوف کند حول عرش

لیك مصلی ز قعود و قیام *** سیر کند عالم سفلی تمام

این دهد از عالم سفلی نشان *** آن خبر آورده ز هفت آسمان(5)

محیی لاری

1- ربنا آتنا في الدنيا حسنة وفی الاخرة حسنة و قنا عذاب النار، اللهم انی اعوذبك من الكفر و الفقر و عذاب النار و من فتنة المحياء و الممات و اعوذبك من الخزی فی الدنيا و الاخرة.

2- اللهم اغفر لي برحمتك واعوذ بر‌ب هذا الحجر من الدَّين والفقر وعذاب القبر و ضيق الصدر و من الخزی فی الدنيا و الاخره.

3- محیی لاری، فتوح الحرمین، صص٤٤ ـ ٤٧

4- مولوی، غزلیات شمس، ص٨٣

5- محیی لاری، فتوح الحرمین، ص ٥١

سعی بین صفا و مروه(1)

حاجی پس از آنکه طواف کرد و نماز طواف را خواند برای انجام عمل بعد با سکینه و وقار (2)به کوه صفا می آید تا سعی بین صفا و مروه را انجام دهد. او سعی را از صفا شروع و در دور هفتم به مروه ختم می کند. هر دوری را يك شوط گويند(3).

ز شکر اوست مروه و صفای من *** زفضل اوست مروه وصفای او(4)

منوچهری

گفت نی گفتمش چو کردی سعی *** از صفا سوی مروه بر تقسیم

دیدی اندر صفای خود کونین *** شد دلت فارغ از جحیم و نعیم(5)

ناصر خسرو

هر که را فتحنامه عید دل است *** جانش قربان ما شده گیر

وان دگر عید، ماه رایت ما *** صفوت مروه و صفا شده گیر(6)

مختاری غزنوی

بوسم همیشه گوید تخت مبارکش *** زان تخت گاه مروه کنم گه صفا کنم(7)

مسعود سعد سلمان

گرد تو گردم همی زیرا مرا هنگام سعی *** از مروت و زصفا هم مروه ای و هم صفا(8)

سنایی

1ـ صفا نام کوهی است در قسمت شمالی مسجدالحرام و در دامنه کوه ابوقبیس و مروه نیز نام کوهی است در قسمت شمالی مسجدالحرام و در دامنه کوه قعیقعان .صفا در لغت به معنی روشن، صاف، خالص، سنگ سخت و محکم و مروه در لغت به معنی سنگ سفید و درخشان و آتشزنه است.

در وجه تسمیه این دو کوه امام صادق(علیه السلام) فرمود: چون آدم که برگزیده خدا بود بر این کوه هبوط کرد نام آن صفا شد که مشتق است از لقب آدم یعنی صفی الله و چون حوا بر کوه مقابل صفا هبوط کرد مروه نام گرفت که مشتق از مرأه یعنی زن می باشد.

2ـ وعليك السكينة والوقار، وسائل، ج ۹، ص ۵۱۷

3ـ در فصل چهارم درباره سعی و این رویداد تاریخی سخن گفته شده است.

4ـ منوچهری، دیوان، ص ۹٤

5- ناصر خسرو، دیوان، ص ٣٠٠

6- مختاری غزنوی، دیوان، ص ١٠١

7- مسعود سعد سلمان، دیوان، ص ٣٤٦

8- سنایی، دیوان، ص ٤٥

بر او در این دهه عید می شتابد خلق *** چو حاجیان به سوی کعبه از صفا و منا(1)

سید حسن غزنوی

صفی دولت باقی که دولت از دل صافی *** دهد سزایش بوسه چو حاجیان به صفا بر(2)

سوزنی

احرار را هوای تو چون روزه و نماز *** زوار را جناب تو چون مروه و صفا(3)

رشیدالدین وطواط

احتیاجی نیست جاهت را به سعی روزگار *** ورکند نوعی بود از بندگی مشکور باد(4)

انوری

تك عمل بدویدم چو محرمان به صفا *** سرامل ببریدم چو حاجیان به منی(5)

اثیر اخسیکتی

رفته و سعی صفا و مروه کرده چار و سه *** هم بر آن ترتیب کز سادات و اعیان دیده اند(6)

خاقانی

پس از میقات حج و طوف کعبه *** جمار و سعی و لبیك و مصلی(7)

خاقانی

از صفوت حریمش روح صفا مصفا *** وز نافه زمینش ناف زمان معطر(8)

نظامی

1- سید حسن غزنوی دیوان، ص ١٩٧

2- سوزنی، دیوان، ص ١٨٤

3- رشیدالدین وطواط، دیوان.

4- انوری، دیوان، ص ۷۱

5- اثیر اخسیکتی، دیوان، ص ۳۰۷

6- خاقانی، دیوان، ص ۹٤

7- خاقانی، دیوان، ص ۹٤

8- نظامی، دیوان، ص ۲۳۳

جان چشم تو ببوسد و برپات سرنهد *** ای مروه را بدیده و بر رفته از صفا(1)

مولوی

کوه صفا برآ به سر کوه رخ به بیت *** تکبیر کن برادر و تهلیل و هم دعا(2)

وانگه برآ به مروه و مانند این بکن *** تا هفت بار و باز به خانه طوافها(3)

مولوی

جمال کعبه وصلت به دیده دل دید *** دل من از سرکوه صفای اندیشه(4)

سیف فرغانی

زآنجا همی روند به تعجیل تاکنند *** سعی از صفا به مروه و از مروه تا صفا(5)

همام تبریزی

احرام چه بندیم چو آن قبله نه اینجاست *** در سعی چه کوشیم چو از کعبه صفا رفت(6)

حافظ

چو سری بر آستانش ز سر صفا نهادی *** به صفا و مروه ای دل دگرت چه کار باشد(7)

کمال خجندی

پای مروت به سوی مروه نه *** چهره صفوت به صفا جلوه ده(8)

جامی

1- مولوی، غزلیات شمس، ص ۸۳

2- امام صادق)علیه السلام (فرمود: بر کوه صفا بالا رو تا کعبه را ببینی سپس در حالی که رو به روی رکن حجرالاسود قرار گرفته ای خدا را حمد و ثنا گو و نعمتهای او را بشمار و خوبیهای او را در حق خود در نظر بگیر سپس هفت بار تکبیر (الله اکبر) و هفت بار حمد (الحمدلله) و هفت بار تهلیل (لااله الا الله) بگو و پس از آن دعاهای وارد شده را بخوان.

3- مولوی، غزلیات شمس، ص ٨٤

4- سیف فرغانی، دیوان، ج ٣، ص ٣٥

5- همام تبریزی، دیوان، ص ٣٢

6- حافظ، دیوان، ص ١٧

7- کمال خجندی، دیوان، ص ٣٣٥

8- جامی، تحفة الاحرار، ص ٥٥

طریق سعی نمودن صفا و مروه

یافتی از مرتبه طوف کام *** زود پی سعی به مسعی خرام

روی نه از خانه به باب صفا *** رو به صفا بر درجاتش درآ

طاق صفا رشك رواق فلك *** بر سر آن صف زده خیل ملك

روی به سوی حجرالاسودش *** پشت به کوه از کرم سرمدش

کوه صفا برده بر افلاك سر *** رفعت او مطلع شمس و قمر

چون فتدت جانب کعبه نگاه *** رفعت دارین از آنجا بخواه

ادعیه کان گشته مقرر بخوان *** رو به سوی قبله بطحا نشان

زود فرود آی به مسعی گرای *** بی سر و بی پای به وادی درآی

هست تو را پای مسیحا نورد *** کی رسدت پرملایك به گرد

در تك و دو باش که آنجا به تك *** یافته اند آنچه نیابد ملك

هیچ نبی هیچ ولی هم نبود *** کو قدم سعی در آنجا نسود

بر اثر پای کسی پا نهی *** کز قدمش عرش گرفته بهی

نقش کف پای تو در آن زمین *** روضه فردوس شود روز دین

وادی مسعاست که ریگ از شرف *** گشته در آن سرمه اهل سلف

صورت میلین وی اندر صفات *** قامت خضر و لب آب حیات

یك طرفش مروه و یك سو صفا *** ساعی او نیست جز اهل وفا

جمله عالم همه در آن مقام *** در تك و پویند به سعی تمام

پر ملك بس كه تنیده به هم *** نیست در آن كوی مجال قدم

رو به سوی مروه به سعی تمام *** جلوه گری كن چو مه از طرف بام

مروه كه آمد فلك نیلگون *** بر لب طاقش قدحی سرنگون

ساختش افزون ز ورای سپهر *** روی به خاك در او ماه و مهر

همچو تو گر ماه بر آید ز كوه *** بشكند القصه فلك را شكوه

انس و ملك بس كه تنیده به هم *** نیست در آنجای مجال قدم

از پس اذكار به چندین خشوع *** باز چو كوكب به صفا كن رجوع

هفت كرت آمد و شد لابد است *** كار جهان جمله ز آمد شد است

سه به صفا چار به مروه خرام *** زآنكه شود سعی به هفتم تمام

ورد زبان ساز به صدق و صفا *** هر كرتی آیت ان الصفا(1)

هاجر از این پیش كه بی توشه شد *** سوخته دل بهر جگر گوشه شد

زین سر و آن سر پی یك قطره آب *** آمد و شد كرد ز روی شتاب

هر كه در آمد به وجود از عدم *** از پی او رفت قدم در قدم

چون قدمش در ره صدق و صفاست *** بر اثر او قدم مصطفاست

زن نتوان گفت در آن شیر مرد *** كز قدمش رفته مسیحا به گرد

نیت احرام به غیر از قران *** هر چه بود از پی این سعی هان

سربتراش ای به هنر بی مثال *** تا شوی از جمله موانع حلال

لیك گر از همت والای خویش *** بنهی از این قید برون پای خویش

ره به سوی كنج عبادت بری *** گوی ز میدان سعادت بری

سعی چو شد بر تو مسلم كنون *** به كه از احرام بیایی برون

موسم حج است چه سستی کنی *** به که در این معرکه جستی کنی(2)

محیی لاری

تقصیر

حاجی پس از آنکه سعی بین صفا و مروه را انجام داد تقصیر می کند یعنی قدری از موی سر یا صورت یا شارب (3)و یا قدری از ناخن خود را می چیند و بدین ترتیب از احرام بیرون می آید و محرمات بیست و چهار گانه بر او حلال می شود مگر سرتراشیدن، حمل سلاح و کندن درخت از زمین مکه.

سعی چو شد بر تو مسلم کنون *** به که از احرام بیایی برون

موسم حج است چه سستی کنی *** به که در این معرکه جستی کنی

1- اشاره به آیه ۱۵۸ سوره بقره) ان الصفا والمروة من شعائر الله.(

2- محیی لاری، فتوح الحرمین، ص ۵۳

3- موی روی لب.

حج تمتع

احرام در روز ترویه

برای برگزاری اعمال حج تمتع ابتدا باید احرام بست و مستحب است روز هشتم ذیحجه که روز ترویه نام دارد انجام گیرد(1).

تا روز ترویه شنو خطبه بلیغ *** وآنگه به جانب عرفات آی در صلا(2)

مولوی

ساز در ایام حج اول ادا *** با عرفه، ترویه و نحر را(3)

محیی لاری

ترویه آخر شد و شب در رسید *** خازن صبح است که دارد کلید(4)

محیی لاری

مستحب است که شب عرفه را در منا بیتوته کند وپس از طلوع آفتاب بهعرفات رود.

رسیدن به منا

ای شده در راه چو از رهروان *** چونکه رسیدی به منا این بخوان(5)

بار فرو گیر که در تن عناست *** ناقه بخسبان که زمین مناست

صبر نما امشب و فردا دگر *** تازه کن از آب شتر را جگر

هست فرو آمدن قافله *** از پی تیمار خود و راحله

تقویتی کن بدن از روز پیش *** روز دگر کس نکند فکر خویش

1ـ ترویه به معنی آب برداشتن است و چون در عرفات آبی نبود حاجیان آب آشامیدنی خود را در این روز بر می داشتند و به همدیگر می گفتند ترویتم، ترویتم.

علل الشرایع، ج ۲، ص ٤٣٥

2ـ مولوی، غزلیات شمس، ص ۸۳

3ـ محیی لاری، فتوح الحرمین، ص۲۷

4ـ همان، ص٦٣

5ـ اللهم هذا المنی فامنن علی بما مننت به علی جمیع اولیائك و من اطاعك.

ترویه آخر شد و شب در رسید *** خازن صبح است که دارد کلید

قد طلع الصبح وهب الشمال *** اقترب الوقت الی ذی الجلال

بار ببندید که فرصت نماند *** تیز برانید که مهلت نماند

خلق همه راحله را کرده تیز *** همچو سپاهی که فتد در گریز(1)

محیی لاری

عرفات(2)

یکی از با شکوهترین و بلکه بی نظیرترین مراسم حج وقوف در عرفات است. وقوف (توقف و درنگ) در این صحرا از ظهر روز نهم ذی الحجه تا غروب آفتاب واجب است و اگر کسی مقداری از این مدت را هم درک کند کافی است.

عرفات به معنی عرفان، شناخت، آشنایی، فهم و اعتراف است، لغتی است که هم از دیدگاه اهل معرفت و صاحبدلان و هم از نظر جامعه شناسان و آگاهان مورد دقت و موشکافی قرار گرفته است(3).

و به جهت آنکه در صحرای عرفات وقوف انجام می پذیرد به آن» موقف «نیز گفته می شود.

به موقف عرفات و به مجمع عرصات *** به حشرو نشرو بقا و لقا و حور و قصور(4)

رشيد الدين وطواط

1ـ محيى لارى، فتوح الحرمين، ص ٦٣

2ـ عرفات صحرايى است مسطح به وسعت و مساحت تقريبى ٩٨ كيلومتر مربع به طول دوازده و عرض هشت كيلومتر، فاصله آن تا مكه ٢٢ كيلومتر است.

3ـ در علت نامگذارى به عرفات برخى گفته اند جبرئيل در روز عرفه پس از زوال شمس به ابراهيم گفت : »اعترف بذنبك واعرف مناسكك «به گناهت اعتراف كن و با مناسكت آشنا شو. و بدين سبب عرفات نام گرفت. برخى ديگر گفته اند زمانى كه جبرئيل مشاهد حج را به ابراهيم نشان مى داد به او گفت» :اَعَرَفتَ اَعَرَفتَ «آيا فهميدى و دانستى؟ ابراهيم گفت» :عَرَفتُ عَرَفتُ ;«فهميدم دانستم. برخى ديگر گفته اند وقتى آدم و حوا از بهشت خارج شدند در اين سرزمين همديگر را شناختند «عَرَفها وَعَرَفَةُ.«

ـ علل الشرايع، ج ٢، ص ٤٣٦

ـ لسان العرب، «عرفات«

4ـ رشيدالدين وطواط، ديوان، ص ٢٦٩

چون به موقف رسند از پس شوط *** سنگ آن راه اشكبار كنند(1)

جمال الدين اصفهانى

دشت موقف را لباس از جوهر جان ديده اند *** كوه رحمت را اساس از گوهر كان ديده اند

عرضه گاه دشتموقف عرض جنات است از آنك *** مصنع او كوثر و سقاش رضوان ديده اند

هشتم ذى الحجه در موقف رسيده چاشتگاه *** شامگه خود را به هفتم چرخ مهمان ديده اند(2)

خاقانى

وانگه بهموقف آى و به قرب جبل بايست *** پس بامداد بار دگر بيست هم بجا(3)

مولوى

مسجد نمره

در سرزمين عرفات مسجدى است به نام مسجد نمره و در روايت است آن هنگام كه وقت نماز ظهر رسيد غسل كن و يا وضو بگير... آنگاه در مصلا نماز ظهر و عصر را با يك اذان و دو اقامه پشت سرهم برگزار كن (4)و مستحب است پيش از اذان ظهر امام جماعت براى اعلام مناسك خطبه بخواند(5).

آمدن از راه به مسجد نمره

ناقه روان جانب مسجد بران *** بر اثر ناقه پيغمبران

1- جمال الدين اصفهانی، دیوان، ص ۱٤۲

2- خاقانی، دیوان، ص ۸۳

3- مولوی، غزلیات شمس، ص ۸۳

4- مستدرك، ج ۲، ص ۱٦۳

5- راهنمای حرمین شریفین، ج ٤، ص ٤۷

وقت زوال است فرو گیر بار *** داخل مسجد شو و فرصت شمار

خلق در آن جمع به پهلوی هم *** انس گرفته همه بر بوی هم

منتظر آنکه به جمع و به قصر *** جمع گذارند به هم ظهر و عصر

خطبه کند بر سر منبر خطیب *** راست چو از شاخ شجر عندلیب

نغمه داوودی و سوز درون *** دیده و دل خون کند و غرق خون

چون که به هم جمع شود ساز و سوز *** آن کند آن کاتش آتش فروز

مطبخ آدم به شمال جبل *** گشته سکون فقرا را محل

گه که در او سر زده خون جگر *** دوده صفت گشته سیه فام تر

گه که در او شعله زده دود آه *** گشته عیان از شب تاریك ماه

نوری که گه شعله زدش گا ه برق *** سایه فکنده فقرا را به فرق

قبه که بر قله کوه آمده *** نورفشان چون مهی خرگه زده

هست عیان در نظر اهل دین *** خانه یاقوت و سپهر برین(1)

محیی لاری

»جبل الرحمه» یا «کوه رحمت«

در سرزمین عرفات، کوهی است به نام «جبل الرحمه» یا «کوه رحمت» که مستحب است وقوف در پایین این کوه و در زمین هموار انجام پذیرد و بالا رفتن از این کوه در ایام وقوف مکروه است.

از مسجد به پای جبل آمدن

خیز که شد وقت دعا را محل *** ناقه روان ساز به پای جبل

چون که نظر بر جبل افتد تو را *** از سر اخلاص بخوان این دعا

سر به سر آن جبل از هر گروه *** ریخته چون ریگ به هم کوه کوه(2)

محیی لاری

1- محیی لاری، فتوح الحرمین، ص ٦٥

2- همان.

کوه رحمت حرمتی دارد که پیش قدر او *** کوه قافونقطه«فا»هردو یکسان دیده اند(1)

خاقانی

جبریل خاطب عرفات است روز حج *** از صبح تیغ و از جبل الرحمه منبرش(2)

خاقانی

خود فلك خواهد تا چنبر این کوس شود *** تا صداش از جبل الرحمه به تنها شنوند(3)

خاقانی

در صفت جبل الرحمه

پس بر سر کوی رحمت آیی *** آن قبله عهد آشنایی

آدم به سرش فراز رفته *** طاق آمده جفت باز رفته

جودی همه ساله در طوافش *** العبد نوشته کوه قافش

نز روی بلندی از پی نور *** دندانه تیغ او سر طور

بر هم کمریش طور طرف است *** سنگش زر صرف و سنگ صرف است(4)

خاقانی

آن جبلی کش عرفات است نام *** هست فروتر ز جبل ها تمام

پربود از رحمت حق دامنش *** انس و ملك جمع به پیرامنش

سایه آن در عرفات جنان *** می دهد از ظل الهی نشان

گرچه به صورت ز جنان اصغر است *** لیك به معنا ز همه برتر است

چون حجب واحد حی غفور *** آمده هفتاد چه ظلمت چه نور

و آن همه اسباب و حجابی ز پی *** جز به ریاضت نتوان کرد طی(5)

محیی لاری

1- خاقانی، ص ۹۳

2- همان، ص ۲۱۸

3- همان، ص ۱۰۱

4- خاقانی، تحفة العراقین، ص ۱۲٤

5- محیی لاری، فتوح الحرمین، ص ٦٤

وصف دیگری از عرفات(1)

این عرفات است فراغت کجاست *** هر کسی امروز به خود مبتلاست

که به که امروز تواند شدن *** جان نکند فکر صلاح بدن

بهر چرا ناقه مبر سوی دشت *** باش که امشب شد و فردا گذشت

خلق فتاده همه پهلوی هم *** پهلویشان رفته و بازوی هم

از جبل و دشت وی آثار نه *** هیچ به جز خلق نمودار نه

دامنش از خیل شتر فوج فوج *** گشته چو دریا که در آید به موج

کوه چنان، دشت چنین زد به راه *** راه روان برشده با صبحگاه

دست دعایی است که بر آسمانست *** داشته هر سوی زمین وزمانست

دست تهی، پای تهی، سر تهی *** کوه و زمین جمله تهی در تهی

زین همه یکباره برآمد نفور *** خواست (2)قیامت نگر و نفخ صور

دل به درون گرم چو خورشید شد *** رعشه تن بر نهج بید شد

شیوه شیون به بدن راه یافت *** تنگی دل دستگه آه یافت

نعره یارب به فلك بر گذشت *** اشك روان آمد و از سر گذشت

گشت فلك زخم گه تیر آه *** رحمت حق ریخت بر آن جایگاه

جمع به هم آمده انس و ملك *** پر ز فغان كرده رواق فلك

سوز درون بین كه به هر یاربی *** سوخته بر چرخ فلك كوكبی

از نم دریای كرم كوه كوه *** فیض خدا ریخته بر آن گروه

گریه یك كودك حلوا فروش *** بحر سخا و كرم آرد به جوش

روز چنین آتش دلهای زار *** جوش برآورد ز ششصد هزار(3)

محیی لاری

1- یكی از مكانهایی كه به راز و نیاز اختصاص دارد و دعا در آن مستجاب است و گناهان آمرزیده می شود سرزمین عرفات است.

امام صادق)علیه السلام (فرمود :من لم یغفر له فی شهر رمضان لم یغفرله الی قابل الا ان یشهد عرفه ;كسی كه در ماه رمضان آمرزیده نشود بخشیده نمی شود تا زمانی كه عرفه را درك كند.

- فروع كافی، ج ٤، ص ٢٥٦

2- خاست.

3- محیی لاری، فتوح الحرمین، ص ٦٥ و ٦٦

در صفت عرفات و تراكم خلق

زآنجا كه عنان دل بپیچی *** راه عرفات را بسیجی

آیی به پناهگاه بشری *** دشت عرفات و ركن اعلی

آن مقصد عزم ره نوردان *** آن غایت كار نیكمردان

دهلیز سراچه الهی *** دهلیز چه صدر پادشاهی

ماتمگه راندگان برونش *** دولتگه خواندگان درونش

بیرون و درونش هست مانال *** دامان اثیر و جیب افلاك

زین سو همه حیرت آورد بر *** زآن سو به جوار حق كشد سر

این دار خلاف و دیر خذلان *** آن شط امان و خط ایمان

خلق دو سرای حاضر آنجا *** میعاد و معاد ظاهر آنجا(1)

خاقانی

خشم کردن امیرالمؤمنین علی)علیه السلام (بر سائلی که از مخلوق سؤال می کرد(2)

شیر خدا کان سخا بحر جود *** قطب زمین اختر برج وجود

روز چنین بودکه شد در غضب *** چونکه از او کرد گدایی طلب

در عرفات و طلب از غیر دوست *** کوری بخت است و سیاهی روست

هر که در این بزم بود زآن قبیل *** هست در او نشئه ظل السبیل

رحمت حق است کران تا کران *** چون طلبد سایلی از دیگران

هر که در این وقف بدانجا رسید *** بار دگر آمده از نو پدید

بارگناه از همه کس لخت لخت *** ریخته چون برگ ز شاخ درخت

گرمی این کوره اکسیر اثر *** نقد وجود همه را کرده زر

دردی دل رفته به پالودگی *** گشته قدح پاك ز آلودگی

1ـ خاقانی، تحفة العراقین، ص ۱۲۱

2ـ امام باقر)علیه السلام (فرمود: در روز عرفه هیچ سائلی رانده نمی شود .امام سجاد در روز عرفه دید: کسی دست گدایی به سوی دیگران دراز کرده. به او فرمود :وای به تو آیا در چنین روزی از غیر خدا طلب می کنی؟ همانا امید می رود که حتی دعا برای فرزندانی که در شکم مادران هستند آنها را سعادتمند کند) .الحج فی الکتاب و السنه به نقل از الفقیه، ج ۲، ص ۱۳۶(

ظلمت زنگ از دل آئینه رفت *** از ته دل محنت دیرینه رفت

تیرگی شب به سحرگه رسید *** گرد افق صبح سعادت دمید

ماه برون آمد از ابر سیاه *** گشت شب تیره از آن چاشتگاه

پرده مانع ز نظر چاك شد *** چشم جهان بین ز سبل پاك شد

زنگ خسوف از رخ مه دور گشت *** سر به سر از پرتو خور نور گشت

سنگ کزان آب روان بسته بود *** چشمه ای از زلزله هر سو گشود

باد صبا برد حجاب از میان *** بر همه شد شاهد معنی عیان

گفت پیمبر که بود شرك راه *** هر که برین است که ماندش گناه

در عرفات این همه سرتاقدم *** غرقه به خونند ز اشك ندم

شد ز نم چشم و درون رفیق *** وادی عرفات کواد العتیق

خلق همه بار گنه ریخته *** راحله از جای بر انگیخته

گشته سبکبار ز بار گناه *** روز سر شوق نهاده به راه

چونکه سبکبار شود راحله *** زود به منزل برسد قافله

خوب تر این است که من بعد شام *** خلق در آیند به ارض حرام

باز چه شامی است که گیسوی دوست *** از سبب نسبت او مشکبوست

کوکب اقبال از آن شد پدید *** شام چنین به بود از صبح عید

مشتری و زهره به تابندگی *** دارد از او منصب فرخندگی

مشك ختا غالیه سا گشت از او *** گشته از او باد صبا مشکبو

محنت غربت برد از دل به در *** شام غریبان دگر است این دگر

راه روان را به زمانی چنین *** پای نیاید ز فرح بر زمین

از عرصات آنکه به باغ جنان *** روی نهد چون نبود شادمان(1)

محیی لاری

* * *

آمده سوی مکه از عرفات *** زده لبیك عمره از تنعیم

1- محیی لاری، فتوح الحرمین ص ٦٦ تا ٦٨

گفت نی گفتمش چو در عرفات *** ایستادی و یافتی تقدیم

عارف حق شدی و منکر خویش *** به تو از معرفت رسید نسیم(1)

ناصر خسرو

تو کعبه جلالی و ارباب شرع را *** خوارزم و آب او عرفات است و زمزم است(2)

رشیدالدین وطواط

تو کعبه آمالی و زقافله شکر *** هر جا که رود ذکر تو گویی عرفات است(3)

انوری

بینی به موقف عرفات آمده مسیح *** از آفتاب جامه احرام در برش(4)

خاقانی

پریرنوبت حج بود و مهد خواجه هنوز *** از آن سوی عرفات است چشم بر فردا

خاقانی

سر کوشان عرفات است و سراشان کعبه *** دوستان همچو خلیلند و رقیبان نمرود

به منا و عرفاتم ز خدا در خواهید *** که هم از کعبه پرستان خدایید همه

خاقانی

چو عید و چون عرفه عارفان این عرفات *** به هر که قدر تو دانست می دهند برات(5)

مولوی

بر عرفات حضرتش من چو وقوف یافتم *** کیست که در حضور من دعوی «من عرف» کند(6)

اوحدی مراغی

1ـ ناصر خسرو، دیوان، ص ۳۰۰

2ـ رشیدالدین وطواط، دیوان، ص ۹۹

3ـ انوری، دیوان، ص ۵۲

4ـ خاقانی، دیوان، ص ۲۱٦

5ـ مولوی، کلیات شمس، ص ۱۹٦

6ـ اوحدی مراغی، دیوان، ص ۱۸۸

عرفات عشق بازان سر کوی یار باشد *** به طواف کعبه زین در نروم که عار باشد(1)

کمال خجندی

به موقف عرفات ایستاده دعا خوان *** من ازدعا،لب خودبسته گفتگوی تو کردم(2)

جامی

تا نشود در عرفاتت وقوف *** کی شود از راه نجاتت وقوف(3)

جامی

بر سر کوی تو ناکرده وقوف *** حاجیان را چه وقوف از عرفات(4)

جامی

مروه سعی صفا حجر عرفات *** طیبه و کوفه کربلا و فرات

هر يك آمد به قدر او عارف *** بر علوّ مقام او واقف(5)

جامی

افـــاضـه(6)

کوچ بزرگ به سوی مشعر

پس از غروب آفتاب در روز عرفه، حرکت به سوی مشعرالحرام آغاز می شود، فاصله عرفات تا مشعر دوازده کیلومتر است. می توان این مسیر را پیاده طی کرد. از

1- کمال خجندی، دیوان، ص ١٦٥

2- جامی، دیوان

3- جامی، تحفة الاحرار، ص ١٥٥

4- جامی، دیوان، ص ١٨٦

5- جامی، سبحة الابرار، سلسلة الذهب، ص ٢٢٦ در مدح امام زین العابدین.

6- افاضه در لغت از فیض و فیضان گرفته شده که به معنی طغیان آب و شدت جریان و سیل است. و فیضان النهر، یعنی طغیان رودخانه. فاض یعنی پر شد، لبریز شد، از حد بیرون رفت، فراوان بود. و افاض القوم من المکان یعنی روان شدند مردم از آنجا و متفرق گردیدند. و افاض القوم فی الحدیث، یعنی شتاب و سرعت کردند و درآمدند در اخبار. و افاضه در اصطلاح حج، یعنی، کوچ از عرفات به مشعر و از مشعر به منی. کوچ اول از غروب آفتاب شروع می شود و کوچ دوم از طلوع آفتاب .و بین این دو کوچ، «بیتوته» و «وقوف مشعر» است.

آداب حرکت این است که با تن و دلی آرام حرکت کند و در راه رفتن میانه رو باشد و اگر می خواهد به هنگام و به موقع به مقصد برسد باید آهسته و پیوسته حرکت کند، به گونه ای برود که بتواند نماز مغرب و عشا را با

هم با يك اذان و دو اقامه در «جمع» بخواند (1).برخی علت نامگذاری مشعر را به «جمع» جمع بين نماز مغرب و عشا دانسته اند(2).

اين مكان سه نام دارد «مشعر»، «مزدلفه» و «جمع». مزدلفه اسم فاعل است از مصدر «ازدلاف» از ريشه «زلف» به معنی قرب، درجه، منزلت ;جمع است، اجتماع است. مشعر است، سرزمين شعور است و آگاهی، سرزمين در خود فرو رفتن و به خدا رسيدن، سرزمين عروج و پرواز، سرزمين رشد و كمال، سرزمين ذكر و دعا، سرزمين فكر و انديشه .وقوف (3)در مشعر مانند وقوف در عرفات واجب و يكی از اركان حج است; يعنی ترك آن چه عمدی و چه سهوی، موجب بطلان حج است و حد واجب وقوف در مشعر» بين الطلوعين « است، بين طلوع صبح و طلوع آفتاب، و اگر كسی مقداری از اين وقت را هم در مشعر باشد كفايت می كند و اين را وجوب اختياری گويند .بيتوته اين شب نيز واجب است يعنی اگر قبل از طلوع فجر به آنجا رسيد ماندن در آنجا بر او واجب است.

مهمترين عمل و برنامه مستحب مشعر دوتاست اول احيا و شب زنده داری.

هر كه بود مقبل و بيدار بخت *** افكند آنجا ز پی خواب رخت

خواب كه ديده است كه غفلت برد *** صحت روح آرد و علت برد

ديده آن بخت كه نغنوده بود *** كرد مه طالع آنجا غنود(4)

محيی لاری

1- فروع كافی، ج ٣، ص ٤٦٩

2- انما سميت المزدلفة جمعاً لا نه جمع فيها المغرب و العشاء باذان واحد و اقامتين .علل الشرايع، ج ٢، ص ٤٣٧

3- وقوف; يعنی آگاهی، شناخت، اطلاع، درنگ، ايستادن. اينجا بايد آگاه باشی از چه؟ از هر چه مربوط به تو و دين تو و دنيای تو و سرنوشت توست تو بايد شيطان را بشناسی و از دسيسه هاو ترفندهای نو به نو او آگاهی داشته باشی و راههای مبارزه با او را بدانی .تو بايد آگاه باشی تا مورد هجوم ندانم كاريها و مشكلات قرار نگيری، العالم بزمانه لا تهجم عليه اللوابس.

4- محيی لاری، فتوح الحرمين، ص ٦٩

دوم از مستحبات مشعر جمع كردن هفتاد سنگريزه برای رمی جمرات و سنگ زدن به شياطين است.

به كه در آن شب به شمار آوری *** ريزه سنگی كه به كار آوری

ريزه آن سنگ كه تسبيح گوست *** در كفت اربنگری از ذكر اوست

در تو قصوری است كه آن گوش نيست *** ورنه وی از زمزمه خاموش نيست(1)

* * *

تا بود کعبه و منا و صفا *** تا بود مشعر و مقام و حطیم(2)

عمعق بخاری

رانده ز اول شب برآن پایهو بشکسته سنگ *** نیم شب مشعل بهمشعرنورغفران دیده اند(3)

خاقانی

جان خاك اشتری که کشد بار حاجیان *** تا مشعرالحرام و تا منزل منا(4)

مولوی

در صفت مزدلفه گوید

زآن سو چو تمام شد عیارت *** بر مزدلفه است مزد کارت

آن جای اجابت دعاهاست *** ملجاء انابت از خطاهاست

صاحب نظران هفت پرده *** از سنگش سنگ سرمه کرده

رضوان اثرش به دیده جسته *** خاکش به هزار آب شسته(5)

خاقانی

1- همان، ص٦٩

2- عمعق بخارایی، دیوان، ص ١٨٢

3- خاقانی، دیوان، ص ٩٤

4- مولوی، غزلیات شمس، ص ٨٣

5- خاقانی، تحفة العراقین، ص ١٢٤

در صفت مشعرالحرام

زآنجا چو شروط شد تمامت *** راه است به مشعر الحرامت

انبه بینی چو روز محشر *** از معشر جن و انس، مشعر

در گوش تو آید از مسالك *** آواز رو آ رو ملائك

بکران فلك میان مردان *** مجمردار و سپند گردان

سیمرغ گرفته بوی عنبر *** چون طاوسان به فرق مجمر(1)

خاقانی

رفتن به مزدلفه

خلق جهان از عجم و از عرب *** با لب خندان و دل پر طرب

جمله سوی مزدلفه رو نهند *** بر خس آن بادیه پهلو نهند

چون به زمینش گذر افتد تو را *** به که بخوانی به نیاز این دعا(2)

بار فرو گیر در آن مرحله *** از پی بی توشه روان راحله

هر که بود مقبل و بیدار بخت *** افکند آنجا ز پی خواب رخت

خواب که دیده است که غفلت برد *** صحت روح آرد و علت برد

دیده آن بخت که نغنوده بود *** کرد مه طالع آنجا غنود

در ته پهلوی تو آن خاك زبر *** به بود از بستر سنجاب و کبر

چون که شدی پاك ز آلودگی *** از پی پاکی بود آسودگی

در عرفات امر به بخشایش است *** از پی بخشش همه آسایش است

به که در آن شب به شمار آوری *** ریزه سنگی که به کار آوری

ریزه آن سنگ که تسبیح گوست *** در کفت ار بنگری از ذکر اوست

در تو قصوری است که آن گوش نیست *** ور نه وی از زمزمه خاموش نیست

صبحدم آور به وقوفش قیام *** تا که شود صبح تو روشن تمام

1- همان، ص ۱۲۵

2- اللهم هذه مزدلفة جمعت فيها السنة مختلفة، نسألك حوائج مؤتلفة، فاجعلنى ممن دعاك فاستجبت له و توكل عليك فكفيته.

بهر وقوفش چو قیام آوری *** کار حج خود به نظام آوری

حین وقوف از سر صدق تمام *** ناظر مشعر شده گو این کلام(1)

محیی لاری

افـــــاضـه

هجوم سراسری به سوی منا و رمی جمره عقبه

پس از طلوع آفتاب و یا کمی قبل از آن سپاه میلیونی توحید دومین» افاضه «و کوچ بزرگ خود را به سوی منا برای مبارزه با شیطان بزرگ آغاز می کند. تا رسیدن به جمرات حدود هفت کیلومتر راه است.

امام صادق می فرماید:

پیامبر خدا این مسیر را با آرامش و سکینه و وقار می پیمود و زبانش به ذکر خدا و استغفار مشغول بود (2).و پیوسته به مردم می گفت» :ایهاالناس: السکینه السکینه «.و وقتی به وادی» محسر «می رسید» هروله «می کرد، سپس به همان شیوه اول خود آرام آرام حرکت می نمود(3).

منی (منا(

حاجی برای سنگ زدن به شیطان وارد سرزمین منا می شود. منی، سرزمینی است به طول ۳٦۰۰ متر که از وادی «محسّر» که در مشعر قرار دارد شروع و به جمره عقبه ختم می شود.

منی یعنی; آرزو(4)، آرمان، ایده، آزمایش، خون ریختن.

هنگامی که نام منا برده می شود بیشتر دومین عمل این سرزمین که قربانی و

1- اللهم بحق مشعرالحرام والبیت والشهرالحرام و الرکن والمقام بلغ روح محمد صلی الله علیه وآله واصحابه منی التحیة والسلام وادخلنا دارالسلام یا ذاالجلال و الاکرام نقل شده از: محیی لاری، فتوح الحرمین، ص ٦۸ و ٦۹

2- علل الشرایع، ج ۲، ص ٤٤٤

3- الحج فی الکتاب و السنه، از دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۳۲۲

4- علل الشرایع، ج ٥، ص ٤۳٥

ذبح و خون ریختن است به یاد می آید.

امام رضا در نامه ای که به محمد بن سنان نوشته علت نامگذاری منی را چنین بیان کرده است:

جبرئیل به ابراهیم گفت هر چه از خدا می خواهی بخواه. ابراهیم هم نزد خود چنین آرزو کرد که ای کاش خداوند به جای اسماعیل قوچی را فرمان دهد تا ذبح نماید و آرزوی ابراهیم برآورده شد(1).

ملك ری از قرمطیان بستدی *** میل تو اکنون به منا و صفاست(2)

فرخی سیستانی

فاضلتر از کوه منا در وی سعادت را بنا *** آواز گورانش غنا بانگ غزالانش غزل(3)

لامعی گرگانی

تا بود کعبه و منا و صفا *** تا بود مشعر و مقام و حطیم(4)

عمعق بخاری

تك عمل بدویدم چو محرمان به صفا *** سرامل ببریدم چو حاجیان به منی(5)

اثیر اخسیکتی

چون سلیمان کرد آغاز بنا *** پاك چون کعبه، همایون چو منا(6)

مولوی

1ـ در مجمع البحرین آمده است :سُمّی منی لما یُمنی به من الدماء; ای یُراق، لقوله تعالی» :من مَنّی یُمنی «منا را منا نامیدند به جهت ریخته شدن; یعنی ریخته شدن خون.

2ـ فرخی سیستانی، دیوان، ص ۱۹

3ـ لامعی گرگانی، (قرن پنجم)، دیوان، ص ۷۸

4ـ عمعق بخاری، دیوان، ص ۱۸۲

5ـ اثیراخسیکتی، دیوان، ص ۳۰۷

6ـ مولوی، مثنوی به شرح جعفری، ج ۹، ص ٤٥٥; نیکلسون، ج ۲، ص ۳۰۵; رمضانی، ج ٤، ص ۲۲۳

تو چنان جلوه کنی گفتا که نی *** بادیه نا رفته چون گویم منی(1)

مولوی

کبش منی را به منا ریز خون *** نفس دنی را به فنا کن زبون(2)

جامی

آن کس است این که مکه و بطحا *** زمزم و بوقبیس و خیف و منا

جامی

در صفت منی

بینی زمی منی زحل سان *** مریخ سلب ز خون قربان

خاکش همه شام رنگ و گلگون *** سرخی شفق گرفته از خون

خوابی که خلیل دید شبگیر *** جز در بر او نکرده تعبیر

هر پیشکشی که او نهاده *** حق کرده مزید و باز داده

با توست دلم کبوتر آسا *** قربانش کنی به ساعت آنجا

ور تو نبوی به ذبح راجح *** بدهیش به دست سعد ذابح(3)

خاقانی

رمی جمره عقبه(4)

اولین برنامه واجب در سرزمین منا زدن هفت سنگریزه به شیطان است.

1ـ مولوی، مثنوی، به شرح جعفری، ج ٦، ص ٤٣٥; نیکلسون، ج ٢، ص ٤٤; رمضانی، ج ٣، ص ١٤٩

2ـ جامی، تحفة الاحرار، ص ٥٥

3ـ خاقانی، تحفة العراقین، ج ٣، ص ١٤٩

4ـ علی بن جعفر گوید از برادرم موسی بن جعفر از رمی جمرات و علت آن پرسیدم فرمود: ابلیس در این مواضع خود را بر ابراهیم نشان داد و ابراهیم او را سنگسار کرد و به این دلیل سنت و قانون شد. امام صادق می فرماید: اولین کسی که رمی جمار کرد آدم)علیه السلام (بود و پس از آن فرمود: شیطان در کنار جمرات نزد ابراهیم مجسم شد و جبرئیل گفت: ای ابراهیم او را رمی کن. او هم در موضع جمره عقبه وی را رمی کرد.

ـ علل، ج ٢، ص ٤٣٧; وسائل، ج ١٠، ص ٦٨، نقل از امام باقر)علیه السلام.(

شیطانی که امروز هدف تاخت و تاز قرار می گیرد اسمهای متعددی دارد و عجب اسمهایی! جمره عقبه ! جمره کبری! شیطان بزرگ .(1)در رمی جمرات علاوه بر آنکه حکمتهایی در دفاع و جهاد و مبارزه با شیاطین در آن نهفته شده حکمتهای دیگری دارد که مهمترین آنها مبارزه با غرایز مادی و عادتها و فعلهای مذموم و ناپسند است.

* * *

گفت نی گفتمش چو سنگ جمار *** همی انداختی به دیو رجیم

از خود انداختی برون یکسر *** همه عادات و فعلهای ذمیم(2)

ناصر خسرو

و حکمت دیگری که در رمی جمرات نهفته و بیشتر عرفا بر آن تکیه دارند مبارزه با هواهای نفسانی و خواهشهای درونی و اندیشه ها و تفکرات شیطانی است، زیرا مهمترین دشمن انسان همین نفسی است که در درون انسان قرار دارد.(3)

و حكمت ديگر رمی جمرات ياد آوری فداكاری حضرت ابراهيم و اسماعيل است. آن زمانی كه حضرت ابراهيم می خواست فرزند خود را قربانی كند شيطان بر سر راه او قرار گرفت و او را از اين كار منع كرد و در هر نوبت ابراهيم با انداختن هفت سنگ او را

1ـ يك شيطان است با اسامی مختلف و اين بيانگر تعدد حيله ها، فريبها و ترفندهای اوست و نيز بيانگر اهميت و بزرگی كار حج گزار است. وی با هجوم به او عملاً ثابت می كند كه بايد با شيطان بزرگ كه رهبر ديگر شيطانهاست در افتاد، بايد مبارزه با او را اصل قرار داد، زيرا او ام الفساد و مايه همه تباهيها و مركز همه عفونتهاست.

2ـ ناصر خسرو، ديوان، ص٣٠٠

3ـ اعدی عدوك نفسك التي بين جنبيك .از همين رو امام سجاد ـ ع ـ خطاب به شبلی فرمود:

فعندما رميت الجمار نويت انك رميت عدوك ابليس و عصيته بتمام حجك النفيس؟) مستدرك، ج٢، ص١٧٨)؛ زمانی كه رمی جمرات كردی نيت كردی كه دشمن خود ابليس را رمی می كنی و با او دشمنی می‌ورزی؟

و در حديث ديگری امام صادق می فرمايد:

وارم الشهوات والخساسة والدنائة والذميمة عند رمی الجمار،)مستدرك، ج٢، ص١٨٧)؛ هنگام رمی جمرات شهوت و فرومايگی و پستی و اخلاق ناپسند را از خود بيرون انداز.

چيست رمی الجمار نزد خرد *** نفس اماره سنگسار كنند

جمال الدين اصفهانی، ديوان، ص١٤٢

سنگ به دست آر ز رمی جمار *** ديو هوا را كن از آن سنگسار

جامی، تحفة الابرار، ص٥٥

از خود دور نمود(1).

بسته خليل از پی قربان پسر *** كآمده شيطان لعينش به سر

سنگ بر او كرده حوالت خليل *** كرده توجه به خدای جليل(2)

محيی لاری

* * *

گفت نی گفتمش چو سنگ جمار *** همی انداختی به ديو رجيم

از خود انداختی برون يكسر *** همه عادات و فعلهای ذميم(3)

ناصر خسرو

چیست رمی الجمار نزد خرد *** نفس اماره سنگسار کنند(4)

جمال الدین اصفهانی

در سه جمره بوده پیش مسجد خیف اهل خوف *** سنگ را کانداخته بر دیو غضبان دیده اند(5)

خاقانی

پس از میقات حج و طوف کعبه *** جمار و سعی و لبیك و مصلی(6)

خاقانی

وآنگاه رو سوی منی آر و بعد از آن *** تا هفت بار می زن و می گیر سنگها(7)

مولوی

شرح احراموقوف وصفت رمی و طواف *** با دل خویش به تقریر دگر باید کرد(8)

اوحدی مراغی

1- طبری، ج۲، ص۱٦٦

2- محیی لاری، فتوح الحرمین، ص۷۱

3- ناصر خسرو، دیوان، ص ۳۰۱

4- جمال الدین اصفهانی، دیوان، ص ۱٤۲

5- خاقانی، دیوان، ص ۹٤

6- همان.

7- مولوی، غزلیات شمس، ص ۸۳

8- اوحدی مراغی، دیوان، ص ٤۸

سنگ به دست آر ز رمی جمار *** دیو هوا را کن از آن سنگسار(1)

جامی

در صفت جمره

زآنجا سوی جمره درکشی راه *** از شعله عشق بر کشی آه

مردم همه سنگبار بینی *** دیوان همه سنگسار بینی

روح از پی قهر دشمنانش *** عراده نهاده در میانش

سنگی که ز دستها بجسته *** پیشانی اهرمن شکسته

هر سنگ در آن مبارك اوطان *** چون نجم شهاب و رجم شیطان(2)

خاقانی

در عقب سوق منا بر شمال *** سر زده کوهی است در اوج جلال

دامن آن کوه ز رب جلیل *** آمده قربانگه ابن خلیل

شغل کسان است برون از حساب *** رو تو سوی جمره اول شتاب

آنکه بود بر عقب پای او *** بر سر کوه آمده مأوای او

سنگ برون آر و جهادی بکن *** از صف آن معرکه یادی بکن

قوم که شمشیر قضا می زنند *** نعره تکبیر فنا می زنند

سعی و طواف آمده چون هفت بار *** شد عدد سنگ همان اختیار

هفت کرت سنگ بر آن میل زن *** میل چو بر روی عزازیل زن

بسته خلیل از پی قربان پسر *** کامده شیطان لعینش به سر

سنگ بر او کرده حوالت خلیل *** کرده توجه به خدای جلیل

مار عزازیل شود منهذب *** رمی نما اول و قربان عقب(3)

محیی لاری

1- جامی، تحفة الاحرار، ص ۵۵

2- خاقانی، تحفة العراقین، ص ۱۲۵

3- محیی لاری، فتوح الحرمین، ص ۷۱

ذبح و قربانی

پس از رمی جمرات، دومین عمل که در سرزمین منی باید انجام داد ذبح گوسفند یا گاو یا شتر در راه خداست. و چون حاجی توانست شیطان را از خود دور کند و با او مبارزه کند روز پیروزی اوست. باید این روز را

جشن بگیرد و در راه خدا قربانی کند. باید دست او به ریختن خون عادت کند .(1)همان گونه که اسلحه به دست گرفت و با شیطان در افتاد، اینجا نیز چاقو به دست می گیرد و خشم و خشونت خود را ظاهر می سازد. آری باید از قربانی و قربانگاه به یاد فداکاریهای ابراهیم و اسماعیل افتاد و از آن درس ایثار و از خود گذشتگی گرفت. باید از بهترین چیز خود گذشت تا به نیکی رسید(2).

باید از قربانی درس تقوی و فداکاری آموخت. این خون و گوشت به خدا نمی رسد بلکه هدف از قربانی رسیدن شما به تقوی است(3).

به راستی که قربانی و قربانگاه یکی از شعائر بزرگ الهی (4)و یکی از صحنه های تکان دهنده اعمال حج و یکی از آموزنده ترین مدرسه های تعلیم و تربیت است. و به راستی قربانی تجسمی از کشتن نفس اماره است و برای رسیدن به قرب پروردگار باید گلوی هوای نفس و منیت و طمع را برید و نفس دنی و شوم و لئیم را در راه خدا قربانی کرد(5).

گفت نی گفتمش چو می کشتی *** گوسفند از پی یسیر و یتیم

قرب خود دیدی اول و کردی *** قتل و قربان نفس شوم لئیم(6)

ناصر خسرو

1- در مجمع البحرین آمده است: سُمّی مِنی لما یُمنی به من الدماء ای یُراق. منی نامیده شده زیرا در آن خون ریخته می شود.

2- لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون. آل عمران /۹۲

3- لن ینال الله لحومها ولا دماؤها ولکن یناله التقوی منکم، حج، ص ۳۷

4- والبدن جعلناها لکم من شعائر الله، حج، ص ۳٦

5- امام صادق - ع - می فرماید:

واذبح حنجرة الهوی والطمع عنك عند الذبیحة) .مستدرك، ج۲، ص۱۸۸); هنگامقربانی گلوی هوای نفس و طمع را ببر.

و در حدیث دیگری امام سجاد - ع - به شبلی فرمود:

فعندما ذبحت هدیك نویت أنك ذبحت حنجرة الطمع بما تمسكت به من حقیقة الورع) مستدرك، ج۲، ص۱۸۷); هنگام قربانی نیت کردی که برای رسیدن به حقیقت تقوی گلوی طمع را ببری؟

6- ناصر خسرو، دیوان، ص ۳۰۰

رواست ار تو مرا می کشی به تیغ فراق *** از آنکه رسم بود در حج ای پسر قربان(1)

مسعود سعد سلیمان

هر که را فتحنامه عید دل است *** جانش قربان عید ما شده گیر

وان دگر عید ماه رایت ما *** صفوت مروه و صفا شده گیر(2)

مختاری غزنوی

در منای قرب، یاران جان اگر قربان کنند *** جز به تیغ مهر او در پیش او بسمل مباش(3)

سنایی

ز يك طرف گلوی گاو می برد ناهید *** ز يك جهت بره قربان همی کند بهرام(4)

ظهیر فارابی

بامدادان نفس حیوان کرده قربان در منی *** لیك قربان خواص ازنفس انسان دیده اند(5)

خاقانی

چون که با تکبیرها مقرون شدند *** همچو قربان از جهان بیرون شدند

معنی تکبیر این است ای امام *** کای خدا پیش تو ما قربان شدیم

وقت ذبح الله اکبر می کنی *** همچنین در ذبح نفس کشتنی

من چو اسماعیل و جان همچو خلیل *** کرد جان تکبیر بر جسم نبیل(6)

مولوی

چو سعی کردم و همت نکرد قربانی *** ز کبش هستی من در منای اندیشه(7)

سیف فرغانی

ناگه علاءالدوله تو در کعبه وصلم روی *** گردرمنای عاشقی خودراتوقربان می کنی(8)

علاءالدوله سمنانی

1- مسعود سعد سلمان، دیوان، ص ٦٤٧

2- مختاری غزنوی، دیوان، ص ١٠١

3- سنایی، دیوان، ص ٩٠٦

4- ظهیر فارابی، دیوان، ص ٧٥

5- خاقانی، دیوان، ص ٩٤

6- مولوی، مثنوی، ص١٠٣

7- سیف فرغانی، دیوان، ج ۱، ص ۳۵

8- علاءالدوله سمنانی، دیوان، ص ۲۵٤

کبش مَنی را به مِنی ریز خون *** نفس دَنی را به فنا کن زبون(1)

جامی

هست روز عید و خلقی می شود قربان تو *** هرکه قربانت نمی گرددزحیوان کمتر است(2)

فیضی

خیز و ببین صحن و منا روز نحر *** دم به دم از خون فدا گشته بحر

حمد و ثنای احد ذوالجلال *** ورد زبان ساز چو داری مجال(3)

محیی لاری

باز در آن کوش که قربان کنی *** هر چه کنی کوش که با جان کنی

تیغ وفا بر گلوی جان بنه *** گردن تسلیم به فرمان بنه

دست چه باشد که از آن خون چکد *** خوش بود آن کز دل محزون چکد

جان که نه قربانی جانان شود *** جیفه تن بهتر از آن جان شود

ساحت این عرصه که ارض مناست *** سر به سر این دشت فنا بر فناست

کشته در این بی حد و قربان بسی *** تشنه به خون تیغ به کف هر کسی

هر که نشد کشته شمشیر دوست *** لاشه مردار به از جان اوست

سرخی خون آیت صنع الله است *** کشته شو آنجای که قربانگه است

آن همه جوینده که اینجا درند *** جان بفروشند و غم دل خورند

یك طرفش آمده خونها به جوش *** وز طرفی جوشش کالا فروش

هر کسی و همت والای خویش *** سود برد در خور کالای خویش(4)

محیی لاری

قربانی ابراهیم

حاجی با قربان کردن گوسفند به یاد فداکاریهای حضرت ابراهیم آن قهرمان توحید و ایثار می افتد، که در راه خدا حاضر شد از بهترین موجودی خود، جوانش،

1- جامی، تحفة الاحرار، ص ۵۵

2- فیضی، دیوان، ص ۱۳۷

3- محیی لاری، فتوح الحرمین، ص ۷۳

4- محیی لاری، فتوح الحرمین، ص ۷۲

اسماعیل بگذرد و تسلیم خواست و اراده پروردگار شود(1).

ابراهیم شبی در خواب دید که باید اسماعیل را قربان کند. این خواب در دو شب دیگر تکرار شد و برای او شکی باقی نماند که این فرمان خداست. او نظر فرزند را درباره این قربانی خواست. اسماعیل که سیزده سال بیشتر نداشت گفت:

پدر جان به وظیفه و تکلیف عمل کن و هر چه را به آن مأمور شده ای انجام ده، ان شاءالله مرا از صابران خواهی یافت(2).

در روایت است که شیطان در جمره عقبه بر ابراهیم ظاهر شد او هفت سنگ به شیطان پرتاب و او را از خود دور کرد دیگر بار در جمره وسطی بر ابراهیم ظاهر شد این بار نیز با هفت سنگ او را از خود دور نمود(3).

بسته خلیل از پی قربان پسر *** کآمده شیطان لعینش به سر

سنگ بر او کرده حوالت خلیل *** کرده توجه به خدای جلیل

ابراهیم به وسوسه های شیطان توجهی نکرد و سرانجام او را نزد جمره وسطی فرود آورد و دشنه و کاردی برداشته به حلق او گذاشت; اما جبرئیل کارد را وارونه کرد، و این عمل چند بار تکرار شد، آنگاه از جانب چپ مسجد خیف ندایی برخاست که» :یا ابراهیم قد صدقت الرویا :«آنچه را در خواب مأموریت یافتی انجام دادی. جبرئیل اسماعیل را از زیر دستش کشید و قوچی را که از قله» ثبیر «آورده بود زیر دست ابراهیم قرار داد (4)و ابراهیم مأمور شد که آن گوسفند را به جای اسماعیل ذبح کند» .وفدیناه بذبح عظیم.«

اگر خواهی که بر آتش نسوزی *** چو ابراهیم قربان از پسر کن(5)

سنایی

1- چنانکه امام سجاد به شبلی فرمود: هنگام قربان نیت کردی که برای رسیدن به حقیقت تقوی گلوی طمع را ببری و آیا در خاطر تو گذشت که از سنت ابراهیم در قربانی فرزندش و میوه دلش و گل خوشبوی قلبش پیروی کنی؟

- مستدرك، ج ۲، ص ۱۷۶

2- صافات، آیات ۱۰۱ تا ۱۰۷

3ـ طبری، ج ۱، ص ۱٦٦

4ـ فروع کافی، ج ٤، ص ۲۰۸

5ـ سنایی، دیوان، ص ۹۸۰

به عشق از جان تقرب کرد عاشق *** چو اسماعیل از قربان نترسد(1)

قوامی رازی

آورده هر خلیل دلی نفس پاك را *** خون ریخته موافقت پور هاجرش(2)

خاقانی

باز اسماعیل را بین سوگوار *** جان او قربان شده در کوی یار(3)

عطار

ذکر اسماعیل و ذبح و جبرئیل *** ذکر قصه کعبه و اصحاب فیل(4)

مولوی

من چو اسماعیلیانم بی حذر *** بل چو اسماعیل آزادم ز سر(5)

مولوی

من خلیلم تو پسر پیش بچك *** سر بنه «انی ارانی اذبحك»

سر به پیش قهر نه دل برقرار *** تا ببرم حلقت اسماعیل وار

سر ببرم لیك آن سر آن سراست *** كز بریده گشتن و كشتن برست

لیك مقصودم از آن تعلیم توست *** ای مسلمان بایدت تسلیم جست(6)

مولوی

ما چو اسمعیل زابراهیم خود *** سر نپیچیم ار چه قربان می کند(7)

مولوی

یا چو اسمعیل صبار مجید *** پیش عشق و خنجرش حلقی کشید(8)

مولوی

1- قوامی رازی، دیوان، ص ؟

2- خاقانی، دیوان، ص ۲۱۸

3- عطار، منطق الطیر، ص ۱۲

4- مولوی، مثنوی، به شرح جعفری، ج ۹، ص ۱۱۱; رمضانی، ج ۳، ۲۰۵

5- مولوی، مثنوی، به شرح جعفری، ج ۹، ص ۷۵; نیکلسون، ج ۲، ص ۲۳٤، رمضانی، ج ۳، ص ۲۰۳

6- مولوی، مثنوی، به شرح جعفری، ج ۹، ص ۹۰; نیکلسون، ج ۲، ص ۲۳۸; رمضانی، ج ۳، ص ۲۰٤

7- مولوی، مثنوی، به شرح جعفری، ج ١٤، ص ٦١۲; نیکلسون، ج ۳، ص ٥٥٥; رمضانی، ج ٦، ص ۳۷۲

8- مولوی، مثنوی، به شرح جعفری، ج ١٤، ص ٤١۸; نیکلسون، ج ۳، ص ٥٠۲; رمضانی، ج ٦، ص ٤١١

همچو اسماعیل پیشش سر بنه *** شاد و خندان پیش تیغش جان بده

عاشقان جام فرح آنگه کشند *** که به دست خویش خوبانشان کشند(1)

مولوی

چون که اسماعیل در جویش فتاد *** پیش دشنه آبدارش سر بداد(2)

مولوی

گفت پیغمبر که در بازارها *** دو فرشته می کند دائم ندا

کای خدا تو منفقان را ده خلف *** وی خدا تو ممسکان را ده تلف

خاصه آن منفق که جان انفاق کرد *** حلق خود قربانی خلاق کرد

حلق پیش آورد اسماعیل وار *** کارد بر حلقش نیارد کردگار

پس شهیدان زنده زین رویند و خوش *** تو بدان قالب بمنگر گبروش

چون خلف دادستشان جان بقا *** جان ایمن از غم و رنج و شقا(3)

مولوی

آن توکل کو خلیلانه تو را *** و آن کرامت چون کلیمت از کجا

تا نبرد تیغت اسمعیل را *** تا کنی شه راه، قعر نیل را(4)

مولوی

حلق یا تقصیر

سومین عمل از اعمال روزدهم در سر زمین منی حلق) سرتراشی (یا تقصیر (کمی از مو و ناخن چیدن) است که پس از رمی جمره عقبه و قربانی، انجام
می پذیرد(5).

1- مولوی مثنوی، به شرح جعفری، ج ۱، ص ۱۳۳; نیکلسون، ج ۱، ص ۱٦; رمضانی، ج ۱، ص ۷

2- مولوی، مثنوی، به شرح جعفری، ج ۳، ص ٤٦١; نیکلسون، ج ۱، ص ۲۹۷; رمضانی، ج ۲، ص ۹۳

3- مولوی، مثنوی به شرح جعفری، ج ۳، ص ۲٤۸; نیکلسون، ج ۱، ص ۲٦۸; رمضانی، ج ۲، ص ۸۵

4- مولوی، مثنوی به شرح جعفری، ج ۱۳، ص ٤۸٤; نیکلسون، ج ۳، ص ۳۵۱; رمضانی، ج ٦، ص ۳۷۲

5- حاجیانی که سفر اول آنهاست بر آنها واجب است که حلق کنند، یعنی سر را با تیغ بتراشند و کسانی که سفر دوم به بعد آنهاست مخیرند بین حلق و تقصیر که البته حلق افضل است.

یکی از حکمتهای تراشیدن سر پاك شدن از آلودگیهای ظاهری و باطنی و دور شدن از عیوب آشکار و پنهان و طهارت و خروج از گناهان است(1).

سر تراشیدن و احرام گرفتن سهل است *** از سر این نخوت بیهوده به در باید کرد

اوحدی

حکمت دیگر تراشیدن سر، رهایی از تعلقات است (2).این مو که سبب زینت است ممکن است انسان را به خود وابسته کند. با تراشیدن آن انسان خود را از این وابستگی رها می سازد و از این آخرین علاقه و علقه نیز آزاد می شود.

حلق سر گر سنتی آمد نه خرد *** پس فریضه ریش می باید سترد

ز آنکه اندر ریش چندان باد هست *** کان بلای صد دل آزاد هست(3)

عطار

سر بکش از تیغ و فرود آر سر *** کرده ز سر قید علائق به در

گر سر مویی است علائق تو را *** نیست یکی خدمت لایق تو را

محیی لاری

آنان که توانسته اند در میدان رزم و پیکار از سربگذرند پیش از آن در مدرسه منا از موی سر گذشته اند.

رو سر تسلیم و رضا پیش گیر *** در ره دین ترك سر خویش گیر

1- امام سجاد - ع - به شبلی فرمود:

فعندما حلقت رأسك نويت أنك تطهّرت من الادناس ومن تبعه بنیآدم وخرجت من الذنوب كما ولدتك أمك .
)مستدرك، ج۲، ص۱۸۷); هنگامی که موی سر را تراشیدی نیت کردی که از پلیدیها پاك شوی و مانند زمانی که از مادر متولد شدی از گناهان بیرون آیی؟

در حدیث دیگری امام صادق می فرماید:

و احلق العیوب الظاهرة و الباطنة بحلق شعرك ;هنگام سر تراشی، عیوب آشکار و پنهان خود را از خود دور گردان.

2- حاجی امروز باید از خود رها شود و خود را نبیند و از هر چه غیر خداست ببرد، به جز به دوست نباید به چیز دیگری وابستگی داشته باشد.

غلام همت آنم که زیر چرخ کبود *** ز هر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد است

مگر تعلق خاطر به ماه رخساری *** که خاطر از همه غمها به مهر او شاد است

حافظ

3- عطار، مصیبت نامه، ص۱٤۲

سر بتراشید چو مو اندکی است *** اندك و بسیار در این ره یکی است

محیی لاری

حاجی با تراشیدن سر از احرام بیرون می آید و محرمات بیست و چهارگانه به جز استعمال بوی خوش و نزدیکی با همسر بر او حلال می شود.

زندگی از سر دگر آغاز کن *** از بدن خویش کفن باز کن

جامه خود باز ستان از گرو *** جان تو نو روزی نو روز نو

بر تو شد اکنون همه اشیا حلال *** غیر دخولی که کنی با حلال

بر تو فدا گر شده لازم بده *** عقده گشایی کن و بگشا گره

سبعه نگر باز که سیار شد *** یك به یك ارکان همه در کار شد

هشت گدا بشمر و یك گوسفند *** پاره کن از یکدگرش بند بند

ور کنیش ذبح و به ایشان سپار *** پس متساوی دهشان اختیار(1)

محیی لاری

عطار نيشابوری در مصيبت نامه می گويد:

گفت وقت حلق خلقی در حجاز *** بهر سنت موی می كردند باز

از يكی پرسيد آن مجنون راه *** كز چه اندازيد موی اين جايگاه

گفت موی افكندن اينجا سنت است *** ترك اين سنت دليل محنت است

چون شنود القصه آن ديوانه راز *** گفت ای مشتی گدای بی نياز

حلق سر گر سنتی آمد نه خرد *** پس فريضه ريش می بايد سترد

ز آنكه در ريش تو چندان بار هست *** كان بلای صد دل آزاد هست

زين چه گفتم بر شما صد منت است *** كاين فريضه بهتر از صد سنت است

كار كن چون وقت كارت اين دم است *** ز آنكه اين يك دم تو را صد عالم است

تا كی از خواب هوس بيدار شو *** همچو بيداران دين در كار شو

1- محيی لاری، فتوح الحرمين، ص ۷۲

گر نخواهی كشت كرد امروز تو *** چون كنی فردا ميان سوز تو(1)

عيد قربان

اعمال روز عيد قربان كه عبارت بود از رمی جمره عقبه و قربانی و سر تراشيدن همه به خوبی پايان يافت و به حقيقت شايسته است كه حاجی امروز را جشن بگيرد كه توانست در مبارزه پی گير خود با شيطان بزرگ و شيطان نفس پيروز شود و او را سنگسار نمايد و توانست با تراشيدن سر از همه» علاقه»ها و «تعلق»ها خود را برهاند و بر وی سزاوار است كه امروز را عيد بگيرد.

حاجی سپس اعمال ايام تشريق را در منی انجام داده به مكه می رود و با انجام اعمال مكه از احرام بيرون می آيد و بدين ترتيب اعمال واجب حج با خوبی و موفقيت به پايان می رسد.

در ديوان شعرا تبريك عيد قربان بازتاب گسترده ای دارد و كمتر شاعری پيدا می شود كه در قصايد خويش اين عيد را به ممدوح و يا پادشاهان و بزرگان و مردم زمان خود تبريك نگفته باشد و به علت گستردگی اين تبريك ها از ذكر آنها خودداری و تنها به يك مثنوی بسنده می شود.

صبحك الله صباح السعيد *** بر همه ميمون بود اين صبح عيد

اين چه صباح است كه ششصد هزار *** بنده شد آزاد صغار و كبار

بيشتر از صبح سعادت اثر *** داده ز فرخندگی او خبر

غره این صبح سعادت قرین *** خنگ فلك را شده نور جبین

خیز که خورشید علم برکشید *** خلق چو انجم همه شد ناپدید

بانگ نفیر آمد و محمل گذشت *** کوه به جامانده در این پهن دشت

کس نکشد بهر کسی انتظار *** شوق منا برده ز دلها قرار

سوی منا آی و کرامت ببین *** گرمی بازار قیامت ببین

بس که بود نعره جوش و خروش *** کر شود از غلغله خلق گوش(2)

محیی لاری

1- مصیبت نامه، ص۳۲۱، ص۳۲۲

2- محیی لاری، فتوح الحرمین، ص ٦۹، ۷۰ و ۷۳

ای که به مقصود ره آورده ای *** ره به سوی مقصد خود برده ای

شام تو را صبح سعادت دمید *** بر تو مبارك بود این صبح عید(1)

محیی لاری

عمره مفرده

پس از پایان اعمال مکه و منی یعنی پس از فراغ از اعمال حج، در صورتی که میسور باشد مستحب است عمره مفرده به جا آورده شود (2).بدین معنی که از منطقه حرم (3)بیرون می رود و در» ادنی الحل «یعنی نزدیکترین نقطه به حرم که» تنعیم «است محرم می شود و سپس به مکه می آید و طواف و نماز طواف و سعی بین صفا و مروه را انجام می دهد و پس از آن مخیر است بین حلق یا تقصیر و پس از سر تراشی یا چیدن کمی از موی صورت از احرام بیرون می آید و پس از آن طواف نساء و نماز طواف نساء را انجام می دهد. به این عمل «عمره مفرده» گویند. که حاجی می تواند این عمل را از طرف خود یا پدر و مادر و یا سفارش کنندگان یا مجموع آنها به جا آورد و دیگران را در ثواب آن شریك نماید.

آمده سوی مکه از عرفات *** زده لبیك عمره از تنعیم

یافته حج و کرده عمره تمام *** بازگشته به سوی خانه سلیم(4)

ناصر خسرو

گرنباشدحجوعمرهورمیوقربان گو مباش *** این شرف مارانه بس کزتیغ او قربان شویم(5)

سنایی

پس برای عمره کردن سوی تنعیم آمده *** هم بر آن آئین که حج را ساز و سامان دیده اند

1ـ محیی لاری، فتوح الحرمین، ص ٦٩، ٧٠ و ٧٣

2ـ مناسك حج، امام خمینی، ص ٣٢٧

3ـ حدود حرم در بخش حرم مشخص شده است.

4ـ ناصر خسرو، دیوان، ص ٣٠٠

5ـ سنایی، دیوان، ص ٤١٨

حاج را دیوان اعمالی است و آنك عمره را *** ختم اعمال و فذلكهای دیوان دیده اند(1)

خاقانی

عمره كردی عمر باقی یافتی *** صاف گشتی بر صفا بشتافتی(2)

مولوی

در صفت عمره

ز آنجا به مقام عمره تازی *** از عمره طراز عمر سازی

آنجا بینی مقام محمود *** آنجا یابی كمال مقصود

آخر عمل از مناسك این است *** آن دیوان را فذلك این است(3)

خاقانی

طواف وداع

آخرین عمل مستحب حاجی در مكه مكرمه طواف وداع است. اهل سنت این طواف را به جای طواف نساء، واجب می دانند. پس از پایان اعمال حج و طواف وداع، مستحب است كه دربازگشت بهوطن سرعت نماید واز خدا بخواهد كه آخرین سفراو نباشد.

الوداع ای كعبه كاینك وقت هجران آمده *** دل تنوری گشته و زو دیده طوفان آمده

الوداع ای كعبه كاینك مست راوق گشته خاك *** ز آنكه چشم از اشك میگون راوق افشان آمده

الوداع ای كعبه كاینك كالبد با حال بد *** رفته از پیش تو و جان وقف هجران آمده

1- خاقانی، دیوان، ص ۹٤

2- مولوی، مثنوی، به شرح محمد تقی جعفری، ج ٤، ص ٦١٦ و به تصحیح دکتر محمد استعلامی، ج ۱، ص ۲۲

3- خاقانی، تحفة العراقین، ص ۱۳۱

الوداع ای کعبه کاینك هفته ای در خدمتت *** عیش خوابی بوده و تعبیرش احزان آمده

الوداع ای کعبه کاینك روز وصلت صبح وار *** دیر سر بر کرده و بس زود پایان آمده

الوداع ای کعبه کاینك درد هجران جانگزای *** شمه ای خاك مدینه حرز و درمان آمده(1)

خاقانی

در طواف وداع و گریه به فراق

روز جدایی که نبیند کسی *** تیره تر است از شب هجران بسی

عاشق دل سوخته در هجر یار *** آورد انجم همه شب در شمار

کس نکند محنت هجر اختیار *** مرگ جدایی است میان دو یار

روز وداع است و فراقش ز پس *** ناله برون آی و به فریاد رس

خون گری این دیده به صد های های *** وقت جدایی است از آن خاك پای

بخت کجا رفت هم آغوشیت *** هست کنون وقت سیه پوشیت

دل به مصیبت کسی افتاده طاق *** گه ز فراق و گهی از اشتیاق

وقت وداع است و اجل در کمین *** خاصه وداع صنمی این چنین

کس نکند محنت هجر اختیار *** مرگ جدایی است میان دو یار

ای گل باغ ملکوت الوداع *** می روم اکنون به طواف وداع

با خفقان دل و رنج صداع *** بوی تو جان قوت شده الوداع

جان جهانی و به از جان بسی *** قطع ز جان چون کند آسان کسی

ای گل مشکین به نوای عجیب *** قطع وصال تو کند عندلیب

وصل تواش سوخت به داغ جگر *** تا دگری هجر چه آرد به سر

کرده به راه طلبت جان فدا *** می شود اکنون به ضرورت جدا

1- خاقانی، دیوان، ص ۳۷۱ و ۳۷۲

دوری من از تو ضروری بود *** ورنه که را طاقت دوری بود

روز جدایی که خرابم ز تو *** کافرم ار روی بتابم ز تو

گر ز توام دور کند بخت بد *** مهر توام باز کشد سوی خود(1)

محیی لاری

با آنکه در بحثهای مختلف این کتاب به ویژه در مباحث عرفانی از قصیده ناصر خسرو شاهد آورده شده با این وجود به جهت شهرت این قصیده، مناسب است به جهت حسن ختام، تمام قصیده، جداگانه ذکر شود.

حاجیان آمدند

حاجیان آمدند با تعظیم *** شاکر از رحمت خدای رحیم

جسته از محنت بلای حجاز *** رسته از دوزخ و عذاب الیم

آمده سوی مکه از عرفات *** زده لبیك عمره از تنعیم

یافته حج و کرده عمره تمام *** باز گشته به سوی خانه سلیم

من شدم ساعتی به استقبال *** پای کردم برون ز حد گلیم

مر مرا در میان قافله بود *** دوستی مخلص و عزیز و کریم

گفتم او را «بگو که چون رستی *** زین سفر کردن به رنج و به بیم

تا ز تو باز مانده ام جاوید *** فکرتم را ندامت است ندیم

شاد گشتم بدان که کردی حج *** چون تو کس نیست اندر این اقلیم

بازگو تا چگونه داشته ای *** حرمت آن بزرگوار حریم

چون همی خواستی گرفت احرام *** چه نیت کردی اندر آن تحریم؟

جمله بر خود حرام کرده بدی *** هر چه مادون کردگار قدیم؟

گفت «نی» گفتمش «زدی لبیك *** از سر علم و از سر تعظیم

می شنیدی ندای حق و جواب *** باز دادی چنانکه داد کلیم؟

1- محیی لاری، فتوح الحرمین، ص ۷۷ و ۷۸

گفت «نی» گفتمش «چو در عرفات *** ایستادی و یافتی تقدیم

عارف حق شدی و منکر خویش *** به تو از معرفت رسید نسیم؟

گفت «نی» گفتمش «چو می کُشتی *** گوسفند از پی یسیر و یتیم

قرب خود دیدی اول و کردی *** قتل و قربان نفس شوم لئیم

گفت «نی» گفتمش «چو می رفتی *** در حرم همچو اهل کهف و رقیم

ایمن از شر نفس خود بودی *** و ز غم فرقت و عذاب جحیم؟

گفت «نی» گفتمش «چو سنگ جمار *** همی انداختی به دیو رجیم

از خود انداختی برون یکسر *** همه عادات و فعلهای ذمیم؟

گفت «نی» گفتمش «چو گشتی تو *** مطلع بر مقام ابراهیم

کردی از صدق و اعتقاد و یقین *** خویشی خویش را به حق تسلیم؟

گفت «نی» گفتمش «به وقت طواف *** که دویدی به هروله چو ظلیم

از طواف همه ملائکتان *** یاد کردی به گرد عرش عظیم؟

گفت «نی» گفتمش «چو کردی سعی *** از صفا سوی مروه بر تقسیم

دیدی اندر صفای خود کونین *** شد دلت فارغ از جحیم و نعیم؟

گفت «نی» گفتمش «چو گشتی باز *** مانده از هجر کعبه بر دل ریم

کردی آنجا به گور مر خود را *** همچنانی کنون که گشته رمیم؟

گفت «از این باب هر چه گفتی تو *** من ندانسته ام صحیح و سقیم

گفتم «ای دوست پس نکردی حج *** نشدی در مقام محو مقیم

رفته ای مکه دیده، آمده باز *** محنت بادیه خریده به سیم

گر تو خواهی که حج کنی پس از این *** این چنین کن که کردمت تعلیم

* * *

فهرست منابع و مآخذ

آدام متز :تمدن اسلامی) تاریخ تمدن اسلامی) ترجمه علیرضا ذکاوتی قراگزلو، دو جلد، چاپ اول، مؤسسه انتشارات امیر کبیر، تهران، ۱۳۶۲.

ابن اثیر، عزالدین ابی الحسن علی بن ابی الکرم الشیبانی :الکامل فی التاریخ، هفت جلد، چاپ اول، دار احیاء التراث العربی، بیروت ۱۴۰۸.

ابن عربی، محیی الدین، ابی عبدالله محمد بن علی :الفتوحات المکیه، چهار جلد، دار احیاء التراث العربی، بیروت.

ابن کثیر، الحافظ، ابی الفداء اسماعیل بن کثیر القرشی الدمشقی :تفسیر القرآن العظیم، چهار جلد، چاپ دوم، انتشارات دارالقلم، بیروت.

ابن ماجه، الحافظ، ابی عبدالله محمد بن یزید القزوینی :سنن ابن ماجه، دو جلد،

انتشارات دارالفکر.

ابن منظور :لسان العرب، هجده جلد، دار احیاء التراث العربی، بیروت.

امام احمد حنبل :مسند، شش جلد، دار صادر، بیروت.

امام خمینی، حاج آقا سید روح الله الموسوی الخمینی :تحریرالوسیله، دو جلد.

امام خمینی :صحیفه نور، 21 جلد، مرکز مدارك فرهنگی انقلاب اسلامی، انتشارات شرکت سهامی چاپخانه وزارت ارشاد اسلامی، چاپ بهمن ماه ۱۳۶۱ تا ۱۳۶۸.

امام خمینی :مناسك حج، چاپ اول، انتشارات نشر مشعر، تهران، ۱۳۷۱.

بیهقی، خواجه ابوالفضل محمد بن حسین :تاریخ بیهقی، به کوشش دکتر خلیل خطیب رهبر، چاپ دوم، انتشارات مهتاب، بهار ۱۳۷۱.

الترمذی، ابی عیسی، محمد بن عیسی بن سوره :سنن الترمذی، پنج جلد، انتشارات دارالفکر.

جعفری، محمدتقی :از دریا به دریا.

:جغرافیای کشورهای مسلمان، سال چهارم آموزش متوسطه عمومی، ادبیات و علوم انسانی.

حر عاملی، شیخ محمد بن الحسن :وسائل الشیعه، دار احیاء التراث العربی، بیروت.

حکیمی، محمدرضا و محمد و علی :الحیاة، چاپ سوم، انتشارات دائرة الطباعة و النشر، تهران ۱۴۰۱ هـ.ق.

الحموی، الشیخ الامام شهاب الدین ابی عبدالله یاقوت بن عبدالله الحموی الرومی البغدادی :معجم البلدان، پنج جلد، انتشارات دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۷ هـ. ق.

دهخدا :امثال و حکم، سه جلد.

زرینکوب، عبدالحسین :ارزش میراث صوفیه، چاپ سوم، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۵۳.

الزمخشری، الامام محمود بن عمر :الکشاف) فی تفسیر القرآن)، چهار جلد، چاپ دوم، دار الکتاب، العربی، بیروت، ۱٤۰۷ هـ.ق.

سبحانی، جعفر :فروغ ابدیت.

سبحانی، جعفر :فرازهایی از تاریخ پیامبر اسلام، چاپ اول، چاپخانه دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۱.

شهید اول، محمد بن جمال الدین مکی العاملی :لمعه، به اهتمام علی اصغر مروارید.

شهید ثانی، زین الدین بن علی بن احمد العاملی الجبعی :شرح لمعه، دو جلد، انتشارات مکتبه طباطبایی در قم و جهان در تهران.

شهیدی، سید جعفر :تاریخ تحلیلی اسلام، چاپ هشتم، مرکز نشر دانشگاهی، تهران، ۱۳٦۷.

شیخ الطائفه، ابی جعفر، محمد بن الحسن الطوسی :الاستبصار، چهار جلد، انتشارات دارالکتب الاسلامیه، تهران.

صدوق، شیخ محمد بن علی بن الحسین بن بابویه القمی :علل الشرایع، دو جلد، انتشارات دارالبلاغه،

صدوق، شیخ محمد بن علی بن الحسین بن بابویه القمی :عیون اخبار الرضا، دو جلد، انتشارات مؤسسة الاعلمی للمطبوعات.

صدوق، شیخ محمد بن علی بن الحسین بن بابویه القمی :من لا یحضره الفقیه، انتشارات جامعه مدرسین قم.

صفا، ذبیح الله :تاریخ ادبیات ایران.

طباطبایی، علامه سید محمد حسین :المیزان فی تفسیر القرآن، ۲۱ جلد، انتشارات مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۳۹۳ هـ. ق.

طباطبایی یزدی، علامه محمد کاظم :العروة الوثقی، انتشارات مؤسسة الاعلمی للمطبوعات.

طبری، ابی جعفر محمد بن جریر الطبری :تاریخ طبری، شش جلد، چاپ دوم، انتشارات دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱٤۰۸ هـ.ق.

طبرسی، شیخ ابی علی الفضل بن الحسن الطبرسی :مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ده جلد، چاپ دوم، دارالمعرفه، بیروت، ۱٤۰۸ هـ.ق.

طبرسی، ابی منصور، احمد بن علی بن ابی طالب الطبرسی :الاحتجاج، انتشارات مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، بیروت ۱٤۰۳.

عطار نیشابوری، فریدالدین :تذکرة الاولیاء، به تصحیح رنولد آلن نیکلسون، چاپ سوم، انتشارات دنیای کتاب، ۱۳۷۰.

غفاری، ابراهیم :راهنمای حرمین شریفین، پنج جلد، انتشارات اسوه (وابسته به سازمان حج)، ۱۳۷۰.

قشیری، ابوالقاسم :رساله قشیریه، انتشارات علمی و فرهنگی وابسته به آموزش و پرورش، ۱۳۶۱.

قمی، شیخ عباس :تتمة المنتهی فی وقایع ایام الخلفاء. (جلد سوم منتهی الامال)، به تصحیح علی محدث زاده، چاپ سوم، انتشارات کتاب فروشی داوری، قم، ۱۳۷۳ هـ.ق.

قمی، شیخ عباس :سفینة البحار، دو جلد، انتشارات کتابخانه محمدی.

قمی، شیخ عباس :مفاتیح الجنان، کتاب فروشی محمد حسن علمی، تهران.

قمی، شیخ عباس :منتهی الآمال، دو جلد، انتشارات جاویدان.

قندوزی، علامة الکبیر شیخ سلیمان بن شیخ ابراهیم الحسینی البلخی القندوزی الحنفی: ینابیع الموده، انتشارات مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، بیروت.

کلینی، ثقة الاسلام ابی جعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق الکلینی الرازی :فروع کافی، هشت جلد، چاپ سوم، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۶۷.

متقی هندی :کنز العمال، هجده جلد، چاپ دوم، انتشارات مؤسسة الرساله، بیروت ۱٤۰۹ هـ.ق.

محمد بدرالجاجرمی :مونس الاحرار فی دقائق الاشعار، به اهتمام میر صالح طبیبی، چاپ اتحاد، ۱۳۳۷.

محمد رشید رضا :المنار فی تفسیر القرآن، دوازده جلد، دارالمعرفه، بیروت.

محمد فؤاد عبدالباقی :المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الکریم، دارالکتب المصریه، قاهره، ۱۳٦٤.

محمدی ری شهری، محمد :میزان الحکمه، انتشارات مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۳٦۷.

مدبری، محمود: شرح احوال و اشعار شاعران بی دیوان در قرن های ۳، ٤ و ٥ هجری قمری، چاپ اول، انتشارات یانوس، بهار ۱۳۷۰.

مکارم شیرازی، ناصر و با همکاری جمعی از دانشمندان :تفسیر نمونه، 27 جلد، چاپ بیست و چهارم، انتشارات دارالکتب اللاسلامیه، تهران ۱۳٦۸.

:مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران.

:میقات حج، فصلنامه، حوزه نمایندگی ولی فقیه در امور حج و زیارت.

نوری طبرسی، حاج میرزا حسین :مستدرك الوسائل، انتشارات المکتبة الاسلامیه، تهران، ۱۳۸۳.

:نهج البلاغه، به ترجمه و نشر فیض الاسلام، چاپ احمدی ۱۳٦٥.

هاشمی، احمد :جواهر الادب، چاپ اول، انتشارات استقلال، تهران، ۱۳٦٦.

هجویری، ابوالحسن علی بن عثمان الجلابی الهجویری الغزنوی :کشف المحجوب، به تصحیح ژوکوفسکی، چاپ اول، انتشارات کتابخانه طهوری، ۱۳۵۸ ش.

یاحقی، محمد جعفر و محمد مهدی ناصح :راهنمای نگارش و ویرایش، چاپ نهم، انتشارات آستان قدس رضوی، مشهد ۱۳۷۰.

»دیوانها«

دیوانها به ترتیب قرن و تاریخ وفات شاعر

قرن سوم

بسام کورد (قرن سوم :(شرح احوال و اشعار شاعران بی دیوان در قرنهای ۳، ٤، ۵ هجری قمری، تألیف و تصحیح محمود مدبری، چاپ اول، انتشارات یانوس، ۱۳۷۰.

محمد بن مخلد سگزی (قرن سوم :(شاعران بی دیوان.

قرن چهارم

رودکی) ؟ ـ ۳۲۹ یا ۳۳۰): احوال و اشعار، ج ۲، به کوشش سعید نفیسی، کتابخانه ترقی، تهران، ۱۳۱۰.

شهید بلخی) ؟ ـ ۳۲۵): تاریخ ادبیات ایران، دکتر ذبیح الله صفا، و همچنین شاعران بی دیوان و محمود مدبری.

منطقی رازی) ؟ ـ ۳۸۰): شاعران بی دیوان و تاریخ ادبیات ایران.

کسایی مروزی) ؟ ـ ۳۹۱): اشعار حکیم کسایی مروزی، دکتر مهدی درخشان، انتشارات دانشگاه تهران، آبان ۱۳٦٤.

قرن پنجم

فردوسی 329) ـ ٤۱۱): فرهنگ جامع شاهنامه، دکتر محمود زنجانی، انتشارات عطایی، تهران، ۱۳۷۲ و همچنین شاهنامه، به تصحیح سعید نفیسی و مجتبی مینوی، چاپ روخیم.

فرخی سیستانی 375) ـ ٤۲۹): دیوان، به کوشش محمد دبیر سیاقی، انتشارات شرکت نسبی حاج حسین اقبال و شرکا، تهران، اسفند ۱۳۳۵ خورشیدی.

عنصری بلخی 350) ـ ٤۳۱): دیوان، به کوشش محمد دبیرسیاقی، انتشارات کتابخانه سنایی، گیلان، ۱۳٤۲.

منوچهری دامغانی) ؟ ـ ٤۳۲): دیوان، به کوشش محمد دبیر سیاقی، انتشارات زوار، ۱۳۳۸.

ابوسعید ابوالخیر) ؟ ـ ٤٤٠): شاعران بی دیوان، ١٣٧٠ و همچنین سخنان منظوم، استاد سعید نفیسی، تهران ١٣٣٤ و همچنین استاد جلال الدین همایی.

بابا طاهر) ؟ ـ زنده ٤٤٧): دیوان، انتشارات کتاب فروشی رجبی.

اسدی طوسی) ؟ ـ ٤٥٦): گرشاسبنامه، به اهتمام حبیب یغمایی، ١٣٥٤.

اسدی) قرن پنجم): شاعران بی دیوان.

جوهری صایغ هروی) اواسط قرن پنجم): شاعران بی دیوان و تاریخ ادبیات ایران.

لامعی گرگانی 401) تا ٤١٠ ـ حدود ٤٦٠): شاعران بی دیوان.

قطران تبریزی) ؟ ـ ٤٦٥ یا ٤٦٦): دیوان، به اهتمام محمد نخجوانی، چاپخانه شفق، تهران، ١٣٣٦ ش.

بوحنیفه اسکافی) نیمه دوم قرن پنجم): شاعران بی دیوان.

ناصر خسرو 394) ـ ٤٨١): دیوان، مجتبی مینوی و مهدی محقق، انتشارات دانشگاه تهران، ١٣٧٠.

ازرقی هروی 440) ـ ٤٨١): دیوان، به تصحیح سعید نفیسی، به سرمایه کتاب فروشی زوار، تهران، شاه آباد، ١٣٣٦.

بلفرج رونی، یا ابوالفرج و بوالفرج رونی (؟ زنده ٤٩٠): دیوان، به تصحیح پرفسور چایکین، مطبعه شوروی، ١٣٠٤.

قرن ششم

مسعود سعد سلمان 438) ـ ٥١٥): دیوان، به تصحیح مرحوم رشید یاسمی،

انتشارات امیر کبیر، تهران، ١٣٦٢.

عثمان مختاری 458) تا ٤٦٩ ـ ٥١٢ تا ٥٤٨): دیوان، به اهتمام جلال الدین همایی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ١٣٤١.

مختاری غزنوی، دیوان، به اهتمام رکن الدین همایون فرخ، مؤسسه مطبوعاتی علی اکبر علمی، اردیبهشت ١٣٣٦.

خیام، حکیم عمر خیام نیشابوری (٤٣٠ تا ٤٤٠ ـ ٥٠٨ تا ٥٣٠): رباعیات (طربخانه)، تألیف یار احمد حسین رشیدی تبریزی، سال ٨٦٧، به تصحیح استاد جلال الدین همایی، انتشارات انجمن آثار ملی.

عمعق بخاری) قرن ششم): دیوان، به تصحیح سعید نفیسی، انتشارات کتاب فروشی فروغی، تهران.

سنایی غزنوی) حدود ٤٧٣ ـ ٥٢٥ تا ٥٤٥): دیوان، به اهتمام مدرس رضوی، انتشارات کتابخانه سنایی.

حکیم سنایی :مثنویها، به تصحیح محمد تقی مدرس رضوی، چاپ دوم، انتشارات بابك، ١٣٦٠.

سنایی :حدیقة الحقیقه، به تصحیح مدرس رضوی، انتشارات اساطیر، ۱۳۶۲.

ادیب صابر ترمذی) ؟ ـ ۵۴۶): دیوان، به تصحیح محمد علی ناصح، مؤسسه مطبوعاتی علمی.

قوامی رازی) ؟ ـ ۵۴۹): دیوان، به تصحیح میر جلال الدین حسینی ارموی معروف به محدث، چاپ اول، ۱۳۳۴ شمسی.

عبدالواسع جبلی) ؟ ـ ۵۵۵): دیوان، به اهتمام ذبیح الله صفا، ۲ جلد، تهران، ۱۳۴۱.

سید حسن غزنوی) ؟ ـ ۵۵۵ ـ تا ۵۵۷): ملقب به اشرف، دیوان، به تصحیح مدرس رضوی، انتشارات اساطیر، ۱۳۶۲.

سوزنی سمرقندی 487) تا ۴۸۹ ـ ۵۶۲ تا ۵۶۹): دیوان، به تصحیح دکتر

ناصرالدین ـ شاه حسینی، انتشارات امیر کبیر، مرداد ۱۳۳۸.

رشید وطواط 476) ـ ۵۷۳): دیوان، با مقدمه و مقابله و تصحیح سعید نفیسی.

انوری 515) ـ ۵۸۳ یا ۵۸۵ :(دیوان، قصاید، به اهتمام محمد تقی مدرس رضوی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ج1 ، تهران، ۱۳۳۷ و همچنین تصحیح سعید نفیسی.

اثیر اخسیکتی 520) ـ ۵۷۷ تا ۵۹۳): دیوان، به تصحیح رکن الدین همایون فرخ، چاپ اول، انتشارات کتاب فروشی رودکی، مرداد ۱۳۳۷.

جمال الدین عبدالرزاق اصفهانی) ؟ ـ ۵۸۸): دیوان، وحید دستگردی، چاپ دوم، انتشارات کتابخانه سنایی، ۱۳۶۲.

خاقانی 520) ـ ۵۹۵): دیوان، به کوشش دکتر ضیاءالدین سجادی، چاپ دوم، انتشارات زوار، تهران، ۱۳۵۷.

ظهیر فارابی 528) تا ۵۳۲ ـ ۵۹۸): دیوان: به اهتمام هاشم رضی، انتشارات کاوه.

فلکی شروانی) قرن ششم): تاریخ ادبیات ایران، دکتر ذبیح الله صفا.

نظامی گنجوی 533) تا ۵۴۰ ـ ۵۵۹ تا ۶۰۲ :(دیوان، به تصحیح حسن وحید دستگردی، چاپ دوم، انتشارات علی اکبر علمی، ۱۳۶۳ و همچنین دیوان قصاید و غزلیات، به کوشش استاد سعید نفیسی، انتشارات فروغی، ۱۳۶۸.

نظامی گنجوی :مخزن الاسرار، دکتر برات زنجانی، ۱۳۷۰. و همچنین مخزن الاسرار به اهتمام دکتر بهروز ثروتیان، ۱۳۶۳.

نظامی گنجوی :لیلی و مجنون، به تصحیح دکتر برات زنجانی، ۱۳۶۹.

قرن هفتم

شمسی طبسی) ؟ ـ ۶۲۴): دیوان، به اهتمام تقی بینش، چاپ اول، چاپخانه زوار مشهد.

عطار 537) ـ ٦٢٧): دیوان قصاید و ترجیعات و غزلیات، به تصحیح سعید نفیسی،

انتشارات کتابخانه سنایی.

عطار :الهی نامه، به تصحیح هلموت ریتر، (انتشارات طوس) استانبول، مطبعه معارف، ۱۹٤۰.

عطار :اسرار نامه، به تصحیح دکتر سید صادق گوهرین، کتاب فروشی زوار.

عطار :خسرو نامه، به تصحیح احمد سهیلی خوانساری، کتاب فروشی زوار.

عطار :مظهر العجائب و مظهر، به تصحیح و مقدمه احمد خوش نویس «عماد»، انتشارات کتابخانه سنایی، ۱۳٤٥.

عطار :منطق الطیر، به تصحیح دکتر محمدجواد مشکور، چاپ سوم، تهران.

کمال الدین اسماعیل) ؟ ـ ٦۳٥): دیوان، به تصحیح دکتر حسین بحرالعلومی، تهران.

سیف الدین اسفرنگی 581) ـ ٦٦٦): دیوان، به تصحیح دکتر زبیده صدیقی، مولتان پاکستان.

بابا افضل) افضل الدین کاشانی) (٦۰٦ ـ ٦٦۷): دیوان، به تصحیح مصطفی فیضی، حسن عاطفی، عباس بهمنیار، علی شریف.

مولوی، جلال الدین محمد بلخی (٦۰٤ ـ ٦۷۲): کلیات شمس، حواشی و تعلیقات از م. درویش، انتشارات جاویدان، چاپ سوم، ۱۳٥۲.

مولوی: مثنوی، به شرح محمد تقی جعفری، شرکت سهامی انتشار.

مولوی: مثنوی، به شرح نیکلسون.

مولوی: مثنوی، به شرح رمضانی.

مولوی: مثنوی، به شرح دکتر محمد استعلامی.

قطب الدین بختیار کاکی) قرن هفتم): دیوان، مطبع نامی منشی کول به کشور.

بدر جاجرمی) قرن هفتم): مونس الاحرار فی دقایق الاشعار، به اهتمام میر صالح

طبیبی، چاپ اتحاد، ۱۳۳۷.

امامی هروی) ؟ ـ ٦۸٦): دیوان، به کوشش همایون شهیدی، انتشارات علی اکبر علمی، ۱۳٤۳.

عراقی 600) ـ ٦۸٦): کلیات، به کوشش سعید نفیسی، چاپ چهارم، انتشارات کتابخانه سنایی.

سعدی 606) ـ ٦٩٠ تا ٦٩٤): کلیات، انتشارات اقبال.

قرن هشتم

سیف فرغانی) ؟ ـ ٧٠٥ تا ٧٤٩): دیوان، به اهتمام و تصحیح ذبیح الله صفا، ٣ جلد، چاپ دانشگاه تهران، ١٣٤١.

سلطان ولد) بهاءالدین محمد بلخی)، (٦٢٣ ـ ٧١٢): دیوان، با مقدمه سعید نفیسی، کتاب فروشی رودکی، خرداد، ١٣٣٨.

همام تبریزی 636) ـ ٧١٤): دیوان، به تصحیح دکتر رشید عیوضی و همچنین مؤید ثابتی.

شیخ محمود شبستری 687) ـ ٧٢٠): مجموعه آثار، به اهتمام دکتر صمد موحد، چاپ دوم، کتابخانه طهوری، تهران، ١٣٧١.

علاءالدوله سمنانی 659) ـ ٧٣٦): دیوان، به اهتمام عبد الرفیع حقیقت، انتشارات بهجت.

سلمان ساوجی 692) تا ٧٠٩ ـ ٧٣٦): دیوان، به اهتمام منصور مشفق، با مقدمه دکتر تقی تفضلی، انتشارات بنگاه مطبوعاتی صفی علیشاه، اسفند، ١٣٣٦.

حسن سجزی دهلوی 653) ـ ٧٣٦ تا ٧٣٨): دیوان، به اهتمام مسعود علی محوی، حیدرآباد دکن، ١٣٥٢.

اوحدی مراغی) اوحدی اصفهانی)، (٦٧٣ ـ ٧٣٨): کلیات، به تصحیح سعید نفیسی،

انتشارات امیر کبیر، ١٣٤٠.

حسن متکلم) قرن هشتم): تاریخ ادبیات ایران، تألیف دکتر ذبیح الله صفا.

محمد بن بدرالجاجرمی) زنده ٧٤١): مونس الاحرار فی دقایق الاشعار، به اهتمام میر صالح طبیبی، چاپ اتحاد، بهمن ١٣٣٧.

خواجوی کرمانی 679) ـ ٧٥٣): دیوان، به تصحیح احمد سهیلی خوانساری، به سرمایه کتاب فروشی بارانی و محمودی.

ابن یمین 685) ـ ٧٦٩): دیوان، به تصحیح سعید نفیسی، انتشارات کتاب فروشی مروج، ١٣١٨.

عبید زاکانی) ؟ ـ ٧٧١ یا ٧٧٢): دیوان، به تصحیح عباس اقبال، انتشارات مجله ارمغان، تهران، ١٣٢١.

عمادفقیه کرمانی) ؟ ـ ٧٧٣): دیوان به تصحیح رکن الدین همایون فرخ،تهران، ١٣٤٨.

ناصر بخارایی 710) تا ٧٢٠ ـ ٧٩٠): دیوان، به کوشش دکتر مهدی درخشان، انتشارات بنیاد نیکوکاری نوریانی، آبان ١٣٥٣.

حافظ 726) ـ ٧٩١): دیوان، به تصحیح حسین پژمان، چاپخانه افست مروی.

جنید شیرازی) ؟ ـ زنده ۷۹۱): دیوان به تصحیح سعید نفیسی، کتاب فروشی و چاپخانه مرکزی، تهران، ۱۳۲۰.

جهان خاتون) قرن هشتم): تاریخ ادبیات ایران.

ابن نصوح) قرن هشتم): تاریخ ادبیات ایران.

روح عطار عطار شیرازی، (قرن هشتم): دیوان، به کوشش احمد کرمی.

قرن نهم

کمال خجندی) ؟ ـ ۸۰۳): دیوان، به تصحیح عزیز دولت آبادی، انتشارات کتاب فروشی تهران، تبریز، ۱۳۳۷.

شمس مغربی 749) ـ ۸۰۹): دیوان، به تصحیح مرحوم صادق علی، به اهتمام

میر طاهر، انتشارات تکیه خاکسار جلالی.

قاسم انوار 757) ـ ۸۳۷): کلیات، به تصحیح سعید نفیسی، انتشارات کتابخانه سنایی، تهران، ۱۳۳۷.

خیالی بخاری) ؟ ـ ۸۵۰): دیوان، به تصحیح عزیز دولت آبادی انتشارات مؤسسه و تاریخ و فرهنگ ایران، شماره ۲۰، تبریز، ۱۳۵۲.

امیر شاهی 784) تا ۷۸۷ ـ ۸۵۷): دیوان، به تصحیح سعید حمیدیان، انتشارات ابن سینا، ۱۳٤۸.

ابن حسام خوسفی 782) یا ۷۸۳ ـ ۸۷۵): دیوان، به اهتمام احمد احمدی بیرجندی و محمد تقی سالك، انتشارات اداره کل حج و اوقاف استان خراسان، مشهد ۱۳٦۹.

داعی) شاه داعی)، (قرن نهم): دیوان، به کوشش محمد دبیرسیاقی.

جامی 817) ـ ۸۹۸): دیوان، ویراسته هاشم رضی، ۱۳٤۱.

جامی :هفت اورنگ، به تصحیح و مقدمه آقا مرتضی مدرس گیلانی، انتشارات سعدی، چاپ دوم، پاییز ۱۳٦٦.

جامی :سبحة الابرار، وزارت معارف، چاپ اول، ۱۳۵۳ هـ .ش.

جامی :تحفة الاحرار، به تصحیح فاربس فلکنر، چاپخانه وِلیَم واطّس، لندن، ۱۲٦۵ هجری مطابق ۱۸٤۸ میلادی.

قرن دهم

فانی، امیر نظام الدین علیشیرنوایی (؟ ـ ۹۰٦): دیوان، به سعی و اهتمام رکن الدین همایون فرخ، چاپ اول، انتشارات کتابخانه ابن سینا، تهران، ۱۳٤۲.

اسیری لاهیجی) ؟ ـ ۹۱۲): دیوان، به اهتمام دکتر برات زنجانی، تهران، ۱۳۵۷.

آصفی هروی 853) ـ ۹۲۳): دیوان، به تصحیح هادی ارفع کرمانشاهی، چاپ اول،

انتشارات کتابخانه طهوری، تهران، شاه آباد، ۱۳٤۲.

فغانی، بابا فغانی شیرازی) ؟ ـ ۹۲۵) دیوان، به تصحیح سهیل خوانساری، کتاب فروشی اسلامیه.

هلالی جغتایی) ؟ ـ ۹۳٦): دیوان، سعید نفیسی، انتشارات کتابخانه سنایی.

هلالی جغتایی :دیوان با شاه و درویش و صفات العاشقین، به تصحیح سعید نفیسی، انتشارات کتابخانه سنایی.

اهلی شیرازی 858) ـ ۹٤۲): دیوان، به کوشش حامد ربانی، انتشارات کتابخانه سنایی.

محیی لاری) ؟ ـ ۹٤۳): فتوح الحرمین، به کوشش رسول جعفریان، چاپ اول، انتشارات انصاریان، قم، ۱۳۷۳.

فضولی بغدادی) قرن دهم): دیوان، با تصحیح و حواشی مازی اوغلی، انتشارات دوستان.

وحشی بافقی 939) ـ ۹۹۱): دیوان، با مقدمه و شرح حال از استاد سعید نفیسی و حواشی و تعلیقات از م. درویش، کتاب فروشی محمد حسن علمی، بهمن ۱۳٤۲.

محتشم کاشانی) ؟ ـ ۹۹٦): دیوان، به کوشش مهر علی گرگانی، تهران.

عرفی 964) ـ ۹۹۹): دیوان، به کوشش جواهری «وجدی» انتشارات کتابخانه سنایی.

فیضی 954) ـ ۱۰۰٤): دیوان، به نظر ثانی سید وزیر الحسن عابدی، انتشارات اداره تحقیقات پاکستان، دانشگاه پنجاب لاهور، چاپ اول، ۱۹٦۷.

دیوانها

نام شاعر به ترتیب حروف الفبا

آصفی هروی 853) ـ ۹۲۳): دیوان، به تصحیح هادی ارفع کرمانشاهی، چاپ اول،انتشارات کتابخانه طهوری، تهران، شاه آباد، ۱۳٤۲.

ابن حسام خوسفی 782) یا ۷۸۳ ـ ۸۷۵): دیوان، به اهتمام احمد احمدی بیرجندیومحمدتقی سالك، انتشارات اداره کل حجواوقاف استان خراسان،مشهد، ۱۳٦٦.

ابن نصوح) قرن هشتم): تاریخ ادبیات ایران، دکتر ذبیح الله صفا.

ابن یمین فریومدی 685) ـ ۷٦۹): دیوان، به تصحیح سعید نفیسی، انتشارات کتاب فروشی مروج، ۱۳۱۸.

ابوسعید ابوالخیر) ؟ ـ ٤٤۰): شرح احوال و اشعار شاعران بی دیوان، در قرنهای ۳، ٤ و ٥ هجری قمری، تألیف و تصحیح محمود مدبری، چاپ اول، انتشارات یانوس، ۱۳۷۰.

ابوسعید ابوالخیر :سخنان منظوم، استاد سعید نفیسی، تهران ۱۳۳٤ و همچنین استاد جلال الدین همایی.

اثیر اخسیکتی 520) ـ ۵۷۷ تا ۵۹۳): دیوان، به تصحیح رکن الدین همایون فرخ، چاپ اول، انتشارات کتاب فروشی رودکی، مرداد ۱۳۳۷.

ادیب صابر ترمذی) ؟ ـ ٥٤٦): دیوان، به تصحیح محمدعلی ناصح، مؤسسه مطبوعاتی علمی.

ازرقی هروی 440) ـ ٤٨١): دیوان، به تصحیح سعید نفیسی، به سرمایه کتاب فروشی زوار، تهران، شاه آباد، ۱۳٦٦.

اسدی) قرن پنجم): شاعران بی دیوان، تألیف محمود مدبری.

اسفرنگی، سیف الدین 581) ـ ٦٦٦) دیوان، به تصحیح دکتر زبیده صدیقی، مولتان پاکستان.

اسیری لاهیجی) ؟ ـ ۹۱۲): دیوان، به اهتمام دکتر برات زنجانی، تهران، ۱۳۵۷.

امامی هروی) ؟ ـ ٦٨٦): دیوان، به کوشش همایون شهیدی، انتشارات علی اکبر علمی، ۱۳٤۳.

امیر شاهی 784) تا ۷۸۷ ـ ۸۵۷): دیوان، به تصحیح سعید حمیدیان، انتشارات ابن سینا، ۱۳٤۸.

امیر علیشیرنوایی، متخلص به فانی (؟ ـ ۹۰٦): دیوان، به سعی و اهتمام رکن الدین همایون فرخ، چاپ اول، انتشارات کتابخانه ابن سینا، تهران، ۱۳٤۲.

انوری 515) ـ ۵۸۳ یا ۵۸۵): دیوان، قصاید، به اهتمام محمدتقی مدرس رضوی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ج ۱، تهران، ۱۳۳۷.

انوری :دیوان، به تصحیح سعید نفیسی.

اوحدی مراغی، اوحدی اصفهانی (٦٧٣ ـ ٧٣٨): کلیات، به تصحیح سعید نفیسی، انتشارات امیر کبیر، ۱۳٤۰.

اهلی شیرازی 858) ـ ۹٤۲): دیوان، به کوشش حامد ربانی، انتشارات کتابخانه سنایی.

بابا افضل، افضل الدین کاشانی 606) ـ ٦٦٧): دیوان، به تصحیح مصطفی فیضی، حسن عاطفی، عباس بهمنیار و علی شریف.

بابا طاهر) ؟ ـ زنده ٤٤٧): دیوان، انتشارات کتاب فروشی رجبی.

بابا فغانی شیرازی) ؟ ـ ۹۲۵): دیوان به تصحیح سهیل خوانساری، کتاب فروشی اسلامیه.

بدر جاجرمی) قرن هفتم): مونس الاحرار فی دقایق الاشعار. به اهتمام میر صالح طبیبی، چاپ اتحاد، ۱۳۳۷.

بسام کورد) قرن سوم): شاعران بی دیوان، تألیف محمود مدبری، چاپ اول، انتشارات یانوس، بهار ۱۳۷۰.

بلفرج رونی، ابوالفرج و بوالفرج رونی (؟ ـ زنده ٤٩٠): دیوان به تصحیح پرفسور چایکین، مطبعه شوروی، ١٣٠٤.

بوحنیفه اسکافی) نیمه دوم قرن پنجم): شاعران بی دیوان، تألیف محمود مدبری، چاپ اول، انتشارات یانوس، بهار ١٣٧٠.

جامی 817) ـ ٨٩٨): دیوان، ویراسته هاشم رضی ١٣٤١.

جامی :هفت اورنگ، به تصحیح و مقدمه آقا مرتضی مدرس گیلانی، انتشارات سعدی، چاپ دوم، پاییز ١٣٣٦.

جامی :سبحة الابرار، وزارت معارف، چاپ اول، ١٣٥٣ هـ .ش.

جامی :تحفة الاحرار، به تصحیح فاربس فلکنر، چاپخانه ولیم واطس، لندن، ١٢٦٥ هجری مطابق ١٨٤٨ میلادی.

جمال الدین عبدالرزاق اصفهانی) ؟ ـ ٥٨٨): دیوان، وحید دستگردی، چاپ دوم، انتشارات کتابخانه سنایی، ١٣٦٢.

جنید شیرازی) ؟ ـ زنده ٧٩١): دیوان، به تصحیح سعید نفیسی، کتاب فروشی و چاپخانه مرکزی، تهران، ١٣٢٠.

جهان خاتون) قرن هشتم): تاریخ ادبیات ایران، ذبیح الله صفا.

جوهری صایغ هروی) اواسط قرن پنجم): تاریخ ادبیات ایران و شاعران بی دیوان.

حافظ شیرازی 726) ـ ٧٩١): دیوان،به تصحیح حسین پژمان،چاپخانه افست مروی.

حسن سجزی دهلوی 653) ـ ٧٣٨): دیوان، به اهتمام مسعود علی محوی، حیدرآباد دکن، ١٣٥٢.

حسن غزنوی، سید حسن غزنوی ملقب به اشرف (؟ ـ ٥٥٥ تا ٥٥٧): دیوان، به تصحیح مدرس رضوی، انتشارات اساطیر، ١٣٦٢.

حسن متکلم) قرن هشتم): تاریخ ادبیات ایران.

خاقانی 520) ـ ٥٩٥): دیوان، به کوشش دکتر ضیاءالدین سجادی، چاپ دوم،

انتشارات زوار، تهران، ١٣٥٧.

خواجوی کرمانی 679) ـ ٧٥٣): دیوان، به تصحیح احمد سهیلی خوانساری، به سرمایه کتاب فروشی بارانی و محمودی.

خیالی بخاری) ؟ ـ ٨٥٠): دیوان، به تصحیح عزیز دولت آبادی، انتشارات مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران، شماره ٢٠، تبریز، ١٣٥٢.

خیام، حکیم عمر خیام نیشابوری (۴۳۰ تا 440 ـ ۵۰۸ تا ۵۳۰): رباعیات (طربخانه)، تألیف یار احمد حسین رشیدی تبریزی، سال ۸٦٧، به تصحیح استاد جلال الدین همایی، انتشارات انجمن آثار ملی.

داعی، شاه داعی شیرازی (قرن نهم): دیوان، به کوشش محمد دبیر سیاقی.

رشید وطواط 476) ـ ۵۷۳): تهران، با مقدمه و مقابله و تصحیح سعید نفیسی.

روح عطار :عطار شیرازی (قرن هشتم): دیوان، به کوشش احمد کرمی.

رودکی) ؟ ـ ۳۲۹ یا ۳۳۰): احوال و اشعار، ج ۲، به کوشش سعید نفیسی، کتابخانه ترقی، تهران، ۱۳۱۰.

سجزی دهلوی، حسن سجزی دهلوی (٦۵۳ ـ ۷۳۸): دیوان، به اهتمام مسعود علی محوی، حیدرآباد دکن، ۱۳۵۲.

سعدی شیرازی 606) ـ ٦۹۰ تا ٦۹٤): کلیات) گلستان، بوستان، غزلیات و قصاید) با استفاده ازنسخ تصحیح شده محمدعلی فروغی (ذکاء الملك) و استاد عبدالعظیم قریب، انتشارات اقبال.

سلطان ولد، بهاءالدین محمد بلخی (٦۲۳ ـ ۷۱۲): دیوان، با مقدمه سعید نفیسی، ناشر کتاب فروشی رودکی، خرداد، ۱۳۳۸.

سلمان ساوجی 92) تا ۷۰۹ ـ ۷۳٦): دیوان، به اهتمام منصور مشفق، با مقدمه دکتر تقی تفضلی، انتشارات بنگاه مطبوعاتی صفی علیشاه، اسفند، ۱۳٦٦.

سنایی غزنوی) حدود ٤۳۷ ـ ۵۲۵ تا ۵٤۵): دیوان، به اهتمام مدرس رضوی، انتشارات کتابخانه سنایی.

حکیم سنایی :مثنویها، به تصحیح محمدتقی مدرس رضوی، چاپ دوم، انتشارات

بابك، ۱۳٦۰.

سنایی، حدیقة الحقیقه، به تصحیح مدرس رضوی، انتشارات اساطیر، ۱۳٦۲.

سوزنی سمرقندی 487) تا ٤۸۹ ـ ۵٦۲ تا ۵٦۹): دیوان به تصحیح دکتر ناصرالدین، شاه حسینی، انتشارات امیر کبیر، مرداد ۱۳۳۸.

سید حسن غزنوی، ملقب به اشرف (؟ ـ ۵۵۵ تا ۵۵۷): دیوان، به تصحیح مدرس رضوی، انتشارات اساطیر، ۱۳٦۲.

سیف الدین اسفرنگی 581) ـ ٦٦٦): دیوان، به تصحیح دکتر زبیده صدیقی، مولتان پاکستان.

سیف فرغانی) ؟ ـ ۷۰۵ تا ۷٤۹): دیوان، به اهتمام و تصحیح ذبیح الله صفا، سه جلد، چاپ دانشگاه تهران، ۱۳٤۱.

شمس طبسی) ؟ ـ ٦۲٤): دیوان، به اهتمام تقی بینش، چاپ اول، چاپخانه زوار مشهد.

شمس مغربی 749) ـ ۸۰۹): دیوان، به تصحیح مرحوم صادق علی، به اهتمام میر طاهر، انتشارات تکیه خاکسار جلالی.

شهید بلخی) ؟ ـ ۳۲۵): شاعران بی دیوان، تألیف محمود مدبری، چاپ اول، انتشارات یانوس، ۱۳۷۰.

شیخ محمود شبستری 687) ـ ۷۲۰): مجموعه آثار، به اهتمام دکتر صمد موحد، چاپ دوم، کتابخانه طهوری، تهران، ۱۳۷۱.

ظهیر فارابی 528) تا ۵۳۲ ـ ۵۹۸): دیوان به اهتمام هاشم رضی، انتشارات کاوه.

عبدالواسع جبلی) ؟ ـ ۵۵۵): دیوان، دو جلد، به اهتمام ذبیح الله صفا، تهران، ۱۳٤۱.

عبید زاکانی) ؟ ـ ۷۷۱ یا ۷۷۲): دیوان، به تصحیح عباس اقبال، انتشارات مجله ارمغان، تهران، ۱۳۲۱ شمسی.

عثمان مختاری 458) تا ٤٦۹ ـ ۵۱۲ تا ۵٤۸): دیوان، به اهتمام جلال الدین همایی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳٤۱.

عراقی 610) ـ ٦۸٦): کلیات، به کوشش سعید نفیسی، چاپ چهارم، انتشارات کتابخانه سنایی.

عرفی 964) ـ ۹۹۹): دیوان (کلیات اشعار)، به کوشش جواهری، انتشارات کتابخانه سنایی، تهران.

عطار نیشابوری 537) ـ ٦۲۷): دیوان قصاید و ترجیعات و غزلیات به تصحیح سعید نفیسی، انتشارات کتابخانه سنایی.

عطار :الهی نامه، به تصحیح هلموت ریتر، (انتشارات طوس)، استانبول، مطبعه معارف، ۱۹٤۰.

عطار :مصیبت نامه، به اهتمام و تصحیح دکتر نورانی، کتاب فروشی زوار.

عطار :خسرو نامه، به تصحیح احمد سهیلی خوانساری، کتاب فروشی زوار.

عطار :مظهر العجائب و مظهر، با تصحیح و مقدمه احمد خوشنویس «عماد»، انتشارات کتابخانه سنایی، ۱۳٤۵.

عطار :منطق الطیر، به تصحیح دکتر محمدجواد مشکور، چاپ سوم، تهران.

عطار :اسرار نامه، به تصحیح دکتر سیدصادق گوهرین، کتاب فروشی زوار.

عماد فقیه کرمانی) ؟ ـ ۷۷۳): دیوان به تصحیح رکن الدین همایون فرخ، تهران، ۱۳٤۸.

عمعق بخاری) قرن ششم): دیوان، به تصحیح سعید نفیسی، انتشارات کتابفروشی فروغی، تهران.

عنصری بلخی 350) ـ ٤۳۱): دیوان، به کوشش محمد دبیرسیاقی، انتشارات کتابخانه سنایی، گیلان، ۱۳٤۲.

فانی، امیر علیشیرنوایی (؟ ـ ۹۰٦): دیوان، به سعی و اهتمام رکن الدین همایون

فرخ، چاپ اول، انتشارات کتابخانه ابن سینا، تهران، ١٣٤٢.

فرخی سیستانی (375 ـ ٤٢٩): دیوان، به کوشش محمد دبیر سیاقی، انتشارات شرکت نسبی حاج محمد حسین اقبال و شرکا، تهران، اسفند ١٣٣٥ خورشیدی.

فردوسی (329 ـ ٤١١): فرهنگ جامع شاهنامه، دکتر محمود زنجانی، انتشارات عطایی، تهران، ١٣٧٢.

فردوسی :شاهنامه، به تصحیح سعید نفیسی و مجتبی مینوی، چاپ بروخیم.

فضولی بغدادی (قرن دهم): دیوان، با تصحیح و حواشی حسیبه مازی اوغلی، انتشارات دوستان.

فغانی، بابا فغانی شیرازی (؟ ـ ٩٢٥): دیوان، به تصحیح سهیل خوانساری، کتاب فروشی اسلامیه.

فلکی شروانی (قرن ششم): تاریخ ادبیات ایران، تألیف دکتر ذبیح الله صفا.

فیضی (954 ـ ١٠٠٤): دیوان، به نظر ثانی، سید وزیر الحسن عابدی، انتشارات اداره تحقیقات پاکستان، دانشگاه پنجاب لاهور، چاپ اول، ١٩٦٧.

قاسم انوار (757 ـ ٨٣٧): کلیات، به تصحیح سعید نفیسی، انتشارات کتابخانه سنایی، تهران، ١٣٣٧.

قطب الدین بختیار کاکی (قرن هفتم): دیوان، مطبع نامی منشی کول به کشور.

قطران تبریزی (؟ ـ ٤٦٥ یا ٤٦٦): دیوان، به اهتمام محمد نخجوانی، چاپخانه شفق، تهران، ١٣٣٣ شمسی.

قوامی رازی (؟ ـ حدود ٥٤٩): دیوان، به تصحیح میر جلال الدین حسینی ارموی، معروف به محدث، چاپ اول، ١٣٣٤ شمسی.

کسایی مروزی (؟ ـ ٣٩١): اشعار، دکتر مهدی درخشان، انتشارات دانشگاه تهران، آبان ١٣٦٤.

کمال الدین اسماعیل (؟ ـ ٦٣٥):دیوان،به تصحیح دکتر حسین بحرالعلومی، تهران.

کمال (الدین) خجندی (؟ ـ ٨٠٣): دیوان، به تصحیح عزیز دولت آبادی، انتشارات کتاب فروشی تهران، تبریز ١٣٣٧.

لامعی گرگانی (401 تا ٤١٠ ـ حدود ٤٦٠) شاعران بی دیوان، تألیف محمود مدبری، چاپ اول، انتشارات یانوس، ١٣٧٠.

محتشم کاشانی (؟ ـ ٩٩٦): دیوان، به کوشش محمد علی گرگانی، انتشارات کتاب فروشی محمودی، تهران.

محیی لاری (؟ ـ ٩٤٣): فتوح الحرمین، به کوشش رسول جعفریان، چاپ اول، انتشارات انصاریان، قم، ١٣٧٣.

محمد بدرالجاجرمی (؟ ـ زنده ٧٤١): مونس الاحرار فی دقائق الاشعار، به اهتمام میر صالح طبیبی، چاپ اتحاد، ١٣٣٧.

محمد بن مخلد سگزی (قرن سوم): شاعران بی دیوان، تألیف محمود مدبری.

مختاری غزنوی 458) تا ٤٦٩ ـ ٥١٢ تا ٥٤٨): دیوان، به اهتمام رکن الدین همایون فرخ، مؤسسه مطبوعاتی علی اکبر علمی، اردیبهشت ١٣٣٦.

عثمان مختاری :دیوان، به اهتمام جلال الدین همایی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ١٣٤١.

مسعود سعد سلمان 438) ـ ٥١٥): دیوان، به تصحیح مرحوم رشید یاسمی، انتشارات امیر کبیر، تهران، ١٣٦٢.

منطقی رازی) ؟ ـ ٣٨٠): شاعران بی دیوان، تألیف محمود مدبری، چاپ اول، انتشارات پانوس، ١٣٧٠.

منوچهری دامغانی) ؟ ـ ٤٣٢): دیوان، به کوشش محمد دبیرسیاقی، انتشارات زوار ١٣٣٨.

مولوی، مولانا جلالالدین محمد بلخی 604) ـ ٦٧٢): کلیات شمس، حواشی و تعلیقات از م. درویش، انتشارات جاویدان، چاپ سوم، ١٣٥٢.

مولوی :مثنوی، به شرح محمد تقی جعفری، شرکت سهامی انتشار.

مولوی :مثنوی، به تصحیح رینولدالین، نیکلسون، انتشارات مولا، ١٣٦٣.

مولوی :مثنوی، به توضیح و شرح رمضانی.

مولوی :مثنوی، به توضیح و تعلیق دکتر محمد استعلامی، چاپ اول، انتشارات زوار، ١٣٧٠ خورشیدی.

ناصر بخارایی 710) تا ٧٢٠ ـ ٧٩٠): دیوان، به کوشش دکتر مهدی درخشان، انتشارات بنیاد نیکوکاری نوریانی، آبان ١٣٥٣.

ناصر خسرو 394) ـ ٤٨١): دیوان، مجتبی مینوی و مهدی محقق، انتشارات دانشگاه تهران، ١٣٧٠.

نظامی گنجوی 533) تا ٥٤٠ ـ ٥٥٩ تا ٦٠٢ :(دیوان، به تصحیح حسن وحید دستگردی، چاپ دوم، انتشارات علی اکبر علمی، ١٣٦٣ و همچنین دیوان قصاید و غزلیات، به کوشش استاد سعید نفیسی، انتشارات فروغی، ١٣٦٨.

نظامی گنجوی :مخزن الاسرار، دکتر برات زنجانی، ١٣٧٠ و همچنین مخزن الاسرار به اهتمام دکتر بهروز ثروتیان، ١٣٦٣.

نظامی گنجوی :لیلی و مجنون، به تصحیح دکتر برات زنجانی، ١٣٦٩.

وحشی بافقی 939) ـ ٩٩١): دیوان، با مقدمه و شرح حال از استاد سعید نفیسی و حواشی از م. درویش، کتاب فروشی محمد حسن علمی، بهمن ١٣٤٢.

وطواط، رشیدالدین 476) ـ ٥٧٣): دیوان، با مقدمه و مقابله و تصحیح سعید نفیسی.

هلالی جغتایی) :؟ ـ ٩٣٦): دیوان، سعید نفیسی، انتشارات کتابخانه سنایی.

هلالی جغتایی :دیوان با شاه و درویش و صفات العاشقین، به تصحیح سعید نفیسی، انتشارات کتابخانه سنایی.

همام تبریزی 636) :- ٧١٤): دیوان، به تصحیح دکتر رشید عیوضی و همچنین به تصحیح مؤید ثابتی.